سبائک الذهب

فی

بیان حقیقة المذهب

باترجمهٔ فارسی

تألیف

الاحقر حسین بجستانی

طهران ۱۳۵۰

BOBST LIBRARY
3 1142 01706 5361

Elmer Holmes
Bobst Library

New York
University

Bajastānī, Ḥusayn

/Sabā'ik al-dhahab fī bayān ḥaqīqat al-madhhab/.

سبائک الذّہب

فی

بیان حقیقۃ المذہب

باترجمۂ فارسی

تألیف:

الاحقر حسین بجستانی

تہران - دی ماہ ۱۳۵۰

BP
193
.B36
1971
c.1

فهرست مباناك الذهب

عنوان	صفحه
مقدمهٔ کتاب وسبب تألیف آن	۱
دربیان اینکه افضل واجبات واوجب آنها چیست	۳
دربیان غرض ازخلقت	۴
دربیان اینکه لااله الاالله حصار محکم خداست	۴
دربیان جمع علوم ودرچهار صفت کلام امام صادق ع وشناساندن خدارا هنگام شکستن کشتی	۵
دراینکه کمال دین درطلب علم است وعمل بآن	۵
درفضیلت تعلیم علم بغیر	۶
در فضیلت طلب علم ورجحان او برعابد بهنشاد برابر	۶
دربیان اینکه برای طالب علم هررطب ویابسی تسبیح میکند	۷
دربیان پهن کردن ملك پرخودرا برای طالب علم واستغفار کردن برای او آنچه در زمین و آسمان است	۷
دربیان رجحان مداد علماء برخون شهداء	۷
قول امام ششم دربارهٔ کسیکه فتنه نکند خدا روز قیامت باونظر نمیکند	۸
تعجب امام صادق ع نسبت بکسیکه درخانه نشسته چگونه دینش را فرامیگیرد	۸
دربیان اینکه معلم خیراستغفار میکند برای او جنبندگان وماهیان دریا	۸

عنوان	صفحه
بیان اینکه آنچه برزبان میگذرد واز آن بجوارح تمیرسد پست ترین علوم وبهترین علوم آن است که درجوارح ظاهر شود	۸
سفارش رسولخدا بعلی ع که هدایت یکنفر بهتر است از آنچه شمس برآن بتابد	۸
دربرتری علمیکه بآن رد باطلی شود باهدایت گمراهی برعبادت عابد	۹
درمختار نمودن جبرئیل آدم را بین عقل ودین و حیا واختیار وعقل را	۹
درتعریف عقل از امام ششم علیه السلام	۹
دراینکه ارزش عبادت بعقل است وقصهٔ عابد بی عقل وکلام ملك باو	۱۰
دراینکه عقل سه جزء دارد حسن معرفت حسن طاعت حسن صبر	۱۱
کلام موسی بن جعفر ع بهشام که قوت عقل صبر برتنهائی است	۱۱
دراینکه لسان عاقل پشت قلب اواست واحمق دل او وراء زبان اواست	۱۱
بیان اثر نشستن مجلسیکه احیاء دین شود	۱۱
قول رسولخدا دراینکه بهتر چیزیکه خدا بعباد داده عقل است	۱۱
دراینکه انبیاء دستور دادند حسب عقول تکلم	

عنوان	صفحه
کنند	۱۲
دراینکه عقل تحمل غصه است ومداهنه بااعدا و مدارا نمودن بااصدقاء	۱۲
کلام رسولخدا دراینکه عاقل کسی است خدارا بشناسد وعمل کند بدستور خدا	۱۲
دراینکه خدا معجزهٔ هر پیغمبری راسناسب با زمان اوقرار داده	۱۳
دراینکه فقری شدیدتر ازجهل ومالی پرنفع تر ازعقل نیست	۱۴
دراینکه امر ونهی وثواب وعقاب بسبب عقل است وحدیث اقبل واز بردراینکه حیوة عقل بعلم است وحیوة علم بعمل وحیاة عمل بخلوص ۱۴	
دراینکه هدیهٔ بهتر نیست از کلمهٔ حکمتی که باعث هدایت وبرگشت از گمراهی بشود ۱۴	
دربیان فضل برادری دینی برهیکری بسواسطهٔ تعلیم دادن اوبمردم خیررا	۱۵
دربیان اینکه هیچ صدقهٔ افضل ازموعظه نیست ۱۵	
دربیان برگرداندن قومی را ازدر بهشت بواسطه غفلت آنها ازموعظه بااینکهٔ نماز خوان و روزه گیر بودند	۱۵
دراینکه محبوب ترین اشخاص کسی است که اطاعت خدا کند وتصوبت کند امت پیغمبرش را	۱۶
دراینکه قوام دین بچهار طبقه است	۱۶
درتوبه دادن واعطای مردی را وخواب دیدن او ندائی را که مارا مسرور کردی	۱۷
دروحی خدای متعال بموسی که دوست گردان مرا باخلق وآنهارا با من	۱۷
قول رسولخدا که موعظه نعمتی است ازطرف خدا که بسوی بنده فرستاده بایسد شکر کند	۱۷
کلام عثمان باعمار یوم خذق وکلام عمار باو و فرمایش رسولخدا باعثمان	۱۷
دراینکه کلمه حکمت گمشدهٔ مؤمن است	۱۷
دراینکه تعلیم وتعلم حسنه است وتسبیح	۱۹
کلام امیرالمؤمنین در اینکه علم چهار کلمه است	۱۹
دراینکه بمرگ عمل قطع میشود مگر از سه طایفه	۱۹
دراینکه مداقه درحساب روز قیامت بقدر عقلی است که باو عطا شده	۲۰
دراینکه هر که سه چیزرا مسلط کند برسه چیز اعانت کرده برعدم عقلش	۲۰
کلام رسولخداص دراینکه مجالست باعلماعبادتست ومجلس علما باقی است از باغهای بهشت وباید غنیمت شمرد	۲۰
کلام رسولخداص بابی ذرغفاری که جلوس ساعتی نزد عالم بهتر است ازهزار غزوهٔ وجهاد و غیرذالك ازفضائل تاآنکه نظر بوجه عالم بهتر است ازهزار بنده آزادکردن	۲۰
کلام لقمان بپسرش که مقدم بدار مجالس علمرا برچشم خودت	۲۱
کلام موسی بن جعفر ع که گفتگوی باعالم روی خاکروبه بهتراست از گفتگوی باجاهل روی زرچت	۲۱
کلام رسولخدا که هر که دوست دارد به آزاد شدگان از آتش نشر کند بمتعلمین نظر کند وبهر قدمی که بردارد بسوی علم عبادت یکسال نوشته میشود	۲۱
کلام رسولخدا که یاد گرفتن هر بابی ازعلم بهتر است از کوه ابوقبیس که طلاباشد ودر راه خدا انفاق کند	۲۲
دراینکه آزار دادن اهل علم باعث لعن ملائکه و اعانت اوبدرجه‌ی باعث بشارت ببهشت	۲۲
کلام رسولخدا که هر که اعانت کند طالب علمرا دوست داشته انبیاء وباآنها خواهد بود دربهشت	۲۲
دراینکه مردم برسه قسمانند	۲۲

عنوان	صفحه
درآینکه نجات عالم درعمل بعلم است واهل جهنم	
درآذارند ازبوی عالم تارك	۲۲
درآینکه خطرهای پس عمل مقراض میشود لهبهای	
آنها بمقراض آتشین بیان اینکه حدیث	
برای دنیا محرومیت دنیا وآخرت دارد و	
برای آخرت هم دنیا دارد وهم آخرت	۲۳
باب داخل کردن سرور درقلب مسومن	۲۳
باب کبر وخود پسندی و ذم آن دو	۲۵
باب عجب و خود خواهی	۳۱
باب تواضع و فروتنی	۳۹
باب ریاء ومذمت آن	۴۶
باب غضب	۵۷
باب تفکر وتدبر	۶۱
باب بخل ومذمت آن	۸۰
باب تمامی کردن ومذمت آن	۷۵
باب حرمت غیبت	۷۹
باب حسد و مذمت آن	۱۰۱
باب حرمت دروغ گفتن	۱۰۷
باب منافق و نفاق و دوروئی	۱۱۱
باب مراء و جدال کردن	۱۲۲
باب مدارا کردن با مردم	۱۲۷
باب رفق و اغماض از مردم	۱۳۲
باب تفحص کردن لغزشهای مردم	۱۲۴
باب کتمان وفرونشاندن خشم و عفو مردم	۱۴۱
باب مدح سکوت و کناهان صادر اززبان	۱۵۴
باب طول امل و آرزوهای دراز	۱۶۶
باب مدح کم خوردن ومذمت زیادخوردن	۱۷۶
باب منع از پیروی هوای نفس	۱۸۸
باب پرهیز کردن از حرام و مدح کسب حلال	۱۹۵
باب حیاء	۲۰۴
باب بیان تقوی وطاعت و خداترسی	۲۱۰
باب اجتناب محرمات	۲۳۱
باب سیر ورضا	۲۴۰
باب سخا وجود وبخشش	۲۸۷

عنوان	صفحه
باب اطعام طعام و میهمانداری	۳۱۵
باب ایثار و غیر را برخود مقدم داشتن	۳۲۵
باب قضاء حاجب مؤمن	۳۳۶
باب حسن خلق	۳۴۸
کلام بعضی از حکماء که فقط برسه چیز باید	
تأسف برد	۳۶۶
سؤال منصور ازمحمدبن مروان درملاقات او با	
پادشاه نوبة	۳۶۶
نهی امیرالمؤمنین علیه‌السلام از غم روزیکه	
نیامده	۳۶۷
رسیت خدای متعال موسی را بچهارچیز	۳۶۸
عجب حزقیل پیغمبر از دعای خود وسوء اثر	
آن	۳۶۸
داخل شدن ابرایمن برامام ع و تعجب او از	
شفاعت	۳۶۹
خبردادن رسولخدا ص که مؤمن حقیقی کیست	۳۷۰
کفایت امام ششم ع باصحابش ونهی کردن آنها	
را از فحش و دشنام اعداء خدا	۳۷۰
کلام امیرالمؤمنین ع بیکنفر ازاصحابش که او	
را مادر گریده بود.	۳۷۰
کلام حضرت سلیمان بیکنفر زارع وابنکه یگنبجه	
بهتر است ازتمام ملك او	۳۷۱
نقل کلام امام باقر ع باسماعیل وسؤال حضرت	
ازمقدار گذشت طایفه‌اش	۳۷۲
سؤال از کیفیت حال اویس قرن وجواب او	۳۷۲
کلام اویس قرن که بیاد مرگ برای مؤمن	
سروری نگذاشته	۳۷۲
کلام رسولخدا ص که بوی بهشت ازیمن میوزد	۳۷۳
حکایت اینکه وزغه قوت میکرد که آتش برابر	
ابراهیم ع شعله‌ور گردد و کلام امام ششم دراین	
باره	۳۷۳
نقل کلام داود درباره عبادت خود وتکلم قورباغه	

عنوان	صفحه
و کلام عجیب آنحیوان	۳۷۳
کلام یحیی بن یعمر درباره کشتن وزغه وفضل آن	۳۷۴
کلام امام ششم ع دربارهٔ وزغه و پلیدی او و اینکه بنی‌امیه مسخ میشوند بصورت وزغه	۳۷۴
فرمایش امام ششم ع درباره لیسیدن انگشتان	۳۷۵
فرمایش رسولخدا ص که اسباغ وضوء محو گناهان میکند	۳۷۵
کلام رسولخدا که هر مردیکه راضی شود زشتی زیشت کرده ازخانه بیرون‌شود دیوث‌است و گناه نکرده هر کسیکه باو دیوث بگوید	۳۷۶
روایت از رسولخدا ص که یاد سه چیز مصیبات آسان میکند	۳۷۶
حکایت اینکه هر زنیکه‌اطاعتی شوهرش‌شوهر کند منافق است ودر آتش حبس میشود	۳۷۶
قول رسولخدا ص بر اینکه قدم برنمیدارد در قیامت از پیشگاه خدای متعال مگر آنکه‌سئول گردیده میشود ازچهارچیز	۳۷۷
در ذکر سلمان و جعفر طیار خدمت امام ششم ع و برتری دادن‌بعضی جعفر را و کلام امام در این‌باره	۳۷۷
سؤال منصوربن برزج از امام ششم ع از کثرت یاد آنحضرت از سلمان و کلام امام	۳۷۷
سؤال ابن نباته ازامیرالمؤمنین ع درباره سلمان و کلام مفصل امام درشأن او	۳۷۸
کلام رسولخدا ص با علی ع در اینکه بهترین لباس‌برای زن شلواراست	۳۷۹
کلام اما ششم ع در اینکه تمام علوم درچهار صفت است	۳۷۹
اعاده‌کردن بعضی از عبادتهاز سی‌سال بواسطه ریاء	۳۷۹
علت همنشی بهلول با اهل‌قبور	۳۷۹
کلام بعضی ازمحاتین ازقول اهل‌قبور	۳۷۹
قول بعضی ازحکماکه درسه چیزسزاوارنفرعن نیست ولوپادشاه باشد	۳۸۰
کلام عبدالملک هنگام مرگ‌وتقاضای‌اینکه‌کاش لباس شوری بودم وخلیفه نبودم	۳۸۱
کلام بوزرجمهر که عالم‌تر ازعمه چه‌کسی‌است	۳۸۱
فرار دادن ابوالسلمه عرق رسولخدا را از جمله طیب و کلام آنحضرت دراین‌باره	۳۸۱
کلام امام پنجم ع دربارهٔ اینکه هر کس دوست بدارد کسی را وتهمت کند ازکسی با او خواعد بود	۳۸۱
امر رسولخدا ص حضرت‌فاطمه ع راکه‌طعامی مهیاکند برای اسماء درعزای‌جعفر شوهر اسماء	۳۸۱
کلام امام باقر ع که تا سه‌روز غذا درست کنند در عزاخانه‌ها	۳۸۳
کلام امام‌باقر ع که همسایه‌های اهل مصیبت تا سه‌روز طعام بسازند	۳۸۲
کلام امام ششم ع که چیزخوردن نیزداخل‌اهل مصیبت دأب اهل جاهلیت است و مستحب فرستاده طعام	۳۸۲
کلام رسولخدا ص که وقتی فتنه‌ها روآورد به قرآن چنگ بزنید	۳۸۲
در اینکه دل زنگ میگیرد بمثل آهن ورفع آن بخواندن قرآن‌است	۳۸۲
کلام ابن‌سماک بهارون که بترس از اینکه در بهشت باین پهناوری‌جای‌قدمی نداشته‌باشی	۳۸۳
کلام دیگری که وای‌بر کسیکه رحمت‌خدابراو ضیق شود	۳۸۲
کلام ابی درداء که قیام‌من بحق‌برای‌من رفیقی نگذاشت الخ	۳۸۳
کلام رسولخدا ص درایکه خداوقتی اراده کند به‌بنده خیررا منصرف میکند اورا از نیکی‌های	

عنوان	صفحه
او	۳۸۳
کلام امام ششم ع که چقدر درست است نگذرد	
بر آدم هشتاد سال و خدا را نشناسد	۳۸۳
عبور عیسی ع بشهریکه روحای اهل آن زنده بود	
و بیان عیسی ع که علت آن خوردن گوشت	
نشسته است	۳۸۴
در اینکه هر گاه فاسقی مدح شود عرش میلرزد	۳۸۴
دراینکه رضا وسخط جامع مردم است ورضایت	
بگناه باعث عموم عذاب میشود	۳۸۴
دراستسقاء سلیمان و برخورد او بمورچهٔ لنگی	۳۸۵
[illegible]	۳۸۵
در ریز کردن عدی بن حاتم نان برای مورچگان	
و اینکه دور عشق [illegible]	۳۸۵
کلام مردی بمأمون که سلیمان برای مورچهٔ	
[illegible]	۳۸۵
کلام مورچه بسلیمان که مدای چرا [illegible]	
برای حرکت بحب [illegible]	۳۸۶
در اینکه هر صبح عمل عبادت و خیر و چه صالح	
بر رسولخدا ص عرضه داده میشود	۳۸۶
در اینکه بدی اعمال باعث بدحالی رسولخدا	
ص میشود	۳۸۶
کلام محمد زیرک که مرا ی من و اهل من دعا	
بفرمائید و فرمایش امام ع	۳۸۶
خطبهٔ امیرالمومنین مسمل [illegible]	
آنچه مردگان بدند هر آینه مطلع میشوند	
میشوند	۳۸۷
ورود شیطان بر موسی ع باکلاه رنگین	۳۸۷
دراینکه اجیر قبل از عمل باید اجرش قطع شود	
	۳۷۸
خبر دادن رسولخدا ص رضایت خدا را از جعفر بن	
ابیطالب ع	۳۸۹
در اینکه خدا هر گناهی را می آمرزد مگر	۳۸۹
گناه	۳۸۹
در اینکه کلید هر چیزی دعائی است	۳۸۹

عنوان	صفحه
کلام رسولخدا ص که درشب معراج امر شد علی	
را منصوب کنم	۳۹
درعذاب شارب الخمر وتارک الصلوة از اعلی عراب	
	۳۹۰
وحی خدا [illegible] موسی ع که هر کس	
رضا کند باو رضا شود	۳۹۰
قول رسولخدا ص هر کس خوبی کند درمابقی از	
عمرش مشمول [illegible]	
	۳۹۰
در اینکه انسان بمیت به عمرش باید بخیل تر	
[illegible]	۳۹۱
[illegible]	۳۹۱
[illegible]	۳۹۱
[illegible]	۳۹۱
[illegible]	۳۹۱
[illegible]	۳۹۱
[illegible]	۳۹۲
[illegible]	۳۹۲
نقل حکایت عجیبی از مکر زنان	۳۹۴
در اینکه زن غلو در نجبر است که بگردن هر کس	
خدا بخواهد میاندازد و زن صالحه تاج است	
	۳۹۵
کلام امیرالمومنین ع که مقصود از حسنهٔ قرینه	
[illegible]	۳۹۶
در اینکه غیبت حسنات رامیخورد مثلیکه آتش	
هیزم را	۳۹۶
قول رسولخدا ص دراینکه باکی نیست در کشتن	
پنج جیز در حل یا حرم	۳۹۶
فرمایش امام ششم بسفیان ثوری که دو خصلت	
باعث دخل بهشت میشود	۳۹۶

عنوان	صفحه
کلام [illegible] هارون الرشید هنگام قصد حج در کوفه	۳۹۷
در اینکه غیب خبر نمی‌دهد مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر	۳۹۸
در اینکه غیب خبر نمی‌دهد مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر	۳۹
سؤال [illegible] از امام صلوات الله علیه که کدام یک از دو پسر	۳۹
جواب معصوم مسعود و [illegible]	۳۹
روایتی که مشتمل است بر مواعظ [illegible]	۳۹۹
[illegible]	۳۹۹
سؤال [illegible] فضل عباس [illegible]	۳۹۹
آبخیزرت	۳۹۹
کلام [illegible]	۴۰
در باره کلامی که دوست خدا [illegible]	۴۰
را وهرچند فاسق باشد و تأیید [illegible]	۴۰
[illegible]	۴۰۱
کلام امیرالمؤمنین ع [illegible]	۴۰۲
موعظهٔ جبرئیل رسول اکرم صلی [illegible]	۴۰۲
موعظه و وصیت رسولخدا ص بمردی	۴۰۲
فی [illegible]	۴۰۳
در بیان عدالت [illegible]	۴۰۳
در بیان [illegible]	۴۰۴
در بیان [illegible]	۴۰۴
وصیت [illegible]	۴۰۴
فوائد عدیدی در اختصاص که جزء وعم می‌باشد	
مرگ بهتر [illegible]	
خوابیدم و دیدم که دوزه [illegible]	۴۰۴
وصیت امام [illegible]	

عنوان	صفحه
[illegible]	۴۰۱
کلام [illegible]	۴۰۲
[illegible]	۴۰۵
[illegible]	۴۰۵
[illegible]	۴۰۵
کلام [illegible]	۴۰۶
[illegible]	۴۰۶
[illegible]	۴۰۶
[illegible]	۴۰۶
[illegible]	۴۰۷
[illegible]	۴۰۷
[illegible]	۴۰۷
[illegible]	۴۰۷
[illegible]	۴۰۸
[illegible]	۴۰۸
[illegible]	۴۰۹
[illegible]	۴۰۹
کلام [illegible]	۴۰۹
[illegible]	۴۱۰
[illegible]	۴۱۰
[illegible]	۴۱۱

عنوان	صفحه
خواستن جدی ابراهیم ادهم هموراعات بود	۴۱۱
کلام بعضی از عرفاء که چون صدای حق خود	
در قیامت از دوستانت بکاه	۴۱۲
کلام ربیع بن خثیم که میشود مکافی باشی که	
مصاحبه بسوی و نشینی بکن	۴۱۲
در بیان بعضی اسم خدا و عجب آن	۴۱۲
در بیان اینکه مأمور بودن بر کاری	
با دریافتن حق بدون شک	۴۱۲
در بیان اینکه طاوس وقتی صبحه میکشد چه	
درک می کند	۴۱۳
علامت صفات و صفوت بعضی کلام امام سجاد ع	۴۱۳
در تعجب اینکه مرد بسوی حیرت و نابینائی	
میرود	۴۱۳
در بیان اینکه چهار چیز ضایع می شود	۴۱۳
کلام امام علی بن محمد ع که پنج چیز ضایع	
شده است	۴۱۴
کلام امام باقر ع بجابر جعفی که تو دوست	
ماهستی که اگر تمام اهل بلد بگویند تو	
بدی بد خواهی بسوی	۴۱۵
قصهٔ عالمی که میل بدنیا کرد و مسخ شد بصورت	
خرپیر	۴۱۵
تبسم رسولخدا وتعجب آنحضرت ازجزع مؤمن	
از ناخوشی	۴۱۵
قصه عجیبهٔ امیرالمؤمنین ع هنگام بیرون آمدن	
بسروی لشکرش از طرف معاویه علیه	
الهاویه	۴۱۶
وحی خدای متعال بسوی پیغمبری از پیغمبران	
که اگر امید لقاء داری دردنیا غریب باش	
ومحزون	۴۱۷
عادت بعضی از بلاد هندکه هرصد سال عیدی بپا	
میکنند و کسی که درعید پیش بودمصحبت	
میکند	۴۱۷
دربیان اینکه خدا پنج چیز را درپنج چیز قرار	

عنوان	صفحه
داده	۴۱۸
رفتار بعضی از بلاد هند وقتی که پادشاهی	
میمیرد	۴۱۹
کلام دو نفر جهود که بیکدیگر بعضی چیزی	
گفتند	۴۱۹
عذاب کردن خدا قوم شعیب صیحه را بعربا	
چهل روز بعد از بلاء وصیحه زدن جوانان	۴۱۹
کلام امام کاظم ع بابن بعضی که توصیف کن	
کسی را بصفتی که خود بری تو	۴۲۰
در بیان اینکه وفاء با اهل غدر غدر است	
و بالعکس	۴۲۰
صفت دو نفر که یکدیگر را کلام آنها باهم	۴۲۰
در صحبه بعضی از ملاطین با یکنفر زاهد و جواب	
وصیه نمودن عابد دوست گرفتند	۴۲۰
مناجات حبری از بنی اسرائیل که خدایا تا کی	
تو را معصیت کنم و بوعده ام نکنی	۴۲۱
طلاق بعضی از عباد زن خود را و بیان فکر زن	
عبد اورا	۴۲۱
سؤال مردی عثمانی از خلیل بن احمد مسئله	
بسوند کسان	۴۲۱
دربیان اینکه هیچ نعمتی گرفته نمیشود مگر	
بسبب عصیان	۴۲۲
خواص قومی از پیغمبرشان که مرگ را آنها نو	
دانسته شود	۴۲۲
کلام علی علیه السلام که هیچ بلیه ونقص رزقی نیست	
مگر بواسطهٔ گناه ومعصیت	۴۲۳
دراینکه هیچ مؤونتی نیست مگر آنکه همسایهٔ	
مودی دارد	۴۲۳
کلام جبرئیل در اینکه نعمت بدخول بهشت	
است	۴۲۳
دراینکه سه طایفه خدا بسوی آنها نظری نمیکند	
روز قیامت	۴۲۳
بیان اینکه دنیا داریست خراب وخراب تر قلب	
کسی است که دنیا آباد میکند	۴۲۴
قضای قلبی بعضی از نامهای موسی و ملحق	

عنوان	صفحه
شدشان بفرعون عاقبت امر	۴۲۴
تقسیم کردن بقیه تحمیهای خود را سه قسمت	۴۲۵
بیان امام ششم علیه‌السلام در بارهٔ برج ووصف آن	۴۲۵
هدیهٔ شریف پادشاه صلاح‌الدین بهدایائیکه در آن بود نادیدنی از درخت خرمای مسجد رسولخدا ص	۴۲۶
قول رسولخدا در نظر کردن بروی عالم وتفصیل در آن	۴۲۷
بیان اینکه اگر عالم را هدیه بود بر آن من عاشق عقوبت است	۴۲۷
بیان اینکه زن شر است وبدتر آنکه انسان لابد است از آن	۴۲۷
کلام علی علیه‌السلام که دنیا خانهٔ مرور است و آخرت خانه قرار	۴۲۸
بیان حال احتضار مردم و تابع هوا بودن وحب مسجات	۴۲۸
بیان کعد سلطان روم و نوشتن کعد حجاج بمحمد بن حنفیه از طرف عبدالملک بن مروان وجواب آن	۴۲۹
گفتن بعضی از سلاطین بوزیر خود که چه خوب بود پادشاهی میماند وجواب او	۴۲۹
گفتن عالم که حیا میکنم عیالم را بغیر خدا بسپارم	۴۲۹
قصهٔ بودیعه گذاشتن تاجر نشابوری نزد شیخ ابی عثمان میری وتفصیل آن	۴۳۰
گریه کردن بر سر قبر عبدالملک وکلام اعرابی	۴۳۱
سؤال از بعضی زهاد از معاملهٔ با ملوک وجواب او	۴۳۱
سؤال از امیر المؤمنین راجع بسلام بر گبر	۴۳۱
سؤال از دهبان که کدام روز عید شماست	۴۳۱
سؤال از ابی‌علی رقاق راجع بتواضع از غنی	۴۳۱
سؤال از بعضی حمیر و از امام ششم راجع بشرب سیدالشهداء ع	۴۳۲

عنوان	صفحه
کلام امام ششم راجع بمعنی وای بتر بسید الشهداء ع	۴۳۲
قصهٔ خرید سیدالشهداء ع زمین کربلا را	۴۳۲
قصهٔ مرد نیکه بدیگری گفت حج کو حکم دارم	۴۳۳
کلام معاویه بجاریهٔ پسر قدامه وجواب او	۴۳۳
حدیثی راجع بکسیکه امر دنیائی را جهة اصلاح دنیا ترک کند	۴۳۳
حدیثی راجع بکمال ایمان	۴۳۴
در بیان حدیثی راجع بکسیکه راضی بسخط نفسای الهی وسخر نکند بر بلایا	۴۳۴
قول بعضی از وعاظ بعضی از سلاطین وبیان درش سلطنت	۴۳۵
کلام رسولخدا بابن مسعود راجع بآخر الزمان	۴۳۵
کاعد یعقوب بن یعقوب بن یوسف بعضاد بکده داشتن بنیامین	۴۳۶
کلام عالمی از بنی اسرائیل بدرگاه خدا که ذی کی معصیت کنم وعقوبتم نکنی	۴۳۷
درخواست سلمان نوری از امام ششم علیه‌السلام	۴۳۷
کلام بعضی از اکابر راجع بعلت عقل	۴۳۸
کلام رسولخدا راجع بکوچکی شیطان در روز عرفه	۴۳۸
بیان پیدا شدن سنگی در بیت‌المقدس ونوشته آن	۴۳۸
قصهٔ عمران بن صلت وفرار او از حجاج وبر خورد او باندیم عبدالملک	۴۳۸
قسم موعظهٔ رسولخدا ص قیس بن عاصم را یا جماعتی	۴۴۰
نقل یونس بن ظبیان از امام ششم ع مذمت اشتهار سعادت را	۴۴۱
نقل قصه بر خوردعدی از ملائکه بحضرت ادریس وشفاعت او	۴۴۲

عنوان	صفحه
کلام رسولخدا در ا...	
سؤال دشمنان	۴۴۲
قصهٔ اجتماع بعضی	۴۴۳
و ورود مخبر	۴۴۵
دیدن حضرت ...	۴۴۶
ورودش بد...	۴۴۶
قصهٔ رسولخدا با...	۴۴۶
فائدهٔ ...	۴۴۷
کلام رسولخدا در جمع ...	۴۴۷
قصهٔ صدق یحیی و ...	۴۴۷
رویای راجع به ...	۴۴۸
روایت در جمع ...	۴۴۸
رویای ...	۴۴۸
قصهٔ عذاب ...	۴۴۹
متعارض نباشد	۴۴۹
رویت در جمع ...	۴۵۰
کلام رسولخدا در جمع اصحاب در مسجد ... حوض	۴۵
کلام رسولخدا در ...	۴۵۰
کلام امام ششم ع که ...	۴۵۱
...	۴۵۱
کلام ابن‌عباس راجع به ...	۴۵۱
کلام رسولخدا ص راجع بمسجد ...	۴۵۱
جهه حسرت ...	۴۵۱
شکایت مردی ...	
بصیر اورا	۴۵۱
سفارش رسولخدا ص ...	
ثروتمندان	۴۵۲
سؤال مردی از سلمان در باب ...	
منزل	۴۵۲
وصیت رسولخدا ص بمردی که ...	
تا فقر آسان شود	۴۵۲
کلام سلمان که سه چیز ...	
میخنداند مرا	۴۵۲

عنوان	صفحه
...	۴۵۳
کلام ...	۴۵۳
...	۴۵۳
...	۴۵۳
...	۴۵۴
کلام ...	۴۵۵
...	۴۵۵
کلام ...	۴۵۵
...	۴۵۵
کلام ...	۴۵۶
...	۴۵۶
...	۴۵۶
...	۴۵۷
...	۴۵۷
...	۴۵۷
...	۴۵۸
...	۴۵۸
...	۴۵۸
...	۴۵۹
...	۴۵۹
...	۴۵۹
...	۴۶۰
...	۴۶۰
...	۴۶۱
قول ...	

عنوان	صفحه
[illegible]	۴۶۱
[illegible]	۴۶۲
[illegible]	۴۶۳
[illegible]	۴۶۴
[illegible]	۴۶۴
[illegible]	۴۶۴
[illegible]	۴۶۴
[illegible]	۴۶۵
[illegible]	۴۶۵
[illegible]	۴۶۶
[illegible]	۴۶۶
[illegible]	۴۶۸
[illegible]	۴۶۸
[illegible]	۴۶۹
[illegible]	۴۶۹
[illegible]	۴۷۰
[illegible]	۴۷۱
[illegible]	۴۷۱
[illegible]	۴۷۲
[illegible]	۴۷۲
[illegible]	۴۷۳
[illegible]	۴۷۳
[illegible]	۴۷۴
[illegible]	۴۷۴
[illegible]	۴۷۵
[illegible]	۴۷۵
[illegible]	۴۷۶
[illegible]	۴۷۶
[illegible]	۴۷۷
[illegible]	۴۷۸
[illegible]	۴۷۸
[illegible]	۴۷۹
[illegible]	۴۷۹
[illegible]	۴۸۱
[illegible]	۴۸۲
[illegible]	۴۸۳
[illegible]	۴۸۳
[illegible]	۴۸۴
[illegible]	۴۸۴

عنوان	صفحه
کلام پستی به بعضی که اگر نباشد مر ...	
...	
...	
قدامه بر معاویه و ...	۴۰۴
ورود معاویه در ...	
امیر المؤمنین و گ...	۴۰۸
	۴۸۵
ورود دسهٔ بر معاویه که عدی ...	
...	
ورود صعصعه و کلام او با عمر ...	
او بر دنی است نعمی علی ...	۴۱۰
ورود شریک بن اعور ...	
آمدن ...	۴۰۷
در بیان اینکه قدر گفتن ...	
عقوبت ...	۴۱۱
...	
دو نجمهٔ معاویه و کلام ...	۴۸۹
کلام ...	۴۰
درجه است ...	
روی ...	۴۰۵
کلام مردی علی ...	
...	۴۰
کلام امام ششم ع ...	
... آسان شود	۴۰
کلام امام باقر ع ...	
برگ گوارش	۴۹۲
نقل کلام عمار وقت رفتن ...	
	۴۹۲
قصه مالک بن ... در ...	
	۴۹۲
کلام رسول خدا ...	
کند نبیی را و گریهٔ ...	
	۴۹۳
در اینکه صدقهٔ مخفی غضب خدا را ...	

عنوان	صفحه
قصهٔ ...	
	۴۹۴
قصهٔ سوختن ...	
و نصیحت ...	۴۹۴
...	
	۴۹۵
...	
	۴۹۶
...	
	۴۹۶
...	
	۴۹۷
...	
	۴۹۸
...	
	۴۹۹
...	۵۰
...	۵۱
...	
	۵
...	
	۵۱
قصهٔ حضرت عیسی و ...	
	۵۲
...	
	۵۲
...	
	۵۰۳
قصهٔ ...	
	۵۲
...	
	۵۶

عنوان	صفحه
کاغذ منسوب به امام ششم که چرا شما ازمادیدن	
نصیحت و جواب آنحضرت	۵۰۶
کلام [illegible] که [illegible]	۵۰۷
[illegible]	۵۰۷
[illegible]	۵۰۷
[illegible]	۵۰۸
[illegible]	۵۰۸
قصهٔ [illegible]	۵۰۸
[illegible]	۵۰۸
[illegible]	۵۰۸
[illegible]	۵۰۹
[illegible]	۵۰۹
[illegible]	۵۱۰
[illegible]	۵۱۰
[illegible]	۵۱۰
[illegible]	۵۱۱
[illegible]	۵۱۲
قصهٔ [illegible]	۵۱۲
قصهٔ [illegible]	۵۱۲
قصیدهٔ معارضه دادن علی‌بن و ق به مدح علی ع و	
[illegible]	۵۱۳
از گفتن سبحان‌الله و بحمده از لسان رسالت	۵۱۶

عنوان	صفحه
قصه طواف کردن موسی بن قاسم از طرف ائمه ع	
و تمجید کردن امام مهم ع او را	۵۱۷
قصهٔ سبك شمردن [illegible] گناهی و عدم عفو آن	۵۱۸
قصهٔ جمع آوری [illegible] اصحاب هبیره در مدین	
عباس	۵۱۸
قصه [illegible]	۵۱۹
آن دو	۵۱۹
درخواست موعظه کردن عمر بن عبدالعزیز از	
[illegible]	۵۱۹
[illegible]	۵۱۹
[illegible]	۵۲۰
[illegible]	۵۲۲
[illegible]	۵۲۴
[illegible]	۵۲۵
قصه عبدالله [illegible]	۵۲۶
[illegible]	۵۲۸
[illegible]	۵۲۹
[illegible]	۵۳۰
[illegible]	۵۳۰
[illegible]	۵۳۰
[illegible]	۵۳۰
[illegible]	۵۳۱
[illegible]	۵۳۱

عنوان	صفحه
نقل کلام رسولخدا ص که انتظار فرج افضل اعمال است	۵۴۲
خطبهٔ حضرت رسول در مراجعت از حجة الوداع	۵۴۲
قصهٔ خواب شیخ جعفر که کاشف از مقام حبیب است	۵۴۳
جمع کردن حضرت رضا ع همهٔ مستحفظین سر سفره و اشکال بعضی و جواب حضرت	۵۴۴
ثواب آب دادن در محلیکه آب باشد	۵۴۵
سر دشتی باد بشمالی روز قیامت بیدها را که عبادت مریض میکرده	۵۴۵
بیان ثواب زیارت برادر دینی در مرض یا صحت	۵۴۵
موعظه و کلام حضرت عیسی با صحابش	۵۴۶
در بیان اینکه دهر مرتب ممثل میشود برای اولاد و اولاد و عمل او	۵۵۶
مرور حضرت عیسی ع بقبریکه صاحب آن معذب بود و بعد مرور کرد بر طرف شده بود و طفلهای در اینجا برده میشد	۵۵۷
ایضا مرور عیسی ع بقبری که معذب بود بواسطهٔ اولاد خدا برداشته بود	۵۵۷
قصهٔ گذشتن رسولخدا ص از قبری و در مراجعت تبسم و بیان علت آن	۵۵۷
قصهٔ گریهٔ امام چهارم تا چهل سال با دوره و گریهٔ	

عنوان	صفحه
مرغدا	۵۵۸
بیان شدن غلام حضرت هزار مرتبه لااله الاالله و بیان سبب گریه حضرت	۵۵۹
بیان درخواست بهشت که خدا اورا زینت کند و مزین شدن آن بحسن و حسین علیهما السلام	۵۵۹
بیان آثار زیارت سیدالشهداء ع	۵۶۰
و سر در بعل کلام رسولخدا آثار زیارت سیدالشهدا برای عایشه و تعجب او	۵۶۰
بیان امام حسن ع خطبهٔ از رسولخدا که در آن بیان شده اسماء ائمه ع	۵۶۱
سبب برداشتن سیدالشهدا لقمه‌ها بی ارزمین و آزاد کردن غلام بسبب خوردن آن	۵۶۳
کلام حضرت رضا ع که هر که عاصی دوست بدارد او عاصی است	۵۶۴
بیان اینکه حضرت خضر دیوار را خراب کرد برای اینکه اولاد بواسطهٔ پدرشان جزا داده شوند	۵۶۴
بیان کلام رسولخدا که در آخر الزمان چه گونه علمائی میایند	۴۶۵
آمدن جبرئیل برای تسلیت رسولخدا بمرگ حضرت صدیقه و جزا دادن رسولخدا و علی و فاطمه و حسن و حسین بگریه کنندگان	۵۶۵

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمة الكتاب

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيد الانبياء وخاتمهم محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله الطيبين الطاهرين المعصومين الهداة المهديين ولعنة الله على اعدائهم الى قيام يوم الدين و بعد ان الناظر لهذه الكلمات الراجي الى عفو ربه الغفور الناصح حسين بن محمد ابراهيم المحمدي عفي عن جرائمهم يقول هذا ما كتبته وقت كتبته في الحائر حول الزهراء على المهاجرة من مشهد ابي عبد الله الحسين عليه السلام الى طهران مع كمال الكراهة على الخروج من بلدة كانت محفوفة بالملائكة ومهبط الملائكة ومع ذلك مستثنى من الله تبارك و تعالى في كل صباح ومساء ان لا ينبغي لعبد ان يحمل شيئا من هذه الروضة المقدسة قدرا واجهت جماعة من المسلمين عمرهم الله عن الاشتغال الى تدريس العلوم المتداولة بحيث اشتغلت به نفسي متمنية في اروحنا صوته على ساكنه الصلاة والسلام والتحية والاكرام فاجبت لهم الى خدمتي لهذه الاثر بعد التحديد على

مقدمه کتاب

حمد و سپاس خداوند قدیر که پروردگار دهنده جهانیان است و درود و تحیت بر سرور پیمبران و برگزیده شدگان حق سبحانه وتعالی حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم و درود بر خاندان پاک و طاهر و معصوم او هر پیوندی و آلودگی و هر نوشته این کتاب امیدوار بر حسب خداوند بخشنده و بخشاینده از همه مهدیهٔ حسین فرزند محمد ابراهیم محمدی عفی عنهما که بدان بار بر گرفته ودل پر آلام پس از آنکه و دار کرد و از دیار و سرزمینی که در آن حضرت رضا علیه السلام بسوی طهران باشد کراهت من بر خارج شدن از بلده مقدسهٔ که محل ورود شیعیان و نزول ملائکه است : و باوجود خروج در خود است این غیر ارجحی متمثل در هر صبح و شام این است که در بلده خود برگشت بآن سرزمین پاک و قرار دهد حضرتش مرا از آن روضهٔ بهشتی : ناگاه بعد از ورود بطهران مواجه شدم با دستهٔ از

[illegible] مسلمین که طالب بودند [illegible] مرا بتدریس علوم دینیه وله بمثل اشتغال این ناچیز سالهای
قبل در جوار مرقد منور ورضویه پرنور حضرت رضا علیه السلام پس ناچار شدم تغییر دهم جگه بگی
جدیدم را ساحت مبارکه محمدیه صلی الله علیه وآله قرار دادم بنابر این ضروری که بود بنویسم اخبار را
از کتب معتبره که در دسترسم بود واگر چیزی بنظرم رسید که [illegible] غیر از
کتب اصلی که ثبت شده بنویسم و [illegible] حسب مقتضیات مستمعین وسلیقهٔ ناقص خودم
بود [illegible] و مجلس بدهم عین کلمات ائمه هدی و رسول برگزیده را در مجامع مؤمنین و
دوره‌های متعددهٔ تا این معمور در [illegible] مجالس متعدده بعد از [illegible] عقیب اداء فریضه در مسجد
[illegible] که عین روایات برای [illegible] حسب توشن [illegible] این دین وآن کم شود و
همه آنرا عمده مطلب بدانند [illegible] سند بری سازی که مبادی آن
سند دیگر شده پر کنند و که بعد له ظلمات
ظلال است که بین میکند حقیقت مذهب [illegible] مجموعهٔ جمع آوردم واسمه [illegible] و نام [illegible]
مستلزم واقعه کاذبه در [illegible] که نتیجه آن [illegible] وهمه معمور
است برایکه نقل کنم دراین مختصر احادیث که جملهٔ خلاف [illegible] در مجلد ثانی این
کتاب گرد [illegible] واحد میشود بنده بنام احد یکه مستمل [illegible] دیگر نسب و نیز ادرین [illegible] که کم ابتدا نمایم

[illegible] فی مجلد الثانی من سائل الذهب بعونه تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب میزان الذهب فی بیان مشیة المذهب

۱ فی محمد [illegible] العشرون من [illegible] من جملة کلمات [illegible] علیه السلام
لمعرفة من هب ان [illegible] نص و ا [illegible] عنی لا [illegible] معرفة [illegible] ه
بالصمدیة وحدالمعرفة من حرف [illegible] ه [illegible] ه [illegible] ه

الرسول(ص) اقرار بالنبوة و من جاء به من كتاب او امر او نهي فقد اثبت من الله عز و جل و بعده معرفة الامام الذي به تتم نعمته و صفته و اسمه في حال العسر و اليسر و ادنى معرفة الامام انه عدل النبي في آلاء درجة النبوة و وارثه و ان طاعته طاعة الله و طاعة رسول الله و التسليم له في كل امر و الرد اليه و الاخذ بقوله و يعلم ان الامام بعد رسول الله علي بن ابيطالب(ع) ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي(ع) ثم انت ثم من بعدك موسى نبي و بعده علي ابنه و بعد علي محمد ابنه و بعد محمد علي ابنه و بعد علي الحسن ابنه و الحجة من ولد الحسن(ع)[۲] في سبعة لبحار في عرف عن ابيعبد الله(ع) قال خرج الحسين بن علي(ع) على اصحابه فقال ان الله جل ذكره ما خلق العباد الا ليعرفوه فاذا عرفوه عبدوه فاذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة ما سواه[۳] في مجموعة ورام عن علي بن موسى(ع) في جواب اهل ثابور عن ابيه موسى(ع) عن جده ابيعبد الله(ع) عن ابيه[۴] عن العبد الصالح(ع) عن رسول الله(ص) قال جبرئيل حبرئيل الروح الامين عن الله تقدست اسمائه و جل وجهه و ان الله لا اله الا انا وحدي فاعبدوني و

۲ـ در کتاب سفینة البحار مادهٔ عرف نقل میکند در حضرت صادق علیه السلام که حضرت سید شهدا حسین بن علی علیه السلام خارج شد و روی کرد باصحابش و هر موده ای مردم بدرستی که خدا جل ذکره خلق نکرده بندگان را مگر بجهة اینکه خدا را بشناسند و هر گاه شناختند خدا را عبادت کنند خدا را و زمانی که عبادت کنند خدا را بی نیاز شوند از پرستش غیر خدا

۳ـ در مجموعه ورام فی باب بعض الاحادیث نقل شده در جواب اهل نقابور از حضرت رضا علیه السلام و اجداد بزرگوارش از علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا ص که فرمود خدا جل و عز بعض خلق روح (غیر از خدای متعال جل جلاله که فرمود انه لا اله الا انا وحدی بندگان من عبادت کنید مرا و بدانید هر کس ملاقات کند مرا از شما بگواهی و شهادت لا اله الا الله در حالی که با اخلاص بگوید پس بدرستی که داخل شد حصن و حصار من و هر کس داخل شود در حصار من ایمن شد از عذاب گفتند اهل نقابور ای پسر پیغمبر خدا چیست معنی اخلاص در شهادت فرمود اطاعت کردن خدا و رسول خدا و دوستی اهلبیت پیغمبر خدا

۴ـ درمجموعه ورام در باب بعض اخبار از صفات پیغمبر غیبه گفته شیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود علوم مردم بسنجش در چهار خصلت ست اول اینکه بشناسی پروردگار خود را دوم آنکه بدانی چه حکم و مصالحی بکار برده شده در خلقت تو سوم آنکه بدانی معبود از خلقت تو چیست چهارم اینکه بدانی چه چیز تو را از دین خارج میکند و در معصیت پاک میکند.

لیعلم من لقیبی منکم بشهادة ان لا اله الا الله محمد رسول الله فقد دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی قلوا بلی یا رسول الله ما اخلاص الشهادة قال ان یطاع الله و لا یعصی و لا یعلم اهل هذا (ع) مجموعة و ام فی بعض الاحادیث عن سفیان بن عیینة قال سمعت اباعبد الله جعفر بن محمد (ع) یقول و حدث علوم الدین کلها فی بیته حصن له حصن و هو حصن ربك و الشیه ان تعرف معبودك بالالهیة و ما وصفت و الرشد ان تعرف ما یخرجك من الشك

۵ و فی العیون للصدوق الاسناد فی الصحیح عن الحسین بن محمد الاشعری (ع) عن المعلی بن محمد قال (ع) اخبرنی عن الحدیث الذی روی عن ابی عبد الله (ع) قال قال ابو عبد الله (ع) کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی قلت بشروطها فقال بلی و انا من شروطها قال فقلت له بلغنی عنك انك قلت کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی قال نعم کان ابی (ع) یقول ان لله عز و جل ملائکة یحفظون بقول لا اله الا الله و یکتبون عمل العباد و آجالهم و آثارهم فلا یجتمع هذا الکلام لعبد فی قلبه و یکون فیه وفاء الا کان الله عز و جل رفیقه و حافظه و سائقه الی الجنة و اما قولک بشروطها فانا من شروطها فلا تقبل الشروط منا الا بشروطها و شروطها الاقرار بالعلم و العمل به و ان طلب العلم اوجب

۵ در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) تألیف شیخ صدوق محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی رحمه الله مروی شده که ... بن سهل گفت به حضرت ابی الحسن الرضا (ع) عرض کردم یا ابن رسول الله خدا گفت حضرت بسائل آیا کشتی سوار شدا هیچ نمی گفت بلی و مقصود آن بود که هرگاه کشتی سوار شود و بترسد غرق شود کلمه لا اله الا الله بگوید و نجات دهد و به آن کلمه نجات یابد و هلاک گردد و مقصود آن بود که هرگاه قسم یاد کند و بگوید نجات دهد که بلی: فرمود حضرت صادق (ع) آن نجات دهنده که در او شروط نیست و قول ما که هرگاه کلمه لا اله الا الله بگوید نجات دهد آن است که در او شروط است و قول ما که هرگاه کلمه لا اله الا الله بگوید نجات دهد آن است که در او شروط نیست

حدیث روی یوم را ... گفتم بگام و ... گفتم که ... و در یوم در روی یوم ... که ...

۶ـ در کتاب حقائق ... که ... گفته که ... است و عمل به آن و اینکه طلب علم واجب ... وضمانت شده برای شما بتحقیق قسمت کرده است ... و وعده میکند برای شما وعلم دفینه است ... و شما واداد شده اید بطلب آن پس طلب کنید

سعی السلام و لعلم معه من عند الله وقد امر بهم بطلبه من هذه فضلوه

۷ وفیه ایضا عن السجاد علیه السلام لو یعلم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه ولو سفك المهج وخوض اللجج

۸ وفیه ایضا عن الباقر(ع) عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین [illegible]

۹ وفیه ایضا عن [illegible] السلام من علم خیرا فعمل به فله مثل اجر من عمل به

۱۰ـ طرائف الحکم عن وصیة الله اعظم قال [illegible] من تعلم [illegible] من العلم [illegible] [illegible] [illegible]

فراشه ینظر فی علمه خیر من عبادة العابد سبعین عاما[۱۳] وفیه ایضاً عن نوادر الراوندی عن موسی بن جعفر (ع) عن آبائه علیهم السلام قال قال رسول الله (ص) اربع یلزمن کل ذی حجی و عقل من امتی قیل یا رسول الله ما هن قال استماع العلم وحفظه ونشره عند اهله والعمل به[۱۴] فی مجالس عن علی بن الحسین عن رسول الله (ص) قال ان طالب العلم اذا خرج من منزله لم یضع خفه علی خف ولا قدمه علی قدم الا استحب له ان تستغفر له الی الارضین السابعة[۱۵] وفیه ایضاً فی علم عن الصادق (ع) قال قال رسول الله (ص) من سلک طریقا یطلب فیه علما سلک الله به طریقا الی الجنة ... ان الملائکة لتضع جنحتها [illegible] العلم [illegible] وان العالم لیستغفر له من فی السماء ومن فی الارض حتی الحوت فی البحر وفضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر النجوم لیلة البدر وان العلماء لم یورثوا دینارا ولا درهما وانما ورثوا احادیث من احادیث رسول الله (ص) فمن اخذ منها اخذ بحظ وافر[۱۶] وفیه

۱۳ ـ ودر همان کتاب [illegible] از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام [illegible] که فرمود [illegible] از هزار [illegible] علم و حفظ آن و [illegible] علم

۱۴ ـ در کتاب مجالس به اسناد خود از حضرت علی بن الحسین از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که پیغمبر خدا فرمود هر که از خانه خود بیرون رود برای طلب علم فرشتگان پر و بال خود را برای او [illegible]

۱۵ ـ در [illegible] حضرت صادق علیه السلام که فرمود فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر کس از خانه خود بیرون رود برای طلب علم پیوسته مورد استغفار فرشتگان است تا برگردد و بدرستی که طالب علم را [illegible] بهشت و بدرستی که ملائکه پر و بال خود را برای طالب علم پست کنند از روی خوشنودی نسبت بآنچه طالب علم میجوید و هر که در آسمان است و هر که در زمین است حتی ماهیهای دریا و پرندگان هوا و عالم مورد استغفار است و فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت ماه شب چهارده است بر سایر ستارگان و علماء وارث پیغمبرانند و پیغمبران دینار و درهم بارث نگذارند بلکه علم بارث گذارند پس هر که از علم آنها بهره برد بهره وافری برده است

۱۶ ـ [illegible] که فرمود روایت کند [illegible] از حضرت صادق علیه السلام که فرمود روز قیامت که شود خدای عزوجل [illegible] پس سنجیده شود خون شهداء با مرکب علماء پس رجحان و برتری پیدا میکند مرکب علماء بر خون شهداء.

ایضا عن الصدوق (ع) قال اذا کان یوم القیامة جمع الله عزوجل الناس فی صعید واحد و وضعت الموازین فتوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء فیرجح مداد العلماء علی دماء الشهداء [۱۷] فی الکافی عن مفضل بن عمر قال سمعت ابا عبد الله (ع) یقول علیکم بالتفقه فی دین الله و لا تکونوا اعرابا فانه من لم یتفقه فی دین الله لم ینظر الله الیه یوم القیامة و لم یزک له عملا [۱۸] فی الکافی عن حمران بن اعین عن احدهما علیهما السلام (ع) قال لو ددت ان اصحابی ضربت رؤسهم بالسیاط حتی یتفقهوا [۱۹] فی الکافی عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله (ع) قال له رجل جعلت فداک الرجل یعرفنی فاحب ان لا یعرفنی فلا یسعنی ان اسئله عن الشیء فکیف اصنع فقال (ع) اتشک انت تتفقه هذا فی دینه [۲۰] فی بصائر الدرجات عن ابی عبد الله (ع) قال معلم الخیر یستغفر له دواب البحر و حیتانه و ملائکة السماء و کل من فی البر و البحر و فی الله و سبیله [۲۱] فی الجعفریات باسناده عن ابیه عن جده قال قال رسول الله (ص) العلم علمان [۲۲] فی غوالی اللئالی عن الراوندی عن علی (ع) قال قال رسول الله (ص) ای العمل

۱۷ـ در کافی از مفضل بن عمر روایت شده که گفت شنیدم حضرت صادق (ع) فرمود برشما باد به تفقه در دین خدا و هر کس تفقه نکند در دین خدا نظر لطف نکند خدا بسوی او روز قیامت و برای او عمل پاکی نخواهد بود .

۱۸ ـ و نیز در کتاب [illegible] حضرت صادق علیه السلام نقل شده که گفت مردی به حضرت [illegible] گفت که ای فرزند رسول خدا من مردی بادیه نشین هستم و چیزی نمی‌دانم پس چگونه و از کجا یاد بگیرم احکام دین را

۱۹ـ در کتاب [illegible] حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حضرت فرمود دوست داشتم که اصحاب من با تازیانه بر سرشان زده شود تا تفقه در دین کنند

۲۰ـ در کتاب [illegible] حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حضرت فرمود معلم و متعلم در خیر شریک هستند و در هر خانه‌ای از خانه‌های دنیا دو فرشته می‌روند و بر آن دو بال خود را پهن می‌کنند و از آنچه مطلوب آنهاست برای آن دو طلب آمرزش می‌کنند

۲۱ـ در کتاب [illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که حضرت فرمود علم بر دو قسم است علم ادیان و علم ابدان پس هر کس علم ادیان را بیاموزد خداوند او را از علم ابدان بی‌نیاز می‌گرداند و بالاترین علوم آن علمی است که اثرش در اعضای بدن ظاهر و آشکار می‌شود

۲۲ـ در [illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده که حضرت فرمود علم بر دو قسم است علم ادیان و علم ابدان پس هر کس علم ادیان را بیاموزد خداوند او را از علم ابدان بی‌نیاز می‌گرداند و بالاترین علوم آن علمی است که اثرش در اعضای بدن ظاهر و آشکار می‌شود

قال ع علی (لعصمن حدا حتی تدعو الی الاسلام و تم له لئن یهدی الله علی یدیك خلا خیر لك مما طلعت علیه الشمس و غربت و لك ولایه[۲۳] فی امالی شیخ عن علی ع امن سوا الله(ص) من خرج بقتال امام من ائمه الهدی و هو داع الی الحق و علی سبیل الهدی کان عمله و الث کعبدة متعمدا یعنی عبد[۲۴] فی الکافی عن الاصبغ بن نباته عن علی (ع) قال هبط جبرئیل (ع) علی آدم (ع) فقال یا آدم انی امرت ان اخیرك واحدة من ثلاث فاخترها ودع ثنتین فقال آدم (ع) و ما الثلاث فقال العقل و الحیاء و الدین فقال آدم انی قد اخترت العقل فقال الحیاء و الدین ارجعا و دعا العقل فقال جبرئیل انا امرنا ان نکون مع العقل حیث کان قال فشأنك به و عرج[۲۵] و فی الکافی عن محمد بن عبد الجبار عن ابی عبد الله (ع) قال قلت له ما حد عبد الرحمن واکتسب به الجنان قلت فالذی کان فی معاویه فقال (ع) تلك النکراء تدل علیه و هی شبهه ابی عبد الله (ع) و فی[۲۶] الکافی عن محمد بن یحیی عن بعض اصحابنا رفعه قال قال ابوعبدالله(ع)

۲۳ـ در کتاب امالی شیخ طوسی سند حدیث را تا امیر المؤمنین علی علیه السلام از رسول خدا که فرمود هر که خارج شود از دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بکشد خواه بحق باشد یا باطل بداند که بسبب آن در دنیا باطلی را بسوی حق یا از گمراهی بسوی هدایت و حق خواهد بود عمل او مثل عبادت عابدی که چهل سال عبادت کند خدا را

۲۴ـ در کتاب کافی از اصبغ بن نباته نقل کرده که از علی علیه السلام که فرمود فرمود آمد جبرئیل بر آدم علیه السلام و گفت ای آدم بدرستیکه مأمورم من اینکه مخیر کنم تو را میان سه امر پس اختیار کن یکی را و واگذار دو دیگر را پس گفت آدم به جبرئیل چیست آن سه چیز گفت عقل است و حیا و دین پس آدم گفت بدرستی که اختیار کردم عقل را جبرئیل به آدم گفت بدرستی که ما مأمور شدیم که با عقل باشیم هر جا که باشد پس گفت جبرئیل بدرستیکه ما مأمور شدیم که با عقل باشیم هر جا که باشد پس گفت جبرئیل بدرستیکه ما مأمور شدیم که با عقل باشیم هر جا که باشد و واگذارید آدم را آن دو گفتند ما مأمور شدیم که با عقل باشیم هر جا که باشد

۲۵ـ و نیز در کتاب کافی از محمد بن عبد الجبار از حضرت صادق (ع) نقل شده که گفت گفتم عقل چیست حضرت فرمود عقل چیزیست که عبادت شود به آن خدای بهشت و کسب شود به آن بهشت گفتم پس آنچه معاویه دارد حضرت فرمود آن مکر است و مکر شبیه بعقل است و عقل نیست

۲۶ـ و نیز در کتاب کافی الحاق پسر عمر نقل کرده که حضرت صادق (ع) فرمود هر کس عقل داشته باشد برای او دین هست و هر کس دین دارد داخل بهشت میشود

من کان عبداً کان له ربّ و من کان له ربّ دین دخل الجنة [۲۷] فی کتاب الکافی عن سلیمان
[illegible] قال قلت لأبی عبدالله (ع) فلان من عبادته و دینه و فضله کذا و کذا فقال (ع)
کیف عقله قلت لا بأس فقال إن الثواب علی قدر العقول إن رجلاً من بنی إسرائیل کان
یعبدالله فی جزیرة من جزائر البحر خضراء نضرة کثیرة الشجر طاهر الماء و إن ملکاً
من الملائکة مرّ به فقال لربه إنی لأرى عبدک هذا قد أجری له [illegible] فأحب أن
أرى مبلغ ثوابه فأوحی الله إلیه أن شأ فی صورة آدمی فقام بحیال
عبده [illegible] فلما جنه اللیل قام یصلی فلما أصبح و راح إلی عبادته قال له الملک إن ربک
یقرئک السلام و یقول لک إنی لم أقبض روح عبد من عبیدی إلا قبضت روحک
و لم أقبض أجل عبد من عبیدی إلا قبضت أجلک فإن شئت فعجل و إن شئت
فأخر فقال العابد لیس لی إلی ربی حاجة فإن کان له أن یقبض روحی فلیقبض
و إن کان له أن یؤخر أجلی فلیؤخر فقال الملک فإنی رسول ربک إلیک أن
أتصنع له شیئاً فقال لا فانصرف عنه الملک و کان له حمار فقال لو کان له حمار ما کان
[illegible] فأوحی الله إلیه أنا أتسع علی قدر عقله [۲۸] و فی طرائف

۲۷ـ [illegible] کافی عن [illegible] سلیمان [illegible] پدرش که گفت بحضرت صادق (ع)
عرض [illegible] عبادت کسی و دین و [illegible] فضل او چگونه است گفتم نمیدانم
فرمود ثواب باندازهٔ عقل مردم داده میشود و فرمود بدرستیکه در بنی‌اسرائیل مردی بود که
عبادت [illegible] و در جزیره‌ای از جزایر دریا که آن [illegible] و دارای درخت [illegible] بسیار
و آب صافی بود و مقدار [illegible] از آن جزیره عبور کرد پس ملک گفت خدایا شما بان بنده
[illegible] پس خداوند بآن ملک خطاب کرد که اگر خواهی زود بقبض روح او برو و اگر
خواهی او را بگذار تا عمرش بسر آید ملک گفت من بقبض روح او نیازمندی ندارم
پس خداوند بآن ملک وحی فرستاد که بنزد او برو و برای او کاری بکن ملک پس آمد که عبادت او را
بپوشد پس چون صبح شد گفت ملک به آن عابد که بدرستی که مکان تو
جای خوشی است و نیاز بسیار مکان برای عبادت عابد گفت بدرستیکه برای مکان ما یکعیب
هست ملک گفت حبس آن عیب گفت من از این سبب که بیشتر بیاد خدای خود می‌باشم و چه
خوب بنده برای خدا (یعنی او که همیشه بیاد خدا باشد) پس ملک گفت برای آنکه این گیاهها سابع
نمیشد پس گفت ملک که در بیش از [illegible] حبس عابد گفت که همه سباع نمیشد (یعنی افسوس که ندارد) پس وحی فرستاد خدا بسوی آن ملک که ما ثواب دادیم بمقدار
عقلش .

۲۸ـ در کتاب [illegible] حکم عن [illegible] امام صادق علیه‌السلام [illegible] گوید که
فرمود فرموده است پیغمبر خدا [illegible] بر مردی نیکی حسابش پس هر کدام نیکی
عقل او بدرستیکه جزا داده میشود بسلی

الحلم عن سعد الله ع) س ائه قل قل سول الله ص تعلم عن وحن حسن حاله فا طروا في حسن سمته فانه يحتذي بعمله[۲۹] . فيه اعن سول الله اس اقسم العقل علي ثلاثه اجزاء فمن كانت فيه كمل عقله و من لم تكن فيه فلا عقل له حسن المعرفه بالله عزوجل وحسن الطاعة له وحسن الصبر علي امره[۳۰] في طرائف الحلم في ضمن وصيه موسي بن جعفر ع بهشام بن الحكم يا بني اوحد علامه قوه العقل قمن عقل عن الله سبحانه وتعالي اعتزل اهل الدنيا والراغبين فيها و رغب فيما عند ربه وكان الله في اوحشه وصاحبه في اوحدته وغناه في العيله وبعره من غير مشوره[۳۱] و فيه ايضا قال الصادق ع انظروا في العلم بنيح العقل[۳۲] وفيه ايضا عن امير المؤمنين ع) لسان العاقل وراء قلبه وقلب الاحمق وراء لسانه[۳۳] وفيه عن امالي الصدوق عن ابي جعفر ع) من حسن محاسبه نفسي فيما امرنا به لم يمت قلبه يوم تموت فيه القلوب[۳۴] في السنه

۲۹ـ و در کتاب طرائف حکم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود قسمت شده است عقل بر سه جزء هر کس هر سه در وی باشد کامل است عقل و هر کسکه نباشد در وی نیست عقلی پس جزء اول معرفت خدای عزوجل و ثنا کردن بر خدای بر حلم و فضل و نیکی و دوم حسن طاعت خدای عزوجل و صبر کردن بر فرمان او

۳۰ـ در کتاب طرائف الحکم در ضمن وصیت موسی بن جعفر علیه السلام بهشام ای پسر من چون خدای عزوجل علامت قوت عقل است پس هر کس خدای را عزوجل کامل شناخت و عقل گرد از اهل دنیا و از رغبت کنندگان در دنیا و رو بدو آورنده و او را یار گرفت و او نیز یار او شد و خدا بود انس او در تنهائی و رفیق او در بیکسی و بی نیازی او در بینوائی و بدون عشیره

۳۱ـ و در همان کتاب نیز از حضرت صادق علیه السلام بیان شده پس در علم و آموختن علت باعث گشایش و انبساط عقل است

۳۲ـ و در همان کتاب نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیان شده که فرمود زبان عاقل پشت سر دل اوست و دل جاهل پشت سر زبان اوست .

۳۳ـ و در همان کتاب مذکور از کتاب امالی شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام که فرمود هر کس نیست محاسبه بر نفس خود پس نمیرد دلش روزی که بمیرد دلها و روح او نمیمیرد دراو دلها .

۳۴ـ و در کتاب سفینة البحار از کتاب محاسن نقل شده که فرمود رسول خدا قسمت نکرده خدا بندگان چیزی بهتر از عقل پس خواب عاقل بهتر است از بیداری جاهل و فطر عاقل بهتر است از روزه جاهل وقعود و نرفتن عالم بجنگ بهتر است از رفتن جاهل بجهاد ومبعوث

عن المحسن قال رسول الله (ص) ما قسم الله للعباد شيئاً افضل من العقل فنوم العاقل افضل من سهر الجاهل وافطار العاقل افضل من صوم الجاهل و اقامة العاقل افضل من شخوص الجاهل و لم يبعث الله رسولا ولا نبيا حتى تكمل عقله و يكون عقله افضل من عقول جميع امته وما يضمر النبي (ص) في نفسه افضل من اجتهاد المجتهدين و ما ادى العاقل فرائض الله حتى عقل عنه ولا بلغ جميع العابدين في فضل عبادتهم ما بلغ العاقل من العقلاء هم اولوالالباب الذين قال الله عزوجل انما يتذكر اولوالباب[۳۵] و في هذا الاسناد عن الصادق (ع) انه قال رسول الله (ص) لكل شيء عقدة فمن قال رسول الله (ص) انا معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم [۳۶] في السفينة سئل الرضا (ع) عن العقل و التجربة والعقدة ومعدن كل واحدة (واحدة)[۳۷] قال في السفينة قدم لعبد الله بن سعيد بن هلال بخراسان وكان قد سأل والدي وهو في السفينة فقال يا عبد الله ما اعقل هذا الصبي و حدثه بما سأل عنه فقال له عبد الله وعمل صنعته و لا شيء له رحمك الله انما العقل ما عقل عن الرحمن و اكتسب به الجنان و من كلام لقمان لابنه يا بني ليكن العقل

و میباشد عقل پیغمبر بالاتر از عقل هر کسی و حدی که دارد بیگمان پیغمبر بهتر است ازجد وجهد جهدکنندگان و

عقل است اما بندگان که عقلاء هستند اولوالالبابی که خدا فرموده است انما یتذکر اولوالالباب.

۳۵ و نیز در همان کتاب بسندش از حضرت صادق که تکلم نکرد پیغمبر خدا بخصلتی عقل هر گروهی که فرموده است ما معاشر انبیاء امرنا که سخن گوئیم مردم

۳۶ در کتاب وسیله نقل شده که در سند حدیث حضرت صادق (ع) که عمل حسنه فرمود

۳۷ در سفینه نقل شده که

علی بطن العاقر اشدّ تحکّما من سنمی الشعب علی صهر الاحمق انتهی[۳۸] عن اسحق بن عمّار فی الکافی عن ابی عبدالله (ع) قال قلت له جعلت فداک ان علیّ حجّ کثیر الصلوة کثیر الصدقه کثیر الحج لا بأس به قال فقال یا اسحق کیف عقله قال قلت جعلت فداک لیس له عقل قال لا تشفع به لا تثبت منه[۳۹] فی الکافی عن ابی یعقوب البغدادی قال ان النکّت لابی الحسن (ع) اخبرنا بعث الله موسی بن عمران بالعصا و یده البیضاء و آله السحر وبعث عیسی (ع) بالطبّ وبعث محمدا (ص) و علی جمیع الانبیاء بالکلام والخطب فقال ابوالحسن (ع) ان الله لمّا بعث موسی (ع) کان الغالب علی اهل عصره السحر فاتاهم من عندالله بما لم یکن فی وسعهم مثله ومما ابطل به سحرهم واثبت به الحجة علیهم و ان الله بعث عیسی فی وقت قد ظهرت فیه الزمانات و احتاج الناس الی الطب فاتیهم

۳۸ـ در کتاب کافی نقل شده از اسحق بن عمار که حضرت صادق علیه السلام گفت عرض کردم فدایت شوم مقصود کسی که زیاد نماز میخواند و زیاد صدقه میدهد زیاد حج میکند حال او چگونه است فرمود یا اسحق عقل و چگونه به او گفتم قربانت شوم عقلی ندارد فرمود نفعی نمیرساند به او داراییِ اعمال و یا بالا نمیرود اعمال او

۳۹ـ در کتاب کافی نقل شده از ابی یعقوب بغدادی که ابی نکیت عرض کرد بحضرت ابی الحسن علیه السلام برای چه مصلحتی مبعوث کرد خدا موسی بن عمران را و معجزهٔ او را عصا و ید بیضا و مبتلا بسحر قرار داد و مبعوث کرد عیسی را و معجزه او را طب عطا فرمود و مبعوث کرد محمد صلی الله علیه و آله را و معجزه او را کلام و خطبه قرار داد فرمود ابو الحسن علیه السلام درستیکه خدا فرستاد موسی را هنگامیکه بر اهل زمان غالب بود سحر پس آورد خدا بسوی ایشان از نزد خود آنچه نبود مثل آن و عنایت کرد چیزی که باطل کرد به آن سحر آنها را و حجت بر آنها تمام شد و خدا فرستاد عیسی را در زمانیکه زمین گرفتار شده بود بدردها و محتاج بودند مردم بسوی طب پس عنایت کرد خدا عیسی را بمثل آنچه که نبود نزد مردم مثل آن و عنایت کرد خدا اثر مسیحائی او را برای آنها و زنده میکرد مردگان را بامر خدا و کور مادرزاد را شفا میداد و کک سفید داری را برص بود بدون اذن خدا و اتمام شد حجت بر آنها و حجت مبعوث کرد محمد صلی الله علیه و آله را در زمانیکه غالب بر اهل آن زمان خطبه و کلام بود و گمان میکردند که فرمود شعر است پس عنایت کرد و آورد از نزد خدا از مواعظ و احکام چیزی را که باطل کرد به آن قول آنها را و یعنی قرآن را آورد و تمام کرد حجت را بر آنها زیرا که گفت ابن نکیت بخدا قسم نشنیدم مثل تو هرگز کسیکه باین طور بیان فاضح کننده بفرماید پس حجت خدا بر خلق مرور کرد بسبب گفت که حضرت فرمود بعقل شناخته میشود راستگو و حجت خدا و تصدیق مقصود و بعقل شناخته میشود کسیکه بدروغ ادعا کند و بسبب عقل نکذب مشود ابن نکیت گفت بخدا قسم این است جواب

من عندالله بما لم یکن عندهم مثله وبما احیالهم الموتی وابرء الاکمه والابرص، دون الله وانبت به الحجه علیهم بان لله بعث محمداً فی وقت کان العالب علی اهل عصره الحطب والکلام واصح قول الشعراء فیهم من عندالله من مواعظه واحکامه ما ابطل به قولهم و ثبت به الحجه علیهم وبعد این کلمات لله مر بت مندث فقد قما الحجه علی الخلق الیوم قال فقال (ع) العقل یعرف به الصادق علی الله فیصدقه والکاذب علی الله فیکذبه قلت فقال این تستحب هذا والله هو الجواب [۴۰] وفی الکافی عن ابی عبدالله (ع) قال قلت لرسول الله ص بما یطاع الله ویکتسب به الجنان قال فنظر الی بعض من عنده من العقل [۴۱] وفی الکافی عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) قال لما خلق الله العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال وعزتی وجلالی ما خلقت خلقا احسن منك اتاك آمر واياك [۴۲] ومن ثواب الاعمال وعقابها باسناده عن محمد بن مسلم عن احدهما (ع) قال سمعته یقول ان الله تبارک وتعالی خلق العقل وهو اول خلق من الروحانیین [۴۳] عن یمین العرش من نوره فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فلم یقبل فاستکبر فلعنه ثم خلق الجهل من البحر الاجاج ظلمانی فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فابی فاستکبر فلعنه فاسخطه علی من عصاه ورضی عن من اطاعه

۴۰ـ در کتاب نقل شده از حضرت صادق علیه السلام که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود ما عبد نشده خدا بچیزی شدیدتر از نادانی و نیست مال و ثروتی نه منفعت تر از عقل

۴۱ـ و نیز در کتاب کافی بمحمد بن مسلم نقل شده از ابوجعفر حضرت باقر علیه السلام که فرمود چون خدا عقل را خلق کرد خدا عقل را فرمود بمعنی نزدیک آمد پس نزدیک شد و غیبت نمود آنگاه فرمود خدای متعال بعزت وجلالم خلق نکردم خلقی بهتر از تو نسبت بتو اطاعت میکنم و نسبت بتو پیروی میکنم و بخوبی تو ثواب میدهم و عقاب میکنم تکالیف و ثواب و عقاب دائر مدار عقل است

۴۲ـ دوست دارم نقل روایتی را که ربطی بموضوع سابق و حضرت صادق علیه السلام که فرمود ربطی بدون علم بعلم نیست و زیاد بودن علم بعمل خلوص نیست

۴۳ـ در کتاب ارشاد دیلمی نقل است که پیغمبر خدا فرمود هدیه نداده است مسلم بمسلم برادر دینی هدیهٔ بهتر و بالاتر از کلمهٔ حکمتی که بشنود از وحی یا از گوینده ورا پس بهتر مصیبی، فرمود صلی الله علیه وآله نیکو عطیه و نیکو هدیه‌ایست موعظه و وحی کرد خدا بسوی موسی بعلیم بده خیری را و بعلم بده کثیرا که نمیداند بدرستیکه ما روش مستقیم فرود بعلیم‌دهنده و بعلم گیرندهٔ علم را بحیثیتیکه ... که قبر باشد

عن رؤی وقا اس ، نعم لعمته و نعم الهدیه الموعظه و اوحی الله تعالی الی موسی(ع) تعلم الخیر وعلمه من لایعلم فان حمة العالم الخیر ، تعلموا الخیر وعلموه فانهم حتی لاستوحشوا بمکانهم [۴۴] قیل : والدیلمی روی له و از حضرت امیر اس از خلان کان احدهما یصلی المکتوبة ویجلس و هم الخیر ، کان لاحد هما یعلمه ما یعلمه فقال (ع) قد (ا) فضل الذی یعلم الخیر علی الذی یصلی سبعین [۴۵] و قال ابن (ع) ، صدیق مؤمن صدقه احب الی الله من موعظه حسنه ، و قد عرفوا ، فضلها بقوله و هی افضل من عبادة سنة [۴۶] قیل : شدد الدیلمی علی من یترک الموعظه من ... حتی عدل بعوام کانوا الذین ... الی ... قیل بماذا رقوا الم یکونوا فی ... یصلون و یحجون ... قال کانوا یعلمون ... و علانیة ... ولا اعتمدوا ولکنهم ... [۴۷] قال الدیلمی عن سالم عن ابیه عن

۴۴ ـ در کتاب ارشاد دیلمی روایت شده که پیغمبر خدا (ص) فرمود که یکی از آنها میخواند سوره ای و حتم را میخواست پس تعلیم میکرد دیگری سورها را و میخواند و تسبیح میگفتند فرمود پیغمبر خدا فضل دهنده اول بر دوم مثل فضل من بر یکی من امت خود

۴۵ ـ در همین کتاب ارشاد است که پیغمبر خدا فرمود صدقه دادن شخص مؤمن صدقه که محبوبتر باشد نزد خدا از موعظه که وعظ کند مردم را که متفرق شدند و جمع شوند بآن موعظه آنها را و این موعظه بهتر است از عبادة یکسال

۴۶ ـ در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام پس فرمود صدقه ... سوی بهشت عدل میکند صدقه بستر بیمار میکند ... صدقه بیشتر دور میگردانند ... میگرفتند تا رسیدند بدر بهشت بر گردانده شدند از ورود در بهشت پس گفته شد چرا برگردانده شدند از بهشت آنها گفتند بردنیا نماز گذار و بیشتر ... پس گفته شد چرا ... ارفعل خدای عزوجل بندگان خود را و گفته شد که بلی ... دی بمثل اینها و زیادتر از اینها نماز گذار ... گفتند و بحج و عمره ولیکن اینها عمل کردند خدا را از جهت موعظه کردن

۴۷ ـ در کتاب ارشاد دیلمی نیز از سالم از پدرش از رسولخدا (ص) که فرمود ... لحد دوستترین مردمان بخدای عزوجل بنده ای است که ... بین خود و ... موعظه کند مردم را و امر بمعروف و نهی از منکر کند در عیوش و اصلاح کند بهتر از ... و عمر کند و بگذرد ... نیز مذکور

رسول الله (ص) قال: [illegible] رسول الله (ص) احب المؤمنین الی الله تعالی من نصب نفسه فی طاعة الله ونصح لامته ونفسه وتفکر فی عمومه واصلحه وعلم فعمل وعلم[۴۸] فی البحار فی باب العلم عن الصحیفة (ع) وقال امیر المؤمنین (ع) اقوام لادین لهم یتعلم یتعلق مستعلم لعلمه ویعنی لایحسن عصمة علی اهل دین الله ویعتبر لایتبع آخره بدنیا وتجاهل لایتکثر عن صعب العلم وکم من العالم علمه ویجهل یعنی [illegible] عن صعب علم حتی یقول الی الفقهاء ولایعرکم کثرة المساجد وحسن قومجد [illegible] امیر المؤمنین کشف الغشاء فی ذلک الزمان فقال علیه السلام خالطوهم بالسنتکم یعنی اظهروا حقوقهم فی المجلس بصورت الانس وهو مجلس الحق وبصیرواهم [illegible] تفرح من الله عروجه[۴۹] فی مجموعة ورام وکران وقد قال فی تفسیر قوله تعالی لاخیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس ومن یفعل ذلک ابتغاء مرضات الله فسوف نؤتیه اجرا عظیما عهدا فقام الیه رجل وقال له اعدها فقال اذا [illegible] رجل المتصف بما قلت وبین

۴۸ـ در جلد اول بحار باب علم از حضرت باقر علیه السلام مرقوم است که امیر المؤمنین (ع) فرمود ثبات دین بجهاد خیر است بالسنکه گویا باشد وعمل کند بعلم خود وبه ثروتمندی که بخل ورزد در بادی مالش مراعات دین خدا وبه مرد وقتیکه بمیرد اخرت خود را بدنیایش وبه برادر مسلمه بکند وقتیکه بمیرد گواه گرفتن علم پس هرگاه کتمان کند عالم علم خود را واظهار نکند و ثروتمند بخل بورزد وبدهد [illegible] خود وبمیرد قبر آخرش را بدنیا وتجمل بورزد بادای [illegible] وگرفتن از گردن دنیا بعنق خود وگول بر سر شهر [illegible] بادی مساجد ومسجدها وبدنهای دسته متفرق قیل یا امیر المؤمنین چگونه است [illegible] گی در آن زمان فرمود علی علیه السلام آمیزش کنند بمردم [illegible] یعنی حاضر وبعد غائب کنند آنها را در مجلس وفرمود [illegible] حاضر که کسب کند ومحشور است با هر که دوست دارد ومنبسط باشد با همهٔ انبوه فرح یابد طرف حدی متعدد [illegible] است که مردم از خیر وسعه دست بدارند مادامیکه عجله نکنند در امر فرح و سخت شدن دعا بشان

۴۹ـ در کتاب مجموعهٔ [illegible] ذکر شده [illegible] یعنی گفت در بین کلامش در حد [illegible] قسم بر بین اقرار کسی که گفت [illegible] بر دختر بن سخن است بمعصیت یعنی آخرت) پس بر حاسب مرا ی وگفت در گو کر کلامت را یعنی دوهر بیه بگو پس دو مرتبه گفت مرد گفت من هستم نمردیکه متصف است ما نیچه تومیگوئی وتوبه کرد پس در حوض دید آب و خط درهم شد که به وگفته شد خوشحال کردی تو مرا که آشتی بین ما و بنده ها برقرار کردی

فرآی فی مناقبه تذکرة الخلد ان ق[illegible] سر[illegible] ی ان ا[illegible] قعت[illegible] تصبح بمنی و بمن عبدی ۵۰ و انصاروی فی مجموعه و ام عن علی بن الحسین ﷺ اوحی الله الی موسی حبّب[illegible] الی خلقی وحبّب الخلق الیّ الی ان قال موسی ما ر[illegible] لک فعل حبی بحتوک ف[illegible] علی حاجة قرهم الائی و عمائی المحتوی فیتن ترد[illegible] من بنی آدم الا اعطی فی کل فصل لک من عنده سبعة نعم یعرفها و قسم لک بها و علی موسی و من هذا لایق منک و اخرج الی الصحرا فقال فمن الغد من ذلک الوقت و قد بحفر[illegible] فیه ۵۱ فی مجمعه و رام عن عبد بن بشیر قال قال رسول الله ﷺ[illegible] حاجة من عبد من بنی آدم و حمل فی دینه قدمه[illegible] همه من الله سبعت الیه فان قبلها بشکر والاکانت حجة من الله علیه لم زاد بها اثما و زاد الله بها بعدا ۵۲ فی تفسیر[illegible] فی سورة حجرات من[illegible] فی لا تمنوا

۵۰ و سرد کتاب مجموعه و[illegible] من بنی آدم[illegible] بهارم علیه السلام که وحی فرستاد خدا بسوی موسی که دوست گردان مرا[illegible] مخلوقم و دوست گردان آنها مرا[illegible] من گفت موسی حکم که تورا دوست بدارند تدارسید بخاطر آنها بیاور نعمتهای مارا تادوست بدارند مارا پس بدستیکه اگر بر گردانی گریختهٔ را از درگاه من وبا حیرانی را بمهمانگاه من خواهد بود بهتر برای تو ازصد سال که روزها روزه باشی و شبها نماز بخوانی گفت موسی کیست گریخته فرمود گنهکار متمرد گفت متحیر کیست فرمود کسیکه حاجتی دارد بآدم و ستایش کاری کنی که نشاید امامش را

۵۱ [illegible] کتاب مجموعه و[illegible] رعایت[illegible] که گفت رسول خدا (ص) فرمود هیچ بندهٔ خدائی که موطنهٔ باو فرستد از طرف خدای متعال در دینش بدرستیکه برطرف خدا نمیشود از او حاجتی که بسوی او سوق داده شده پس[illegible] بندهٔ سپاس خدا و بدانچه بوده واگر به خواهد بود حجتی از طرف خدا بر او و بعث زیادتی بر گناه او و زیادتی بحب خدای متعال خواهد بود

۵۲ـ در کتاب تفسیر صافی در سوره حجرات ذیل آیهٔ قل لا تمنوا علی اسلامکم الخ از تفسیر قمی نقل کرده که این آیه درباره عثمان نازل شده و در حق حذیفه حسن است که گفت عثمان در عمار یاسر که مشغول کندن خندق بود نامی پیغمبر (ص) و عمار بلند شده بود از گودی خندق عثمان استین خود را تا دماغ و دهان خود گرفت و گفت عمار گفت مسوی و مرا نمیشناسد گفت بلکه آنا بگه میدانند خدا و خدای عمار گفت عمار گفت و رجوع و سجود شان به آنها بگه میگذارند عمار و پر عمر کنند و بگذارند گردی بر آنها نشیند و ممکن و معتمد نشد پیشرفت دین خدا را پس بگه کرد عثمان بسوی عمار و گفت ای پسر سمیه چه سبب آن مقصود تو از این کلام می بودم بند آمد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت مایان نیاورده ام که بیهوش شود و فحش از دین و آن بشنوم فقال رسول الله (ص) ما پس میگیریم اسلام تورا و بمار دکن و برو پس خدای متعال

علی اسلامکم الخ عن القمی نزلت فی عثمان یوم الخندق وذالك انه مرّ بعمار بن یاسر وهو یحفر الخندق وقد ارتفع الغبار من الحفرة فوضع عثمان ثوبه علی انفه ومر فقال عمار لا یستوی من یعمر مساجد الله فصلی فیها لها واحد اکمن یمر والغبار حائدا یعرض عنه جاحدا معاندا فالتفت الیه عثمان فقال یابن السوداء انی تعنی ثم اتی رسول الله ﷺ فقال لم ادخل معك لتسّ اعراضنا فقال له رسول الله ﷺ قد افلتك اسلامك وذهب فرح الله تعالی فی لائمة علی سلامکم ان لله یمنّ علیکم ان هداکم للایمان ۵۳ وفی تفسیر العیاشی عن جعفر علیه السلام انهم ان الحکم وعلموا ان الکلمة من الحکمة صانه المؤمن فعلیکم بالعلم فان تعلم درجة ورفعة شبه علیکم بین اظهر کم قال رسول الله ص کلمة حکمة یسمعها المؤمن فیعمل بها خیر من عبادة سنة ۵۴ فی المجلد الاول من البحار

این آیه را نازل کرد قل لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان که ترجمه ظاهر آیه‌چنین است ای پیغمبر گرامی بگو منت بگذارید بر من بسبب اسلام آوردن شما بلکه خدامنت برشما گذاشته وهدایت کرده شمارا براینکه ایمان بخدا باشید

۵۳ـ ودر وسیله موسی بن جعفر علیه السلام بهشم بن الحکم وارد شده که فرمودند باید بدرستیکه کلمهٔ از حکمت گمشدهٔ مؤمن است پس برسما باد تحصیل علم پیش از آنکه برداشته شود و برداشته شدن آن بمردن شدن عالم است از جلو روی شما وفرمود که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است کلمهٔ حکمتی که بشنود آن را مؤمن پس عمل کند به آن بهتر است از عبادة یکسال

۵۴ ودر جلد اول بحار این جمله نقل میکند که فرمود امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرا گیرید علم را بدرستیکه فرا گرفتن آن حسنه است ومذاکره آن تسبیح است وبحث در اطراف آن جهاد است و یاددادن آن بکسیکه نمیداند صدقه است و آن علم باعث نزدیکی صاحبش میشود بخدا بجهت آنکه علم حلال وحرام فهمیده میشود و میراند علم طالبش را براه بهشت وآن علم بیس صاحب آن است در وحشت وضیق است در سهائی وصلاح جنك است در دشمن و زینت است نزد دوستان توسیله علم بلند کرده است صوائفی را وقرار داده است آن طوائف را پیشوا که پیروی کرده شوند دیگران از آنها و بوسیله آن صوائف ثمر داده است اعمال پیروانشان و فهمیده آثارشان ورعایت میکند ملائکه بدوستی آنها و میمالند به آنها پرهٔ و بالهای خودشان را در حال نماز آنها بجهة آنکه علم حیات قلبها و نوراست برای چشمان از کوری وقوت ابدان است از ضعف و نازل میکند خدا حامل علم را منحل ابرار وعجب میکند به آنها مرتبهٔ احیار در دنیا و آخرت بوسیلهٔ علم حد اطاعت گردیده شده و بوسیلهٔ علم خدا شناخته شده و پرستیده شده و بوسیلهٔ علم صلهٔ رحم میشود و بوسیلهٔ علم شناخته شده حلال وحرام وعلم امام و جلو عمل است و عمل تابع اوست علم را خدا الهام میکند سعداء ومحروم میکند اشقیارا از علم

عن ابن نباته قال قال امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ تعلّموا العلم فان تعلّمه حسنة و مدارسته تسبیح والبحث عنه جهاد و تعلیمه من لا یعلمه صدقة وهو عندالله لاهله قربة لانه معالم الحلال والحرام ومنائر سبل الجنة وهو انیس فی الوحشة و صاحب فی الوحدة وسلاح علی الاعداء وزین الاخلاء یرفع الله به اقواما فیجعلهم فی الخیر ائمة تقتدی بهم ترمق اعمالهم وتقتبس آثارهم وترغب الملائکة فی خلتهم بایدیهم تمسحهم باجنحتهم فی صلاتهم لان العلم حیاة والقوة الاسلام من العمی وقوة الابدان من الضعف ینزل الله حامله منازل الابرار وتجالسه مجالسة الاحیاء فی الدنیا والاخرة بالعلم یطاع الله و یعبد والعلم یعرف الله و یوحد والعلم توصل الارحام و به یعرف الحلال والحرام والعلم امام العقل والعقل تابعه یلهمه الله السعداء و یحرمه الاشقیاء ۵۵ طرائف الحکم سئل امیر المؤمنین ﷺ عن العلم فقال علیه السلام اربع کلمات . . ان تعبدالله بقدر حاجتک الیه وان عصیته بقدر صبرک علی النار وان تعمل للدنیا بقدر عمرک فیها وان تعمل لاخرتک بقدر بقائک فیها ۵۶ طرائف الحکم عن علی ﷺ قال سمعت رسول الله (ص) یقول التوحید ثمن الجنة والحمدلله وجه شکر کل نعمة و خشیة الله مفتاح کل حکمة والاخلاص ملاک کل طاعة

۵۷ فی المجلد الاول من البحار قال النبی ﷺ انقطاع المؤمن انقطع عمله

۵۵ـ در کتاب طرائف الحکم نقل شده که پرسیده شد امیر المؤمنین علیه السلام راعلم فرمود علم چهار کلمه است: ۱ اینکه عبادت کنی خدا را بمقدار احتیاجت بسوی خدا ۲ اینکه معصیت کنی خدا را بمقدار صبرت بر آتش ۳ اینکه بکوشی برای دنیایت بمقدار عمرت در دنیا ۴ اینکه بکوشی وعمل کنی برای آخرتت بمقدار بقای تو در آخرت

۵۶ در کتاب طرائف الحکم نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که میفرمود مکث پرسی نهد و توس بهشت است والحمدلله وداعشکر هر نعمتی است وترس از خدا کلید هر حکمت است واخلاص ملاک هر طاعت است

۵۷ـ در جلد اول بحار نقل شده از پیغمبر صلی الله علیه وآله که فرمود هر گاه مؤمن بمیرد قطع میشود عمل او مگر از سه کس که اثر آنها از بعد او باقی باشد صدقهٔ جاریهٔ که از او باقی مانده باشد یعنی موقوفه داشته باشد یا علمی که انتفاع برده شود و مورد استفاده قرار گیرد یا فرزندی داشته باشد نیکوکار که دعا کند برای پدرش

الامن ثلاث صدقه ... او علم یستفاد به او ولد صالح یدعوله[۵۸] مجموعه ورام اما یدل علی ذلک العقل و هو القاعده التی علیها قد ... منهم من العقول فی الجمله[۵۹] منهاج البراعه ج ۷ ص ۱۸۳ قال ... ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام هشام بن الحکم ... ثلاث فکأنما اعان علی هدم عقله: من سلط ... و هو قبول کل ما سمع و منها ترک حکمه ... قبول کل ما سمع و اطلق نور عبرته بشهوات نفسه فقد اعان علی هواه علی هدم عقله و من هدم عقله افسد علیه دینه ودنیاه

[۶۰] فی امالی الاخبار فی رسول الله صلی الله علیه و آله مجالسة العلماء عبادة و فیها ایضا قال رسول الله صلی الله علیه و آله مجالس العلم تدعو الی الخشیة من الله و الی الخیر و علیهم للمغفرة و الرحمة کالمطر من السماء یحسون بعد انفسهم مدبرین و یقومون مغفورا لهم و الملائکة یستغفرون لهم مادامو جلوسا عندهم و ان الله یعطیهم بکل ... و لمتعلم الناصر و المحب لهم[۶۱] و فی الامالی الاخبار عن ابی عبدالله علیه السلام ... و الجلوس ساعة عند

۵۸ در کتاب مجموعه ورام نقل شده که این است و غیر این نیست مدافه میکند حد بعباد روزقامت بقدریکه عطا کرده باوعقل دردنیا

۵۹ در کتاب منهاج البراعه محلد هشتم صفحه ۱۸۳ ذکر شده که فرمود ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام بهشام بن الحکم ای غلام هر کس مسلط کند سه خبر را بسه خبر مثل این است که بعادت کرده است مردم را بر عقل خود و فکرش را بدراری آمار و بر طرف کند آن حکمت را که بادین گفتار و خاموش کند نور عبرت و پیدا گوئی بخواسته های نفس پس کمک کرده هوی نفس را در ازمحلال نفس و هر کس نفس را مسمحل کند سه مسئود بر او دین و دنیا

۶۰ در کتاب لآلی الاخبار نقل شد که رسول خدا صلی الله علیه فرمود همنشینی با علما عبادت است و نیز در آن کتاب نقل شده که پیغمبر خدا فرمود آگاه باشید پس عبیب بشمارید مجلس علما را زیرا که مجلس علما یعنی است از باغهای بهشت و زمین مشتمل بر علما مغفرت و رحمت مثل باران که از آسمان نازل میشود مینشیند هر دم جمع علماء در حالیکه گفته گو و مخبر بدور حالیکه آمرزیده شده اند و ملائکه طلب امرزش میکنند برای آنها مادامیکه نشسته اند نزد علما و خدا مقرر رحمت میکند سوی آنها پس مسامرد مر عالم و متعلم و مقرر کننده بسوی آنها و دوستداران آنها را

۶۱ ـ و نیز در همان کتاب نقل شده از پیغمبر خدا (ص) که مخصوص فرمود ابوذر غفاری یکساعت نزد من کردن علم محبوب تر است نزد خدا از هزار رکعت و از هزار غزا قرآن تمام آن ابوذر گفت یارسول الله علم بهتر است از هزار غزا تمام قرآن فرمود رسول خدا (ص) ای ابوذر نشستن

مذاکرة العلم حب الی الله من الف رکعة و هل رائة القرآن کله قال و سمعته یقول مذاکرة العلم خیر من قرائة القرآن کله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الجلوس ساعة عند مذاکرة العلم حب من قرائة القرآن کله اثنی عشر الف مرة علیکم بمذاکرة العلم فان بالعلم تعرفون الحلال من الحرام و ان لمجلوس ساعة عند مذاکرة العلم خیر للمئمن عبادة سنة صیام نهارها و قیام لیلها و الطریق یوجه العلم خیر لک من عتق عشر رقبة[۶۲] فی الکافی قال لقمان لابنه یا بنی اختر المجالس علی عینیک فان کنت فوقهم تذکروا بک الله عز و جل و جلس معهم فان کنت عالما نفعک علمک و ان کنت جاهلا علموک و لعل الله ان یطلع علیهم فرحمک فیعتقک معهم[۶۳] فی الکافی عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال محدثنی جبرئیل علیه السلام عن اجر المجالس حتی من محدثه الجلوس علی باب من العلم[۶۴] فی مجالس الامالی للصدوق رحمه الله من احب ان ینظر الی عتقاء الله من النار فلینظر الی متعلمی القرآن فی هذین المسجدین متعلم من متعلم و مختلف الی باب العالم الا کتب الله له بکل قدم عبادة سنة و بنی الله له بکل قدم مدینة

یکساعت در مذاکره علم محبوبتر است از قرائت قرآن تمامش دوازده مرتبه و ساعت مذاکره علم بهتر است از عبادت هزار ساله روزهایش روزه و شبهایش نماز و یکساعت در مذاکرهٔ علم بهتر است از آزاد کردن صد بنده

۶۲ـ در کتاب کافی نقل شده که لقمان گفت به پسرش ای پسرک من همدم شو با دانشمندان در مجلس خود پس اگر دیدی دستهٔ بلند شدند بایستی پس بایست پس اگر عالم بپا خیزد تعظیم کند تورا علم تو و اگر جاهل باشی میاموزند بتو و علاوه امید میرود که رحمت خدا شامل حال آنها شود پس فرا بگیرد تورا با آنها

۶۳ـ در کتاب کافی نقل شده که ابی الحسن موسی علیه السلام که فرمود مذاکرهٔ علم در روی کتابها بهتر است از مذاکرهٔ جاهل بر روی فرش ...

۶۴ـ در کتاب امالی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر کس دوست دارد که نظر کند بسوی رادمردهای خدا از آتش پس نظر کند بسوی طالبین علم قسم بآنکسیکه جان من در قبضهٔ قدرت اوست هیچ طالب علمی که بر و رد بسوی علم مگر آنکه میپوشد خدا بهر قدمی عبادت یکسال و بنا کند خدا برای او بهر قدمی شهری در بهشت و راه برود بر خشکی و دریا و بمیرد گناهان او و بمیرد هزار نفر از گناهکاران بسبب او و برخیزد از قبر او در روز قیامت نورانی و بهر مویی که بر بدن او است نوری باشد روز قیامت و فرشتگان بر او صلوات بفرستند تا از محشر برگردد مگر آنکه طالب علم گناه کبیره مرتکب شده باشد و شهادت دهد ملائکه بر اینکه آنها آزاد شدگان خدا هستند از آتش

فی الحمد و تمشی علی الارض وهی تستغفر له و تمسی و تصبح معمور الله وشهدت الملائکه انهم عتقاء الله من النار[۶۵] فی کتاب منیة المرید عن رسول الله ﷺ من طلب العلم فهو کالصائم نهاره القائم لیله وان باب من العلم یتعلمه الرجل خیر له من ان یکون له ابوقبیس ذهبا فانفقه فی سبیل الله و قیه یتعلمه علیه السلام فقیه واحد علی الشیطان من الف عابد[۶۶] فی لآلی الاخبار قال النبی ﷺ من آمن طالب العلم لقیه الملائکه واتی الله یوم القیمة وهو علیه غضبان الا ومن غاص طالب العلم بدرهم شیعته الملائکه عدد قعر وجه فی الجنة وفتح الله له بابا من نور فی قبره[۶۷] و فیها ایضاً قال النبی ﷺ من اغبر طالب العلم فقد احب الانبیاء و کان معهم و من ابغض طالب العلم فقد ابغض الانبیاء فحرائه جهنم[۶۸] فی الکافی عن ابیعبدالله علیه السلام یعدو الناس علی ثلاثة اصناف عالم ومتعلم وغثاء و نحن العلماء وشیعتنا المتعلمون وسائر الناس غثاء

[۶۹] فی الکافی عن امیر المؤمنین علیه السلام عن رسول الله ﷺ انه قال العلماء رجلان

۶۵ در کتاب منیة المرید نقل شده از رسولخدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر کس طلب علم کند پس مثل کسی است که روزها روزه بدارد و شبها را بعبادت بگذراند و بدرستیکه یکباب که از علم فرا بگیرد بهتر است برای او از اینکه کوه ابوقبیس طلا باشد و ببخشد او را در راه خدا و نیز در آن کتاب نقل شده از پیغمبر خدا (ص) که فرمود یکنفر عالم و خودش سخت‌تر است برای شیاطین از هزار عابد

۶۶ در کتاب لآلی الاخبار نقل شده که فرمود پیغمبر خدا هر کس ادبیت کند طالب علم را لعن میکند بر او ملائکه و وارد میشود روز قیامت بر خدا در حالیکه خدا بر او غضبناک است و فرمود آگاه باشید هر کس اغنا کند طالب علم را بیکدرهم بشارت میدهند او را ملائکه وقت قبض روحش ببهشت و می گشایند خدا برای او دری از نور در قبرش

۶۷ و نیز در همان کتاب نقل شده که رسولخدا (ص) فرمود هر کس دعا کند بطلب علم را بدرستیکه دوست داشته است پیغمبران را و با پیغمبران خواهد بود و هر کس دشمن بدارد طالب علم را بدرستیکه دشمن داشته است پیغمبران را پس جزای او جهنم است

۶۸ در همان کتاب از امام ششم (ع) نقل شده که مردم سه دسته‌اند عالم و طالب علم و کف روی آب و فرمود ما هستیم علما و شیعیان ما هستند طالبین علم و بقیهٔ مردم کف روی آب (یعنی بی‌فائده)

۶۹ در کتاب کافی نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام از رسولخدا (ص) که فرمود علما دو قسم‌اند یکی مرد عالمی است که بعلم خود عمل میکند و پیروی میکند از علم خود و این بحبوحت یافته است و دیگری مرد عالمی است که ترک کرده علم خود را و این هلاک شده است و بدرستیکه ـ

رجل عالم احدنعمه فهدا ح وعالم ترك فهدا هالك و ان اهل النار التيادون من ريح العالم التارك لعلمه وان اشدهم لنورا ندامه وحسره رجل دعى عبدا الى الله سبحانه فاستجاب له وقبل منه فاطاع الله فادخله الجنه وادخل النار الداعى ترك علمه[۷۰] فى لالى الاخبار قال النبى ﷺ بينما ليلة اسرى بى الى السماء قوما يقرض شفاههم بالمقاريض من نار ثم ترمى فقلت يا جبرئيل من هؤلاء فقال خطباء امتك يأمرون الناس بالبر وينسون انفسهم وهم يتلون الكتاب[۷۱] فى الكافى عن ابى عبدالله عليه السلام من اراد الحديث لمنفعة الدنيا لم يكن له فى الاخرة من نصيب ومن اراد به خير الاخرة اعطاه الله خير الدنيا والاخرة

باب ادخال السرور فى قلب المؤمن[۷۲]

فى الكافى عن ابى حمزة الثمالى قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول قال

عالم آنش ادست میشود دنیوی عالمیکه تارك علم خود باشد وبدرجنیکه شدیدتر بن مردم در آتش وبادم تر بن مردم وپر حسرت تر بن همه و دیست که دعوت کرده بندهٔ خدائی را بخدا پرستی و آن بندهٔ خدا اجابت کرده و پذیرفته واطاعت کرده خدارا وخود او را داخل بهشت کرده اما آنکسیکه دعوت کرده بخدا داخل آتش میشود بسبب ترك کردن او علم خودرا

۷۰ در کتاب لالی الاخبار نقل شده که فرمود پیغمبر خدا شبی که مرا سیر دادند در آسمانها دیدم دسته‌ارا که مقراض میشود لبهای آنها بمقراضهائی از آتش بعد انداخته میشود (در آتش) پس گفتم بجبرئیل بچه کسانند گفت خطبای امت تو هستند که امر میکنند مردم را ببیکی وفراموش میکنند خودشان را درحالیکه تلاوت میکنند قرآنرا

۷۱ در کتاب کافی نقل شده امام ششم (ع) که فرمود هر کس قصد کند از بیان احادیث منفعت دنیارا نیست برای او در آخرت بهره وهر کس قصد کند از بیان حدیث آخرت را خداعطا میکند باو خیر دنیا وآخرت را

(باب ادخال السرور فى قلب المئومن)

۷۲ در کتاب کافی نقل شده از ابی حمزهٔ ثمالی که گفت شنیدم از امام پنجم علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله هر کس مسرور کند مئومنی را مرا مسرور کرده و هر که مرا مسرور کند مسرور کرده خدا را

رسول الله ﷺ من سر مؤمنا فقد سرني وهو سروري فقد سر الله[۷۳] وفيه ايضا عن حذيفة بن اليمان عن ابي جعفر ﷺ قال تبسم الرجل في وجه اخيه حسنة وصرف بقذى عنه حسنة وما عبد الله بشيء احب الى الله من ادخال السرور على المؤمن[۷۴] وفيه ايضاً عن هشام بن الحكم عن ابي عبدالله ﷺ قال من احب الاعمال الى الله عزوجل ادخال السرور على المؤمن اشبع جوعته او نفس كربته او قضى دينه[۷۵] وفي الاصل قال ابوعبدالله ﷺ في حديث اذا بعث الله المؤمن من قبره خرج معه مثال يقدمه امامه فكلما راى المؤمن هولا من هوال يومه قال له مه ولا عليك لا تفزع ولا تحزن وابشر بالسرور والكرامة من الله فما زال يسمع مثل ذلك حتى يقف بين يدي الله فيحسد حسدا يسيرا ويأمر به الى الجنة والمثال امامه فيقول له المؤمن رحمك الله نعم الخارج انت خرجت معي من قبري فما زلت تبشرني بالسرور والكرامة من الله حتى رايت ذلك فيقول انا السرور الذي كنت ادخلته على اخيك

۷۳ و نیز در همان کتاب کافی از جابر نقل شده از امام پنجم علیه السلام که فرمود تبسم کردن هر مردی با برادر دینی حسنه است ودفع غم وملال از او حسنه است وبسیار عبادتی در نزد خدا محبوب تر از داخل کردن سرور در دل مؤمن .

۷۴ ـ و نیز در کتاب کافی از هشام نقل شده که امام ششم علیه السلام فرموده محبوب ترین اعمال نیکی نزد خدای عزوجل داخل کردن سرور است در دل مؤمن و مسرور کردن او گرسنگی او برطرف کردن غم او و برآوردن حاجت او

۷۵ و در کتاب کافی ذکر شده که فرمود امام ششم علیه السلام در حدیثی که وقتی خدا می میراند مؤمن را از قبر بیرون خارج میشود مثالی بسوی او که جلو او حرکت میکند و هر جا که به سد مؤمن هول و اهوال روز قیامت میگوید آن مثال به او که مترس وفرح بداشته باش و بشارت باد تو را بسرور و کرامت از طرف خدای متعال و دائما بشارت میدهد تو را بسرور ولطف خدای میهربان تا آنکه وارد بهشت میشود در محضر پروردگار ومیرسد حساب او را بنحو آسان ودستور میدهد که برود بهشت و آن مثال جلو او حرکت میکند پس میگوید او مؤمن که خدا رحمت کند تو را تو بکو خارج شوندهٔ همتی که خارج شدی از من از قبر من وهمیشه بشارت دادی مرا بسرور وکرامت از طرف خدا تا آنکه دیدم من بشارتهای تو را خود را معرفی کن وبگو که هستی تو در جواب میگوید منم سرور آنچنانکه که داخل کردی بر برادر مؤمن خود در دنیا خلق کرده خدا مرا که بشارت دهم تو را

المؤمن فی الدنیا خلقنی الله منه لاشرك[۱۶] و فی د ب للکافی عن الصدوق ﷺ من سر امرأ مؤمناً سره الله یوم القیامه وقیل له تمن علی شئ ما احببت فقد کنت تحب ان تسر اولیائه فی دا الدنیا فیقضی ما تمنی و یزیده من عنده مالم یخطر علی قلبه من نعیم الجنه[۲۱] وفیه قال ابوعبدالله ﷺ اوحی الله الی داود ﷺ ان لعبد من عبدی لتأتینی بالحسنه فاسجله حتی فقال داود ﷺ یارب وما ادنی الحسنه قال یتجاوز علی عبدی المؤمن سروره او تبسمه او ابتهاج وجه لاجله حق لا اقطع جنته منك

باب الکبر والتفاخر وذمها[۷۸] محمد عنه ا قال سمعت ابا عبدالله ﷺ یقول الحمیه من کان فی قلبه مثقال حبه من خردل من کبر او حمیه لا یدخل الجنه ومن کان فی قلبه مثقال حبه من ایمان[۱۹] فی الکافی عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد الاسدی عن ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام عن عبد الله بن سنان عن بشیر الاسدی وابی بکر الحضرمی عن ابی عبدالله ﷺ مثله عن محمد بن عبدالله عن ابی عبدالله ﷺ رفعه قال لا یدخل الجنه من کان فی قلبه مثقال حبه من خردل من کبر ولا یدخل النار من کان فی قلبه مثقال حبه من ایمان

۷۶ ودرهمان کتاب نقل شده ازامام ششم علیه‌السلام که هر که خوشحال کند مؤمنی را خورسند کند خدا اورا دورقیامت وگمنه شود باو بخواه ازخدا آنچه میخواهی بدرستیکه تو دوست داشتی که مسرور کنی دوست خدا را در دنیا پس تحقیق شودهر آنچه بخواهد وعده شود باده چیزهائی که دردلش خطور نکرده ازنعمتهای خدا در بهشت

۷۷ ودرآن کتاب است که وحی کرد خدا بسوی داود که بدرستی بندهٔ از بندگان من میآورد حسنهٔ ومیخواهد مسکنم را در بهشت خودرا عرض میکند داود چیست آن حسنه میفرماید داخل کردن بر بندهٔ من سروررا ولو ببیکخرما داود (ص) عرض کردای خدای من هر آینه کسیکه شناسد تورا قطع نشود امید او ازپیشگاه مقدست

باب کبر و تفاخر ومذمت آن

۷۸ درکتاب مجموعه وراهم گرشده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله که داخل نمیشود در بهشت کسیکه درقلب او بمقدار دانه خردل از کبر باشد وداخل نمیشود در آتش هر دیکه درقلب او مثقال دانه ایمان باشد

۷۹ در کتاب کافی از عقبه بن بشیر اسدی نقل شده که گفت عرض کردم بحضرت باقر علیه‌السلام من هستم عقبه پسر بشیر اسدی ومن را حسب ونسب برتری دارم تمام کسانم عقبه گفت که حضرت فرمود میگوید بعضی از مردم بحسب و نسب خود بسرشته خدا برتری داده است بسبب ایمان کسی را که مردم اورا پست میدانند اگر مؤمن باشد وخدا پست دانسته بسبب کفر کسیرا که مردم او را شریف و بلند شمارند اگر کافر باشد پس نسب برای احدی برتری بر دیگری مگر بتقوی وپرهیزکاری

مستوجب شر فمن کان کافراً فلیس لاحد فضل علی احد الا بالتقوی[۸۰] فی الحقائق
عن النبی صلی الله علیه و آله من حقر تکبر او تعجب لم یحشر الا الذلة و حقد فی نفسه وقر شبر کان فی جهنم
اوادیه بالمتکبر بن یقال له سقر شکی الی الله شدة حره و سأله ان یأذن له ان یتنفس
فتنفس فاحرق جهنم

۸۱ مجموعه ورام قال النبی صلی الله علیه و آله خلق الله جنة عدن بیده لبنة ذهب و لبنة فضة
علی کل متکبر[۸۲] و فیه نصوا النبی صلی الله علیه و آله من حدیث طویل قد مر بعضه یأتی من الکبر فقد لا یدخل
من بعضه بقدر ما فی ذلک قال الکبر[۸۳] منهاج البراعة ج۹ عن الکافی عن ابی بصیر
الشمالی قال قال علی بن الحسین علیهما السلام للمتکبر التجبر الذی کان بالامس نطفة ثم علقة
هو جیفة[۸۴] و فیه للصدوق عن حکم و اسألت عبد الله علیه السلام عن ادنی الالحاد قال صلی الله علیه و آله
ان الکبر ادناه و فیه ایضا عن عبد السلام بن اعین و قلت لابی عبد الله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله
ان عظم الله عظم الخلق و سفه الحق و قلت و ما عظم الخلق و سفه الحق؟ قال یجهل

۸۰ ودر کتاب حقائق نقل شده از پیغمبر خدا (ص) که فرمود هیچکس نیست که تکبر بورزد و تعجب کند مگر بواسطهٔ دلیلی که میبیند او را در نفس خود و فرمود نیست بنده که در جهنم و دی هست او را برای تکبر کسانی که تکبر و دی میگویند شناخته میشود بسوی خدا از شدت سوزش و حرارت میخواهد از خدا که نفس خود پس نفس می کند و از حرارت آن میسوزد جهنم

۸۱ در کتاب مجموعه ورام نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود پس آنکه خلق کرد خدا بهشت عدن را بدست قدرت خود خشت از طلا و خشت از نقره بر هر متکبری

۸۲ و نیز در آن کتاب است که پیغمبر خدا فرمود داخل نشود در دل مردی خردلی از کبر هیچگاه مگر آنکه نقص پیدا کرد عقل او باندازهٔ آنچه داخل دل او شده حکم وحه رسد

۸۳ در کتاب منهاج البراعه جلد۹ نقل شده از کتاب کافی از ابوبصیر شامی که فرمود علی بن الحسین علیهما السلام عجب است از متکبر خودخواه عجبکه فخر به میکند وحال آنکه دیروز آب گندیده بنام نطفه بود وفردا همان جیفه ومردار خواهد بود

۸۴ ودر همان کتاب است وحکم که گفت پرسیدم از امام ششم علیه السلام از کوچکترین درجهٔ الحاد فرمود کبر کوچکترین درجهٔ الحاد است

۸۵ ونیز در آن کتاب نقل شده از عبدالسلام بن اعین که گفت فرمود امام ششم از پیغمبر خدا که فرمود بدرستیکه بزرگترین درجهٔ کبر غمص الخلق و سفه الحق است راوی میگوید گفتم غمص خلق وسفه حق چیست فرمود نادانی حق و غمص بر اهل حق پس هر کس اینطور شد منازعه کرده است باخدا درصفات خدائی

الحق و بطش علی اهله فمن فعل ذلک فقد نازع الله ردائه[۸۶] منهاج البراعة ج۹ قال النبی صلی الله علیه و آله شر العبد عبد تجبر و عتی و نسی الجبار الاعلی شر العبد عبد تجبر و اختال و نسی الکبیر المتعال شر العبد عبد طغی و بغی و نسی المقابر و البلی شر العبد عبد عتا و بغی و نسی المبدء و المنتهی[۸۷] فی منهاج البراعة نقلا فی مقدمة التجرید عن الکبر هذا لفظه و قد روی السید المحدث الجزائری ان المولی الفاضل العالم عبدالله التستری کان اذا سأل مولانا المقدس الاردبیلی عطر الله مرقده عن مسئلة و تکلما فیها سکت الاردبیلی فی اثناء الکلام و قال حتی ارجع فی الکتب ثم احد بید التستری و یخرجان من النجف الاشرف الی خارج البلد فیتمشیان قلیلا فیقول المولی الاردبیلی هات یا اخی تلک المسئلة فیتکلم فیها و یحققها الاردبیلی علی ما یرید المولی التستری مسئله و قال یا اخی هذا التحقیق هلا تکلمت به حین سألتک فقال ان کلامه کان فی النفس و عسی ان یکون فیه تفاخر و تطلب الظهور عند الناس و لان لا احد معاسوی الله[۸۸] منهاج -

۸۶ـ در کتاب منهاج البراعة جلد ۹ نقل شده که فرمود پیغمبر خدا بدترین بنده ایست آن بنده که تجبر داشته باشد و متجاوز باشد و فراموش کند خدای جبار را که ارادهٔ او فوق تمام ارادههاست بدترین بنده ایست آن بنده ای که تکبر کند و سرکش کند و فراموش کند خدای کبیر متعال را بدترین بنده ایست آن بنده ای که عاقل نباشد و از یاد ببرد قبر و پوسیدگی را بدترین بنده ایست آن بنده ای که ظلم کند و فراموش کند اول خود و آخر آن را

۸۷ـ و نیز در همان کتاب نقل شده در مقام دوری از کبر و خودخواهی قصهٔ مابین نحوه که روایت کرده سید نعمت الله جزائری از اینکه عالم صالح بزرگوار عبدالله تستری پرسید از صاحب مقامات علیه جناب مقدس اردبیلی رحمة الله علیه مسئلهٔ را و دو نفری درباره آن مسئله صحبت کردند در بین کلام ساکت شد اردبیلی و گفت باشد تا مراجعه کنم بکتاب و بعد گرفت دست تستری را و خارج شدند دو نفری از شهر نجف و نفی خارج شدند و کسی غیر خودشان نبود فرمود اردبیلی بیان کن مسئله را ای برادر پس شروع کرد بصحبت و تحقیق مطلب فرمود اردبیلی طور یکه خواستهٔ تستری بود بعد تستری فرمود برادرم این بیان و تحقیق چرا هنگامی که پرسیدم نکردی یعنی چرا از شهر خارج شدی فرمود چون صحبت من و شما میان مردم بود وجه نداشت بین مکالمات منبعث آمیز و بلند طلبی ارشاد و رمز پیش میآمد و الان غیر خدا کسی نیست که نفس شما و یا نفس من طلب فخر کند

۸۸ـ در کتاب منهاج البراعة جلد ۹ ذکر شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود پسر آدم چه رسد تو را تفاخر و خودخواهی و حال آنکه اول تو نطفه ایست کثیف و نجس و آخر تو نیز جیفه ایست گندیده و نجس و در بین نیز حامل جیفهٔ هستی کثیف و نجس

البر ع ۹ قال امیر المؤمنین ع لا یرى آدمان لك والفخر فان اولك جیفة و آخرك جیفة وفی الدنیا حامل لحیف[۸۹] وفی هذا الکتاب قال رسول الله ص یؤتی یوم القیامة بعبد المسرف یوما و ذکر ما کانو یتفاخرون و یتکاثرون به فی الجاهلیة فقال ع الموضوع تحت قدمی الی یوم القیامة ولم یزل من امره حتی زوج بنت عمه فاطمة بنت عبد المطلب من المقداد و هی کره من امر النبی حتی امره[۹۰] وفی منهاج البر ع ۹ نقل انه جاء فی الحدیث من ان الله سبحانه اوحی الی موسی ان حدث لبنی اسرائیل ان یتخذ معبدا من بنی اسرائیل یکون خیر هذه المعبد موسی و هرون احدهما و هو لا یحسن ان یقوم الی خیر منه فنزل عن الناس وشرع فی اصناف العبادات حتی مر بکلب اجرب فقال هذا یصلح فیجعل فی عنقه حبلا ثم مر به فاذا کان به فی بعض طریق شمر الحبل و ادخله فلما جاء الی معبد بنی اسرائیل قال له موسی ان هارون مات فقال لم یرض لم احده فقال تعالی و عزتی و جلالی لو ان بنی اسرائیل لجحدوا ما من دیوان النبوة[۹۱] فی لدنی

۸۹ـ و در آن کتاب ذکر شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بالای منبر رفت رودی و بیان کرد خیرهائی که داده علیه بآنها فخر میکردند و بر یکدیگر برتری میکردند و فرمود آن خیرها گذشته شده و پای مرد و قیمت و فرود بیاید از منبر تا آنکه تزویج کرد دختر عمه‌اش را که دختر عبدالمطلب بود مقداد را با اینکه فقیرترین مردم بود و از همه کس کمتر مال داشت

۹۰ـ و درهمان کتاب نیز ذکر شده که در حدیث است روزی خدای متعال وحی فرمود بسوی موسی ع که وقتی آمدی بنی اسرائیل را خود بپا مکن کسی را که تو از او بهتر باشی پس شروع کرد موسی ع بشخص و بهر کس رسیدگی کرد خوش نکرد که بگذارد من از او بهترم پس از مدتی منتشر گشت و شروع کرد بشخص در اسکله حیوانات تا آنکه گذرش افتاد بسگی که داری مرض جرب بود و کر بود پس با خود گفت شرم این سگ را پس قرار داد در گردش ریسمانی و بعد از آن سگ رفت و در پیش راه میکرد ریسمان را و رهایش کرد پس از آنکه بعد حیات پروردگار رفت خدای متعال خطاب فرمود که ای موسی کجاست آنچه بتو امر کردیم با خود بیاوری گفت پروردگارا نیافتم کسی را که من از او بهترم باشم فرمود خدای متعال قسم بعزت و جلال خودم اگر میآوردی با خود کسی را هر آینه محو میکردم تورا از دفتر پیغمبران و انبیاء

۹۱ ـ در کتاب کافی نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرمود بر اینکه یوسف (ع) پس از آنکه وارد شد بر او پدرش یعقوب (ع) عزت سلطنت در دیوسف جلوه گر شد و پیاده شد

علی نقل منهاج المراعة عن ابی عبدالله ﷺ قال ان یوسف له قدمه عیسی الشیخ یعقوب ﷺ
وخلا به فی المنزل فقبل یدیه فقبل جبرئیل قدمی یوسف اسطر وجهت فخرج
منهما نور ساطع فصار فی جوانب السماء فقال یوسف لجبرئیل ما هذا النور الذی خرج من
یدی فقال جبرئیل هذا نور الذی خرج من عقبك نبی ۹۲ منهاج المراعة وفی ن وخلا ساعة عیسی بن مریم ن مدن فصار
قدمتین من لتراب فقال یوهم بی اصحابه من جمعه امن تری فاکرمهم یفهم ۹۳
فی المنهاج المراعة نقلت قصة من جمیع بنی اسرائیل وکان من قصة انه للکثرة فسادهم
سمی جلیج بنی اسرائیل فمر یوما بجمع بقال له سامری من اسرائیل وکان علی رأس
الله بن صامعة فلما رأی الجمیع قد ولوا الجمیع فی قصة ان جمیع بنی اسرائیل وهذا

پس جبرئیل نازل شد وگفت ای یوسف دست راست را پیش آر از کف دست او نوری
درخشنده پس رفت بین زمین و آسمان پس گفت یوسف این چه نوری بود ای جبرئیل که از
دستم خارج شد جبرئیل گفت خارج شد نبوت از ذریهٔ تو بجهت آنکه پیدا میشود برای یعقوب
پس بیست در اولاد تو پیغمبری

۹۲ـ در کتاب منهاج المراعة جلد ۹ نقل شده که مردی پرسید از عیسی بن مریم که از همه
چه شخصی برتری دارد گفت عیسی در قیامت بر همه کدام برتری دارد و فرمود کدام برتری دارد و فرمود مردم
خلق شده‌اند از خاك و گرامی‌ترین آنها باتقوی‌ترین آنها است .

۹۳ـ در کتاب منهاج المراعة جلد ۹ نقل شده قصهٔ از جلیج بنی اسرائیل و قصهٔ او چنین است
که مردی از بنی اسرائیل بواسطهٔ زیادی فسادش نامیده شده جلیج بنی اسرائیل یعنی رانده شده پس
گذشت روزی بمردی که باو گفته میشد عابد بنی اسرائیل و ولای سر عابد بود آبی که اورا سایه
انداخته بود پس از آنکه مرور کرد به آن عابد با خود گفت من رانده شدهٔ بنی اسرائیل هستم و
این عابد بنی اسرائیل اگر نسیم بر او بوزاند خدا نمی رحم کند پس نشست پهلوی آن عابد عابد
با خود گفت من عابد بنی اسرائیل هستم و این جلیج بنی اسرائیل چگونه بنشیند پهلوی من پس
بخود پسندید و گفت باین مرد که بر جنب رکنار من پس وحی کرد خدا به پیغمبر آن زمان که
دستور دهد وامر کن هر دو عمل خود را از سر بگیرند بدرستیکه آمرزیده شد جلیج و از بین رفت
عمل عابد (این اثر بنگیر تو) و در روایت دیگر آمده که بر گشت آن سایه و آمد بالای سر جلیج
نویسندهٔ میگوید کافی است در مقصد کم و زود آیهٔ شریفه ما صرف عن آیاتی الذین یتکبرون
فی الارض الخ یعنی محروم میشوند از توجه به آیات خدا شناسی کسانیکه خودخواه هستند و متکبر
و اگر تمام علائم خدا شناسی به بینند ایمان نیاورند

عند بنی اسرائیل فلو جلست الیه لعل الله یرحمنی فجلس الیه فقال العابد یا معشر بنی اسرائیل و هذا جلیع بنی اسرائیل فکیف یجلس الی فاتف منه وقال له فهمنی فاوحی الله الی نبی ذالك الزمان مره فلیستأنف العمل فقد غفرت الجلیع و حبطت عمل العابد و فی روایة اخری فتحولت العمامة الی رأس الجلیع کانت فعبر گوید کهی فی یوم الکبر آیة واحدة من الآیات الواردة وهی قوله تعالی ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق آیة لا یؤمنوا بها

۹۴ روی الطبرسی فی مجمع البیان فی وجه نزول آیة الشریفة یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم ان ثابت بن قیس بن شماس کان فی اذنه وقر وکان اذا دخل تفسحوا حتی یقعد عند النبی صلی الله علیه وآله فسمع ما یقول فدخل المسجد یوما والناس قد فرغوا من الصلوة و اخذوا مجالسهم فجعل یتخطی رقاب الناس و یقول تفسحوا حتی انتهی الی رجل فقال له اصبت مجلسا فاجلس فجلس خلفه مغضبا فلما جلت الظلمة قال من هذا؟ قال الرجل انا فلان بن فلان فقال ثابت ابن فلانة و ذکر امه کان یعیر بها فی الجاهلیة فنکس الرجل راسه حیاء فانزل الله سبحانه هذه الآیة و قال صلی الله علیه وآله من اذکر فلانة فقام ثابت وقال یا رسول الله فقال

۹۴ شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان نقل فرموده در وجه نزول آیة شریفه یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم این است که ثابت بن قیس شماس در گوش او سنگینی بود و هر وقت وارد میشد مردم راه میدادند تا بنشیند پیش رسول خدا (ص) تا بتواند بشنود آنچه پیغمبر (ص) میفرماید پس داخل مسجد شد روزی وحال آنکه فارغ شده بودند از نماز وهر کسی جای خود نشسته بود واو پا میگذاشت بر مردم وحلو میرفت و میگفت راه دهید تا برسید مردی که گفت باو مکانی که داری بنشین پس بنشست پشت سر او ولی باخشم غضب پس از روشنائی پرسید که تو که هستی که پس نرفتی آن مرد گفت فلان پسر فلان هستم ثابت گفت پسر فلان زن هستی که مردم نام مادر او را برایش سرزنش بود از اصحاب آن مرد سر بزیر انداخت از روی خجلت در این هنگام پیغمبر خدا صلوات الله وسلامه علیه فرمود که بود نام آن زن را ذکر کرد ثابت ایستاد وگفت من بودم پیغمبر فرمود نگاه کن بروی مردم پس نگاه کرد فرمود پیغمبر خدا (ص) جه دیدی ای ثابت گفت دیدم سفید وسرخ و سیاه فرمود پیغمبر خدا تو بتحقیق نمیدانستی برتری دهی کسی را بر کسی مگر بتقوی ودین و نازل شد این آیة شریفه

صلی الله علیه وآله نظر فی وجوه القوم فقال لهم فقال رسول الله صلی الله علیه وآله ما شأنکم فقالوا یا رسول الله نظرت فی وجوه القوم فرأیت فیهم الأبیض والأحمر والأسود فما وجدت لأحدهم فضلا علی صاحبه إلا بالتقوی والعمل فقال رسول الله صلی الله علیه وآله ۹۵ فی منهج الصادقین ج ۹ ص ۹۲ فتح مکه روز دوشنبه دهم رمضان بود و چون رسول الله صلی الله علیه وآله بالای حجون آمد فرمود که لا إله إلا الله وحده لا شریک له صدق وعده ونصر عبده وهزم الأحزاب وحده ثم قال یا معشر قریش إن الله قد أذهب عنکم نخوة الجاهلیة وتعظمها بآبائها الناس من آدم وآدم من تراب ثم تلا هذه الآیة یا أیها الناس إنا خلقناکم من ذکر وأنثی وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا إن أکرمکم عند الله أتقاکم إن الله علیم خبیر ثم قال أقول قولی هذا وأستغفر الله لی ولکم من رأی منکم عورة فسترها فهی کمن أحیا موءودة ومن قتل قتیلا فأهله بین خیرتین إن شاءوا قتلوا وإن شاءوا أخذوا العقل وعقل العمد ثلاثون حقة وثلاثون جذعة وأربعون خلفة ما بین ثنیة إلی بازل عامها کلها ثیب فقام إلیه رجل من هذیل بعقال فقال یا رسول الله إن هذا قتل صاحبنا فقال رسول الله صلی الله علیه وآله قتل خطأ فعلیه عقل المخطأ ألا لا یجنی جان إلا علی نفسه ألا لا یجنی والد علی ولده ولا ولد علی والده ألا إن الشیطان قد یئس أن یعبد بأرضکم هذه أبدا ولکنه قد رضی منکم بما تحقرون من أعمالکم فاحذروه علی دینکم ألا إن النسیء زیادة فی الکفر یضل به الذین کفروا یحلونه عاما ویحرمونه عاما لیواطئوا عدة ما حرم الله فیحلوا ما حرم الله ألا إن الزمان قد استدار کهیئته یوم خلق الله السماوات والأرض ألا إن عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السماوات والأرض منها أربعة حرم ثلاثة متوالیات ورجب مضر الذی بین جمادی وشعبان ألا أی شهر هذا قلنا الله ورسوله أعلم فسکت حتی ظننا أنه سیسمیه بغیر اسمه قال ألیس ذا الحجة قلنا بلی فأی بلد هذا قلنا الله ورسوله أعلم فسکت حتی ظننا أنه سیسمیه بغیر اسمه قال ألیس البلدة قلنا بلی فأی یوم هذا قلنا الله ورسوله أعلم فسکت حتی ظننا أنه سیسمیه بغیر اسمه قال ألیس یوم النحر قلنا بلی فإن دماءکم وأموالکم وأعراضکم بینکم حرام کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا فی شهرکم هذا ألا لیبلغ الشاهد الغائب فإن الشاهد عسی أن یبلغ من هو أوعی له منه ألا هل بلغت مرتین ثم قال لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض ألا لا یأخذ والد لولده ولا مولود لوالده شیئا إلا بطیب نفس منه

عن صلابة و اسماعیل عبدالله عبدگداو گذ ، قال و کنت مذکرات قال لی حسن بصری دعوهی
فضل العالم ن صحتك و اسرح ثب افضل من عبادة و اجتهاد ن المتر لا یتقبل من
عمله شیئی ۹۸ ، وقعن الم قرآ و ذکر ، حلال المسجد احدهما عابدا الآخر
فاسق فخرج من المسجد والفاسق صلاته و العابد وسوسه ت الذوج عابد مسجد
مدلا بعبادته یدل بها فتکون وبال به فی ت ، تکبر فکان الفاسق فی تقدم علی فسقه
و یستغفر الله مما صنع من الذنب ۹۹ وقعد و لیس ، یخبر موسی لا تمس حسنی
بالذنب الذی او ، ده ستجو ت عبده فضل او عجبته نفسه ، سبکثر عمله
وصغر فی عینه ذنبه ۱ فی الحقائق قال یحیی معاذ الله تعالی یداو و بشر المقدس
وانذر المذنبین فداود کیف بشر المذنب و یذر المقدس قال داود بشر المقدس
انی اقبل توبته و اعفو عن الذنب و اشد عذابی ان لا یعجبو باعمالهم فانه لیس

حال آنکه عبادت میکنم خدارا از دعاهای پیش عابد کمت جگه بداشکر نه ، ، لف گر نه میکنم
بقدر یکه جاری میشود اشك چشم من عالم کف جمعهٔ تو در ، لدنیا من نباشی بهتر است از
گریهٔ تو درحالیکه مغرور باشی بد سبکه مغرور بالا نمیرود از عمل او چیزی

۹۸ و در آن کتاب نقل شده از امام پنجم علیه السلام که فرمود داخل مسجد شدند دو
مرد یکی فاسق و دیگری عابد بعد از مسجد خارج شدند درحالیکه فاسق صدیق بود و عابد
فاسق بجهت آنکه عابد داخل مسجد شد و مغرور بود بعبادت خودش که می بالید بآن و تمام
فکرش بعبادتش دور میزد ولی فکر فاسق در پشیمانی از فسقش بود وطلب آمرزش میکرد از خدا
نسبت بکردارهای زشت و گناهان خودش

۹۹ و نیز در آن کتاب نقل شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خدای (ع)
فرمود بشیطان خبر بده مرا که آنچه بسکه هر گاه بمن وارد پشیمان و طلب آمرزش میکند مرا و
شیطان گفت هر گاه خودخواه شود و هر گاه زیاد بشمارد عمل خود را و هر گاه کوچك
بیاید در نظرش گناهانش

۱۰۰ و نیز در کتاب حقائق نقل شده از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمود خدای
متعال فرمود بداود بده ده گنه کاران را و بشارت بنیکوکاران بده داود گفت چگونه بشارت
دهم گنه کاران را و بترسانم نیکوکاران را فرمود خدای متعال بشارت بده گنه کاران را که
بدرستی قبول میکنم توبهٔ آنها را و میگذرم از معصیتهای آنها و بشارت بنیکوکاران را که
عجب نکنند بسبب کردارشان زیرا که تحقیق نیست عبد یکه پای حساب بیاورم مگر آنکه
هلاك شود

عندالمصیبة لیحسب الاهبت[۱۰۱] . وقد علی بن ابی طالب علیه السلام عن العجب الذی یفسدالعمل فقال العجب درجات منها ان یزین لعبد سوء عمله فیراه حسنا فیعجبه ویحسب انه یحسن صنعا ومنها ان یؤمن العبد بربه فیمن علی الله ولله علیه فیه المن

[۱۰۲] فی تحقیق عن مصباح الشریعة ۱۱۹ الصادق علیه السلام العجب فی العجب ممن یعجب

۱۰۱ ودرهمین کتاب نقل شده از امام مقیم علیه السلام که آن حضرت پرسیده شد از عجبی که فاسد میکند عمل را فرمود برای عجب درجاتی است یعنی از آن این است که عمل زشت بنده در نظرش نیکو بیاید وباو خوش بیاید و گمان کند که کار خوبی کرده ودیگر این است که بنده ایمان بیاورد بخدا و منت بگذارد بر خدا وخیال کند که برای خدا منت بر او بجهت توفیق ایمان

۱۰۲ در کتاب حدائق از کتاب مصباح الشریعة نقل شده که امام هشتم علیه السلام فرمود عجب است از کسی که عجب بکند بعمل خود و حال آنکه نمیداند عاقبت امر او چه خواهد بود وفرمود هر کس راضی وخوشحال شود از خود وعمل خود بدرستیکه منحرف شده از طریق و راه سعادت وادعا کرده چیزی که نیست از برای او و ادعا کننده بدون حق دروغگو است و هرچند مخفی باشد دعوای او و بگذرد روزگاری پس بدرستیکه اول علیکه باخود خواه مشود کبر است که باعث حبس شیطان شده تا مانده شود که او عاجز است وگدا و خود شهادت دهد که من عاجزم و نیست از برای من صرف خدا را و ملزم شود آسودن که باشیطان رفیق باشد وفرمود خود پسندی کبر است و رکن آن دو روئی است و آن از علم است وسرچشمه‌های آن سه چیز است و آن کاهلی و کم حیائی است و نتیجه وثمره آن سه چیز است از حسد ومخالفت بودن در آتش پس هر کس حسد کند خود پسندی را پس بدرستیکه کاسته است کار او در راعت کرده نفاق و دو روئی وباخسار روزی سخت و سخت خواهد بود وبعد فرموده است محدث کاسبی علت خودخواهی جهل است وعلاج آن معرفت است که سد است بجهل وخلاصهٔ کلام آن عالم جلیل این است که ریشه‌ای عجب وخودخواهی حساب وعقلی است از جمال و علم وحسب و نسب وقرب وعبادت وغیر آن پس هر وقت که برای دانست که این امور نیست علت عجب او وجود او باعث هیچ چیز از این امور نیست وقتی مختص است پس بخار خاضع میشود وخاضع میکند و بنده نیز رعایت کند حسب بجهت آنکه من عند الله وعده داده شده وسر از پر میافکند درمحض کسیکه وعده داده است دیدار و اکرام و نیکوئی را بسوی او و تعالی ولا افضل از ورحمة من الله بعضی از حمد خدا یعنی اگر شاکر فضل ورحمت خدا هم و نسبت احدی از شما وبعد فرمود پیغمبر خدا رسی نسبت از شما کسیکه بحبت دهد اورا عمل او گمشده شما هم همین خواهد بود نسبت برسول الله فرمود من هم همینطور مگر آنکه فرموده من برحمت خود

بعمله وهولایدری بم یختم له فمن اعجب بعمله وفعله فقد ضل عن نهج الرشاد وادعی ما لیس له والمدعی من غیر حق کاذب وان حقق دعواه وطال دهره فانه اول مایفعل به العجب نزع ما اعجب به لیعلم انه عاجز فقیر ویشهد علی نفسه لتکون الحجة علیه اوکد کما فعل ابلیس والعجب منشأ حتفه الکفر وا صعب التعلق و منتهی المعنی و اعیا بها الجهل ووقوفها الضلالة وثمرها النعمة والخلود فی النار فمن اختار العجب فقد اختار الکفر و ورع اسفل . لابد من ان یشعره . قال المحدث الکاشانی قدس سره علة العجب الجهل وعلاجه لمعرفة لمعرفة الله و خلاصه کلامه ان للعجب اسباب و منشأ من الجهل و العلم و الحسب والقوة و العبادة و لما رد فی ذم کل واحد من هذه الامور کلها بتقویض العبد امره و نفسه لانها لیست منشأ لثبوت شیئ منها فالاحری له یخضع نفسه و یستحیی ان یظهر الارتیاح لشیئ یعطی من ناحیة العجز و یلیق بأسه فی محضر معطیه ذی الجلال والاکرام ولهذا قال الله جل ذکره ولولا فضل الله علیکم ورحمته ما زکی منکم من احد ابدا ولکن الله یزکی من یشاء منکم من احد یتجیه عمله قالوا ولا انت یارسول الله قال ولا انا الا ان یتغمدنی الله برحمته [۱۰۳] فی الجملة لو روی ان ایوب علی نبینا وآله وعلیه السلام قال لابلیس لعنه الله اشتهی بهذ البلاء و ماورد علی امر لا آثرت هو ث علی هوای فعودی فی جماعة بعشرة آلاف صوت یا ایوب شیئ لک هذا فی واحد وهذا فوضعه علی راسه فقال منک یارب فرجع واضاف ذالک الی الله تعالی [۱۰۴] فی مجموعة

۱۰۳ـ در کتاب حقائق .واست شده که ایوب پیغمبر(ع) گفت خدا یرا تو مبتلا گردانیدی مر ترا بین بلاء و ورد نشد بر من خیری مگر آنکه ترجیح دادم ارادهٔ مقدست را بر خواست خودم ودرین هنگام بمن رسید بری بنده هزار آفت که ای ایوب اگر خواهی برای تو این ساعت که ترجیح میدهی خواستهٔ ما را بر خواستهٔ خودت ؛ ناگاه بخود آمد ویرداشت حاکستر و بسرخود ریخت سر برو ایش و سر و ریش بتابید و عرض کرد ادبت نواست ای پروردگار پس نادم شد و سیت داد همهٔ الطاف را بخدای متعال

۱۰۴ـ در کتاب مجموعه ورام است بدانکه آفات خودخواهی بسیار است و از بزرگترین آفتهای آن این است که خودخواه هست میبود در نفس عبادت و طلب علم بگمان اینکه فائز شده بمقامات و بی نیاز شده و خود بین هلاکتی است آشکارا که تر دیدی در آن نیست مگر آنکه فرموده صاحب کتاب بدرستیکه حدیث شده است پیغمبر خدا (ص) ودکر فرموده که عرض کردی

وبوام علم ان آفات العجب کثیرة و من اعظم و بدن المعجب بقترفی السعی وطلب العلم
اطلّه انه قد قد واستغنی وهو الهالک اقتریح بدن لاشهه قد ی ن فا وقد احبر
النبی ﷺ ووی ان العزو سیعذب علی آخر هذه الامة وقد کان فیهم وعد بعیشی فقد
کان الناس فی اعصار اولیا نو طیون بنی العبادات ثم یون ما نو وقلوبهم وحلقوهم
طول الذل و لنهم فی طاعة الله یتلعون فی تقوی والحذر من الشهوات و یتلون علی
نفسهم فی الخلوات و هذا ان قرن لخلق کثیر من مشرق الی مغربهم عبر حائفین
علی نفسهم مع اکتسابهم علی معاصی ما یعلم بنی لهم عن اصرارهم من لله راجعون
انهم واثقون بکرم الله و فضله و رحمون لعفوه و مغفرته بظنهم بر عمون انهم ع ووا من
کرم الله و فضله مام نعرفه لاحد من الاولین والآخرین لقد لحون کان هذا الامر بیدنا
بالمنی و یدرک بالهوی فعلی مادا کان بکاء اولئک و خوفهم و حزنهم و قد قال
رسول الله ﷺ یأتی علی الناس زمان یخلق القرآن فیهم کما یخلق الثیاب
علی الابدان والقرآن کله من اوله الی آخره یحذر من الاغترار بعلمه و یحذر الا و

علمه میکند در آخر بن این امت و بدرستیکه رحمه خبر عذاب که بوعده فرموده این امت که
فرموده بودند مردم در زمانهای پیش که مواعید مشروط بر عمل نبود و وعده‌ها که میآورد آنچه میآورد
ازعبادات درحالیکه دلهای آنها ترسان بود و آنها بسیار و روزه بسیار نماز بسیار میکردند و صدقه
میکردند درحالیکه ترسی و دوری از گناهان خودشان در دلهای
و اما این زمان که مردم میبینی مردم را بی و حوصله و بطمئن بدون خوف از گناهان شان
بدم ورفتن آنها در معاصی و غرق شدنشان در دنیا و دوری کردنشان از خدا درحالیکه گمان میبرند
اعتماد بکرم خدا و فضل خدا دارند و گمان میکنند بعفو و آمرزش خدا و تمام آنها
گمان میبرند که آگاه شده‌اند از کرم خدا و فضل خدا بر بنده که آگاه نشده است بدیده و واقعه
و سابقین از صالحین بمثل اینکه رسیدن بمقامات بآسانی میسر است و بهوی و خواهش دل مقصود
اگر امور است پس چه جهت داشت گریه سابقین و خوف آنها و حزن آنها و بدرستیکه
فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله میآید بر مردم زمانیکه کهنه میشود قرآن در دل
مردم آنطوریکه کهنه میشود لباس بر بدنها و قرآن تمامش را دفعه تا آخر حفظ دادن است و
ترسیدن و طوریست که حفظ نمیکنند در قرآن فکر کنند مگر آنکه بیوان میشود عمل او و بزرگ
میشود ترس او و بدرستیکه خدا فرموده است ولمن خاف مقامی وخاف وعید یعنی هر کس بترسد
از مقام الوهیت و بترسد از وعده‌های عذاب بر ای او است در جنات عدنه و فرموده که مردم میخوانند
قرآن بمثل خواندن اشعار او میکنند حروف را از مخارجش و مراعات نمیکنند در امر و زجر و

بطول حزنه وبعظم خوفه وقد قال تعالى: انما يخاف مقامي وخاف وعيد والناس يهذونه هذا يخرجون الحروف من مخارجها و يناظرون على رقمها و حقنها و نصبها كانهم يقرئون شعرا من اشعر العرب لا يهتهم الا التفات الى معانيها والعمل بما فيه و هم في اعظم امر يرتقي اليه احد من الناس من يظن ان طاعته اكثر من معاصيه لانه لا يحاسب نفسه ولا يتفقد معاصيه وان عمل طاعة عظمها واعتد بها كالذي يستغفر الله بلسانه و يسبح في اليوم مائة مرة ثم يغتاب المسلمين و يمزق اعراضهم و يتكلم بما لا يرضاه الله طول نهاره من غير حصر ولا عدد ويكون نظره الى عدد سبحة انه يستغفر مائة مرة وغفل عن هذه طول نهاره الذي لو كشف لكان مثل تسبيحه مائة الف مرة وقد تشبه القراء الكاسبون وواعظ العصر بمن كان طعمه وقوته من فضول الاولياء وقيت عبيد فهو ابدا يتأمل في فضائل التسبيحات والتحميدات والتهليلات ولا يلتفت الى ما ورد في عقوبة المغتابين والكذابين والمتباغضين والنمامين ولعمري

اعراب قرآن وگویا قرائت میکنند شعری از اشعر عرب را و اهتمام و التفات وسعی ندارند بسوی معنی آن وعمل کردن بآنچه قرآن در بردارد و آیا درعالم غروری هست بالاتر از این و بعضی از مردم گمان میکنند که عبادت آنها بدرجه است رسیده است که تحت محاسبه قرار نمیدهند نفس خودرا و بررسی نمیکنند گناهان خودرا و اگر عبادتی کرد حفظ میکند وبرا و اعتماد میکند بآن مثل کسیکه استغفار کند بزبان وتسبیح کند در روزی صد بار بعد عیب مسلمین کند و هتک کند اعراض مسلمین را و صحبت میکند بچیزهائیکه رضای خدا در آن نیست در تمام روز و ندانند که از حد بیرون است و از شمردن خارج ولی نظرش بسوی عدد سبحه است که ختم کرده صد مرتبه و عمل است باندوه گفتن‌های طولانه روزش که اگر بسنجند آنهارا، برابر میکند با تسبیح دویست هزار و یا بدرستیکه ثبت کرده‌اند اکرام الکاتبین و وعده عذاب داده شده بر هر کلمهٔ وحدای متعال فرموده است ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید یعنی از دهان نمیرود کلمه‌ای الا اینکه مورد نویس رقیب وعتید قرار میگیرد وما غافل همیشه فکر میکند در فضائل تسبیحات وتحمیدات و تهلیلات ولی نمیکند بسوی آنچه وارد شده در مذمت وعذاب غیبت کنندگان ودروغ پردازان و دورویان وسخن‌چینان گرام کاتبین و نویسندگان بخواهند آخرین نگاری نویس تسبیحات وهدیه‌های خود که تسبیح است برتسبیح او هرآینه درباین هنگام بار خواهد داشت زیرا که حسنهٔ اهل حساب خود و درهم شمار و محاسبه وعواقب آن باوهای تسبیحش برخواهد آمد تا زیاد نشود اجرت الی آخر کلماتش

لوکان الکرام الکاتبون یطلبون منه اجرة التسبیح ... لکتبوه من هدیته الی ربه علی تسبیحه لکان عند ذالك یکف لسانه عن حملة من مهماته وکان یعدها و یحسبها و یواریها بتسبیحه لافضل علیه حرة الی آخر الحدیث[۱۰۵] فی السفینه ذکر الحسن بن جهم انه سمع الرضا علیه السلام یقول ان رجلا کان فی بنی اسرائیل سبد الله تعالی اربعین سنة فلم یقبل منه فقال لنفسه ما اوتیت الاحدث ولا اکدیت ذالك فاوحی الله تعالی الیه وعزتی لاقبلن من عبادی اربعین سنة[۱۰۶] وفی هذا الکتاب عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال ابلیس لعبدالله لعبده اذا استمکنت من ابن آدم فی ثلاث لم ازل معها واثبه غیر مقبول اذا استکثر عمله ونسی ذنبه ودخله العجب[۱۰۷] عن الصادق علیه السلام قال من لایعرف لاحد الفضل فهو المعجب[۱۰۸] فی السفینه عن الباقر علیه السلام قال قال الله سبحانه ان من عبادی المؤمنین لمن یسئلنی الشیء من طاعتی فاصرفه عنه مخافة الاعجاب[۱۰۹] فی السفینه فی حزقیل وفی روایة عن الثعلبی عن ابی جعفر علیه السلام قال لما خرج

۱۰۵ ـ در کتاب سفینه ذکر کرده که حسن بن جهم گفت شنیدم از امام هشتم (ع) که میفرمود بندهٔ صالحی بود در بنی اسرائیل عبادت میکرد خدای تبارك وتعالی را چهل سال وقبول نشد پس خطاب کرد بخود و گفت نمی رسد مگر اندکی تو و تکدیت بدیدم مگر به اندکی تو پس خطاب رسید بسوی او که بندهٔ تو خودت را بهتر و فاضل است از عبادت چهل سال

۱۰۶ ـ ودرهمان کتاب آورده شده از امام ششم علیه السلام که فرمود شیطان گفت بلشکر خود که گردنت بندم پسر آدم در سه جیز تو را بدانم هر وقت که یکی از آن سه را عمل غیر مقبول است زمانیکه زیاد بشمارد عمل خود را و فراموش کند گناه خود را و دیده بیاید در او خود خواهی و عجب

۱۰۷ ـ فرمود امام ششم علیه السلام هر کس فاضل نداند برای احدی بر تری این کس خودخواه است و معجب

۱۰۸ ـ در سفینه از امام پنجم (ع) نقل شده که فرمود: فرموده است خدای متعال بدرستیکه بعضی از بندگان مؤمن هر اینه سئوال میکنند چیزی از طاعت و ما نا امیدداریم اورا از آن عبادت بجهت خوف از اعجاب وخودپسندی

۱۰۹ ـ در کتاب سفینه نقل شده از ابی جعفر علیه السلام یعنی امام پنجم علیه السلام که پیغمبر آنکه خارج شد پادشاه قبطیان وقصد خراب کردن بیت المقدس نمود جمع شدند مردم نزد حزقیل پیغمبر (ع) و شکایت کردن باو از قصد پادشاه قبطیان فرمود امیدباشید مناجات کنم با پروردگار در شب پس از آنکه شب درآمد خواند خدای متعال را پس وحی شد از طرف خدای متعال

القسط یرید هدم بیت المقدس احتمع الی علی حرقد النبی (ع) فشکوالیه فقال لعلی رحی بی لیله فلما جنه النبی رحی وحی الله تعالی الیه انی قد کفیتهم وکانوا قد مضی فاوحی الله تعالی الی ملک الهوی ان امسک علیهم انفاسهم فماتوا کلهم فاصبح حرقص النبی ﷺ و خبر قومه بذالک فجرحوا وجدوهم قد ماتوا وجعل حرقص یسبی المجب فقال فی نفسه ما فعل بهؤلاء النبی ﷺ علی و عطست منخره فقال فخرجت فرجه علی کتفه و دنته فجمع شوکا من و وقعد علی فرجه فاوحی الله الیه ان حد لس التی فحگه علی صدره من حلج فقص فمات من ساعته[۱۱۰] فی السنه قال امیر المؤمنین علیه السلام هذا الذی تنافس حوف الفقر و طلب الفخر[۱۱۱] فی النهج عن امیر المؤمنین علیه السلام ان آدم لم یخلق فقیرا فلا تفتخروا له نفسه و اخرجه جیفه لا یری فی نفسه ولا یدفع حتفه[۱۱۲] فی السنه عن امیر المؤمنین علیه السلام من صنع شیئا للمفاخره حشره الله یوم القیامه اسود[۱۱۳] و فیه ایضا عن ابی جعفر علیه السلام قال کان سلمان

بسوی او که در کعبه میکنیم بودا و آن مردم رفته بودند خدا وحی کرد بسوی ملک موکل بر هوا که نگذار نفس فلان را پس مردند همهٔ قبیلهٔ خود صبح شد و قبل پیغمبر خود داد اصحاب خود را که هلاک شدند فلانان خارج شدند دیدند آنها را در حالیکه همه مرده بودند دراین هنگام حس خود خواهی در دل بجوش آمد و عجب کرد و باخود گفت چه فضیلتی دارد سلمان پیغمبر ترس و حال آنکه خداوند بما این دو دشمن بزرگ امم پیشین را اثر داد این عجب بیرون آمد زخمی بر کبد جبرئیل و آزار میداد اورا پس خاشع شد و تذلل کرد و روی خاکستر نشست ندا رسید از طرف خدا که شر امجبر بگیر و او رو بمال برسینه ات کرد این کار را خدا شفا عنایت کرد

۱۱۰ ودر همان کتاب است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود هلاک کرد مردم را دو چیز خوف فقر : وطلب مفاخرت وبرتری جستن .

۱۱۱ از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام است در نهج البلاغه چه رسد به پسر آدم فخر و مفاخرت درحالیکه اول او نطفه بد و آخر او جیفه بوده و توانائی ندارد که خود را روزی دهد و به دفع مرگ از خود کند

۱۱۲ درکتاب سفینه است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود هر کس عملی انجام دهد بجهت برتری جستن محشور میکند خدا اورا روز قیامت سیاه

۱۱۳ ودر آن کتاب از امام پنجم علیه السلام که فرمود سلمان باجند نفر از قریش نشسته بود درمسجد قریش شروع کردند به بیان حسب و نسب خودشان و دلالا میدادند انساب خود را

رضی‌الله‌عنه جالساً مع نفر من قریش فی المسجد و قد نعتوا و تفاخروا فی انسابهم حتی تعدوا سلمان فقال له عمر بن الخطاب اخبرنی من انت و من ابوك و قد صدقا قال سلمان من عبد الله کنت عبداً فهدانی الله بمحمد صلی الله علیه و آله و کنت ضالاً فهدانی الله بمحمد صلی الله علیه و آله و کنت عائلاً فاغنانی الله بمحمد صلی الله علیه و آله هذا حسبی و هذا نسبی[۱۱۴] و فی هذا الکتاب بعض هذا عن سعد الله رحمه الله قال ابی النبی صلی الله علیه و آله جبل فقال یا رسول الله فلان بن فلان حتی عد تسعة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله انت عاشرهم فی النار

فی التواضع[۱۱۵] منهاج البراعة حدیثهم عن النبی صلی الله علیه و آله ثلاثة لا یزید الله بهن الا خیراً التواضع لا یزید الله العبد بالتواضع الا رفعة و التعفف لا یزید الله به الا عزاً و التعفو لا یزید الله به الا کرماً[۱۱۶] فی الشواذ الدیلمی عن ابان عن النبی صلی الله علیه و آله

تا اینکه رسیدند سلمان پس گفت عمر بن الخطاب ای سلمان نسبهم بگو حسب و نسب خود را و ریشه و اصل خود را سلمان گفت من سلمان پسر بندهٔ خدا هستم گمراه بودم هدایت کرد خدا مرا بوسیلهٔ محمد صلی الله علیه و آله و گرسنه بودم بی نیاز کرد خدا مرا بوسیله محمد صلی الله علیه و آله و مملوك و بندهٔ عبد بودم آزاد کرد خدا مرا بوسیله محمد صلی الله علیه و آله این است حسب من و این است نسبم .

۱۱۴ ودرهمان کتاب است بنقل از حضرت صادق (ع) که فرمود مردی آمد خدمت رسول خدا عرض کرد در مقام مفاخرت من پسر فلان کس پسر فلان کس هستم و شمرد تا نه نفر را رسولخدا فرمود آگاه باش که تو دهمی آنها هستی در آتش (باب تواضع)

۱۱۵ درکتاب منهاج البراعه حدیثهم نقل شده : رسولخدا صلی الله علیه و آله که فرمود سه چیز است که زیاد نمیکند خدا بآن مگر خیر : تواضع زیاد نمیکند خدا بآن مگر رفع و بلندی را و عفو زیاد نمیکند خدا بآن مگر عزت را و خودداری از اظهار فقر زیاد نمیکند خدا بآن مگر بی نیازی را

۱۱۶ درکتاب ارشاد دیلمی نقل شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از اخلاق حسنه اش این بود که خود آنحضرت پینه میزد لباسش را و میدوخت پارگی کفشش را و میدوشید گوسفندش را و عدل میخورد با بندگان و مینشست روی زمین و سوار میشد بر درازگوش و بردیف خود سوار میکرد غیر را و خجالت نمیکشید از بردن حوائج زندگی از بازار بسوی اهلش و مصافحه میکرد با غنی و فقیر و نمیکشید دست خود را از دست کسی تا آنکه آنطرف که مصافحه

برقع بوده و بخصف نعلهو بخیه شانه و دلک مع نعمه و بحلب علی الاس و برکب الحمار و دعوی ولا تمنعه ان یحمل حاجته من السوق الی منزله و یضع الشیء و الفقیر و لا یستنکف من مدعاه حتی یمر عهو سلم علی من یستقبله من کبیر و صغیر و علی و قفیر و لا یحقر و علی الغنی و لوالی حشف التمر و کان ﷺ حشف المثوبة کریم بصیغة حمیر المعشره حلو الوجه بشاشا من غیر ضحک محزونا من غیر عبوس متواضعا من غیر مذلة جواد من غیر سرف ، رقیق القلب رحیما بکل مسلم ولم یتجشی من شبع قط ولم یمد یده الی طمع ، کفه مدحا قوله تعالی و انک لعلی خلق عظیم

۱۱۷ عن ابی عبد الله علیه السلام قال النبی ﷺ تواضعوا لا یزید العبد لا رفعه فتواضعوا رفعکم الله هو لا یزید العبد لا عزا فتعززوا یعزکم الله و تصدقوا لا تزید المال الا کثرة فتصدقوا یرحمکم الله[۱۱۸] فی الکافی عن الحسن بن جهم عن الرضا علیه السلام قال قال ابو الحسن علیه السلام ان من تواضع لله رفعه الله و قال ابو الحسن علیه السلام ما تحلل احد الا بتواضع و قال ابو عبد الله علیه السلام ان الله عز و جل اوحی الی داود علیه السلام تواضع لی کما انا متواضع لک

مسجد دست خودرا بشکند و سلام میکرد بر هر که بر آنحضرت رو برو میشد چه بر رگان بودچه کودکان بندگان چه دزدان و چه غیر و کوشش میفرمود بهر چه دعوت میشد ولو بخرمای خشکیده و بود آنحضرت لم جرح بلند نمیشد میکوفت بر روی بر مسلم بدون بخشنده عمده بدون ترش روئی متواضع بدون خجلی بذل کننده بدون ریا و روی درک دل رؤف بهر مسلمان و هیچ وقت ورع برد از روی سیری و در نکرد هیچ وقت دست خودرا بسوی طمع و کافی است در مدح آنحضرت که خدا فرموده انک لعلی خلق عظیم

۱۱۷ در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام بسند خود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده تواضع و فروتنی زیاد نمیکند در بنده مگر بلندیرا پس تواضع کنید بر بلند کند خدا شمارا و بخشش زیاد نمیکند در بنده مگر عزت را پس عفو کنید خدا عزیز کند شمارا و صدقه زیاد نمیکند در مال مگر افزودن را : پس صدقه بدهید که مورد رحم خدا واقع شوید

۱۱۸ در کتاب کافی بسند از حسن بن جهم از حضرت رضا علیه السلام که آنحضرت فرمود تواضع این است که بنشینی در جائی که بتو میدهند و در حدیث دیگر حسن بن جهم گفت هر سر کردم اندازه تواضع حد این است که هر جا بنده تا بقدر تواضع کند متواضع شمرده شود فرمود تواضع درجات دارد یعنی از آن این است که بشناسد مرد قدر خود را پس جای دهد خودرا در محل مناسب خود تا قلبی تسلیم شده و دوست داشته بنده انجام دهد نسبت بکسی کاری مگر آنطور که دوست دارد نسبت باو انجام دهند اگر از کسی بدی بیند جواب دهد بنیکی : و فرو نشاند غضب خودرا از مردم والله یحب المحسنین .

العبد کان متواضعا فان التواضع درجت منها ان یعرف المرء قدر نفسه فیسرلها مسرلتها بقلب سلیم لایحب ان یاتی الی احد الامثل مایاتی الیه ان رای سیئة دراها بالحسنة کاظم الغیظ عاف عن الناس و الله یحب المحسنین[۱۱۹] فی مجموعة و رام قیل ان راس التواضع ان تضع نفسک عمن هو دونک فی نعیم الدنیا حتی تعلم انه لیس بینک و بینه فضل و ان رفیع نفسک عمن هو فوقک فی نعیم الدنیا حتی تعلم انه لیس له علیک بذلک فضل[۱۲۰] طرائف الحکم قال النبی (ص) اذا رأیتم المتواضعین من امتی فتواضعوا لهم و اذا رأیتهم المتکبرین فکابروهم فان ذلک لهم مذلة وصغار[۱۲۱] وفی روایة لکاتب وکان سلمان بن داود (ع) اذا اصبح تصفح وجوه الغباء والاشراف حتی یجیئ الی المساکین فیقعد معهم و یقول مسکین مع المساکین[۱۲۲] وفیه ایضاً قیل لسلمان رض لم لاتلبس ثوبا جیدا فقال انا عبد فاذا اعتقت یوماً لبست جیدا[۱۲۳] وفیه ایضا فی روایة اخری انه قال النبی (ص) ان عبدا آتاه الله الارض و

۱۱۹ فی مجموعه ورام گفته شده است که سر تواضع آن است که پائین بیاوری خود را بر کسیکه وکمتر از تو است در نعمتهای دنیا تا بجائیکه بفهمی بر او که نیست تو را بر او برتری و بلندی خود بر او کسیکه اوفوق توست در نعیم دنیا بطوریکه بفهمانی باو که نیست اورا برتری بر تو بسبب دنیا

۱۲۰ در کتاب طرائف الحکم نقل شده که فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله چه میشود که نمیبینم پرشما شیرینی عبادت را . گفتند : چه چیز است شیرینی عبادت . فرمود شرمی عبادت تواضع است و در آن کتاب نیز نقل شده که فرمود پیغمبر خدا (ص) هرگاه دیدند متکبرین را پس بکبر نفس بر آنها بدرستیکه تکبر شمار آنها خواریست و کوچکی

۱۲۱ ودر آن کتاب نقل شده که سلیمان پسر داود (ع) هرگاه صبح میشد تجسس میکرد علما و اشراف را تا بیاید بمجلس فقراء و مساکین پس مینشست با آنها و میگفت مسکینی هستم با مساکین .

۱۲۲ ودر آن کتاب نیز نقل شده که گفته شد بسلمان که چرا نمیپوشی لباس نیکو گفت بدرستیکه من بنده هستم پس هرگاه آزاد شدم دوری میپوشم لباس نیکو

۱۲۳ ونیز در آن کتاب نقل شده که پیغمبر خدا فرمود بدرستیکه من بندهٔ هستم که میخورم مثل غذای بندگان میکنم خودم شخصی و مینشینم بمکانشان را و اجابت میکنم دعوت بندگان را پس هرکس اعراض کند از سنت من پس نیست از من

اعقل البعیر و علی الله فتوکل و حیث دعوه لمدعوه فمن رغب عن سنتی فلیس منی [۱۲۴]
فی السفینه ان محمد بن مسلم کان رجلا موسرا فقال له یوما جعفر علیه السلام یا محمد
واحد قوصرة من تمر مع المیزان وجلس علی باب المسجد للکوفه و جعل یدعی علیه
فسأله قوم ان یعفو عنه فی صفین فقعد فی المسجد من وقته حتی وجه الیه وجه بصحن
[۱۲۵] وفی بعض الکتاب لیس لله عبادة یقبلها الا بالتواضع [۱۲۶] فی مصباح
الشریعه قال الصادق علیه السلام قد امر الله عز و جل اهل الحق و سید البریه محمدا صلی الله علیه و آله بالتواضع
فقال و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین و التواضع هو الخشوع و الخشیه
و التخشع و هو الاستکانه و الذل و الاستسلام لامر الحق لا لامر نفسه فی دین الله
حتی و امر [۱۲۷] فی السفینه فی الحدیث من تواضع لله رفعه الله یوم القیامه و من تکبر
[۱۲۸] روی فی السفینه عن موسی بن جعفر علیه السلام انه مر برجل من اهل السواد

۱۲۴ در کتاب سفینه نقل شده که محمد بن مسلم ثروتی بود است او بود فرمود با امام
پنجم علیه السلام تواضع کرای محمد بن گرفت صبحی از خرما بدوا و فرمود بنشست بر در مسجد
کوفه و ندا میکرد که حرما دارم خواهش کردند کسان او که از در مسجد برخیزد و برود به بازار
آسیابها پس رفت به در آسیابها و مهیا کرد آسیا و خرما و شروع کرد به آسیابی

۱۲۵ و از بعضی نقل شده که نیست برای خدا عبادتی که قبول کند خدا آنرا و به بندد
مگر آنکه راه آن تواضع و فروتنی است

۱۲۶ و در کتاب مصباح الشریعه ذکر شده که امام ششم علیه السلام فرمود امر کرده است
خدای مکان عزیز تر نزد خلق خود و آقای تمام ما سوی محمد (ص) را بتواضع و فرموده است
در قرآن و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین و فرمود تواضع محل روئیدن خشوع و خشیت
و حیاء است و در سفینه این مضمون آمده است مگر بتواضع و در تواضع و تسلیم نیست
شرافت حقیقی مگر بندگی متواضع در درگاه مقدس باری جل و علا

۱۲۷ در کتاب سفینه نقل شده از روایتی علوی که هر کس فرود پیش عمی و فروتنی و
تواضع کند بواسطهٔ ثروت و مسند خداوند تبارک و تعالی او را

۱۲۸ ـ در کتاب سفینه نقل شده از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که او حضرت عبور
کرد بر جمعی از اهل صحرا بود و میوه همراه پس حضرت سلام کرد بر او و نشست نزد او
و با او تکلم کرد طولانی بمدتی خود را معرفی کرد باو و براینکه حاضر است حاجات او را برآورد
اگر حاجتی او را پیش آمده گفته شد با حضرت که ای پسر رسول خدا آیا میشود بسوی جمعی
کسی و بفرستی از حوائج او و خبر آنکه و بحساب شما محتاج هستند پس فرمود آیا

دهیم المنتظر فسلم عنه وبرا عنده وحادثه طویلا ثم عرض علیه نفسه فی القیام بحاجته ان عرضت له فقال له یا بن رسول الله الی هذا تسئل عن حوائجه وهو الیك احر ووح فقال ﷺ عدد من عبدالله واتبع فی کتاب الله وحده فی بلاد الله تحسب و انه خیر الاباء آدم و افضل الادیان الاسلام و افضل ادهر ترددی حاجتك منه فقرار بعدار هو علیه متواضعین بن بدیه[۱۲۹] و فی روایة اخری لامیر المؤمنین ﷺ یعنی والله لو ان الوضع فی قعر بئر لبعث الله الیه ما یرفعه فوق لاحب فی ذلك لاشرا[۱۳۰] و من کلام امیر المؤمنین علیه السلام و اعتمدوا مع ابتدا علی ذلکم و الله لتفرقن تحت اقدامکم وجمیع البشر من بعدکم و لتحد والله مع مسلحة بسلم بس عدوکم انفس و جنوده و ان له من لا مهجته و آماعه به حلا و فرسان ولا تکونوا کالمتکبر عنی بن اقه الی ان و ل فیور حتی یقال بکبر لاحدهن عد دهلر حتی فیدلحه سدا بدله

حضرت علیه‌السلام که من بنده هستم رستگان خدا و من دارم باو در کتاب خدا وهمسر به‌هستم یااو در بلاد خدا ومن باو در بیت‌پدر که بهترین پدر هاست سر ترم واو آدم است علیه‌السلام و یااو در بهترین دین‌ها که اسلام باشد شریکم و ممکن است به کار بیندارد حاجت ما را بسوی این پس به‌بیند مارا علاوه بر تکبر بلکه دید متواضع وفروتن درپیش این مرد

۱۲۹ ودر وسیله ی پیغمبر است به‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام یاعلی قسم بخدا اگر آدم متواضع در ته چاهی باشد هرآینه خدا مبعوث بسوی اومادی را که بلندکند اورا ویگذارد مقام مرتفعی ازاخیار ددولت اسرار وسیمگ ن

۱۳۰ و ر کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام است بکمیل در وصیتی نصایحی در گذاشتن حوائج را بر مردمان وازداختن عزت را زیر قدمهایشان وکندن زیبای تکبر ازگردنهایشان واختیار کنید تواضع راسلاح بین خودتان ودشمن‌تان شیطان ولشکرهای شیطان سه سپکه برای شیطان ازهر دسته وقومی لشکریست وپیاده وسواره وسوده باشید مثل کسکه تکبر ورزد بر پسر مادر خود در آنجا که فرمود گر جایز داده بود خدا کبر را برای احدی از بندگانش هر آینه اجازه داده بود به مخصوصین پیغمبران و فرستادگانش ولی خدای متعال پسندیده آنها را از تکبر و نهی فرموده و پسندیده برای آنها تواضع وفروتنی را پس گذاشتند بر زمین صورتهای خودرا و ملیدند بر خاك روهای خود را و کوچك شمردند خودرا درمقابل مؤمنین

وبسنده ولکنه سبحانه ذکره یبغض التکبر ورفعهم التواضع فالصقوا الاس خدود
هم وعفروا فی التراب وجوههم وخفضوا جنحتهم للمؤمنین الخ[۱۳۱] مجموعة ورام
قیل رفیع مذلون لعبد عبد لله اوضیع مذلون عبد نفسه واوضع مذلون عبد لله رفیع
مذلون عبد نفسه[۱۳۲] وقیل آخر کانت عبد بن زراره وریح حمراء قد هبت الی شیخ
عبد وقال یا عبد لله استشیخ لشر قد وقع لله عز وجل وبلی ثم قال لعلی لم اکل سبب
هلاککم[۱۳۳] وقیل لبعضهم ما دواء بعد یقین فی خلق من هو شر منه فهو متکبر و
یتواضع کل سان یعنی قد عرفت ربه عز وجل وعرفت نفسه[۱۳۴] وقیل لبعضهم
ارهد هیر وضع کالشجرة التی لاثمر

۱۳۵ فی الکافی عن مسعده بن صدقه عن ابی عبد لله ع قال ان النجاشی لما حضر

۱۳۱ درکتاب مجموعه ورام است که گفته شده بشنیدم پیغمبر صلی الله علیه وآله میفرمود خدا بلندترین موقعیتی است که برای خود قائل باشد وپست‌ترین موقعیت بنده در دنیا بلندترین مقام اوست نزد خودش

۱۳۲ ونیز در آن کتاب نقل شده از دیگری که گفته بود در بصره بر لقاء وباد سرخی پس رفتیم برای رفع آن نزد پیری که پیش ما بود وگفتیم ای بنده خدا بومردی هستی پس بخواه از خدا رفع این بلاء را پس گریه کرد وبعد گفت من نمیدانم که شاید است هلاکشما

۱۳۳ ونیز در آن کتاب است که بعضی از علماء گفته است مدامیکه بنده گمان بد نکند درباره خلق خدا و بدتری هست نشده میکند است و بتواضع هر بنده بقدر شناسائی اوست به پروردگارش جل وعلا وشناسائی وجود او

۱۳۴ ونیز در آن کتاب است که گفته است بعضی از عبادکه زهد بدون تواضع مثل درختی است که میوه ندهد ویی ثمر باشد

۱۳۵ درکتاب کافی نقل شده است از سعده بن صدقه از حضرت صادق امام ششم علیه السلام که فرمود فرستاد نجاشی پادشاه حبشه نسوی جعفر بن ابیطالب ویاران وپس وارد شدند بر نجاشی واودر حالیکه بود نشسته بود روی جامه‌ای کهنه پوشیده بودند وی میگوید جعفر (ع) فرمود تأسف خوردیم بر پادشاه هنگامیکه دیدیم اورا بر آن حال چون دید پادشاه حال ما و پیروی ما گفت جعفر خدائی را که یاری کرد محمد را و روشن کرد چشم اورا : آیه مشارت دهم شما را جعفر فرمود چرا ای پادشاه پس گفت بدرستیکه خبر آمد بمن صاحب این بلاد شما توسط مأموری زمانه ان مدت آنچه که خدای متعال یاری کرد پیغمبرش محمد صلی لله علیه وآله را وهلاک کرد دشمن اورا واسترشد فلان وفلان و تلاقی کرد دشمن اورا وادی که نام آن نمی بدانست ورباد اراك دارد وگویا نظر میکنم نسوی آن زمین هنگامیکه میجر ایدم

ابطحا و اصحابه فدخلوا عليه وهو في بيت له جالس على التراب وعليه جلباب الشاب
قال فقال جعفر عليه السلام و شقه عليه حين رآه على تلك الحال فقام اليه فضمه اليه وقبله وجعل يمسح
قال الحمد لله الذي نصر محمدا و آله صلى الله عليه وآله وسلم فقلت له يا ابه لمثلك تقول هذا انه
حائش لبعده من نحو سلام عن من عدوك هناك فأخبرني ان الله عز وجل قد نصر نبيه
محمدا صلى الله عليه وآله و اهلك عدوه و دمر فلان وفلان والنفر الذين ارادوا ما لم ينالوا بقدر الشعر
الا اراك لكأني انظر اليه حيث كنت ترعى غنم اهلك من جبل كذا وكذا حتى اتاك فقال له
جعفر ايها العبد الصالح ما حملك على ما صنعت بنفسك في هذا اليوم فقال له يا جعفر
ان جدك رسول الله صلى الله عليه وآله حدثني عن جبرئيل عليه السلام عن رب العزة جل جلاله انه قال
ما تحدث احد بنعمة فيه حدث نفسه بالكبر وجبرئيل يعد نعمة محمد صلى الله عليه وآله حدثت نفسه بالتواضع
فلما بلغ النبي صلى الله عليه وآله قال لاصحابه ان الصدقة تزيد صاحبها كثرة فتصدقوا رحمكم الله
و ان التواضع يزيد صاحبه رفعة فتواضعوا رحمكم الله و ان العفو يزيد صاحبه عزا فاعفوا يعزكم الله ۱۳۶ في الكافي عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه

برای آنچه که در آنجا بود واو مردی بود دارای نعمت بسیار فرمود جعفر به او که ای پادشاه چه
شده میبینم تورا بشاشة بر وی جامه پوشیده پس به سوی کهنه پس گفت بجعفر هنگامیکه ما
بقسم در آنچه یاد کرده شدا برعیسی (ع) که در حمایهٔ حق خدا بر بندگان خدا این است که
تازه کند برای خود تواضع و فروتنی . هنگامیکه خدا بنعمت داده باشد او را پس خبر دهد وحیی
بحضرت محمد صلی الله علیه وآله که تواضع بنعمتهای خدای متعال بتواضعهٔ پیغمبر خدا محمد (ص) مر بحضرت فرموده پس شماره کردم
پیشگاه خدای متعال تواضع و فروتنی را و خبر داد این خبر به پیغمبر خدا رسید فرمود
بصحابش هر کسیکه صدقه دهد یاد میکند مال صاحب صدقه را پس صدقه بدهید که مورد رحم خدا
واقع شوید و هر کسیکه تواضع کند خدا بلندی بلندی صاحب تواضع میشود پس تواضع کنید که
بلندکند خدا شمارا و هر کسیکه عفو و بخشش نماید عزت زیادی عزت میشود پس عفو کنید تا عزیز
کند خدا شمارا

۱۳۶ و نیز در کتاب کافی نقل شده از حضرت صادق (ع) که فرمود افطار کرد رسول خدا
نزد پیغمبری در مسجد قبا و فرمود آیا هست شام دی کسی بیاورد پس حاضر نمود اوس
پسر حولی انصاری صرفی بدست که در وعاء ریخته بود بیاورد طلب (یاسید رض) دور کرد
و بعد فرمود دو آش دیدی است که میتوان اکتفا کرد بیکی از آنها و نمی آشامم من و حرام هم

حمیس فی مسجد فما قعل ﷺ هل من شر ب فاتاه رجل من حولی لانصاری بعس مخیض بعسل فلما وضعه علی فیه نحاه ثم قال اشربا فشرب ثم قال لاحدهما من صاحبه لااشرب ولااحرمه ولکن اتواضع لله فانه من تواضع لله رفعه الله ومن تکبر خفضه الله ومن قنع فی معیشة رزقه الله ومن بذر حرمه الله ومن اکثر ذکر الموت احبه الله

باب الریاء وذمه

۱۳۷ فی مجموعة ورام عن النبی ﷺ ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر قالوا وما الشرک الاصغر یا رسول الله قال الریاء یقول الله عزوجل یوم القیامة ان جزی العباد باعمالهم اذهبوا الی الذین کنتم تراؤون فی الدنیا فانظروا هل تجدون عندهم الجزاء

۱۳۸ وفی ذالث الکتاب قال عیسی علیه السلام اذا صام احدکم فلیدهن راسه ولحیته ویمسح شفتیه حتی لایری الناس انه صائم واذا اعطی یمینه فلیخف عن شماله واذا صلی فلیرخ ستر بابه فان الله یقسم بذکره لمن یشاء من خلقه ما یشاء

بعیکم ولی تواضع دهروتی مکنید نسبت بنده متقی خدا نه متکبر که هر کس تواضع کند در بندگی روزی دهد خدا اورا وهر کس استرفاع کند محروم میکند خدا اورا وهر کس زیاد شد هر گ کند دوست دارد خدا اورا (باب پنجاه ودم آن)

۱۳۷ در کتاب مجموعه ورام نقل شده از پیغمبر خدا (ص) که فرمود بدرستیکه بیشتر ازهمه چیز که بر شما میترسم شرک کوچک است گفتند چیست شرک کوچک یا رسول الله فرمود ریا خدا میفرماید روز قیامت بدسته جزا داده میشوند بندگان بعملهایشان برگردید بسوی کسانیکه مینمودید عملهای خود را پس نگاه کنید در نزد ایشان پسند میآید مزد آنها جزای اعمالشان را

۱۳۸ ودر همان کتاب ذکر شده که حضرت عیسی (ع) بیارانش خود فرمود هر گاه روزه روزه‌دار شود پس باید روغن بمالید بسر وریش خود و روغن بمالید لبهای خود برای آنکه نه بیند مردم بر آنکه این شخص روزه دار است و هر گاه چیزی بکسی بدهد بدست راست باید مخفی کند و خود را کند که دست چپ او باخبر نشود

۱۳۹ ونیز در همان کتاب است که فرمود رسول خدا (ص) بدرستیکه جا دارد زیر عرش روزیکه سایه نیست مگر سایه عرش هر بنده که صدقه بدهد بدست راست خود و بر دلک است مخفی کند از دست چپ خود و بهمین جهت است که مدح داده عمل پنهان بر عمل آشکار همچند برابر

النبی ﷺ ان فی جهنم لعرصة یوم لاصل الامة خلا تصدق بصیحة فیکاون بحضها عن شماله ولذالك ورد ان فضل عمل السر علی عمل الجهر سبعین ضعفا [۱۴۰] فی مجموعه و ام قال النبی ﷺ من له ثانی ما دق به بوه صیحة یافاجر یا عادر یاضر الی حق عملك وحبط اجرك فلا یحق اجرا مع کل کبیر نعمة له [۱۴۱] فی منهاج البراعة ج ۳ ۱۱ ی هو ر ۱ لاخلاص مصاحبة سر به صحة واصحة من لرا ۱ کاد لا نعمة لا ۱ لدین وراوه والسمعة ما الضم کالریاء الا انهم دعی بحسنة السمع الریاء بحسنة البصر [۱۴۲] وفیه عن النبی ﷺ قال الله تعالی انا خیر شریك ومن اشرك معی شریکا فی عمله فهو لشریکی دونی لا انی لا اقبل الا ما خلص لی [۱۴۳] فی منهاج البراعة ج ۳ نقلا عن النبی ﷺ ان الله واهله یعذبون من هم ۱ وقفین ۱ رسول الله کیف تعرف ۱ ۱ فی حوائجهم الی مدحون بها [۱۴۴] منهاج البراعة ج ۳ نقلا من الانوار النعمانیة عن النبی ﷺ تنادی الخرائی یوما بصوت رفیع اسماء

۱۴۰ در کتاب مجموعهٔ ورام است که فرمود پیغمبر خدا (ص) که یك رکعت نماز شب که در آن بلند قرائت کند بهتر است از هفتاد رکعت که در آن آهسته قرائت کند و یك صدقه که آشکارا بدهد بهتر است از هفتاد صدقه که پنهانی بدهد

۱۴۱ در کتاب منهاج البراعة ج ۳ وارد شده که روز قیامت خلق را جمع کنند در صعید واحد و ندا کنند منادی که کجایند آنانکه عمل خود را برای خدا کردند و طلب اجر از غیر خدا نمی کردند پس گویند ما آنانیم پس گویند چه عملها کردید گویند برای خدا عمل کردیم و طلب اجر از غیر خدا نمی کردیم پس گوید راست گفتید پس امر کند بسوی بهشت پس بهشت بیاراید و ایشان را داخل بهشت گرداند پس گوید کجایند آنانکه عمل خود را برای مردم کردند و طلب اجر از مردم می کردند پس گویند ما آنانیم پس گوید چه عملها کردید گویند عمل کردیم برای آنکه مردم ما را بخوانند و ثنای ما را بگویند پس گوید راست گفتید پس امر کند بسوی آتش پس آتش را بیاراید و ایشان را داخل آتش گرداند

۱۴۲ و نیز در آن کتاب است از پیغمبر خدا (ص) که فرمود خدا میفرماید من بهترین شریکم هستم و هر کس شریک قرار دهد غیر را در عملی پس آن عمل شریک من باشد غیر از من را برای آنکه قبول درگاه من نماید مگر آنکه خالص باشد برای ذات مقدس من

۱۴۳ و نیز در آن کتاب نقل شده که پیغمبر خدا (ص) فرموده است آتش صیحه میزند از مردم ریاکار پس گفته شد چگونه صیحه میزند گفت رسول خدا فرمود رسول و جبرئیل آن آتش را داخل در آن عذاب میشوند

۱۴۴ در کتاب منهاج البراعة ج ۳ نقل کرده از کتاب انوار نعمانیة سید نعمة الله جزائری از پیغمبر خدا (ص) که آدم روز قیامت صدا زند منادی را بفرستد بچهار اسم ای شاقی ای فاجر ای حیله گر ای ریاکار پس بر تست کوشش تو و باطل است عمل تو : و نیست فائدهٔ برای تو بخواه مزد عملت را از کسیکه برای او کردی ای مکار حیله گر .

الاحرمن کنت تعمدله بمحذوع ۱۴۵ وعن ... انوا عن ... ان آور
... فقول الله عز وجل لملائكته كذبت وتقول الملائكة كذبت وتقول الله تعالى بل اردت
ان يقال فلان جواد وقد قيل ذلك

وتؤتى بالذي قتل في سبيل الله فيقول الله تعالى له فيما قتلت فيقول: امرت
بالجهاد في سبيلك فقاتلت حتى قتلت فيقول الله تعالى كذبت وتقول الملائكة
كذبت وتقول الله تعالى بل اردت ان يقال فلان جريء فقد قيل ذلك ثم قول

۱۴۵ ونقل شده بسند راویان پیغمبر خدا (ص) که فرمود روز کسیکه ورقه نیکوی حساب
خواهند میشود در بیست که جمع کرده قرآن و در دیگه مهیا کرده در راه خدا ومردیکه
زیاد ثروتمند شته باشد پس میفرماید خدای متعال ... آنچه نازل کردیم بر پیغمبرم پس میگوید جزای پروردگار پس میفرماید خدا که چه
کردی بسبب آنچه ... عرض میکند پروردگار ... گذرانیدم ... روز وشب و
میفرماید دروغی گفتی وملائکه هم میگویند دروغ گفتی پس میفرماید خدای متعال داشتی
گفته شود که فلان قاری قرآن بود وگفته شد و تمرد خود رسیدی فرمود پیغمبر خدا و آورده
میشود صاحب مال و میفرماید خدای متعال چه کردی بمالیکه ... دادیم میگوید صله رحم
کردم وصدقه دادم : پس میفرماید خدای متعال دروغ گفتی وملائکه نیز میگویند دروغ گفتی
پس خدای متعال میفرماید تو اراده کردی که گفته شود فلانی جود و بخشش دارد وگفته شد
(یعنی تمرد خود رسیدی) پیغمبر خدا فرموده آورده میشود آنمردیکه کشته شده در راه
خدا پس میفرماید خدای متعال که چه کردی میگوید مأمور شدم بجهاد در راه خدا پس
جنگ کردم تا کشته شدم پس میفرماید خدای متعال دروغ گفتی وملائکه میگویند دروغ گفتی
آنگاه میفرماید خدای متعال اراده کردی بدین کار تا گفته شود فلان کس جری وشجاع است
وگفته شد (یعنی تمرد خود رسیدی) که بفرمود رسول خدا (ص) اشهد شد مخلوقات خدا که
بآنها پر افروخته میشود آتش جهنم

رسول‌الله ﷺ اولئك خلق الله شعرهم بأيديهم[۱۴۶] في منهاج البراعة عن السكوني عن ابي عبدالله عليه السلام عن النبي ﷺ ان الملك ليصعد بعمل العبد متهجنا به فتراصعد بحسناته يقول الله عز وجل اجعلوها في سجين انه لبغي اريد به[۱۴۷] منهاج البراعة ج۳ عن علي بن جعفر عن اخيه موسى بن جعفر عن ابيه عن ائمة عليهم السلام قال قال رسول الله ﷺ يؤمر يوم القيامة بالنار الى ان قال فيقول الله عز وجل لم اذيت قال فتقول لا تحرقهم فانهم كانوا يمشون في المساجد ولا تحرقهم وجوههم فانهم كانوا يستعملون الوضوء ولا تحرقهم ايديهم فانهم كانوا يرفعونها في الدعاء ولا تحرقهم السنتهم فانهم كانوا يكثرون تلاوة القرآن فيقول لهم حين لم ترحمهم اشقياء هكذا حالكم فيقولون كما تعمل يا ارحم الراحمين فتقول الله عز وجل فتشفعهم فيه ثم تأمر بهم فيلقون في نهر الحيوان فيخرجون منه كالثلج[۱۴۸] وفيه

۱۴۶ در کتاب منهاج البراعة جلد۳ نقل شده از علی بن جعفر از برادر بزرگوارش موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش از رسول خدا (ص) که فرموده است نمرد هائیکه روز قیامت بسوی آتش پس خدای متعال بملائک دوزخ میفرماید مسوران قلمهای آنها را زیرا که بوسیله آن قلمها رفته‌اند بسوی مساجد ومسوزانید روهای آنها را زیرا که وسیله آن روها وسوهای شاداب گرفته شده ومسوزانید دستهای آنهارا زیرا که آن دستها بلند شده و مسوزانید زبانهای آنها را زیرا بآن زبانها زیاد قرآن تلاوت شده در این هنگام بآنها میگویند خازن آتش که ای بدبختهای شقی چه بوده حال شما میگویند ما عمل میکردیم بر ای غیر خدای متعال پس گفته میشود بآنها بروید مر دعمل خودرا از کسیکه برای او کار کردید

۱۴۸ ودر آن کتاب نیز نقل شده از علی بن عقبه از پدرش که گفت شنیدم از امام ششم(ع) که میفرمود قرار دهید کارهای خودرا برای خدا وقرار ندهید برای مردم زیرا آنچه برای خدا باشد آورید برای خدا است وآنچه بغیر مردم تمام دهید بالا نمیرود بسوی خدا .

نویسنده این حروف امیدوار بسوی خدای بخشنده میگوید دوست دارم نقل روایت مفصلی را گرچه منافی است با وضع این مختصر ولی نه بسته بزیادی فائده و دقت مضمون آن روایت شریفه نمیشود لهذا صرف نظر کنم بسم الرحمن الرحیم

الکتاب ایضاً عن علی بن محمد عن سهل قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول احملوا امرکم هذا لله ولا تحملوه للناس فانه ما کان لله فهو لله و ما کان للناس فلا یصعد الی الله . کان هذا الصفوان یرجع الی ربه العفو یقول و یمحی من یشاء و یثبت طوبی لمن وجد فی هذا المحضر ولسان کثیرة فاندم و وقه همه منها لا یمکنی الترف سنه ۱۲۹

بسم الله الرحمن الرحیم منهاج ۱۱ راجع ج ۳ فی عدة الداعی لاحمد بن فهد الحلی عن الشیخ ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی القمی برسنده الاتی فی کتابه المسمی عن رهط النبی صلی الله علیه و آله عن عبد الواحد عمن حدثه عن معاذ بن جبل قال قلت حدثنی بحدیث سمعته من رسول الله و حدثنه من یثق بقوله حدثک به قال نعم و بکی معاذ ثم قال لرسول الله صلی الله علیه و آله بابی و امی حدثنی و انا رویفه فقال یا معاذ هل تدری حق الله علی عباده و ما حق العباد علی الله فرفع بصره الی السماء فقال الحمد لله الذی یقضی فی خلقه ما احب ثم قال یا معاذ قلت لبیک رسول الله و سعدیک یا رسول الله و انا الخیر بین یدیک و الی الرحمه فقال صلی الله علیه و آله احدثک شیئاً ما حدث بی احد منه ان حفظته فعلت عشر خصال سمعته و لم یحفظه الا قلب حجته ء الله

۱۲۹ در کتاب منهاج المراعه ج ۳ نقل کرده از کتاب عدة الداعی احمد پسر فهد حلی از شیخ ابی جعفر محمد بن علی قمی صاحب ی در کتاب مسمی عن رهط النبی (ص) از عبد الواحد از معاذ بن جبل که گفت گفتم حدیث کن برای من حدیثی را که شنیده باشی از رسول خدا و حدث شده باشی از دهنه و بن حدیثی که حدث کرده باشد ورا بان پیغمبر خدا معاذ گفت بسیار خوب و گریه کرد

بعد معاذ گفت گفتم رسول خدا فدای تو باد پدر و مادرم حدیث کن برای من در حالیکه نزدیک آنحضرت بودم معاذ گفت در بینی که سیر میکردیم ناگاه نگاه کرد چشم مبارک را طرف آسمان و فرمود حمد مختص آن خداوندیست که خبری داشته در مخلوقات طوریکه دوست داشته و بقدر خودای معاذ گفتم لبیک ای رسول خدا و سعدیک یا رسول الله فرمودای معاذ گفتم لبیک ای رسول خدا و پیغمبر خدا فرمود بدان کیم برای توحید یکه بس نکرده پیغمبری برای امتش اگر حفظ کنی و رعایت کنی بمع نخشد ورا در روز قیامت و گر نشنوی و رعایت نکنی حجت خدا بر تو تمام میشود

بعد فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بدرستیکه خدا خلق فرمود هفت ملک پیش از

ثم قال ﷺ ان الله خلق سبعة املاك قبل ان يخلق السموات فجعل في كل سماء ملكا قد حللها بعظمته وجعل على كل باب من ابواب السماء بوابا فيكتب الحفظة عمل العبد من حين يصبح الى حين يمسي ثم ترفع الحفظة عمله وله نور كنور الشمس حتى اذا بلغ سماء الدنيا فتزكيه وتكثره فيقول الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك العجب فمن عجب لا ادع عمله يتجاوز الى غيري امرني بذلك ربي قال ﷺ ثم يحبس الحفظة عن العبد وهم عمل صالح فتمر به وتركه وتكثره حتى يدع السماء الثانية فيقول الملك الذي في السماء الثانية قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا صاحب الغيبة امرني ربي ان لا يدع عمله يتجاوز الى غيري وهو يحب الدنيا ....

قال ﷺ ثم يصعد الحفظة عمل عبد صالح يحسبونه وصلاته فتحجب به الحفظة وتجاوزه الى السماء الثالثة فيقول الملك الذي فيها اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك صاحب الكبر فيقول انه عجب وتكبر على الناس فمقتهم امرني ربي ان لا ادع عمله يتجاوزني الى غيري

خلقت آسمانها وقرار داد در هر آسمانی ملکی را که محکم ساخته بود آن آسمان را بعظمت خود و قرار داده بر هر دری از درهای آسمان دربانهائی پس مینویسند حفاظ عمل بندهٔ را از صبح تا شام کند و بعد بالا میبرند حفظه عمل بنده را و نور ای آن عمل نوریست مثل نور شمس تا میرسد بآسمان دنیا پس تقدیس میکنند آن حفظه و زیاد میشمارند آن عمل را پس میگوید آن ملکی که در این آسمان گذاشته شده بایستید و بزنید این عمل را بصورت صاحبش من ملك عجب هستم پس هر کس عجب کرده میگذارم عمل او را که از من نگذرد و میرسد بغیر مرکز کرده مرا باین مطلب پروردگار من

فرمود پیغمبر خدا بعد میرسد حفظه فرای آن روز و نور آنها میشود عمل صالح پس میبرند آن عمل را و میزنند میکنند آن عمل را و زیاد میشمارند تا اینکه برسد بآسمان دوم پس میگوید ملکی که در آسمان دوم است بگذارید و بزنید باین عمل بروی صاحب آن بدرستیکه او دوست کرده دنیا را من ملك دنیا هستم میگذارم عمل این مرد نگذرد از من و بغیر من برسد و حال آنکه دوست داشت صاحب آن دنیا را

ف ﷺ و تصعد بحفظه بعمل العبد برهرة الكوكب الدري في السماء له دوي بالتسبيح والصوم والحج فتمر به التي السماء الرابعة فتقول لهم الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه وبقية اعماله لعجب الله كان يعجب بنفسه وبالعمل وادخل نفسه لعجب امر بي ربي ان لا ادع عمله يتجاوزني الى غيري .

قال ﷺ و تصعد الحفظة بعمل العبد كالعروس المزفوفة الى اهله فتمر به التي هذا السماء الخامسة بالجهد والصدقة فيدين الصلاتين وقد اتى العمل لهريق كريق الشمس فتقول الملك قفوا اضربوا الملك الحمد وامر وا بهذا العمل وجه صاحبه و حملوه على عاتقه الله كان يحسد من يتعلم او يعمل لله بطاعة و لا احد فصلاني العمل العبد حسنة و وقع فيه فيحملوه على عاتقه ويلعنه عمله

فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله بعد از آنکه بالا میبرند حفظه عمل بندهٔ را بحالت انتهاج وسرور بسبب صدقه و بعد از خوبی عمل تعجب میکنند حفظه و میبرند تا آسمان سوم پس میگوید ملك بایستید و ببرید عمل او را بروی صاحب آن من ملك کم هستم پس میگوید این عملی است که صاحب آن تکبر بمردم ورزیده درمجلس آنها دستور فرموده خدای متعال که نگذرم عملش از من نگذرد و بمن برسد

فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و بالا میبرند حفظه عمل عبد را در حالیکه درخشندگی دارد مثل ستارهٔ درخشان در آسمان و برای عمل صدقه ای است بصیام و صوم وحج پس مرور میدهد آن را تا آسمان چهارم پس ملك میگوید بایستید وببرید این عمل را بروی صاحب آن و بشکم او من ملك عجب هستم بدرستیکه صاحب این عمل عجب کرده بخودش واین یك عملی است که صاحب آن عجب بخود راه داده دستور فرموده خدای متعال نگذرم نگذرد این عمل و بمن برسد فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و بالا میروند حفظه بعمل بندهٔ مثل عروس زفاف وزیبا شدهٔ برای اهلش سوی اهلش پس عبور میدهند بسوی ملك آسمان پنجم جهد و صدقه دین دو نماز را و این عمل نیز برای او رتبه ایست مثل رتبهٔ شتر و بر او نورانیت مثل به شمس پس میگوید ملك بایستید من هستم ملك حسد و ببرید این عمل را بروی صاحب آن و لعنت کنید اگر دن او بدرستیکه این مرد حسد میورزید بکسی که علم فرامیگرفت و بکسیکه طاعت خدا میکرد وهر گاه میدید برای کسی برتری درعمل و عبادت حسد میبرد ودر دلش چیزی بود پس میآورند هر گردن او ولعن میکنند او را عملش .

قال ﷺ وتصعد الحفظة بعمله من صلاة وزكوة وحج وعمرة فيتحدون به الى السماء السادسة فيقول الملائكة قفوا انتم صاحب الرحمة امرتم بهذا العمل وحفه صاحبه واطمسوا عينه لان صاحبه لم يرحم شيئا اذا صاحب عبداً في عبدالله دنيا للاخرة او صراء في الدنيا شمت به امرني ربي ان لا ادع عمله يتجاوز بي الى عمري

قال ﷺ وتصعد الحفظة بعمل العبد بقفه واجتهاد وورع وله صوت كالرعد وضوء كضوء البرق ومعه ثلاثة آلاف ملك فتمر بهم حتى تنتهي السماء السادسة فيقول الملائكة قفوا انتم صاحب هذا العمل وحفه صاحبه اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انما اراد رفعه عبدالفواد وذكرا في المجالس وصلت في العمل امرني ربي ان لا ادع عمله يتجاوز بي الى عمري حتى يعلم بذلك صاحبه

قال ﷺ وتصعد الحفظة بعمل العبد مشتهباته من صلاة وزكوة وصيام وحج وعمرة وحلق الحسن وصمت وذكر كثير تشيعه ملائكة السماوات والملائكة السبعة

فرمود پیغمبر خدا وبالا میبرند حفظه عمل بنده را از نماز و زکوه وحج وعمره پس میگذرانند به آسمان ششم پس میگویند ملائکه بایستید من هستم ملك رحمت برنید این عمل را بروی صاحب آن وکور کنید دو چشم او را زیرا صاحب آن بر هیچ چیز رحم نکرد و هر گاه میرسید به بنده از بندگان خدا که هی بمصیبت یا خواری یا بلای او میرسید شماتت میکرد آن بنده را دستور فرموده خدای متعال که واگذارم عمل او نگذرد از من و بمن من برسد .

فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و بالا میبرند حفظه عمل بنده را از نماز و زکوه و احتهاد و ورع و برای آن صوت وصدائی است مثل صدای رعد ونورست مثل نور برق و آن عمل سه هزار ملك هستند پس عبور میدهند بسوی آسمان هفتم پس میگویند ملك آن آسمان بایستید و برنید این عمل را بروی صاحب آن من ملك حجابم که مانع میشوم از هر عملی که نباشد برای خدا بلکه صاحب این عمل اراده کرده بلندی و همسر انرا و ذکر در مجالس را و گفتگوی در شهرها را دستور فرموده خدای من واگذارم که نگذرد از من و برنسد بمن مگر آنکه برای خدا خالص نباشد .

فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و بالا میبرند حفظه عمل بنده را با بهجت و سرور از نماز و زکوه و روزه وحج وعمرة وحسن خلق وسکوت زبان و ذکر کثیر و بدرقه میکنند این

بحماعتهم فیطوفون الحجر کلهم حتی یقوموا این بدیه سجانه فیشهدوا له بعمل ودعاء فیقول سجانه ثم حفظه عم عبدی وانا رقیب علی ما فی نفسه انه لم یردنی بهذا العمل علیه لعنتی فیقول الملائکه علیه لعنتک وامتک

قال (یعنی الراوی) ثم بکی معاذ قال یا رسول الله ما اعلما و خلص قال ﷺ اقتد بسنتک یا معاذ فی النفل قال قلت انت رسول الله و معاذ قال ﷺ فان کان فی عملک تقصیر یا معاذ فاقطع لسانک عن خوضک و عن حمله القرآن وشکی ربوبیتک علیک لتحملها علی احوالک ولا ترکک نفسک تتدمیم احوالک ولا ترفع نفسک بوضع احوالک ولا تزره بعملک ولا تتدخل من الدنیا فی آخره ولا تفحش فی مجلسک لکی یحترزوا لسوء خلقک ولا تسبح مع رجل وبت مع آخر ولا تعظم علی

عمل را ملائکه‌های آسمان ها وملائکه های هفتگانه شمامشان پس میگذرند وتمام حجاب ها تا آنکه میایستند حضور پروردگار جل وعلا و معرفت میدهد برای او حیش باین عمل و دعا پس میگوید خدای مهربان وپاک شما حفظ عمل بنده من هستید و من مراقب هستم بر آنچه در نفس وضمیر اوست بدرستی که این بنده قصد نداشته مرا باین عملش پس واجب شد لعنت من ملائکه میگویند لعنت تو ای خدا و لعنت ما .

راوی میگوید بعد معاذ گریه کرد و گفتم یا رسول الله چه عملی انجام دهم تا خلاص شوم فرمود اقتدا کن به پیغمبرت ای معاذ در نفل عمل میگوید گفتم یا رسول الله منی و من معاذ فرمود اگر در عمل کوتاهی نمودی ای معاذ کوتاه کن زبانت را از بر ادرانت و از حاملین قرآن گفت او بخوبی نیست بنده وبدیگران نسبت بنده وتمام به مکن نفس خودرا بسبب بر ادرانت وبیند مکن خودرا بایست کردن برادرانت وعملت را بدیگران مصیبان وامور دنیوی را با کارهای آخرتی مخلوط مکن وبد زبانی در مجلس مکن تا تو رعایت کنند وپیرهیزند زبو ملاحظهٔ زشت خوئی تو ودر گوشی صحبت مکن با مردی وحال آنکه با تو هست دیگری وخودرا بزرگ جلوه مده در نظر مردم تا ضایع کنند زبو حسنات دیگران مورد هیبت قرار مده مردم را وپرده آنرا میدران تا بدرند پس بودا سگهای آتش خدا فرموده است بشنوید آیا میدانی صفات چیست بدرستیکه آن سگهای اهل آتش هستند که میخورند گوشت و استخوان را گفتم آیا که طاقت دارد بر این صفات که فرمودند فرمود ای معاذ آگاه باش بدرستی که آسان است بر کسیکه آسان کند خدا بر او راوی میگوید بمعاذ زیاد تلاوت قرآن کند آنطوریکه زیاد تلاوت میکرد این حدیث را .

الناس فتنقطع عنك خيرات الدنيا ولاتعرق الناس فتعرفك لاهل الشر قال الله تعالى . والشطات شطا اقتدى ما الشيطان ... لاهل الشر نشط البحر و العظم فلت ومن تطبيق هذه تخصص قال يعمار ما اكثر عنى من شر الله تعالى عدد قال الراوى وما رأيت معمارا اكثر تلاوة القرآن كم تكثر تلاوة هذا الحديث

۱۵۰ منهاج البراعة عن السكونى عن ابعبد الله عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله سيأتى على الناس زمان تخبث فيه سرائرهم وتحسن فيه علانيتهم طمعا فى الدنيا لا يريدون بما عند ربهم يكون دينهم رياء لا يخالطهم خوف يعمهم الله بعقاب فيدعونه دعاء الغريق فلا يستجيب لهم ۱۵۱ وفى الحديث الصادق قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان فى حول العرش ثلاثة يطلبهم الله بظله يوم لا ظل الا ظله رجلان تحاب فى الله واجتمعا عليه وتفرقا عليه ورجل تصدق بيمينه صدقة فاخفاها حتى لا تعلم شماله ورجل ذكر الله فى الملا فاضت عيناه من خشية الله رب العالمين ۱۵۲ مجموعة ورام قال امير المؤمنين عليه السلام للعمرى ثلاث علامات لكسل اذا كان وحده ونشط اذا كان فى الناس ويزداد فى العمل اذا اثنى عليه ويتقص

۱۵۰ــ در کتاب منهاج البراعه نقل شده که روایت کرده سکونی از امام ششم که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده استمیآید بر مردم زمانیکه پلید میشود در آن زمان باطن آنها و نیکو میشود ظاهر آنها بجهت طمع دنیا اراده ندارد بدانچه نزد خدای آنها است و میباشد دین آنها ریاکاری و در دل آنها خوفی راه ندارد بعقوبتهای عمومی مبتلا میشوند در آن هنگام است که بخوانند خدا را بمثل غرق شده واجابت نمیشود دعای آنها

۱۵۱ــ ودرهمان کتاب نقل شده که رسول خدا فرموده بدرستیکه در سایهٔ عرش سه طایفه هستند که سایه میکند خدا آنها را روزیکه نیست سایه مگر سایه پروردگار دو مردیکه دوست بدارند یکدیگر را برای خدا و ملاقات کنند برای خدا شوند و مردیکه صدقه بدهد بدست راستش صدقهٔ را و بپوشاند آنرا از دست چپش و مردیکه دعوت کند او را زن صاحب جمال به منکر و آنمرد درجواب بگوید که من میترسم از خدای جهان

۱۵۲ــ در مجموعهٔ ورام نقل شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود از برای ریاکار سه علامت است کسل وخسته است درعبادت وقت تنهائی و نشاط و حال است درمیان مردم وعمل بیك زیاد میکند اگر ثنا گویندش وعمل کم میکند اگر مذمتش کنند

او دم [۱۵۳] فی السقیه عن وزارة عن ابیجعفر علیه السلام قال سألته عن الرجل یعمل الشیء من الخیر فیراه انسان فیسره ذلك قال لا بأس ما من احد الا وهو یحب ان یظهر له فی الناس الخیر اذا لم یکن یصنع ذلك لذلك [۱۵۴] وفی حدیث آخر عن الصادق علیه السلام قال لا تراء بعملك من لا یحییك ولا یمیت ولا یعنی عنك شیئا وارزق ما شحرة لا تثمر الا الشرك الخفی وانصب الدنیا بقدر بقاء للمرائی عند تعسر ان حدثوا بك ممن عملت له عمل اشركته معی فاستطر من یدعو ومن یرجو ومن تخاف [۱۵۵] وفی عهد الکتب ایضا قال امیر المؤمنین علیه السلام فی خطبة له بدئی قرأ بعد فان الله سبحانه وتعالی بعث محمدا صلی الله علیه وآله لیخرج عباده من عبادة الی عبادته [۱۵۶] فی الحقائق باسناده عن ابان جلا قال رسول الله صلی الله

۱۵۳ـ در کتاب سفینه نقل شده از زراره که گفت از امام پنجم علیه السلام پرسیدم از مردیکه بحد متاورد عمل نیکی را پس میبیند آن عمل را انسانی از دیدن او خوشنود میشود فرمود نه کی نیست هیچ کس نیست مگر آنکه دوست دارد ظاهر شود برای او میان مردم خوبی ولی این وقتی است که این کار را نکرده باشد برای دیدن او

۱۵۴ـ ودر آن کتاب نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرمود نشان مده عمل خود را بکسیکه نه زنده میکند و نه میمیراند و نمیتواند از دوش تو باری بردارد و نافع نباشد تورا در امری ودنیا درختی است که ثمری ندارد مگر شرك جمع وریشهٔ آن نصب است وگفته میشود به مرد ویا کار دم مزن مگر مرد کار یکه کردی از کسیکه اورا شریك قرار دادی در عمل و نگاه کن به بین که را خواندی و بکه امید داشتی و در که خوش داشتی

۱۵۵ـ ودر همان کتاب نیز از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که در خطبهٔ دردی فرمود مانند بدرستیکه خدای متعال هرستاد به پیغمبر ی محمد (ص) که خارج کند بندگان خدا را از پرستش بندگان بسوی پرستش خدا

۱۵۶ـ در کتاب حقائق روایت شده که مردی گفت به پیغمبر که یارسول الله مخفی داشتم عمل خود را ودوست نداشتم مطلع شود بر آن کسی پس مطلع شد ومن مسرور شدم فرمود صلی الله علیه وآله دو اجر بردی اجر عمل پنهان واجر عمل آشکارا

باب غضب و ذم آن

فرموده است فیض کاشانی رحمه الله علیه در کتاب حقائق غضب شعله ایست از آتش که برافروخته شده و ظاهر نمیشود مگر بر قلوب وهر آینه این آتش مخفی شده در لانهای دلها بمثل اختفاء و پنهان شدن قطعهای آتش در زیر خاکستر .

یارسول‌الله اسرّ العمل لااحبّ ان یطلع علیه‌احد فیقع علیه فسّرلی قال ﷺ لك اجران اجرالسرّ واجر العلانیه

(باب فی‌الغضب)

قال العلمی قدس سره فی الحقائق الغضب شعله نار تقتبس من سمّ الموذیة الا انّه لایطلع الا علی الأفئدة وانما لمستقرّه فی‌القلب واستکنانه تحت الرّماد[۱۵۷] قال الباقر ﷺ ان هذاالغضب جمره من الشیطان توقد فی‌جوف ابن آدم وان احدکم اذا غضب احمرّت عیناه وانتفخت اوداجه ودخل الشیطان فیه فاذا خاف احدکم ذالك من نفسه فلیلزم الارض فان رجز الشیطان یذهب عنه عند ذلك[۱۵۸] وقال ﷺ ایما رجل غضب علی ذی‌رحم فلیدن منه و لیمسّه فان الرحم اذا مست سکنت[۱۵۹] وفیه‌قال رسول‌الله ﷺ الغضب یفسد الایمان کما یفسد الخلّ العسل وقال ﷺ من کف غضبه کفّ الله عنه عذابه[۱۶۰] وفی الحقائق قال الصادق ﷺ الغضب مفتاح کل شر

۱۵۷ فرموده است امام پنجم علیه السلام غضب شعله‌ایست از شیطان که در او وجه میشود درجوف پسر آدم و بدرستیکه یکی از شما هر گاه غضب میکند سرخ میشود رو چشم او و بادمیکند رگهای گردن او و شیطان بوجود میکند دراو پس هر گاه یکی از شما این حالت را پس ببیند بروی زمین بدرستیکه بلیدی غضب شیطانی میرود در این هنگام

۱۵۸ و در همان کتاب حقائق است که فرمود امام پنجم علیه السلام هر گاه مردی غضب کند بررحم خود پس مرد دست بدن خود را بدن او بدرستیکه رحم هر گاه تماس بارحم پیدا کند ساکن شود .

۱۵۹ و در آن کتاب است که رسول‌خدا فرموده است غضب فاسد میکند ایمان را همانطوریکه فاسد میکند سرکه عسل را و فرموده است صلی الله علیه وآله هر کس حلو غضب خود را بگیرد باز بدارد خدا از او عذاب را

۱۶۰ و در کتاب حدائق است که امام ششم علیه السلام فرمود غضب کلید هر زشتی است

۱۶۱ فی الخصائص انه عن ابی جعفر ﷺ قال کان ابی یقول : ای شیئ اشد من الغضب ان الرجل یغضب فیقتل القاتل الذی حرم الله و یقذف المحصنة وقال ﷺ من کف غضبه ستر الله عورته وقال ﷺ ان فی التوراة مکتوب یا بن آدم اذکرنی حین تغضب اذکرک حین غضبی[۱۶۲] مجموعه و ام روی ان رجلا و ... رسول الله ﷺ مرنی بعمل واقل قال لاتغضب ثم اعاد علیه فقال لاتغضب[۱۶۳] . و قد قال النبی ﷺ اذا غضب احدکم فلیتوضأ بالماء فان الغضب من النار[۱۶۴] و فی عهد الکتاب قال بعض الانبیاء لبعض تبعه من یکفل لی ان لایغضب ویکون معی فی درجتی و یکون بعدی خلیفتی فقال شاب من القوم انا ثم عد علیه فقال لشاب انا و روی انه فی التوراة کان فی مزبوره بعده وهو ذوالکفل سمی به لانه کفل ... الغضب و روی انه[۱۶۵] سفینة البحار فی لحو ... یون

۱۶۱ در کتاب خصائص نیز نقل شده ... امام پنجم علیه‌السلام که فرموده پدرم میفرمود چه‌چیزی شدیدتر است از غضب بدرستیکه مرد غضب میکند و بر اثر آن میکشد نسبی را که خدا حرام کرده است و نسبت بزشتی میدهد کسی را که محصنه وعفیف است وفرمود هر کس جلوگیری کند از غضب خود خدا میپوشاند عیب او را و فرمود بدرستیکه در تورات نوشته شده‌ای پسر آدم یاد من وقت غضب تو یاد کنم ترا وقت غضب تو

۱۶۲ در کتاب مجموعه و ... روایت شده که مردی گفت به رسول خدا ﷺ امر کن مرا بعملی اگر کم باشد پیغمبر خدا فرمود غضب مکن دوباره همان کلام را گفت باز فرمود غضب مکن

۱۶۳ و نیز در آن کتاب است که پیغمبر خدا فرمود هر گاه غضب کند یکی از شما پس وضو بگیرد بآب وقت غضب زیرا که غضب از آتش است .

۱۶۴ و نیز در آن کتاب است که فرموده است بعضی از پیغمبران به تابعین خود که صحبت میکند برای من که غضب نکند و بوده باشد با من در درجهٔ من و باشد بعد از من جانشین من پس جوابی از آنها نگفت من بعد آن پیغمبر مکرر کرد کلام را و همان جواب داد که من و وصیم کرد پس آنکه پیغمبر مرد قرار گرفت آن جوان در مقام او و ذوالکفل بود و بهمین شد ذوالکفل چون کفالت کرد غضب را و ترک کرد

۱۶۵ در کتب سیصفة نقل شده که حواریون عیسی گفتند بعیسی بن مریم ع که ای معلم خیر برای ما بیان فرما که از همه خیر شدیدتر چه‌چیز است فرمود از همه شدیدتر غضب خداست گفتند چه‌چیز میتواند پرهیز کرد از غضب خدا فرمود باینکه غضب نکنید گفتند چیست حیلهٔ غضب فرمود کم و خود پسندی و سبک شمردن مردم

لعیسی بن مریم علیه‌السلام ما معلم الخیر عند الله فی الاشیاء اشد فقال اشد الاشیاء غضب الله عزوجل قالوا فیم یتقی غضب الله قال یتقی بان لاتغضبوا قالوا و ماالذی الغضب قال الکبر و المحبر و محقرة الناس [۱۷۵] و قیل لعلی بن الحسین علیه‌السلام عن ابیه انه ذکر عنده الغضب فقال ان الرجل لیغضب حتی مایرضی ابدا و یدخل بذالک النار فاذا غضب وهو قائم فلیجلس فانه سیذهب عنه رجز الشیطان و ان کان جالسا فلیقم و ثما رجز الغضب علی ان رحمه فلیقم بعید لیذهب عنه فان الرّحم اذا مست الرحم سکنت [۱۷۶] وفی ذالک الکتاب عن الصادق علیه‌السلام قال کان ابی محمد بن علی علیه‌السلام یقول ای شیئی اشر من الغضب ان الرجل اذا غضب یقتل النفس و یقذف المحصنه و قال صلی‌الله‌علیه‌وآله الغضب یفسد الایمان کما یفسد الصبر العسل [۱۷۷] وفی الحدیث

---

۱۷۵ و در آن کتاب است از امام ششم علیه‌السلام از پدر بزرگوارش یاد شده گری شد از غضب حضرت فرمود بدرستیکه هر اینه مردی غضب میکند بطوریکه راضی نمیشود ابدا و بسبب آن داخل آتش میشود و فرمود هر مردیکه غضب کند و در حال ایستاده باشد پس باید بنشیند بدرستیکه بزودی میرود از او پلیدی شیطان و اگر نشسته باشد بایستد و فرمود هر مردیکه غضب کند بر وی رحم خود را جنبیده و بایستد تا رحم ساکن شود و فرمود رحم چون رحم را لمس کند ساکن میشود غضب

۱۷۶ و در همان کتاب نقل شده از امام ششم (ع) که فرمود پدرم میفرمود که چیزی شریرتر است از غضب بدرستیکه هرگاه مردی غضب کند میکشد نفس محترم را و نسبت بزشتی میدهد عفیفرا و فرمود (ص) که غضب فاسد میکند ایمان را همانطوریکه فاسد میکند صبر عسل را

۱۷۷ در کتاب سابق نقل شده از امام ششم علیه‌السلام که فرمود آمد مردی نزد حضرت رسول خدا و عرض کرد یا رسول الله بمن موعظه بفرما پس یکی از (یعنی که همان یکنفر باعث سعادت دنیا و آخرت من شود) بدرستیکه من مردی هستم مسافر و در سفر میکنم و فرمود رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله غضب مکن و در همان کتاب ذکر شده که علاج غضب فکر کردن در روایاتی است که در بارهٔ مذمت غضب وارد شده و آنچه در مدح حلم و گیری از غیظ بیان شده و فکر در مدح حلم و عفو

و دیگر اینکه اگر ایستاده است فرو نشیند و این معالجه بسیار سودمند است مثل اینکه هر کس بنشیند در وقت حملهٔ سگ که سگ آرام شد و دور انسان نمیماند و حکمت گفته شده که سر اینکه نشستن باعث آرامی غضب میشود این است که این عمل اعلان مایین

عن الصادق ﷺ قال جاء رجل الی رسول الله ﷺ فقال یا رسول الله علمنی شیئاً واحداً و لا تکثر فلعلی لا احفظه فقال له رسول الله ﷺ لا تغضب و فیه و علاج الغضب التفکر فیما ورد فی ذم الغضب و مدح کظم الغیظ و الحلم و العفو و ان یجلس من فوره ان کان قائماً و یلتصق بالارض ان کان جالساً و ان یجلس عند حمیة الکبر و حدة سکن لا یحوم حوله و ربما یزول الشر فیه هو الانتقال بانه من التراب و عبد ذلیل لا یلیق به الغضب او التوسل بسکون الاعضاء و ثبوتها او الانتقال من حال الی حال اخری و الاشتغال بامر آخر فهو یصدهن عن الغضب فی الجملة و لذا الحق بعض العلماء الاضطجاع بالقیام اذا کان جالساً و الوضوء بالماء البارد و شربه و الجلوس فی ذهاب الزحر

۱۶۹ فی السفینة عن رسول الله ﷺ خرج یوماً و قوم یتخاصمون فقال ﷺ اشدکم من ملک نفسه عند الغضب و احلمکم من عفی بعد المقدرة ۱۷۰ و فیه قال الصادق ﷺ لیس الشدید من یغلب الناس بل الشدید من یغلب ۱۷۱ فی مجموعة ورام عن النبی

است که من از حاکم و بندهٔ هیچیک دلیل که زیبندگی ندارد یعنی غضب ؛ و یا از باب توسل بسکون و ثبات زمین است ؛ و یا از باب انتقال از حالی است بحالتی و اشتغال پیدا کردن بامر دیگری بر اینکه این دو باعث زوال و رفع غضب است و از اینجهت است که بعضی ملحق کرده اند خوابیدن را و پهلو بستن را اگر نشسته باشد و نیز وضو گرفتن با سرد و آشامیدن در اوایل بروز پلیدی غضب بشتن

۱۶۹ در کتاب سفینه نقل شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خارج شد روزی و دید دسته دیرورد میکشند سنگی را و چنان وانمود میکردند که آنرا نمیتوانند بردارند پیغمبر خدا فرمود قوی ترین شما کسی است که مالک نفس خود وقت غضب باشد و زورمندترین شما آنکسی است که عفو کند بعد از قدرت

۱۷۰ و در آن کتاب است که امام ششم فرمود نیست مرد شجاعی لشکری قوی تر از رنها و غضب

۱۷۱ و در کتاب مجموعهٔ ورام است که مردی پیش روی پیغمبر آمد و عرض کرد دین چیست فرمود رسولخدا (ص) حسن خلق بعد از طرف راست آمد و عرض کرد دین چیست فرمود حسن خلق بعد از طرف چپ آمد و عرض کرد دین چیست فرمود حسن خلق بعد

انه جاء رجل من بنی تمیم فقال یا رسول الله ما الدین فقال حسن الخلق ثم اتاه من شماله فقال ما الدین فقال حسن الخلق ثم اتاه من ورائه فقال ما الدین فالتفت الیه وقال اما تفقه الا ترس هو ان لا تغضب

(باب فی التفکر والتدبر)

قال الله تعالی وتعالی ویتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ماخلقت هذا باطلا وقال تعالی افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها[۱۷۲] وقال النبی صلی الله علیه وآله تفکر ساعة خیر من عبادة سنة[۱۷۳] وقال امیر المؤمنین علیه السلام التفکر یدعو الی البر والعمل به[۱۷۴] وفی الحقائق قال علیه السلام انما التفکر فیما یحسن ویجمل من العمل حسبما وافق الله ورسوله[۱۷۵] وفیه قال الصادق افضل العبادة ادمان التفکر فی الله وفی قدرة الله

آمد از طرف پیشتر و عسکر دین چیست پیغمبر خدا خبری کرد بجانب او و فرمود آن نمیفهمی دین این است که غضب نکنی

(باب فکر و تدبر و عاقبت اندیشی در هر کاری)

فرموده است خدای متعال تفکر و تدبر میکنند خداپرستان در خلقت آسمانها و زمین و میگویند پروردگارا خلق نکردی اینها را بیهوده و دیگر فرموده است آیه ۲۴ سوره ۴۷ آیا تدبر نمیکنند مسلمین بحق در قرآن و یا بر دلهای قفلهائی است که درک نمیکنند حقیقت را

۱۷۲ فرموده است پیغمبر خدا فکر یکساعت بهتر است از عبادت سالی

۱۷۳ و فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام تفکر میکشاند به نیکی و عمل بآن

۱۷۴ و در کتاب حقائق است که فرموده است امیر المؤمنین علیه السلام تدارکن تفکر دل خود را ودور کن در شب پهلوی خود را یعنی مشغول شو در شب یاد و پرهیز از معصیت پروردگار

۱۷۵ و در آن کتاب است که فرمود امام ششم بهترین عبادات ادامهٔ فکر است (در خلق خدا و در قدرت خدا) و فرموده است فیض کاشانی رحمة الله علیه بهمت مراد از فکر در خدا فکر در ذات خدا جل وعلا نیست زیرا که فکر در ذات خدا ممنوع است بواسطهٔ آنکه فکر در ذات باعث حیرت ودهشت واضطراب عقل است بلکه مراد از فکر در خدا تفکر کردن بکردار خدا و عجایب خلقت و بسیار گیهای اسرار خلقت است بمخلوقات خدای متعال بدرستیکه عجایب خلقت و مخلوقات دلالت دارد بر جلال و بزرگی و کبریائی و پاکی ذات مقدس او

وقال القمص قدس سره وليس المراد بالتفكر في الله التفكر في ذاته سبحانه فانه ممنوع لأنه يورث الحيرة والدهش واضطراب العقل بل المراد منه التفكر الى افعاله وعجائب صنعه وبدايع خلقه فانها تدل على جلاله وكبريائه وتقدسه وتعالية وتدل على كماله علمه وحكمته وعلى عظمته وقدرته واحاطته بالاشياء وعمته لها وهذا تفكر اولي الالباب وفي الله تعالى ان في اختلاف الليل والنهار لآيات لاولي الالباب ۱۷۶ وفي الحديث المشهور عن النبي ﷺ انه قال تفكروا في الاء الله ولا تفكروا في الله فانكم لم تقدروا قدره ۱۷۷ وقال جعفر ﷺ تفكروا في الله ولكن اذا اردتم ان تنظروا الى عظمته فانظروا الى عظم خلقه ۱۷۸ وقال الصادق ﷺ من نظر في الله كيف هو هلك ۱۷۹ قال الرضا ﷺ لبعض العباد كثرة تفكرك في الله العبادة تفكر في امر الله ۱۸۰ في السعة كتب هارون الرشيد الى موسى بن جعفر ﷺ عظني

رسیدها و ربط معانی توحیدی و دلالت میکند عجائب خلقت بر تمامیت علم و حکمت ذات بی‌مثالش و بر تحقق ارادهٔ حضرتش و بر قدرت واحاطهٔ ذات بی‌نهایتش بر اشیاء و شمول رحمتش بر آنها و این تفکر اولی الالباب است و وسیع که این کلمات الهی حکم و تا ابد الدهر بر دیدگان معانی آیات افسوس) و بفکر روشن میشود که خدا بر هر خیری هست و این بحوه فکر فکر صاحبان عقل ولب است فرموده است خدای متعال آیهٔ ۱۸۷ سوره ۳ بدستیکه اختلاف شب و روز (از هم جهتی) علامت و نشانهائی است برای صاحبان لب و عقل

۱۷۶ ودر حدیث مشهور است پیغمبر خدا که فرموده است تفکر کنید در نعمتهای خدا و فکر نکنید در ذات خدا زیرا که شما قادر نیستی بر احاطهٔ بذات

۱۷۷ و فرموده است امام پنجم(ع) بپرهیزید از فکر در ذات ولی هروقت خواستید نظر کنید بعظمت خدا نظر کنید بعظمت مخلوقات خدا

۱۷۸ وفرموده است امام هشتم (ع) هر کس فکر کند در خدا که چگونه است هلاک میشود

۱۷۹ وفرموده است امام هشتم علیه‌السلام نیست عبادت بزیادتی نماز وروزه بلکه عبادت تفکر در امر خداست

۱۸۰ در کتاب نعمه است که نوشت هارون بموسی ابن جعفر (ع) که مرا موعظه کن و مختصری نوشت حضرت که نیست خیر بکه بهیندا وبا چشم تو مگر آنکه در آن استموعظه‌ای

واوحی فکتب علیه الیه مهما شئی تراه عنك الا فیه موعظه [۱۸۱] فی الحقائق قال الصادق علیه السلام ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وآله فقال له اوصنی فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله هل انت مستوص ان انا اوصیتك فقال لا حتی قال له ذلك ثلاثا وفی کلها یقول الرجل نعم یا رسول الله فقال له رسول الله فانی اوصیتك ان لا تهم بامر فتدبر عاقبته فان یك رشدا فامضه وان یك غیا فانته عنه [۱۸۲] و فیهذا الکتاب سئل الصادق علیه السلام عما یروی الناس ان تفکر ساعه خیر من قیام لیلة فقال علیه السلام تمره لحریه مره او بالدار فتقول این ساکنوك فاین ماکولك فاذا لم تکلمنی [۱۸۳] وفیهذا الکتاب قال رسول الله صلی الله علیه وآله کفی بالموت واعظا و بالعقل دلیلا و بالتقوی زادا و بالصدق شفیعا و بالله مونسا وبالقرآن بیانا [۱۸۴] وقد ایضا قال رسول الله صلی الله علیه وآله تفکر ساعه خیر من عباده سبعین سنه ولابن عبد ربه التفکر الامن حضه الله نور الوحی والمعرفه [۱۸۵] فی مصباح

۱۸۱ـ در کتاب حق الیقین است که فرموده است امام ششم(ع) مادامیکه مردی آمد خدمت رسولخدا و گفت ای رسولخدا (ص) نصیحت و موعظه کن مرا فرمود رسولخدا (ص) آیا تو میپذیری نصیحت اگر نصیحت کنم تورا گفت سه مرتبه فرمود این کلام را و در هر سه مرتبه آن مرد میگفت بلی یارسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله مادامیکه سفارش میکنم تورا که هرگاه تو اراده کردی بر کاری تامل کن آخر وعاقبت آن کاررا اگر راجح وخیر بود برو عاقبت آن کار واگر زیان داشت وبعاقبت بود برگرد از عمل بد ودست بردار .

۱۸۲ـ ودر آن کتاب است که پرسیده شد امام ششم (ع) از آنچه روایت کرده اند مردم که فکر یک ساعت بهتر است از بسیار گذاردن شب آیا چگونه باید فکر کنیم فرمود این است که مرور کنی بخرابهٔ یا بمنزل وخانهٔ پس بگوئی کجایند ساکنین تو کجاست ساکنندگان تو چه شده تورا که حرف نمیزنی

۱۸۳ـ ودر آن کتاب است که فرموده است رسولخدا صلی الله علیه وآله کافی است مرگ برای پند گرفتن وعمل راهنما بودن وتقوی زاد وتوشه برای آخرت وعبادت برای فراگرفتن اوقات و کافی است خدا برای انس: وقرآن برای وضوح مطالب

۱۸۴ـ ودر آن کتاب است که فرمود رسولخدا(ص) فکر ساعتی بهتر است از عبادت سالی وسیرسد تمام بهتر مگر کسیکه مختص کرده خدا اورا بنور توحید ومعرفت

۱۸۵ در کتاب مصباح الشریعه ذکر شده که امام ششم (ع) فرموده است عبرت نگیرند بآنچه گذشته از دنیا که آیا باقی مانده دنیا برای کسی وآیا باقی مانده در دست کسی از شریف وعمر شریف وازخیر دار و بی چیز و از دوست ودشمن وهمین طور است بقیه مانده از دنیا بآنچه گذشته شبیه تر است از آب به آب

الشریعة قال لقمان لابنه یا بنی عشر والمعصی من لدن هن ینفی علی احد وهن فیهن بقی من الشریف و الوضیع و الغنی والفقیر والولی والعدو و کذالك مالم یأت منها بما معصی الله من السماء والماء ۱۸۶ فی الحقیق قال الصادق علیه السلام ابن آدم لو اکل قلبك طائر لم یشبعه و بصرك لو وضع علیه خرق ابرة لغطیه فتریدان تعرف بها ملکوت السموات و الارض ان کنت صادقا فهذه الشمس خلق من خلق الله و ان قدرت ان تملأ عینك منها فهو کما تقول ۱۸۷ مجموعه و امر شد امام ابی در عین عبادة ابی در فضالت کان لقمان احکم یتفکر فی ناحیه عن لقمان ۱۸۸ و ا لنبی علیه السلام آخر الفکر من آلت ترث حسنات وست تا ... قال لقمان علیه السلام آخر الفکر مع الله ۱۸۹ مجموعه ورام سئل عیسی علیه السلام ای افضل لباس فاول من کان صدقه و کرا و حکمه فکر او نظره عبرة ۱۹۰ و قد قال رسول الله صلی الله علیه وآله اعلم حقیقه من العبادة فقالو یا رسول الله وما حقیقها من العبادة قال الفکر فی الصنع والتفکر فیه والاعتبار عند عجائبه ۱۹۱ و قد اتصاکان لقمان

۱۸۶ـ در کتاب حدائق است که امام ششم(ع) فرمود پسر آدم اگر بخورد پرندهٔ دل تو را سیر نمیشود وچشم تو اگر قرار نگیرد براوسوزنی پوشیده میشود تا این حثه اراده‌داری که بشناسی وبینی به رموز واسرار پنهان آسمانها وزمین اگر راست میگوئی این شمسی که خلقی ازمخلوقات خداست اگر توانائی داشتی که پر کمی چشم خودرا از آن هر آینه قدرخواهی نه دکه پی ببری برخود پنهانی

۱۸۷ـ در کتاب مجموعه ورام است که پرسیده شد مادر ابی‌در از عبادت ابی‌در گفت یکروز تمام فکرمیکرد دربارهٔ یك امری وازمردم دور

۱۸۸ـ ودر آن کتاب است که فرمود پیغمبر خدا آخر فکر آنهاست که نشان میدهد کارهای خوب وبد تورا وبیر فرموده است آخرفکرمغز عقل است .

۱۸۹ـ مجموعه ورام پرسیده شد عیسی علیه السلام بر بر واعلی‌تر دم کیست گفت کسیکه کلام اودکر باشد وسکوت اوفکر باشد ونظر او پندگرفتن باشد .

۱۹۰ـ ود همین کتاب ذکر شده که فرمود رسولخدا صلی الله علیه وآله عبد کند بچشمهای خود بان بهره‌ئی را عبادت کند ای رسولخدا چیست بهرهٔ آنها از عبادت فرمود نگاه کردن درقرآن و فکر درآن وپند گرفتن ازقضایای عجیبهٔ آن

۱۹۱ـ وبیز در آن کتاب است که لقمان طولانی میکرد بنشستن تنهائی و گاهی عبور میکرد باو پسرعمویش ومیگفت ای‌لقمان چه بسیارمیبینی تنها وگفت اگر میبینستی نامردم هر آینه بیشتر استفاده میبود فرمود لقمان بنشستی که تنهائی و طول آن تأثیر بیشتری دارد درسعادت فکر وعولانی بودن فکر خزانه‌ای است وراهنمادر بهشت آوردن بهشت وراه آن

یفضل الجلوس وحده وکان یمر به هو لاء فیقول یب لقمان ان الحکمة تحلوس وحدك فلو جلست مع الناس کان اتس لك فقال ان لقمان ان ضوا لوحدة افهم للفکر ودوطول الفکرة دلیل علی طر یق الجنة[۱۹۲] و قد وکان بعضهم یمشی اذا جن علیه اللیل فیقول ما امشیك قال تفکرت فی ذهاب عمری وقلة عملی وا قتر ب اجلی[۱۹۳] فی السفینة عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله افضل الناس من لم یغبط متعمر الدنیا من حال الی حال[۱۹۴] فی السفینة عن الصدوق رحمه الله قال ان داود خرج ذات یوم بنی اسرائیل وکان ذا قوة

۱۹۲ـ و در آن کتاب است که بعضی از بزرگان در بین راه رفتن باگاه بایستاد و شروع میکرد بگریه گفته میشد چیست سبب گریهٔ تو گفت فکر میکردم در طول عمر ارکب و کمی عمل و نزدیکی اجل .

۱۹۳ـ در کتاب سفینه نقل شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که پیغمبر خدا(ص) فرمود عاقلترین مردم کسی است که پند نگیرد از تغییر دنیا از حالی بسوی حالی

۱۹۴ـ در کتاب سفینه نقل شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود داود خارج شد روزی درحالیکه زبور میخواند و گاهیکه داود زبور میخواند باقی نمیماند کوهی و نه سنگی و نه پرندهٔ و نه درندهٔ مگر آنکه همصدا میشد با داود و ازهمه داود صوت خودرا نزدیکتر میدید بکوهی دید بالای کوه پیغمبر است که عبادت میکرد و دید او جرقیل بود پس ازسنگی سنگی کوه و درندگان و پرندگان دانست که داود است داود گفت ای جرقیل آیا از من مبدهی نمی بینیم بالاتری تو گفت نه داود گریه کرد خدا وحی کرد بسوی جرقیل که سرزنش مکن داود را و از درگاه ما عافیت بخواه (گویا جرقیل خوف داشته که از حشمت داود میل بدنیا پیدا کند) در حال جرقیل و گرفت دست داودرا و بدامن خود بسوی داود گفت جرقیل آیا شده که ارادهٔ معصیت کنی هرگز گفت نه گفت آیا شده که محبت کنی از عبادت کردن خدارا گفت نه گفت آیا شده که میل بدنیا کنی و دوست داشته باشی که بگیری از شهوات ولذات دنیا گفت بلی همه ساعی شود میل بدنیا بقلبم عارض شود گفت دراین هنگام چه میکنی برای دفع آن گفت ذکر میکنم دراین شکاف وپند میگیرم از آنچه در آنست پس داخل شد داود نبی (ع) در آن غار دید تختی در آنجا گذاشته شده و بر روی آن جمجمهٔ خشکیده و استخوانهای قابلهٔ گذاشته شده و نگاهش افتاد بر لوحی در آنجا که در آن نوشته بود آن لوح را خواند نوشته بود منم اروی ملم همنم سلطنت کردم هزار سال وبنا کردم هزار شهر و ازدواج کردم با هزار زن و عاقبت امرمن این شد که بستر من خاك شد و بالش من سنگ و همسران گرمها و منازل من قبرها هر که خبر وضع مرا بداند گول دنیارا نخورد

الزبور لایبقی جبل ولاحجر ولاطائر ولاسبع الاجاوبه فعمد داود بعد حتی اتبهی الی جبل فاذا علی رأس الجبل نبی عابد یقال له خرقیل فسمع دوی الجبال واصوات السباع و تفسیر علم ابه داود علیه السلام فقال داود یا خرقیل ماذا تری فی وحدتک قال اتعلمنی داود علیه السلام فاوحی الله الیه جبل حدائه یا خرقیل لاتعلم داود و سلنی اعلمه فقام خرقیل فحمد الله و اثنی علیه و قال یا داود یا خرقیل هل تعلم احدا اکثر منک قال لا قال فهل رأیت احدا اجهل منک قال لا قال فهل رأیت احدا اکثر منک خطیئة قال لا قال فهل رأیت احدا اکثر منک ذنوبا قال لا قال فهل رأیت احدا اکثر منک عیوبا قال لا قال فهل رأیت احدا اکثر منک عیالا قال لا قال فهل رأیت احدا اکثر منک عیالا قال لا قال فهل رأیت احدا اکثر منک عیال

لممدوح من نمیخواهد احد اصحاب الکهف ولا أنس و لا شدة الی قصتهم : اعلم ان اصحاب الکهف کما تظهر من العنوی لا واسته بعد احدهم دقیانوس و رائه فاقام ثلاثه عن یمینه و ثلاثه عن یساره و اتخذ لهم عیدا فی کل سنه مره فیشهم فی ذلک الیوم فی عید والمطارقه عن یمینه والهراقله عن یساره . فلما تصرم لهم دهر و خبره ان عمر لهم قد عشیه و عتم الثالث حتی سقط لسانه فقصر الیه احد الثلاثه الذین کانوا عن یمینه یقول له تمنجا فقال فی نفسه لو کان دقیانوس لهم لم یرحهم و ما کان یفتح و ما کان یمول ولا یتغوط وما کان لهم و لنا من هذا من فعل الاله و لو کان الفتیه کل یوم عید احدهم و کانوا و الله الیوم عید تمنجا فاتخذ لهم من حب الطعام ثم قال

نگاه داشته زمین را بوسیلهٔ کوههائی که بر خود کند پیرشتی و دیدم فکر مرا در خلقت خودم که آیا که مرا اختراع کرده در حالیکه هیچ شیئی نبودم ! سپس متذکر شدم و که عداد و تربیت کرده مرا فکرم رسید که بدرستی برای این امور خالقی است و تدبیر کنندهٔ عمر او دقیانوس پادشاه و بیت او هیکل سلاطین وقد در بر آسمانها تاش کلمات میدهند نداشتند نام پنج نفر دیگر خودرا بجای تمنجا وسروع کردند بوسیدن و گفتند بوسیلهٔ تو خدای متعال بخانه‌داد مارا از گمراهی سوی سعادت وفلاح وهر آنچه هر مدتی عمل کنیم بر خواست تسلیح و خرمائی که اربعین خودش بود فروخت سه‌صد از درهم و بست آنها را در جامه‌اش و سوار شدند بر سمهایشان و خارج شدند از مهر پس از آنکه سه‌میل راه قطع کردند تمنجا گفت بآنها در دوران وقت آن رسیده که اسباب راحتی آخرت فراهم کنند وسلامت وفراغ بروائی دنیا بسر آمد پیاده شوند از اسبهایشان و راه روند بپاهای خودیان امید است خدای متعال قرار دهد و فراهم سازد فرجی و راه خلاص پس پیاده شدند از اسبهایشان وهفت فرسخ پیاده در آنروز راه رفتند پای آنها آبله کرد شد سورنکه خون از پاهایشان میچکید حضرت فرمود خلوآنها رسید گوسفندچرانی گفتند ای جوان آب مائو هست آشامیدنی ؟ آب و شیر خوبان گفت دمی هست هرچه بخواهید ومی میدهم درشب آن پادشاهی و بگمانم گریخته باشید از پادشاه دقیانوس گفتند ای جوان دروغ گفتن برای ما روا نیست آیا نجات میدهد راستی مارا از تو و خبر دادند ماوقعهٔ خودرا پس فرمود جوان بپای آنها و میدهد و میگفت در دلم افتاده است آنچه در دل شماست ولی من مهتدید گوسفندهارا صاحبان آنها رد کنم و شب ملحق شوم پس استدعا کردند برای او پس رد کرد گوسفندان را و روآورد درحالیکه سگ و پشت سر او میآمد در این هنگام بهودی که این معامله را امیر المؤمنین علیه السلام می‌شنید بر خاست و گفت یا علی اسم سگ آن جوان چه بود و چه گونه بود رنگ او فرمود امیر المؤمنین لاحول ولا قوة الا بالله اشاره بآنکه دانا و قوی خداست وهر که هرچه میداند و شواند بحول وقوهٔ ذات مقدس اوست اما رنگ او اینطور میباشد بود واما اسم سگ قطمیر بود چون بطرفیه یعنی جوانها سگ افتاد که بجوبان میآید نعمی در آنها گفت ما ترس داریم از این سگ

لهم ما احوجه فوقع فی قلبی شیئی یمنعنی الطعام و الشراب و النساء فالوا وما ذاك یا تملیخا قال اطلت فکری فی هذه السماء فظننت من رفع سقفها محفوظة بلاعمد و لاعلاقة من فوقها و من حرس فیها شمسها و قمرها الذان یجریان و من ثبتها و النجوم ثم اطلت الفکر فی الارض فظننت من سطحها علی حدتها و من رجرجها عند الحیتان تمید علی کل شیئی و اطلت فکری فی نفسی من اخرجنی حتینا من بطن امی و من عدالی و من رعانی ان لها صانعا و مدبرا غیر دقیوس الملك و هو لامحالة الملوك و خالق السموات فالکبت العتیه علی رحله یقتلونها ، قالوا ملك هدانا الله تعالی من ضلالته الی لهدی فأشر علینا قال فوثب تملیخا فباع تمرا من حائط له بثلاثة آلاف درهم و صرها فی دائه

که ما را رسوا کند دعای خود پس باسنگ حمله کردند سوی موحدای متمال بر بان آورد آن سنگ را و گفت واگذارید مرا تا نگهداری کنم شهر را دشمن شما پس جویان تا آب ها را بر او افتادند تا رسیدند بکوهی و بالای آن کوه رسید پس فرو رفتند بشکاف کوه که وسیع تا سینه شدو درک غار و شکاف چشمه های آب و درختهای میوه داری بود پس خوردند ازمیوه ها و آب آشامیدند از آن آب وشب فرا رسید و پنداشتند بآن غار و سنگ دم در آن غار خوابید و کشتیهای خود را در در آن غار پس وحی فرستاد خدا بسوی ملك اموات نفس ارواح آنها حبس گوید نوشته عاصی که خوش دارم من کم نسبه معاویه پسر یزید را صورتیکه دست خلافت وسلطنت کشید بواسطهٔ یکدقیقه فکر صحیح و آن قصه چنین است بدین آنچه حاصل شده بر این عهد حلی که روزی معاویه پسر یزید شد دوش در کنیز اس با هم مذاکره مینمودند و یکی از آن دو کنیز در نهایت حسن وجمال بود آن دیگری با و گفت که حمال تو تکبر سلاطین را برای تو حاصل کرده کنیز ك خوش و گفت چه سلطنتی است بهتر از سلطنت حسن وجمال بلکه واقع سلطنت در دوست چه او بر تمام ملوك وسلاطین حکمران است و تمامی ایشان مقهور جمال معاشقه کنیز دیگر گفت مگر در سلطنت چه خوبی و چیز است و حال آنکه سلطان با اندیشه گی میباشد بخوف سلطنت و وسواس آنرا بجا میآورد و توجه از رعیت میکند پس دایما بحال لذت و راحتی از برای او نیست و پیوسته عیش و نعیم است و با مسرت شهوات و اختیار لذات خوش میکند و تسخیر حقوق سلطنت و رعیت مینماید پس چنین سلطانی مکانش در آتش است پس پرسلطان راحت دنیا و آخرت جمع نخواهد شد .

حرف کنیز در دل معاویه اثر کرد و نفس خود را از خلافت خلع کرد

و بعسیل آن چنین میگوید چون تمام عمر پسر یزید بن معاویه لعنة الله علیه بپایان رسید و در روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه ۶۴ هجری اعمال رشت خود گردید معاویه قرندش بجای وی نشست و مدت چهل روز در شام سلطنت کرد پس از آن بر قرار منبر رفت و خطبهٔ خوانده و

ورکبوا خیولهم خرجوا من المدینة فلما ساروا ثلاثة امیال قال لهم تملیخا یا اخوتاه حقت مسلمة لاخوه وهی مدینة ... ارلو عن جنودکم ارجعوا امشوا علی ارجلکم لعلی الله ان یحفظ لکم من امرکم فرجعوا بمحضر جنودهم واقاموا علی خیولهم ومشوا علی ارجلهم سبعة فراسخ فی وادی الکهف فحفظهم وحلهم عمر وما قال ﷺ فاستقبلهم راع فقالوا یا ایها الراعی هل من شربة لبن او ماء فقال الراعی عندی ما تحبون ولکن ارای وجوهکم وجوه الملوک وما اظنکم الا هاربین فقولوا الصحیح الملک قالوا یا ایها الراعی لا یحل لنا الکذب افسحدثک الصدق فاخبروه بقصتهم فقال الراعی علی اثرهم بقصتهم و یقول لقوم لقد وقع فی قلبی ما وقع فی قلوبکم ... علی المهدوی حتی اذا الاعتم علی ارباعها والحق بکم فتوفعوا الله فردالاثنة ... فی سبعی تسعة ... فی وقت لیهودی

اعمال پدران خودرا یاد کرد وموافق رو بکامل بهائی بر حد وپدرجد لعنت کرد واز اعمال ایشان تبری جست وگریه شدیدی کرد آنگاه خودرا از خلافت خلع کرد مروان بن حکم ارپای منبر برخاست وگفت انحل لکه مسالت خلافت نمی پس ام خلافت را سورا بین چند نفر عمر بن الخطاب کرد ... علی و ابوالنبی کمه ... مستضعفین و مردمان ترسو در عرب بآن خوانده میشوند ،

معاویه درجواب مروان گفت من خلافت خلاف ... نخواستم جگونه راضی شوم که یحیی اورا آزار نماید و بقولی این کلام را هنگام مرگ گفت در وقتی که بنی امیه از او خواستار تعیین خلیفه شدند ،

پس معاویه ... بر آمد و در خانه ... ومشغول گریه شد ، مادرش نزد او آمد و گفت ای فرزند کاش خرقهٔ حیض بودم واین کلمات منیریه را نمی شنیدم و بقولی گفت کاش حوض حیض میشدی و بوجود نمیآمدی تا حین روز ارتو نمی دیدم در جواب گفت ای مادر دوست میداشتم والله که چنین می بودم وفلاده این امر بر گردن من افکندم آیا من وتو ویال این کارها برخود حمل دهم وبنی امیه بخلاوت آن فائز شوند این نخواهد شد

وبالجمله چون معاویه خودرا خلع نمود شیعه بنی امیه عمر بن معصوص مؤذن او را گفتند که تو اورا نصب ونعش معاویه تأدیب کردهٔ او گفت چنین نیست بلکه حبلی بود است این سخن را نپذیرفتند و اورا گرفتند وزنده در گور کردند واز پی نسب و پنج روز بعد جهل روز دیگر نیز معاویه دنیا را وداع کرد وبعضی گفتند که او ... شربت زهری مسموم گردید و در آن وقت بیست و دو سال ... عمر او گذشته بود پس ولیدبن عتبه بن ابی سفیان تجمع خلافت بر حاسب ... بر جنازه او نماز گذارد گاهی که تکبیر دوم نماز گفت او ... رحمی ... دند و معاویه ملحق ساختند پس دیگری بر او نماز خواند و در دمشق او را دفن کردند ونسوب او دولت وسلطنت

فقال یا علی ما کان اسم الکلب ومالونه فقال علی علیه السلام لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اما لون الکلب فکان ابلق یسواد واما اسم الکلب فقطمیر فمضی حتی انتهی الی الکلب فقال بعضهم لبعض ان لهذا الکلب لشأنا فاتخذوا علیه بیت محبرة وتطوق الله تعالی حتی ذکره الکلب یروی حتی حرسهم من عدوهم فلم یزل الراعی یسمر بهم حتی علا بهم جبلا فوجد بهم علی کهف فقال له لو صعد فانا سماء الکهف عیون واشجار مثمرة فاکلوا من الثمر وشربوا من الماء وحنّهم للیل فاووا الی الکهف وربض الکلب علی باب الکهف ومد یدیه علیه فاوحی الله تعالی الی ملک الموت بقبض ارواحهم فکانوا فی سعة النجار للمحدث القمی قده

(باب النحل وذمه)

فی السکونی قال رسول الله صلی الله علیه وآله یعقوبی النحل من الجان وهی اذا اهدیت الی احدکم فاقبلوها فانها تاتی بالرزق وکلی فی عقبة النحل رجل فقام الوحدکا و اهل فرید شحّ علی الطعام فدعا علیهم النحل واذا لاذوا لدفی فروجهم ۱۹۶ فی الفقیر علیه السلام عن النحل یعقد بعقد بعضها و یرعی الله الا الشیء بان

از آل ابی سفیان منقرض شد و مروان آل مروان انتقال یافت تتمه المنتهی وری متوکل از یعقوب بن اسحق معروف باسکیت که مؤدب اولاد متوکل بود پرسید که دو پسر من معتز و مؤید در تو بهتر است یا حسن و حسین علیهما السلام ابن سکیت شروع کرد بمدح فضائل حسین علیه السلام متوکل فرمان داد تا او را از پای در آوردند بگذاشتند و شکمش را شکافتند و همان ساعت وفات کرد .

بعضی در جواب متوکل گفت قنبر خادم علی علیه السلام بهتر است از تو و دو پسران تو متوکل امر کرد زبانش را از قفایش بیرون کشیدند و گویند ابن السکیت گفت بجهت کثرت سکوت وسحب ذیل ارتشفة المنتهی

(در باب بخل و مذمت آن)

نقل شده در کتاب سفینة البحار که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاه میرد از بخل صبح وشام وهمیشه طول اهلست رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و کافی ست در بدی عاقبت بخل که قوم لوط اهل قریه بودند که بخل میورزیدند در مهمانشان عاقبت در اثر بخل بقدری مبتلا شدند در قهر جهنشان که دوائی نداشت

۱۹۶ روایت شده از امام پنجم علیه السلام بیست بندۀ که بخل بورزد بمقدار که انفاق کند در راهی که باعث رضایت خدا باشد مگر آنکه مبتلا شود بدینکه انفاق کند جند برابر آن در راهی که غضب خدا در آن باشد.

بعق اصعف فی قسم محظه ۱۹۷ وفی ذلك بخلف بقاؤا ... ا ... ا ...

من بخل فما افتقر من الله علیه ۲۰۴ وفی الشعبیه ایضاً فی حدیث المعراج قال النبی ﷺ قال الله تبارک و تعالی حرمت الجنة علی السخی و البخیل و الفتات ۲۰۵ و نهی النبی ﷺ عن ان یشاور حدیث و بخیلا او حریصا و قال ﷺ اعلم یا علی ان الجبن و البخل والحرص غریزة تجمعها سوء الظن ۲۰۶ عن الصادق ﷺ قال الشحیح من منع حق الله و انفق فی غیر حق الله و قال ﷺ البخیل من بخل بالسلام و قال رسول الله ﷺ البخیل من ذکرت عنده فلم یصل علی ۲۰۷ مجموعة و قال رسول الله ﷺ الا ادلکم علی اکسل الناس و اسرق الناس و ابخل الناس و احمق الناس و اعجز الناس و لوانی یا رسول الله قال اما ابخل الناس فرجل یمر بمسلم فلا یسلم علیه و اما اکسل الناس عبد صحیح فارغ لا یذکر الله بنفعه و لا بلسانه و اما اسرق الناس فالذی یسرق من صلوته تلف کما تلف الثوب الخلق فیضرب بها وجهه و اما احمق الناس فرجل ذکرت بین یدیه فلم

۲۰۴ـ ونیز در کتاب شعیبه نقل شده از جمله کلمات رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام نهی این است که فرموده است خدای متعال حرام کرده بهشت را بر مسخ گدا و بخیل و سخن چین

۲۰۵ـ و در آن کتاب است که منع فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را از اینکه مشورت کند با آدم ترسو و با آدم بخیل و با آدم حریص و فرمود بدان یا علی که ترس و بخل و حرص غریزه هایست که جمع همه آنها بدگمانی بخدا است

۲۰۶ـ و امام ششم علیه السلام رسیده که شحیح کسی است که منع کند حق خدا را و ندهد بخشد در غیر راه خدا و بخیل کسی است که بخیل بورزد سلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است بخیل کسی است که نام من نزد او برده شود و صلوات برمن نفرستد

۲۰۷ـ و در کتاب مجموعهٔ ورام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آیا دلالت نکنم شما را به کسل ترین مردم و دردترین مردم و بخیل ترین مردم و عاجز ترین مردم و حقه کننده ترین مردم گفتند چرا یا رسول الله فرمود اما بخیل ترین مردم کسی است که نگذرد مسلمانی و سلام نکند بر او و اما کسل ترین مردم کسی است و بنده ایست که صحیح و سالم باشد و فارغ و ذکر خدا نگوید بلسان و نه بدنش و اما دردترین مردم کسی است که از بسیاری تردد و بهم نه پیچد بنحوی که بهم میپیچد لباس کهنه را پس برده میشود آن بسیار بصورت او و اما حقه کننده ترین مردم کسی است که نام من پیش او برده شود و صلوات برمن نفرستد و اما عاجز ترین مردم کسی است که از دعا عاجز باشد .

یصلّ علیّ واما اعسر الناس من عجز عن الدعاء [۲۰۸] مجموعه ورام قال رسول الله ﷺ ایاکم والشح فانه هلك من کان قبلکم حملهم علی ان سفکوا دمائهم و استحلوا محارمهم وقال ﷺ لایدخل الجنه بخیل ولاخب ولاخائن ولاسیئ الملکه لاخیل ولامنان [۲۰۹] وقال ﷺ اللهم انی اعوذ بك من البخل واعوذ بك من الجبن واعوذ بك ان ردلی ارذل العمر [۲۱۰] مجموعه ورام قال سول الله ﷺ قسم الله تعالی بعزته وعظمته وجلاله لایدخل الجنه بخیلا ولاشحیحا

[۲۱۱] فی السفینه قال الصدوق ﷺ ان جعفر المنصور لایتمشی عند صلوه لجلافه الیه الاالحبش ولایاکل الاالحبش فقال ﷺ وجدته هکذا فقدمکان الله لدمن السلطان وحبّبّ الیه من الاموال فعمل انه بعمل ذلك بخلا وجمعاً للاموال فقال ﷺ الحمدلله الذی حرمه من دنیاه مثله کمثل ذباب [۲۱۲] فی السفینه نقل فی بحار المنصور عن

۲۰۸ـ در کتاب مجموعهٔ ورام نقل شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله بپرهیزید از صفت شح بدرستیکه هلاك کرده است کسانی را که بودند پیش از شما و وادار کرده است بر خونریزی و حلال شمرده اند حرامهای خود را و فرمود رسول خدا (ص) داخل بهشت نمیشود بخیل و نه آدم مکار وحیله گر و نه بدخلق و نه منان و نه بدسگه

۲۰۹ـ و فرمود رسول خدا (ص) خدایا پناه میبرم بتو از بخل و پناه میبرم بتو از جبن و پناه میبرم بتو که برسم به ارذل العمر یعنی پیری

۲۱۰ـ در کتاب مجموعه ورام است که فرمود رسول خدا (ص) قسم یاد کرده خدای متعال بعزت وعظمت وجلالت که داخل بهشت نشود بخیل و شحیح

۲۱۱ـ در کتاب سفینه نقل شده که گفته اند وقتی شام رفت جعفر منصور نمیتوانست نماز بخواند مگر اینکه حبشی درپیش او بایستد و نماز بخواند مگر حبشی را و فرمود وای بر او باقدرتی که خدا داده باو بواسطهٔ سلطنت و آمدن اموال بسوی او گفته اند بعضی از مردم این کار میکند بواسطهٔ بخل او و بواسطهٔ زیادی اموال خدا فرمود حمد خدای متعال را که محروم کرده اورا از استفاده از مالش کما اینکه واگذار کرده دیگران را .

۲۱۲ـ و در آن کتاب ذکر شده در ترجمهٔ بخل منصور مقول است از کتاب محاسن و مساوی از خالد که گفت من نگهدار آبی بودم مرا بردند پیش منصور دیدم گفت برای من دری که نظر کنم از اینجا بسوی مسجد و محله کرخ رود فرع سوم از آب پس من گشودم در گاه را و دری هم نصب کردم بر آن و گچ کاری کردم و فرع سدم آب پیش از وقت نماز پس از آنکه اذان نماز بلند شد آمد منصور و نگاه کرد و خوش آمد او را و فرمود من وگفت دیدم احسن برکت خدا بر تو باد و دستور داد دو درهم بمن دادند وگفت دوری منصور نصب بن زهیر

کتاب المحبس و المساوی عن خالد قال کتب بحر حدوق فدهب بی الی المنصور فقال افتح لی باب البصرة بی المسجد و عجل فقرأ عهدی فقتحت لدت و علقت علیه و وجصته و قرعت منه قبل وقت العصر و دنی ت الصلوة فصرانه فدعجله صلی وقال لی احسنت بارك الله علیك و امر لی بدرهمین قال و قال المنصور لابن شهاب زهیر احضرلی بناء حاذقاً الساعة فاحضره فادخله الی بعض مجالسه فقال لی ابن لی [illegible] شبیه بما است قم را [illegible] لاخر حتی بناء و جوده و نظر الیه فاستحسنه و قال لصاحب اعطه خمسة و عشرین درهم فاستکثرها و قال لاارضی بدالك فلم یزل حتی بلغه و هو فرح بذالك و انتهج کانه اصاب مالا

۲۱۲ وفیه حکی عن المنصور انه قال یوما لمولی له اسم [illegible] فقال لم یزل التشنج حتی قال لم اشنج انما اخرت [illegible] ثلاثة ایام فی کل یوم ثلاث صفعات[۲۱۴]

حاصر کن برای من بناء دانا لی همین ساعت پس حاضر کرد بنا را برد بمحل نشستن منصور وبنا میگوید بمن گفت منصور که بالا بمقابل روی من صفی که شبیه باشد بخانهٔ پس شروع کردند بآوردن گچ و آجر تا آنجا که خوب و پسندیده منصور و نگاه کرد به خوش آمد و بمن گفت احسنت داده پس پنج درهم داد و منصور گفت این زیادتست و من در حین بستم باین مقدار و کم کرد کم کرد تا بیست درهم و من از جهت مسرور شدکه گویا مالی یافته و بدالی دسیده

۲۱۳ـ و در آن کتاب حکایت شده از منصور که چون بی گرسنه بود منصور در پس حاجب کرد مردی که بنام او اسم دعدوس بود منصور دستور داد که بروند دعدوس پس دعا خواند و حدائش بهبودی یافت پس دستور داد بدهند قرص نان دادند بنواء این خدمت آن مرد گرفت قرص نان را و سوراخ کرد و بگردن خود آویخت و می گفت دعدوس دعدوس خلیفه و حوصله شد و دستور داد قرص نانی بمن دادند چون منصور دیدند و قصه متعلق کردند احضار کرد دعدوس را و گفت من دستور ندادم که بدگوئی کنی من گفت بدگوئی نکردم من بلکه نمردم خبر دادم یا بچه دستور فرمودی پس امر کرد که سه روز او را پشت گردنی بزنند روزی سه بار

۲۱۴ درکتاب ارشاد دیلمی وارد شده که قال الله(ص) فرمود آدم سخی بخدا نزدیك است و بخلق خدا نزدیك است و به بهشت نزدیك است و آدم بخیل دور است از خدا و دور است از مردم و دور است از بهشت و نزدیك است بآتش و جاهل بخشنده دوست‌تر است نزد خدا از عابد بخیل .

فی ارشادالدیلمی قال النبی ﷺ السخی قریب من الله قریب من الناس قریب من الجنة بعید من النار و البخیل بعید من الله بعید من الناس بعید من الجنة قریب من النار و الجاهل السخی احب الی الله من العابد البخیل ۲۱۵ و فیه ایضاً و للبخیل ثلاث علامات یحلف من غیر حلف من غیر ما سئل یکذب و یرغب بالمذمة مع اخوان الخبیر ۲۱۶ فی السفینه عن الصدوق رحمه الله کتاب سخی مرهق فی الذنوب احب الی الله عزوجل من شیخ عابد بخیل

(فی النمیمه و آثاره)

۲۱۷ فی السفینه قال امیر المؤمنین علیه السلام شرارکم النمامون المشاؤن بالنمیمة المفرقون بین الاحبة الملتمسون للبرآء العیب اعلم ان النمیمة من قول الغیر الی الغیر کما تقول فلان تکلم فیک بکذا و کذا سواء یفهم ذلک بالقول ام بالکتابة ام بالاشارة والرمز فان تضمن ذلک نقصه و عیبا فی المحکی عنه کان ذلک راجعا الی المغیبة فجمع بین معصیة المغیبة و النمیمة و النمیمة حدثنی المعاصی کلها ۲۱۸ و فی هذا المعنی عن النبی ﷺ قال لما عرج بی مررت بقوم تقرض شفاههم بمقاریض من نار کلما قرضت عادت کما کانت فقلت من هؤلاء یا جبرئیل فقال هؤلاء الذین یمشون بالنمیمة

۲۱۵ و نیز در آن کتاب است که برای بخیل سه علامت است میخندد از گرسنگی و میترسد از سائلیکه نیاید او را و خوش آمد میگوید برادران دینی را

۲۱۶ در کتاب سفینه نقل شده امام مسلم علیه السلام که خوی سخی در ورقهٔ درمعصیت محبوب‌تر است پیش خدا از پیرمرد عابد بخیل

(دربارهٔ سخن چینی ونمامی و آثار بدآن)

۲۱۷ــ در کتاب سفینه نقل شده که امیر المؤمنین ع فرموده بدترین و شریرترین شما کسانی هستند که حرکت کنند برای نمامی و جدائی‌مندازند بین دوستان و طلب میکنند برای مردم پاکدامن عیوب را ــ صاحب کتاب فرموده بدانکه سخن چینی نقل کلام غیر است بانکسیکه درباره او گفته شده مثل اینکه بگویند فلانی درباره تو چنین و چنان گفت و قرض ندارد نقل بزبان باشد یا بنوشتن یا باشاره باشد و رمز پس اگر در گفته بدی عیب کسی و نقیصه راجع خواهد بغیبت پس جمع شده بین معصیت غیبت و نمامی و سخن چینی یکی از گناهان کبیره است

۲۱۸ ودر آن کتاب است از رسول خدا که فرمود پس از آنکه مرا بآسمانها بردند دیدم دلی را که سراوسر خنزیر بود و بدن او بدن درازگوش و بر او بود هزار هزار گونه عذاب پس پرسیده شد که چه بوده عمل این دل گفته شد این دل سخن چین بوده و دروغ گو

وعلیه الدلیل من العقل فضلا عن نقل فقد قال عمه فضل بن شاذان ۲۱۹ و فیه قال الصادق ﷺ المصور لا تقربن فی دی و حمث و اهل الرعاة من هن سبعث قوم حرم الله علیه الجنة وجعل مأواه النار فان تمام شاهد زور و شریك شیطان فیس فی الاعراء من لیس فقد قال الله تعالی ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا ۲۲۰ و فی السمه قال الصادق ﷺ ان من کار البحر السمه فرق بهم المحدثین و یحلب احدهم علی المتقدمین و سمعاث بهم احدهم بهذه بهذه و یحلب الستة و السمه شرمن و ثنی لا یدخل بقدم ۲۲۱ و فیه تمام من هان فی السمه بین الله علیه فی قبره نارا تحرقه الی یوم القیامة فاذا خرج من قبره سقط الله تعالی سورا بهشته لحمه حتی یدخل النار ۲۲۲ و قال النبی ﷺ و اما المقرب فمسه لا یکاد یخلا من ان یسمی من الناس بالنمیمه و یعرض نفسه و اهله ۲۲۳ و فی الخبر الذی یحلب عن الصادق ﷺ قال ربما لا یدخلون جنة الخلد و احد فی و مدمن خمر و مصدق بسحر و هو التمام ۲۲۴ فی کتاب

۲۱۹ و نیز در آن کتاب است که امام ششم فرمود نمیشود قبول مکن در بارهٔ رحمت و هیچ بد خوب کلام کسی را که حرام کرده است خدا برا و بهشت را و قرار داده مقر او را آتش زیرا که تمام شاهد زور است و شریك شیطان است در وادار کردن مردم بمعصیت خدای متعال فرموده اگر فاسقی خبری آورد قبول نکنید و تحقیق کنید

۲۲۰ در کتاب سمسه ذکر شده که امام ششم علیه السلام فرمود بدرستیکه سرد کننده بین صخره تمامی است که حدائی میافتد بوسیلهٔ آن بین دوستان و ایجاد دشمنی میکند بین یاران و پیچیده میشود و اسطهٔ آن خوبها و خوب میشود خبیثها و دیده میشود پرده‌ها و سخن‌چین بدد بین کسانی است که روی زمین قدم میگذارد

۲۲۱ و نیز در آن کتاب است که هر کس قدم بردارد بجهه تمامی بین دو نفر مسلط میکند خدا در قبر او آتشی را که سوزاند او را تا روز قیامت و وقتی که از قبر بیرون خارج شود مسلط میکند خدای متعال بر او فی‌سباعی را که پاره کند گوشت و را تا داخل نشود

۲۲۲ رسولخدا فرموده است اما عقرب پیمسح شده و او مردی بوده است تمام که سعایت میکرده بین مردم بنمامی و وادار میکرده بدشمنی

۲۲۳ و نیز در همان کتاب است امام ششم (ع) که فرمود جهار طایفه داخل بهشت نمیشوند ساحر منافق معین دوبه و شارب خمر بوقت یعنی تمام سخن چین.

۲۲۴ در کتاب علل الشرائع بسند خود از امام ششم از پدران بزرگوارش از رسولخدا صلی الله علیه و آله که نهی فرموده از غیبت و گوش دادن بحث و منع فرموده از سخن چینی و از گوش کردن آن و فرموده است داخل بهشت نمیشود قتات یعنی سخن چین و منع فرموده از

طر ثنا الحکم عن الصادق ﷺ عن ابائه عن رسول الله ﷺ عنه و آله نهی عن الغیبة والاستماع الیها: و نهی عن النمیمة و استماع الیها و قال لایدخل الجنة قتات یعنی نماما و نهی عن المحدوثة التی تدعوا الی غیر الله و نهی عن الغیبة و قال من اعتاب امرأ مسلما بطل صومه و نقض وضوئه و جاء یوم القیامة یفوح من فیه النتن من الجیفة یتأذی بذلک اهل الموقف و ان تاب قبل الموت مستحلا لما حرم الله عز وجل لم یطهر حتی یطهر الله عنه نجاسة ما صنع فی مجلس فرذها عنه والله عنه الخبث من اشر فی الدنیا والاخرة فمن هولم یردها و هو قادر علی ردها کان علیه کوزر من اغتابه سمعی مره [۲۲۵] عن کتاب التمحرة والامة عن النبی صلی الله علیه و آله قال شر الناس المشاؤن بالنمیمة قیل یا رسول الله و ما المشاؤن قال الذی یسعی باخیه الی المغضوب فیهلکه و یهلک اهله و یهلک سلطان [۲۲۶] فی کتاب ارشاد الدیلمی قال روی عن الحسین ﷺ ان فلانا یقول فیک و یقول فیک فما له و لله ما خفض حق احبک ورحمه و فداک نفسی ولاخفضت جوهته

تکلم کردن کی بکشاند بسوی غیر خدا وسمع فرموده است و هر موده هر که غیبت کند مرد مسلمین را باطل میشود روزه او وشسته میشود وضوی او ومیاید بروز قیامت درحالتیکه میوید از دهان او بوئی بدتر از بوی مردار که باشد متاذی بان محشر و گر دد بسبب آن بر اهل موقف و اگر پیش از توبه بمیرد است در حالیکه حلال شمرده باشد بحرمت را که حرام کرده است خدای بغیبت وحلال آگاه نشد کسیکه میشنود او را بر آن در دنیا و بر کسی که شنیده شد از او در مجلس پس رد کند آنرا از او ودفاع کند برمیگرداند خدا از او هزار شر که بیاید بر او در دنیا و آخرت پس اگر رد نکند وقدرت باشد بر رد خواهد بود بر او گناه کسیکه غیبت کرده باشد بر او

۲۲۵ در کتاب صفینه بحار ج ۲ ص ۶۰۰ از امامه از رسول خدا (ص) که فرمود بدترین مردم مشائ است گفته شد یا رسول الله مشائ کیست فرمود کسی که سخن چینی کند از مردمی نزد سلطان پس هلاک کرده خود را وهلاک کرده است خود را وهلاک کرده سلطان را

۲۲۶ در کتاب ارشاد دیلمی وارد شده که مردی گفت بامام زین العابدین علیه السلام که شخصی بفلان نام بدگوئی میکند در باره شما وچیزهائی بشما نسبت میدهد بخدا قسم خشم میکند حق برادر دینی خود را بواسطه آنچه تو را نسبت داده وخشم میکند حق حرام خدا را بر او بشنیدن بدی ما چیزی که نسبت برای ما داده است شنیدن آن ما را ناراحت میکند نقلین بسبب آنها سگهای جهنم هستند بگو بر او درست که بدرستیکه مرگ که او میباید تو و ما را قهر در میگیرد و بو و ما را وقت وعده گاه تو وما است وخدا حکم میکند بین ما و تو

ار سمعت منم لکن لیحاجه سمدعه اف علمت ان قبدالسمه هم کلاب البارقل لاحیث ان لموت حتمد والعمر بعصد والقیامة موعدنا واللهیحکم بنینا[۲۲۷] مجموعة ورام و د کر ن حکیما من لحکماء رو بعض احو ه و خبره بحبرعن عبره فقال له الحکیم قد ابعدت فی الزیاره و انیتنی بثلاث حدیث بعصب الی حی وشملت الصناع و انتهمت بعدیث الامیمه [۲۲۸] و قصه قول رجل بعض لامراء ان فلانا لایزال بذکرک فی قصیده شر فقال له ما غیبت حق مجالسه برحو حیث نقت الیا حدیثه ولا ادیت حقی حین بلغنی عن حی ولکن اعلمه ان لموت بعصا و بقصه تصمت و لله بحلم بعد و هوحیرالعالمین [۲۲۹] فی السفینة قیل ماع بعضهم عبداو قال للمشتری ما فیه عیب الا النمیمه قال رضیت به فاشتراه فمکث لعلام ما شاء الله ثم قال لروحه مولاه ان روحک لاتحبک و هو یرید ان یشتری علیک فحد موسی واحتفی

۲۲۷ در کتاب مجموعه ورام ذکر شده که حکیمی از حکیمدیگر ملاقات کرد بعضی از امور در میان او وخبرداد بوحیری بد رفیق او حکیم بدو گفت دیر کردی در زیارت و دید و بحال هم آمدی باسه حدیث منحوس کردی پیش من برادرم را : وفکر مرا مشغول کردی ومتهم کردی حودت را که تا بحال اطمینان بتو داشتم

۲۲۸ ونیز در آن کتاب است که گفت مردی ببعضی ازامرا بر اینکه فلان همیشه نام تورا می برد در کلامش نه بدی میبرد به و گفت رعایت بکردی حق همنشینی آنمرد را بر که نقل کردی سوی ما کلام تورا و دانکردی حق مرا در بدی بعض از بر دم بدی و ولیکن آگاه کن اورا بر اینکه مرگ ریمسد مد وقیامت ممثولی میشود بر ما و و حد حکم میکند میان ما و او وخدا بهترین حاکم است

۲۲۹ در کتاب سفینه ذکر شده که گفته شده که وحب کسی بنده را وگفت بمشتری که بیب در این بنده عیبی مگر آنکه نمام است وسخن حق گفت راضی شدم باین بنده پس خرید او را پس از گذشت چند روزی گفت برای صاحبش که بدرستی شوهر تو دوست ندارد تورا و در خاطر دارد که ریدبکری بخسبد وتو تبیح سر تراشی مردار وچند موئی از پشت سر و بتراش و بمن بده تاسحر کنم اورا که تورا دوست بدارد و بعد شوهر او گفت بدرستیکه زن تو دوستی دارد وقصد دارد بکشد تورا وتو خود را بخواب کن ومخواب مادام که آگاه شوی پس مرد درجای خواب قرار گرفت وشمشیر خود بخود بنده پس فرو آمد تا لای سر او و بمیخ بدست مرد بگمان اینکه میخواهد بکشد ورا و بر خاست زن را کشت و گمان زن خبردار شدند و آمدند کشتند مرد را وواقع شد مسرعه وقتال بین دو قبیله مدت طویلی

من قفاه شعرت حتى لسحر سبيه فبحث ثم قرأ وجاء من مرآة انحدث حلملاو تر سدان تغتث فتسوه لها حتى تعرف فتسوم لها فحدثته امرئه بالموسى فظل بها تفتنه فقام فقتلها فحدث هن امرأة به فتسو البرّوج فوقع الفتال بين تفسيين و طال الأمر

(فی حرمة الغیبة)

۲۳۰ ارشادالدیلمی قال النبی صلی الله علیه وآله من اذی مؤمنا و شطر كلمة جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه آيس من رحمة الله وكل كمن هدم الكعبة والبيت المقدس وقتل سبعين الف من الملائكة[۲۳۱] مجموعه عن جابر و ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ایاکم والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا ان الرجل یزنی و یتوب فیتوب الله علیه وان صاحب الغیبة لا یغفر له حتی یغفر له صاحبه[۲۳۲] مجموعه ورام قال النبی صلی الله علیه وآله کل المسلم حرام دمه وماله وعرضه والغیبة تنال العرض[۲۳۳] فی السقیفة عن الباقر عن الصادق علیهما السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله الغیبة اسرع فی دین الرجل من الاکلة فی جوفه وقال رسول الله صلی الله علیه وآله المخوض فی المسجد انتظار

باب حرمت غیبت

۲۳۰ درکتاب ارشاد دیلمی نقل شده که رسولخدا (ص) فرمود هر کس اذیت کند مؤمنی را ولو بجزء کلمهٔ میاید روز قیامت در حالتی که بر پیشانی او نوشته شده امر مأیوس از رحمت خدا واین آدم بمثل کسی است که کعبه خراب کرده و بیت المقدس را و بمثل کسی است که کشته ده هزار از ملائکه

۲۳۱ درکتاب مجموعه ورام است که رسولخدا (ص) فرمود بپرهیزید از غیبت زیرا که غیبت سخت‌تر است از زنا زیرا که زناکننده توبه میکند و توبه میکند و خدا قبول میکند توبه او را و بدرستیکه غیبت کننده آمرزیده نمیشود تا بگذرد از او کسیکه او غیبت کرده

۲۳۲ در کتاب مجموعهٔ ورام است که فرمود رسولخدا همهٔ مسلمان بر مسلمان حرام است خون او ومال او وعرض او وغیبت صدمه است بعرض مسلمان

۲۳۳ درکتاب سقیفه در کافی بنقل از امام شیعه (ع) که فرمود رسولخدا (ص) فرموده غیبت سریعتر است از خوره در وجود او و فرمود که رسولخدا (ص) فرمود نشستن در مسجد در انتظار نماز عبادت است مادامیکه بی وضو نشده گفته شد ای رسول خدا حدث چیست فرمود غیبت کردن

للصلوة عنده م لم يحدث قبل رسول الله وما الحدث الاعتياب[۲۳۴] في السقيفه عن الباقر عليه السلام قال وجدنا في كتاب علي عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال على المنبر والله الذي لااله الا هو ما اعطي مؤمن قط خير لدنيا والاخره الا بحسن ظنه بالله عز وجل والكف عن اغتياب المؤمنين والله الذي لااله الا هو لا يعذب الله عز وجل مؤمنا بعذاب بعد التوبة والاستغفار الا بسوء ظنه بالله عز وجل و اغتيابه للمؤمنين[۲۳۵] مجموعه ورام قال رسول الله صلى الله عليه وآله مررت ليله اسري بي على قوم يخمشون وجوههم بأظفارهم فقلت من هؤلاء يا جبرئيل فقال هؤلاء الذين يغتابون الناس ويقعون في اعراضهم[۲۳۶] مجموعه ورام بسنده الى الحرث على ان قال فيحكمون حتى تبدو عظامهم فيقال لهم هل يؤديكم هذا فيقولون اي والله فيقال هذا بما كنتم تؤذون المؤمنين[۲۳۷] في السقيفه عن الصادق عليه السلام قال اعلم بدلا ورع نفع من يحسن محارم الله والكف عن اذى المؤمنين واغتيابهم[۲۳۸] وفيه عن الصادق عليه السلام قال اذكروا اخاكم اذا غاب

۲۳۴ و در کتاب سقیفه وارد شده از امام پنجم (ع) که فرمود یافتم در کتاب علی علیه السلام در اینکه رسول خدا (ص) فرمود در منبر قسم بخدائیکه نیست غیر او خدائی که عمل بکرده خدا مؤمنی را هیچوقت خیر دنیا و آخرت را مگر بحسن گمان او بخدا و خوداری از غیبت مؤمنین و قسم بخدائیکه نیست الا او که عذاب نمیکند خدای عز وجل مؤمنی را بعذابی بعد از توبه و استغفار مگر بسوء گمانی او بخدای عز وجل و غیبت کردن او مؤمنین را

۲۳۵ و در کتاب مجموعه ورام هست که ابن عباس گفت رسول خدا (ص) فرمود بر خوردم در شبیکه سیر داده شدم بطائفه که میخراشیدند روهای خود را بناخنهاشان پس گفتم ای جبرئیل کیستند این دسته فرمود اینها هستند آنچنان کسانیکه عیب کردند مردم را و دخالت کردند در عرض و آبروی مردم

۲۳۶ در کتاب مجموعه ورام نقل شده که مسلط میکند خدا بر اهل آتش حرب را پس میخارند خودرا بقدریکه ظاهر میشود استخوانهای آنها و گفته میشود آیا آزار میدهد شمارا این میگویند بلی بخدا قسم گفته میشود این بسبب این است که آزار دادید شما مؤمنین را

۲۳۷ در کتاب سقیفه نقل شده از امام ششم (ع) که فرمود همان که نیست ورعی دافع‌تر از دوری حرام خدا و خودداری از آزار مؤمنین و عیبجوئی در آنها

۲۳۸ و نیز در آن کتاب است که امام ششم (ع) فرمود یاد کنید برادرانتان را هنگامیکه غائب شدند از شما بآنچه نیکوتر آنچه که خوش دارید یاد شوید زمانیکه شما غائب شوید

[illegible] ۲۳۹ [illegible] خطب رسول الله [illegible] ۲۴۰ [illegible] ۲۴۱ [illegible] ۲۴۲ [illegible] ۲۴۳

۲۳۹ در کتاب مجمعه ورام است که [illegible]

۲۴۰ ودرمقنعه گذشته ازامام صادق ع که فرمود سؤال شد پیغمبر [illegible] غیبت فرمود این است که استغفارکنی برای کسی و کار [illegible] دکنی او

۲۴۱ در کتاب ارشاد دیلمی [illegible] میبینند درآن حسناتی را که عامل آنها نبوده پس گفته شده این حسنات بسبب غیبت کردن مردم است تورا

۲۴۲ ودرآن کتاب است که [illegible] گفته هست

۲۴۳ و [illegible] وارد شده [illegible] که فرمود [illegible] مشل شده برمردی منافق [illegible] است که خدای متعال آب کنداورا به [illegible] رقیامت : وگفته شده که پیروی کرد مردی حکیمی [illegible] مقصد فرسخ بجهة اگر من غیبت کنم [illegible] وارد بر حکیم گفت من آمدم خدمت شما بجهت [illegible] چیزیکه خدا خلق کرده بزرگتر از آسمان وچیزیکه سنگین تر است از آن و از زمین و چیزیکه وسیع تر است از زمین و از سنگ و چیزیکه سخت تر است از سنگ: واز [illegible] و چیزیکه داغ تر است از آتش و از زمهریر و چیزیکه سرد تر است از آن و از دریا و چیزیکه بی پناه تر است از یتیم و چیزیکه ذلیل تر است از [illegible] پس حکیم در جواب گفت بهتان زدن بدروح سنگین تر است از آسمانها وحق ضایع بر حسب من وقت ضایع عی تر است از دریا وحرص وحسد داغ تر است از آتش واحتیاج بسوی نزدیک هنگامیکه برآورده نشود سردتر است از زمهریر : ودل کافر قسی تر است از سنگ و سخت تر : و سخن چین هنگامیکه رسوا شود خوارتر است از یتیم

[illegible]

۲۲۳ درکتاب مصفی مذکور است که [illegible]

[illegible]

۲۴۵ در کتاب ما ثبت نقل شده و رسول خدا ص که هر که غیبت [illegible] و مسلم و راوی [illegible] و پیش از آن گذشته که [illegible] ورا غیبت کرده

۲۴۶ و در آن کتاب نقل شده [illegible] که کسی عیب [illegible] باشد آنچه در او هست خدای [illegible] و هر که عیب [illegible] بدان [illegible] آنچه در او نیست

۲۴۷ و نیز در آن کتاب نقل شده [illegible] که غیبت [illegible] کرده اند خلاف [illegible] شده و حال آنکه میخورد گوشتهای مردم را بغیبت گوید پس دوری کن از غیبت مرد که غیبت جویان سگهای جهنم اند

۲۴۸ و نیز نقل شده در آن کتاب رسول خدا ص هر که [illegible] بخهت پرده بر دوش از عورات و خود [illegible] که [illegible] درجهنم

۲۴۹ و در آن کتاب [illegible] رسول خدا ص که [illegible] غیبت کردن حرام است بر هر مسلمانی و بدرستیکه غیبت [illegible] همانطور یکه میخورد [illegible]

عن ابی[illegible] ان لصاحب هذا الامر غیبة حتی یرجع عن هذا الامر من کان یقول به اذا رأیتم الحصی [۲۵۰] یسبح فی کفک فعند ذلک فتوقعوا خروج القائم ع فقال محمد بن مسلم و سمعت ابا جعفر ع قال بحقر لهذا الامر و اقامه و هل یتم هذا الا بقتل و قتل و اقبال و ادبار و لیدفعن هذا الامر حتی لا یکون سمعت من فلان و فلان و لیدفعن حتی یقال ان فلانا لو قام لذهب بکذا و لو قام لکان کذا و لو قام لکان کذا فوالله لیدفعن حتی یقال ذلک و لیمحصن الله فیه من یمحص و لیمحقن فیه من یمحق [۲۵۱] فی الحدیث عن امیر المؤمنین ع لا تذهب الایام و اللیالی حتی یملک رجل من اهل بیتی یواطئ اسمه اسمی و خلقه خلقی فیملأ الارض عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا و لا تذهب الدنیا حتی یملک رجل من اهل بیتی یواطئ اسمه اسمی و خلقه خلقی و سیرته سیرتی

[illegible] وجهه قال كانت عنده قضاها وان لم تكن عنده [illegible] كذالك فلا لانة منه وسنه (۲۵۴ [illegible]

[illegible] ۲۵۵ [illegible]

[illegible]

۲۵۴ [illegible]

۲۵۵ در کتاب ابواب عصمه وارد شده [illegible] قرمود تروه گ قس روزی و دستور داد کسی نباید افطار کند تا آنکه اذن بدهد باقطار روزه گرفتند مردم تا شب شد وشروع کردند مردم بآمدن خدمت حضرت و عرض کردن بندگی بعد وعرض کردن یا رسولالله من دوروز است رسیدم درحال روزه و بعرض نرسیده قضا کنم فرمود وعرض کردی پشت سر مردی آمدی و گفت یارسول الله دو دختر جوان اکنون من روزه گرفته بودم و آنها حجاب کشیدند خدمت برسند بآپ از بعر خدمت و ما افطار نکنند برسان خدا روزگار دهد دومرتبه عرض کرد پیغمبر دیگر اعراض کرد مرتبه سوم عرض کرد رسولخدا فرمود بدستیکه آنها روزه دار نبودند و چگونه روزه دار است کسیکه روزه گرفته بخوردن گوشتهای مردم و

[illegible] فقال ابن حنفی [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله فقال [illegible] فقال [illegible] رسول الله فقال [illegible] [illegible] [illegible]

۲۵۸ و نیز در آن کتاب از علی بن عبد الله [illegible] امام ششم علیه السلام که فرمود هر که نگوید در نامه‌ای که [illegible] و سپید کند گناه او بر اوست آنکه بداند که [illegible] آن نوشته [illegible] بدرستی که [illegible] گناه او بر اوست [illegible]

۲۵۹ـ منهاج البراعة جلد ۸ [illegible] مردی بود در قیامت پیش [illegible] مردی بدیگری گفت به‌این چه‌طور میمیرد بمثل مردن سگ پس [illegible] مردار بود رسول خدا [illegible]

۲۶۰ کتاب لآلی [illegible] مردی بدیگری گفت به‌این چطور میمیرد بمثل مردن سگ پس [illegible] مردار بود رسول خدا [illegible]

[illegible] ۲۶۱ [illegible]

۲۶۱ وی آن کنیز را بسیار دوست می‌داشت و چون حضرت از دنیا رفت او را به فرشتهٔ بسوی فرستاد که بو فرشتهٔ بسوی می‌گوید که چرا تو را قصد کردم چرا بدهم تو را از آن عمل و معجزه [illegible] که تو را برای تمام کار تو ونقل کرده از بسی دیگر که خبر رسید مردی غیبت کرده و را فرستاد سوی و هدیهٔ آن و دگفت و احوالی بر تو بسته که در آن من هدیه فرستادی گفت چرا من رسیده که تو فرستادی بسوی من کارهای نیک خود را بدست دشمن بدهم چرا بدهم سه و دیگری کنده که غیبت کنم کسی را دوست بدارم غیبت کنم مگر [illegible] را آنها سزاوار [illegible] دیگری.

۲۶۲ و در همان کتاب [illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible] هر کس [illegible] بشنود عمل دشمن را پس قبول کند آن عمل و عمل کسی است که بجا آورد آن عمل را و هر کس بشنود [illegible] سه دوم پس قبول کند عمل کسی است که [illegible] عمل را و فرمود علیه‌السلام هر کس پس کند عمل زشتی را خواهد بود مثل بعزاول که کرد آن کار را و فرمود امام پنجم علیه‌السلام و حساب از برای مؤمن بر مؤمن که بپوشد [illegible] و هفتاد گناه نیست بلکه گاهی برای کسیکه پهن میکند دو گناه است گناه غیبت و گناه اشاعهٔ فحشاء وپهن کردن. شیخ و بعد از بیان دلیل برحرمت غیبت بیان میشود معنای غیبت وامور داخلهٔ بآن ومواردیکه آن در ضمن چند امر. امر اول در بیان معنای آن از مجمع البحرین نقل شده و کتاب صحاح که غیبت آن است که متکلم ذکر انسان یشخص انسان عیبی بجهری که عیب کند او را اگر شنود و آنچه گفته اگر راست باشد نامیده میشود غیبت و اگر دروغ باشد نامیده میشود بهتان

واما بحسب شرع از رسولخدا (ص) درحدیثیکه ابوبصیر از غیبت روایت شده که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرموده وار افراد غیبت است مثل کسی ره رفتن مثلا کج راه برود ویا مثل کسی راه برود که اورا نشناسد زیرا برگشتن فردغیبت نشاندادن وفهماندن غیراست

و التفهیم والدا [illegible] ولی کد ولدا و کد ات [illegible]

والامر الثالث فی بیان امر [illegible] المذکور فی تعریف و امثلته ج المراد من الاخ فی النسب لما صرح [illegible] و حدة من الاب هو المسلم و عنه تکاثر و ان سمی عنه فی بعض [illegible] المسلم بالاخ فی حق [illegible] و اسمهم و اسمهم و شتمهم ما لم یکن قذف و قد امر رسول الله [illegible] بهجوهم و [illegible]

و یقدح بدلالة [illegible] فی حق [illegible] یهجوهم و [illegible] و اقدامه [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] علی ما فی الاحیاء ان یقول المرء فی اخیه ما یعلم ان الله تعالی عفا الاخرة عن [illegible] و [illegible]

که بدش بیاید اگر بشنود یا [illegible] علامه در جامع المقاصد [illegible] بر آنچه در احیاء است عبث این است که بگوید مردی درباره برادرش بچیزی که بدآید او را اگر بشنود از چیزهائیکه [illegible] و [illegible] مؤمنین بمنزله یک نفس است [illegible] و محالف که عامه [illegible] بر آنچه [illegible] که بعضی از [illegible] یا کل لحم خبیثا مثل بعضی از [illegible] ارضرورت مذهب و آن فداشتن احد [illegible] و [illegible] که بقدم زندگی منوط است بآن مثل بخش بعضی آنچه ملاقات کند با آنها [illegible] بودن کشتار و ذبائح آنها و [illegible] فتنه وفساد برای آنکه هردستهٔ نکاحی دارد و احکام مختصهٔ بخود آنها

وظاهر این است که مؤمن [illegible] و [illegible] فرقی بین زنده و مرده نیست مثل اینکه [illegible] فرق ندارد و تصریح کرده اند که فرقی نیست مجه باشد یا نباشد جمعی [illegible] است شیخ انصاری قدس سره آنجا که فرموده ظاهر این است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واما الذی فلانه اثم عظیم وهو قول لا اله الا الله محمد رسول الله حقن دمه وماله وحسابه علی الله تعالی

حسان عاجز ضعیف‌القلب متهور ومتجری مجروح

واما فی زوجه و کذلک اذا [illegible] و منع الاسلام [illegible] و نحوها

واما [illegible] کذلک اذا سبّ اوقذف قطعاً واعجم اوالکن اوالشیخ او البیع ونحوذالك

واما فی داره فکما تقول انه مفحص قطاة‌ای فی الصغر او کدور النصاری او نحوهما

[illegible] والامر [illegible] الشیخ قدس سره فی مکاسب [illegible] الاجماع [illegible] حرمته [illegible] ما رواه الصدوق فی [illegible] الصفار فی [illegible] عنه [illegible]

[illegible] غیبت [illegible] مسجع انصاری قدس سره درمکاسب فرموده حرام است شنیدن غیبت بدون خلاف وروایت وارد شده که شنونده غیبت [illegible] از غیبت کننده بدتر و حداقل درحرمت آن زیاد است واز جملهٔ اخباری که دلالت دارد بر حرمت آن [illegible] ایتی است که روایت کرده شیخ صدوق قدس سره در کتاب عقاب الاعمال از ابان بن تغلب از امام پنجم علیه‌السلام که فرمود هرکس غیبت شود برادر دینی او پس یاری کند او را و غیبت کند کسی را که آن حق او را ضایع کند و او را در دنیا و آخرت وهر کس یاری نکند او را ودفع نکند از او وحال آنکه قادر باشد بر یاری او : خدا کوچك کند او را در دنیا و آخرت [illegible] آن کتاب نقل شده حدیث مفصلی از رسولخدا که فرمود هر کس ردکند از برادرش غیبتی را که شنیده ردکند خدای متعال از او هزار دراز ش در دنیا و آخرت و اگر ردنکند خواهد بود گناه او مثل کسیکه غیبت کرده او را

و در کتاب وسائل صدوق نقل کرده از شعیب بن واقد از حسین بن زید از امام ششم علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام در حدیث معراج از رسولخدا (ص) که بمن فرموده از غیبت وارگوش فرا دادن بغیبت و نهی فرموده از شنیدن و گوش فرا دادن بآن و فرمود داخل بهشت نمیشود قدات یعنی نمام و سمع فرموده از گسکوشی که بکشاند بسوی غیر خدا و سمع

فرموده و غیبت و فرموده که کسی غیبت کند مر مسلمی را یا بشنود و رضا دهد بشنودن او و مستحق شود او را دوزخ را پناه می‌کنیم به خدا از آن و بشنود او اهل مجلس اگر بشنود و رضا دهد حلال شمرده حرام خدا را و آگاه باشید هر که در مجلسی که مسلمی را غیبت کنند بنشیند و مجلس برخیزد و او را منع کند و غیبت را از او دور کند و بشنود و باشد بر او آن چنان که بوده باشد او را که غیبت کننده است

و حد غیبت آن است که یاد کنی عیب برادر خود را به عیبی که دارد او را و غیبت نباشد اگر یاد کنی عیبی که ندارد او را که بگوید غیبت نیست مگر آنچه حد غیبت شمرده شد و حد غیبت آنچنان که یاد کردن عیب برادر دینی او را بچیزی که حد آن عیب باشد بتوجیهی که خوش گیرد او را مثلاً بگوید مؤمن گاهی مسامحه می‌کند و نماز را قضا می‌کند یا وضو نگیرد یا نماز را بی‌وضو می‌گزارد و این گونه توجیهات

لنی هن الامر و کراه احداد بعدم بعضه به بد و ن کان عیبا و نقصا و جهه یحتمل
یخرجه عن المعصیه فان لم یقبل لکونه مقصرا فی المؤمن قد یقبل بالمعصیه
فیتعین ان یسمی له لان مقتر عنه لان یعیر اخاه لعله اعظم عندالله من معصیه
و نحوه ذلک

الامر الخامس فی مقدار ما یجوز ذکره للغیبه فی المواضع التی یجوز فیها الغیبه فان غیبه
هی الحرام ان حرمتها انما هو لاجل ما فیها من هتک عرض المؤمن و تنقیصه و تأذیه
فکل ما یوجب هذا الامر یجب ان یکون مهتما بدونها کذلک فیما یتجاهر اما الفسق او ما یقصد به
الاستخفاف و نحو ذلک و لا شبهه فی جمیع المقاصد و ضابط القضیه کل فعل یقصد عرض المؤمن
و النقیصه به فهو محل البحث فیه و ان کان عرض یصحح فلا یعد من الغیبه کالمستشیر
و المتظلم الخ

عن مکاسب الشیخ فی حرمه الغیبه لاجل تدنیس المؤمن و تأذیه منه فذا فرض
هذا المصلحه اعظم من مفسده هتک عرض المؤمن بمثل ذلک الذم فیه وجب کون الحکم

امر پنجم در مشتبهات غیبت است یعنی بیان مواردیکه شارع اجازه داده که بسبب غیبت
کند برای آنکه آنچه از روایات استفاده شده این است که حرمت غیبت بجهت هتک عرض و
آبروی مؤمن است و نقص او و ذلت اوپس اگر موردی بود که غیبت هتک نباشد مثل اینکه
متجاهر بفسق باشد و غیبت نباشد در آنکه عرض او بسبب غیبت و نقص او نزد مردم عرض صحیحی
داشته باشد پس حرام نخواهد بود از ادله که استفاده شده که فلسفه حرمت غیبت هر عملی
است که قصد شود بآن هتک عرض مؤمن و قدح و خدشه در او و مذمتی که عرض صحیحی در
برداشته باشد حرام است مثل مصحب مسه که شنیده و دیده هی و امثال شیخ انصاری قدس سره
نقل شده که حرمت غیبت بسبب اسقاط نقص در مؤمن و ذلت مؤمن است پس اگر غرض
شود که باشد در غیبت مصلحتی بزرگتر از احترام مؤمن مثل ترک کلام در باره او واجب است
ملاحظهٔ حکم

برطبق مصلحت قوی کما اینکه قاعدتا این است در هر معصیتی حقوق خدا و حقوق الناس
و بعد از دانستن این مقدمه بدانکه خدا وجوه غیبت و باعث آن چند چیز است

اول آنکه مظلوم داد خواهی کند آنجا که ظالم شده که حق است بیان کند ظلم ظالم را
نزد کسیکه امید رود که رفع ظلم کند از او و حدی متصال فرموده که دوست دارد اشاعهٔ بدی
مگر از کسیکه مظلوم واقع شده و باید مقید آنرا که اگر نباشد متوهم اظهار ظلم که قسمتی

عن سوق اقوی المصلحتین کما هو الحال فی [illegible] معصیة من حقوق الله و حتوفی عن ذا مرت ذالك فاعلم ان [illegible] المضطر فی بعض المضبوط بذکر فلیس الظلم عند من یرجع وقعه الظلم منه قال سبحانه لا یحب الله الجهر [illegible] الا من ظلم فبین بقوله الخلاف فیه [illegible] عن [illegible] خرج عنهم و ان فی بعض [illegible] معصیة

[illegible] قوی [illegible] معصیة [illegible] و لا [illegible] و [illegible] و [illegible] ترویج [illegible] و [illegible] و [illegible] و

قد اشبع الجواب [illegible] و کان لاستغناء موقوف علی کمال العالم و خصوص بالافلاتحو
و استدلاله علیه صحیحه عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله ﷺ قال جاء رجل الی
النبی ﷺ فقال یا نبی الله ان امی لا تدع بیت لامس وقد [illegible] حسبها و قد قمت وقد ادمیه
من [illegible] فقد قلت لو [illegible] قال لا تقربها دعها فقلت من ان لها عن
[illegible] حتی اکفیها متحیرة [illegible]

[illegible] بحذر مسلم [illegible] من الله فی حق احد [illegible] لان مصلحة
دفع فتنة [illegible] من هتک ستر الحفظ [illegible] و ثبت علم [illegible]
موضوع [illegible] عن [illegible] المدع الذی یحذف
من اصله [illegible] ثبت من یتردد [illegible] المتدع [illegible] سوء حفظه [illegible] الذی اتهم بتعمد
او غفلة [illegible] و قال ﷺ [illegible] و قال
رسول الله ﷺ [illegible] من بعدی فمن [illegible] و [illegible] من
من سمعهم [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] فی الحدیث فی الاسلام بعد هم

من هر کس را بحد دراه میدهد خصرت فرمود حبس کن او را عرض کرد حبس کردم نافع نشد
فرمود حدش بکن که کسی [illegible] و وارد نمود عرض کرد این کار هم کردم و نافع نشد حضرت فرمود
مبتدع او را [illegible] بترسانید یعنی [illegible] من بالاتر نیست بدرجهٔ مادرت که او را منع کن از [illegible] حدیث
بعض گفتند شداد این مورد که [illegible] بحدا منع نکرد [illegible] واسطهٔ آن بوده که آن زن متحیر
بوده جواب داده شده که ایجهت معلوم نیست پس جایز است ولو متحیر نباشد

چهارم آنکه دلیل که مسلم آن را کبیره دانسته [illegible] واقع شدن در مفسده دیگر یا ضرری
بجهت آنکه دفع فتنه شر و مفسده [illegible] کسی قصد ازدواج
[illegible] و بی آگاهی که آن چیز معیوب است پس سکوت نماز دکر عیب آن ضرردی بیشتر پس
و همین طور است نسبت ببدعت گذار زیرا اگر کسی که خوف گمراه کردن مردم میرود فعلی دیدی که مردم [illegible]
و آمد میشوند پس آن مرد هم بدعت گذار و خوف این است که سر سبز کند بدعت و بدعتی او بدعت گذاران
پس حذر است که مرتکاب بدعتی ورا و رابطه [illegible] در این روایت کافی [illegible] ام شم (ع) در
رسولخدا که فرمود رسولخدا فرموده هر گاه دیدید اهل شك بدعت را بعد الحسن پس اظهار
کنید برای آنها را و بد کنید بسبهای بشما تا بپرهیزی آنکه طمع نکنند که فاسد
دین کنند و بر سایر مردم زیاد آنها و نگذارید که فرا گیرند در بدعتهای آن [illegible] میشوید خدا
بجهت این عمل برای شما حسنات و بلند میکند بآن سبب درجات شما

الدين ولا تعلموا من بدعهم سيئ بل اذكروهم بما فيهم من خير ادرجت
بحواس قصد ردع معلن عن اصرار الذي يبعد به عن الردع لانه
قد اولى من ستر المصر عنه فهو في حقيقة حسن في جميع الاحوال عموم ادلة
النهي عن المنكر

السادس ان يكون المرجوح معلوما او مظنونا فان لم يعرف فيه الا مجرد
وجوده فلا يجوز التجسس عنه وعدمه والاستدلال بعدم الترجيح على عدم
الوقوع لاحتمال وجود مرجح لم يطلع عليه من قدم او من اخر ولا على الترجيح في
الشرع وهو ان يرجح احد الوجوه فيقتضي حرمة الغيبة وترك التجسس
في الدماء والاموال وغيرها و لغلب الظن بوجود [illegible]
لاقامة الحدود

السابع دفع الضرر عن المغتاب فان لم يندفع الا بالغيبة جاز وان امكن
دفعه بطريق اخر لم يجز وقد يباح المغتاب بذلك في بعض الاحاديث ما يجوز

پنجم از موارد جواز غیبت این است که قصد صحیح داشته باشد که بیان وسیله باشد برای کسی را از کار بد وعمل بدی که انجام داده برحذر دارد یا مگر بیان وسیله باشد برای اظهار کار او را بایی قصد [illegible] پوشیدن عیب او یا نه این مرحله [illegible] اوعلاوه ادله نهی از منکر میگیرد مورد را

ششم از موارد جواز غیبت موردیست که بخواهی مقدم بداری روایت کسی دا بردیگری وقبول روایت وادا [illegible] وتعدیل بعضی در مقام ترجیح بعضی بر بعض یا شهادت کسی که جایز نباشد مسموع باشد در نظر و در حق که [illegible] گفتن این امور جهت دست و همین طور ترجیح در باب شهادت تا مسلم شد بین مرجح غیبت مرجح آن و گفته نمیشود حقوق در جوب واموال وعقبه میباشد باشد و همین جهت در شهادت در دو غیبت برای حدود

دهم از موارد جواز قصد دفع ضرر مسلمان از خود یا غیر یا عرض غیر یا امثال آن غیبت و همین جهت حمل میشود احادیثی که وارد شده در ذم و لعن گوئی از زبان و غیبت از پیشوایان جور روایات بیرون علت ذکر شده و همین جهت جایز است غیبت کسی که جهت نهی از منکر خود گو نشده یا مال او یا عرض او یا غیر آنرا که ضرر بآن میرسد ممنوع را

هشتم از موارد جواز غیبت جائی است که ذکر کردن کسی مضبوط بدست مسلمان وسبی که بآن شناخته میشود و غیر آن نمیتوانی بشود مثل اعمش و عرج و جوب و قرع و مثال اینها پس

لعینه یتعلق علی نفس المتکلم اوماله اوعرضه فان الضرورات تبیح المحظورات
ذکر شخص بالصفة المعروف انه کالاعمش و الاشتر والاحول و
نحوهافلاباس به اذاصارت الصفة فی شهرته وصف به الشخص لئلا یحتاج الی
ذکر ذلک بعد ذکر الاسم و یدل علی جواز الغیبة لاغراض صحیحة
عقد البخاری ترجمة باب ما یجوز من اغتیاب اهل الفساد والریب
و ترجمة باب من اراء علیه الحد و عنون باب ما یذکر من غیبة من
احدهم و اورد فی ترجمة الاول حدیث ائذنوا له بئس اخو العشیرة و مع ذلک لان له
تنزیه اللسان عن الثالب و ذکر فی الثانی حدیث فاطمة بنت قیس و ما ذکره احمد لسان
المحتسب بدل او خوف اشتهار و ذکر فی الثالث حدیث من لا یحترزه الناس لاتقاء
فحشه و قد قال الامام النووی علی ماحکی
المنهاج اذا جاهر الفاسق بفسقه فلاحرمة له و لاغیبة و فی روایة اخری من القی
جلباب الحیاء فلاغیبة له و هو محمول علی غیر المجاهر به فقدصح عنه ﷺ و قد

باکی نیست اگراشتهار شخصی بیکی ازاین اوصاف طوری باشدکه بدش نیاید صاحب آن از
ذکر آن وهرچه علماء ذکر شده درکتب محمول است برهمین

نهم ذکرعیوب پوشیدهٔ مریض نزدطبیب بجهت معالجه

دهم ردکسیکه اذن نمی کرده که بدست آن شخص برای او و برای آنکه حفظ اسباب
سر باشد بر اساس اعراض حرمت غیبت

یازدهم ازموارد جواز درسوء ظن است که دونفر آگاهند بر معصیت کسی و هردو مظنه
بوده‌اند پس یکی ازاین دونفر پیش گفته کار حرام است برای آنکه ذکراوثری
ندارد بر این سنوده هرچند بهتر این است که آلوده نکند بستان بغیر از عرس
صحیحی خصوص با احتمال بیکه فرض کرده باشد دیگری آن را خوف اشتهار آن باشد
دوازدهم ازموارد جائزه عیب کردن کسی است بمجاهر بفسق و اوراستی مردم که مردی است
گنه‌کار بدش بیاید بمعصیت همان گناهی که مرتکب شده و برا کسیکه باک ندارد از ظاهر شدن گناهش
بین مردم گرفت بد زد که باعث شرمندگی نگناه امم فرموده ساقط محل مجاهر هر گناه اظهار کرد
فسق خود را پیش پست اخبر امی برای او وبیست برای اوغیبتی نبود روایت دیگر است
هر کس دوروی خودرا پیش پست بر ای اوغیبتی واما جوار غیبت او درغیر چیزیکه خودش
اظهارنمود زد بعضی منع کرده اند آن وصحیح فرموده سزاوار است حکم شود بلحاق نتیجه اظهار

شیخ قدّه وینبغی الحاق هذه بسنریه مایتجاهر فیه اذاکان دونه فی القبح

(باب فی الحسد و ذمه)

۲۶۳ فی ... حسده ... حسده ... ۲۶۴ ... الدیلمی وقال تعالی فی بعض کتبه ... ۲۶۵ ... ۲۶۶

میدارد عیبی که عیب آمیز گر کوشش نماید آنکه ظاهر نماید دلیل توسعه وقلت کرم ... که حودش اظهارمیدارد (ز ک ر).

(باب حسدبردن ومذمت آن)

۲۶۳ در کتاب ... که رسول خدا (ص) فرمود ... حسد ... آنکه ... خود ... بدرستیکه ... آدم ... حسد ... آدم ... واداركرد برخوردن ... حسد ... برکشتن برادرش هابیل و آدم ... است خواست خدا برای آنکه راضی ... بقضای الهی

۲۶۴ درکتاب ارشادالدیلمی نقل کرده که خدای‌متعال فرموده در بعضی ... آنکه حسد ... ورد دشمن نعمت من است وحسد اسکار میشود در حودش پس ... در محسود ظاهر شود

۲۶۵ ودرآن کتاب است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده خداحسد بدهد بحسدحسد عدالت‌میورزد ... میکند صاحبش ...

۲۶۶ ودرآن کتاب است که روایت شده در اسمای پنجم ملکی است که میگذرد اورا عمال وگاهی عملی‌میگذرد مثل‌شمس ... میکند پس‌آنرا برمیگرداند ومیگوید این‌عمل درآن حسداست پس‌یزنید بروی صاحبش ومدیدم ظالمی را که شباهت بمظلوم داشته باشد مگرآدم حسود وهر کسی راهی برای رضای اوست مگر حسود که ... راهی سوی رضای او مگر زوال نعمت‌محسود وآنکه برا و حسد برده

فیه وروی ان فی سماء الخامسة ملکا تصور له الاعمال فرعا مرئیة عمل کالشمس یعنی
ء فیرده ویقول اهد فیه حسدا فصر بوا بها وجه صاحبها وهاتین الطائفتین المعصوم
الا الحسد ولیس واحد فی السماوات لا یحسد لافضل ما یری فیه لا ملا یرحمه لا ما
بعد المحسود[۲۶۷]. وفی روایة ان موسی علیه السلام ای خلا عند ما عرش فضله وقال
ب ما رزقت هذا هو فیقول سلامة بحب ما لی یرشک فقال یا رب لم یحسدالی
[۲۶۸] وفیه قال امیر المؤمنین علیه السلام لا تحسدوا فان الحسد یاکل الایمان کما تاکل
ر الحطب[۲۶۹] وفی الخصال فی وصیة النبی صلی الله علیه وآله لابی جعفر بن نعمان الاحول ان ابغضکم
الی المتر-ون المشاؤن بالنمیمة المفرقون بین الاحبة الباغون للبرآء العنت واما بالذین
الذین سلبهم الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فانهم حسدة فی کل امر ثم قال صلی الله علیه وآله وهل افسد
احدکم الا الحسد علی امة محمد حسد مؤمن الا ان الله عز وجل یطفی ذلک بالتقوی وفی نسخة
[۲۷۰] وفی روایة اخری قال الحسد والبخل[۲۷۱] عن ابی عبد الله علیه السلام
قال لیس مؤمن بمتهم مؤمنا اذا حسده ولا یغشه ولا یعضه قال رسول الله صلی الله علیه وآله قال الله عز

۲۶۷ ودر آن کتاب است که روایت شده حضرت موسی (ع) بسجده دی از عرش خطه
مردود گشت خدای تعالی بدین سبب وحی کرده بسوی حریة عرش خلا نبود از حسد
حسد نمی ورزد بنده

۲۶۸ ودر آن کتاب است که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده حسد نورزید بدرستی که حسد
میخورد ایمان را همانگونه که آتش هیزم را

۲۶۹ ودر کتاب خصال بعد وصیت نمودن پیغمبر صلی الله علیه وآله بنعمان احول پدر سیکه مبغوضترین
شما نزد من رباست طلبان هستند و سخن چینی میکنند میان دوستان و جدا میکنند میان برادران شما بیشتر آنها
ارمنی و نمی باشند آنها دشمنان من کسانی هستند که تعلیم مردم شده و پیروی کنند آنرا و اقتدا
کنند بها در تمام امور و بعد فرمود که قسم بخدا اگر یکی از شما باندازه روی نمی طلا بعد
از زمان خدا بعد مبغوضتر نزد آن خدا از حسد عذاب او خواهد شد

۲۷۰ ودر همان کتاب است که آفت دین حسد است وعجب است وبخل

۲۷۱ ـ ابراهیم سلیم علیه السلام است که مؤمن غبطه میبرد وحسد نمیورزد ۲۸ قوی حسد
میبرد وغبطه میخورد رسول خدا (ص) فرمود کمترین مردم از حیث ثبات حسود است

المحسود[۲۷۲] عن الصدوق ﷺ لا تؤمن بخ... فيه الشح والحسد والجبن وفي ﷺ الحاسد مغتر نفسه قبل ان يضر بالمحسود[۲۷۳] وفيه ايضا عن الصدوق ﷺ و... الحسد من عمى القلب وجحود فضل الله تعالى وهما جماع كل الاثم والحسد فاول ذنب عصي الله به في السماء الحسد وفي الارض الحسد فابليس حسد آدم لما رأى فضله وابن آدم قتل اخاه حين حسده فبغى عليه فقتله الابدو هلك مهلكا لا يرجو منه ابدا[۲۷۴] وفيه عن النبي ﷺ كان رسول الله ﷺ يقول في كل يوم من ست من امتي بالقتل والحسد والعصب والعجب والحسد[۲۷۵] وفيه قال قال الصدوق ﷺ الحاسد مغتر نفسه قبل ان يضر بالمحسود كالمتعرض لسهام عدوه ليصيب عدوه اما ان يصيبه او لا يصيبه فان اصابه اصابه وان لم يصبه رجع عليه غمه وحزنه بما حفظ الله من نعمه على المحسود والحاسد يغتم بما انعم الله على المحسود ويحسده عليه فهو ابدا في غم والمحسود في راحة وفي الحسد قال الصادق ﷺ الحسد ان ترى لاخيك نعمة فتغتم وتتمنى زوالها عنه وفيه قال رسول الله ﷺ

۲۷۲ـ ودرهمان كتاب ... ام ششم عليه السلام كه بيان فرموده ... ديگر كه دراو بخل و حسد وجبن باشد وفرمود آدم حسود ضرر بخود ميرساند پيش از آنكه ضرر برساند بمحسود

۲۷۳ـ ودران كه بامام ... ام ششم عليه السلام كه فرمود حسد ركوعي دراست وار دنكار فضل خداى تعالى واين دوول است براى كفر وهو صفة حسدين وقبح ميشود پسر آدم درحسرت هميشگى وهلاك ميشود بهلاكى كه نجات نيابد از آن هرگز

۲۷۴ـ ودرآن كتاب است امام ششم عليه السلام كه رسول خدا(ص) پناه ميبرد بخداهر دو از شش چيز ... وشك وشرك و ... تعصب : وار غضب : وار عجب : وار حسد .

۲۷۵ـ ودرهمان كتاب است امام ششم عليه السلام كه فرمود دائم حسود ضرر ميرساند بمحسود قبل از آنكه ضرر برساند به آنكسيكه باو حسد برده مثل سمهاى كه بدشمن حسدش بر دوري او ودرخشم خدا و براى آدم حسود حسد ورزيدن سبب وهدم بنيان وبلندى او ونقض عهد خدائى و بر گرديدگى پس به آنكسيكه بر او حسد برده اينكه بوحسد برده ورزيده كه بعين آدم حسود هميشه ثابت است بسكس عيان كسيكه بر وحسد برده وورق قسمت شده پس حه نعمتى منتشد حسد بحسد برده وچه ضررى ميرساند حسد بكسيكه بر وحسد برده : در كتاب سفينه نقل شده كه حسد اين است كه ببيند براى برادرش نعمتى واپس تمنا كند زوال آن ... و و باشد آن نعمت براى او وغبطه اين است كه تمنا كند امر براى خود مثل آن نعمت و درخواست بكند زوال آنرا از برادرش پس حسد حرام است بطور كلى يا اظهار آن

ن ثمی ن کاوس جمیعه لاسمی ره ... عده فهو حر امعقد و طهر ۲۰۶ عن کافی
عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن عمر بن اذینه
عن زراره قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله تبارک و تعالی
ساحفظ بعضی جسد بعضی ابدی قسمت بین جدودی و هی رکبتاه و عرق
منی ۲۰۷ و عنه علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام ان علامات
المؤمن واثنا عشر خصلة ۲۰۸ عن الصحیح قال عبد الله علیه السلام لعیسی یا عیسی
علیه السلام احمد و ... صحه الجسد من قبل الجسد ۲۰۹ فی عده روایات

۲۷۶ ـ در کتاب کافی از امام هشتم علیه السلام روایت شده که رب الجلال می) فرموده
خدای متعال فرموده بموسی بن عمران که ای پسر عمران خشم خود را مرا رام بخیب آنچه عطا
کردم بآنها از فضل رحمت خود و بامکن خشم خود بسوی بندگان و خشم مرا بر آنها مد
وداشته عفو آنها نباشد بترسانید آدم خود بسوی نار و بهشت و خلود گرانست قسمی را
که تقسیم کرده ام بین بندگان خود و هر که این باشد عفو من و تسلیم من و او و به
او از من

۲۷۷ ـ وارد آنحضرت است که لقمان گفت بپسرش ... جسد به علامت سه علامت
میکند وقتی صاحب نعمت غالب شود وجاهلوسی میکند وقتی حاضر میشود و سه ثبت میکند
وقت مصیبت

۲۷۸ ـ ... بیج بن شده که امیر المؤمنین ع) فرمود عجب است از جبون که عمل دارد
از سلامتی بدن و فرمود سلامت بدن از کمی جسد است

۲۷۹ ـ درسفینه و بکر کرده حکایت عجیبی در جسد که فرمود خلاصهٔ آن این است که مردی
دارای نعمت بود و بسیار بمردان جاه طلب و موسی عمر جسد برد بعضی در نعمت بگذاشتند و بندگی
کرد پس این و آن را رد و شتافت بداو صدمه برند خبر بند علامی کوچک و تربیت کرد او را
وچون خود بی شد قوی ... دستور داد که بخدا و را بنام همسایه که داو حسد میبرد تو گرفتار
شود و کشته شود حکایت شده که کاردی برداشت و سر کرد و بغلام داد و اظهار داشت که تو بعد
... من داد بسی و ر صل مالش صد هزار درهم پول داو داد و گفت وقتی مرا کشتی برو بهر بلدی
وشهریکه خواستی پر علام تصمیم گرفت که عاجب کند از آدمی خود بعد در صباح رسید و
پیچیدگی رو و گفت ... ای خدا برای خدا ... ره حساب که تف کنی بحجب چیزیکه
نمیدانی خواهد شد یا تو واگرهم بشود بسی بآن و بیب زیرا نومرده خواهی بود خوشت
آخر عمرش رسید در وقت طلوع فجر ... حساب علاهرا بدر کرد و سر اسیمه داد کارد را بغلام

وآمد آهسته دای دیو رجه همسایه و بیان به حو بید وی بسته و بلام گفت بدمحله کن
پس گذاشت کار زار جلس و بر سر ش و ر گفت بحو نگاه خود و گذ ش را که بحوب
خود میطلبید : چون صبح شد خانوادهاش از او خبری نیافتند حتی آخر ورشد یافتند او را
بر بام همسایه کشتهشده همسایه را گرفتند وحبس کردند : وبعد که مطلب آشکار شد خلیفهامر
کرد همسایه را رها کردند

۲۸۰ــ در کتاب انوارولر است که حسد عمل ومحبت بن درجه سیاه و کثیر س
گناهان وفاسد کننده قلب و کامل ستند سر وب وبدی آن که او گناهی است که خدای عزوجل
بآن عصیان شده وآن گناه حسد بردن شیطان است بیدرما آدم علیه السلام پس د مه پند کرد
دین اسلام ور قدر وبند حسکه خدا دسور د ده پیمبرش را باجتناب از آن وفرموده ومن
شر حاسد اذا حسد بعدا دستور باجتناب ساحر وسحر پس بر ن قرار د ده خدا آدم حسود را
باشیطان وساحر

البدء لی یوم صمعه و قد امر الله نبیه بالاستعاذة منه فقال ومن شر حاسد اذا حسد یعنی ان ینعم الله علی المحسود بالنعم التی یحسد علیها[۲۸۱] وقد قال النبی ﷺ ستة یدخلون النار قبل الحساب ستة الامراء بالجور والعرب بالعصبیة والدهقنة بالکبر والتجار بالخیانة والجهال بالجهالة والعلماء بالحسد و فی حدیث آخر ان الحسد عشرة اجزاء تقسمها بین العلماء و واحد فی الناس و الهم من ذالک الجزء الحظ الاوفر[۲۸۲] وقد عن داود الرقی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اتقوا الله ایها العلماء فانکم اشبه شیء بحیتی بن مریم علیه السلام کان عیسی بن مریم اذا خرج فی البلاد فجاء فی بعض سکة مع قصیر فی اصحابه و کان کثیر الدرهم فلما رأوا عیسی قالوا لبعضهم لی الخرق قد اتیم انه بصحبة بعض هذه فمشی علی عهر اقدامهم فقال الرجل لقصیر حین

۲۸۱ ودر آن کتاب است که رسول خدا (ص) فرمود سی طائفه پیش از حساب داخل آتش میشوند از امیران بجور و عرب بسبب عصبیت و از عجم بسبب کبر و خودخواهی و بازرگانان بسبب خیانت و اهل ده بسبب جهالت و نادانی و علماء بسبب حسد و در حدیث دیگر است که حسد ده جزء است نه جزء آن در بین علماء است و یکجزء در همه مردم و برای علماء ازهمین یکجزء قسمتی است وافر

۲۸۲ـ ودر آن کتاب است از ابو الرقی که گفت شنیدم از امام ششم (ع) که فرمود بترسید از خدا و حسد ببرید زیرا بعضی از بعضی بدرستیکه عیسی بن مریم از جمله ادب سر بعضی گردش در بلاد بود پس در بعضی از گردشهای خود بود مردی کوتاه قد و بدش ودائم با آنحضرت بود گاهی که رسیدند بقریه عیسی گفت بیائید برویم بصحه بعضی همه و با آب گذشت مردم قصد نمودند بعضی (ع) عقب کرد گفت بیائید برویم بصحه بعضی همه و با آب گذشت و ملحق شد به عیسی (ع) پس عجب فرا گرفت اورا و خودخواهی : و گفت این روح الله است بروی آب حرکت کرد ومن هم بروی آب حرکت کردم : پس چه پرقیمتدارد عیسی برمن : تا این خیال آمد فرو رفت بر آب امید نه که دست عیسی گرفت او را عیسی از آب و خارج کرد و فرمود چه گفتی ای مرد گفت خیال کردم که مانند تو بر آب راه میروم و همراهم و عجب برمن داخل شده و فرمود عیسی هر آینه گذاشتی نفس خود را در غیر محلیکه حد گذشته پس بحرومندی بزرگتر آنچه گمان و پنداشت کن بسوی خدا و توبه کن از آنچه گفتی پس توبه او قبول گشت بسوی رتبهٔ آنچنانیکه قرار داده بود او را خدا در آن رتبه : پس بترسید از خدا و حسد نورزید بنفس از شما بعضی را

بصر بن عیسی حدثنا یسم لله نسخه بعض هذه قمشی علی الماء لحو بعسی ﷺ قد حدثه العجب بعضه فقال هذا روح الله یمشی علی الماء و مشی علی الماء فصله علی قول فرعون فی الماء واستغاث بعسی ﷺ فتناول له من الماء فأخرجه فی یده فقال له قم بإذن الله فقام فقال هذا روح الله یمشی علی الماء فدخلنی من ذلک عیسی لقد صدقت بعبدك فی هذا الموضع الذی وصفت لله فقد صدقتك بعبدی وقد قتلوا الی الله هذا من هذه الأمة فقال الرجل وعادالی مرتبة التی وضعه الله فیها فانتهوا له ولا تجدن بعضهم عند ۲۸۳ فی الحقائق وقال لنبی ﷺ سمعوا علی قضیب نحو لیح ما یحملن قال کل نبی بعثه محمد ﷺ قال ﷺ ثلاثة لا تجد منهن بد و قال له قد یجد من احدا فقال و بعد و لصره و وجد ثلاثة مخرج من فلا تجد و فلا تجد فی فعل و لا تجد فلا تجد

(باب الکذب)

۲۸۴ و قال رسول الله ﷺ کل ما کذب و فعله محمد و هو فی الم ۲۹۵ و فعله ﷺ و لا تجد فی تجد ت و لا تجد فی موضع من هذه له ۲۸۶ و فعله

۲۸۳ـ در کتاب حقائق است که رسولخدا (ص) فرمود تمام کنید بر قضا نحو نخ مردم در بیهقی زیرا که هر صاحب نعمتی حسد برده میشود و فرموده ست رسولخدا (ص) سه چیز است که نجات نمییابد از آنها احدی و در روایتی است کم است کسیکه نجات یابد از آن سه چیز گمان بد و حسد و فال بد و بشما خبر میدهم زده از : هرگاه گمان بردی اثر یادمکن و هرگاه فال بدزدی مکث مکن وانجام نده و هرگاه حسد بردی ظاهر مکن .

(باب حرمت دروغ گفتن)

۲۸۴ـ در کتاب مجموعه مورخ است که رسولخدا (ص) فرمود بپرهیزید از دروغ زیرا که دروغ باقجور است وهردو در آتش اند

۲۸۵ ودر آن کتاب است که ویل است برای کسیکه سخن گوید دروغ که بخنداند بآن مردم ویل بر او ویل بر او

۲۸۶ـ ودر آن کتاب است عبداله پسر حزار که گفت سه لحن پرسیده شد که آیا مؤمن زنا میکند فرمود گاهی ممکن است پرسیده شد که ای رسولخدا آیا مؤمن دروغ میگوید فرمود نه بعد رسولخدا فرمود این است وجز این نیست که دروغ گو کسانی هستند که ایمان نیاورده اند .

عن عبد الله بن حماد البصري قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن أكبر الكبائر فقال الشرك بالله قلت ثم ماذا قال عقوق الوالدين قلت ثم ماذا قال اليمين الغموس قلت وما اليمين الغموس قال الذي يقتطع مال امرئ مسلم قلت ثم ماذا قال قذف المحصنة قلت ثم ماذا قال أكل مال اليتيم ظلما قلت ثم ماذا قال الفرار من الزحف

۲۸۷ـ در کتاب مذکور امام پنجم علیه السلام فرموده که فرمود علی بن الحسین (ع) میفرمود ولادش بچه هست دروغ از کوچك و بزرگ آن درجه و شوخی آن زیرا که مرد هرگاه دروغ بگوید در حین که حق خدای میبیند دروغ گفتن امور بزرگ و فرمود آیا میدانید که رسول خدا (ص) فرمود همه شده راست میگوید تا نویسند خدا و دا دروغ گو گویان وهمیشه بندهٔ دروغ میگوید تا نویسند خدا و دا دروغ گو

۲۸۸ـ در مذکور امام پنجم نقل شده که فرمود دروغ را مثل کنید انها

۲۸۹ـ در کتاب کافی نقل شده از امام پنجم علیه السلام که خدای عزوجل قرار داده برای بدیها قفلها و قرار داده کلیدهای آن قفلها شراب و دروغ بدتر است از شراب

۲۹۰ـ و در آن کتاب مذکور امام ششم علیه السلام که هر دروغی مسؤل است گوینده آن روزی مگر دروغ دیسه مرد که دیگه خدعه کند جنگ یس دروغ گوینده ش مؤخر نیست و مرد دیگه اصلاح کند بین دو نفر بگوید بین غیر آنچه بگوید بدگوی و شری جز اصلاح بین دو نفر نداشته باشد و مرد دیگه وعده بدهد اهل و عیال خود را بچیزی و قصد نداشته باشد که وفا کند

۲۹۱ـ و نیز در کتاب کافی نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرمود عیسی بن مریم (ع) فرموده هر که دروغ زیاد بگوید آبرویش از بین میرود

لكافي عن اسعد الله ... عن ... من شر ... وهو ... ۲۹۲
في السفينه عن الصادق عليه السلام ... صلوة ... ۲۹۳ ... ومن ... وهو ... صادق
... كانت فيه ... من ... عن ... ۲۹۴ في ... عن ... هو ... لم
... عن ... كست ... تي
... ادخلتها على رسول الله ... وعمي نسوة قالت ... وهو ...

۲۹۲ـ در کتاب سفینه نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرمود مردی دروغ میگوید و بسبب آن محروم میشود از نماز شب و وقتی از نماز شب محروم شد محروم میشود بسبب آن از روزی

۲۹۳ـ و در آن کتاب است از رسولخدا ص که فرمود جهنم خراب میشود هر که دروغ باشد آنها را او دروغ و منافق باشد و اگر یکی از آنها باشد در او باشد حتی از بدی تا توبه کند آنرا کسیکه در حکایت دروغ بگوید و هر گاه وعده کند وعده خلف کند و هر گاه پیمانی ببندد مکر کند؛ و هر گاه دشمنی کند گناه مرتکب شود

۲۹۴ـ در کتاب سفینه ذکر شده از جمله چیزهائیکه معروف شده دروغ گوش در آن و سهل انگاری شده در آن این است که گفته میشود بگی عدا بخورد در حیوان میگویند میل ندارم بدروغ و حال آنکه منع شده از آن و دروغ در آن حرام است اگر طفل صبحی باشد و این دروغ روایت شده از محمد که گفت اسماء بنت عمیس گفت من همراه عائشه بودم که او را مهیا کردم و وارد بر رسولخدا (ص) کردم اورا و بیرون دیگری بودند من گفت بخدا قسم بیافتم نزد رسولخدا (ص) خوردنی مکروهی بسیار پس آن مدیس و یاد نداشته او دروغی چیز نگرفت من گفتم نزد من دست رسولخدا و لیکن گرفت با حجب و شرم بعد فرمود رسولخدا بده طرف را بیمراهات گفتند آن زنها مامیل ندارند فرمود رسولخدا در حالیکه اشتها دارند دروغ بگوئند اسماء میگوید من گفتم ای رسولخدا اگر کسی بر خلاف واقع بگوید من ندارم این دروغ شمرده میشود فرمود صلی الله علیه و آله مدرستیکه هر دروغی نوشته میشود حتی نوشته میشود دروغ کوچک کوچک و در آن کتاب است که مردمان خدا ترس دوری میکنند از سهل انگاری دراین دروغ

الاقرحاص لي فشربت ثم دعا لبنة فشربت ثم دعا لبنة فشربت الحديث فقمت لاذهب بدرسول الله ﷺ حتى جئت منه فقلت يا رسول الله ﷺ حدثني حديثا فشربت منه ثم دعا لبنة فشربت فقلت يا رسول الله حدثني حديثا لاشتهيه بعده فقال لا تجمعن جوعا وكذبا فقلت يا رسول الله ان قلت حدثني لاشتهيه بعده والله لا كذب قال فمضى ومضيت حتى بلغت الكذب ثم ذكرت كذبة وقد قال اهل الورع يجتنبون في التسع بعض هذا الكذب[۳۹۵] عن امير المؤمنين ﷺ قال لا يجد عبد حقيقة الايمان حتى يدع الكذب جده هزله وعنه عليه السلام قال اعتياد الكذب يورث الفقر[۳۹۶] وعنه ﷺ ان رجلا اتى رسول الله ﷺ فقال يا رسول الله عندي جار كثير الجمع لي خير الدنيا والاخرة فقال لا تكذب قال الرجل فاحسن على جاره يذهب الله فقر انتهى جوعي من بيتي سألني عن شيء كذبته او كذبت قال لا قال فمن جاءني من قبل رسول الله ﷺ عنك بشيء عنه[۳۹۷] وفيه الكذب عن علي عليه السلام قال رسول الله ﷺ لمؤمن اذا كذب من مسيرة اربعين ميلا نتن ريح كذبته حتى يسمع لعرش وما حوله حتى لعرش والذي نفسي بيده ان الكذبة لتفسد بين الناس حتى تبلغ السماء[۳۹۸] لا يزني من يزني وهو مؤمن كما قال رسول الله ﷺ ولا

(۳۹۵ـ و در آن کتاب است امیر المؤمنین علیه السلام که هیچ بنده نمیابد حقیقت ایمان را مگر وقتی که واگذارد دروغ را چه جدی و چه شوخی آن فرمود عادت بدروغ گولی باعث فقر است

۳۹۶ـ و در آن کتاب روایت شده که مردی آمد خدمت رسولخدا (ص) و عرض کرد ای پیغمبر خدا مرا موعظه کن بمن خصلتی که جامع باشد خیر دنیا و آخرت را برای من رسولخدا فرمود دروغ مگو آن مرد گفت من کننده کاری بودم که موجب غضب خدا بود: ترك کردم آن را بجهت خوف و بیم از اینکه مبادا بپرسد کسی که من کار کردی پس رسوا شوم و بدروغ مگویم و مخالفت کنم رسولخدا را در چیزی که وادار کرده مرا بر آن که ترك دروغ نمایم

۳۹۷ـ و درهمان کتاب است از امیر المؤمنین (ص) که گفت رسولخدا (ص) فرمود هر گاه مؤمن دروغ بگوید سیصد فرشته از او دور شوند بفاصله یک میل بواسطه بدی بوئی که از او بمشام ایشان رسد و بلند شوند تا برسند بآسمان هفتم و شهادت دهند بر آنچه شنیده اند از او و برسد بعرش و بایستد پیش روی خداوند عزوجل و گویند پروردگارا این بنده تو دروغ گفته است بطوریکه ما را بدی بوی او آزار داد و بگذارد او را در لعنت تو تا روز قیامت اگر توبه نکرده باشد و اگر توبه کرده باشد بیامرزد او را

۳۹۸ـ در کتاب لآلی نقل شده که رواست که مردی هر گاه بگوید خدا میداند و من

[illegible]

(باب في المنافق والمنافق)

[illegible]

آنکه دروغ باشد خدا میفرماید بملائکه نگاه کنید بنده من که دعوی میکند که عجز بر او ازمن دکه حواله دهد این دروغ را باو تا بمکه محمول کرده برعلم من : ومنم با او بجامیاورم فلان وفلان از دلت ومنات و [illegible] بت دیگر است که هرگاه بگوید بندهٔ خدا میداند خواهد بود دروغ گو و خدا میفرماید آن کافر کسی را که دروغ بندی بر و غیر از من

۲۹۹ـ ودر آن کتاب است از امام پنجم علیه السلام که فرمود هرکس بگوید خدامیداند نسبت بچیزی که نادان است هرش میلرزد بواسطهٔ عظمت آن

باب نفاق و منافق

در کتاب منهاج الدراعه جلد ۲ ذکر شده که بعضی گفته شدهٔ از فقهاء و دیعهٔ آن این لفظ است که اسم یکی از دوخانهٔ موش صحرائی است که هرگاه اورا تعقیب کنند میگریزد از یکی بدیگری و خارج مسدود و گفته شده که گفته شده که اسم است [illegible] وبر زمینی که در آن پنهان میشود و منافق بمنزلهٔ پنهان کردن این موش دانسته شد

۳۰۰ ودر آن کتاب است حضرت امام علیه السلام که فرمود من فرمود رسول خدا (ص) بدرستیکه من نمیترسم بر امتم از مؤمن و نه از مشرک [illegible] میدارد اورا از فساد ایمانش و نه مسدود پس محمول میشود بواسطهٔ کفر [illegible] منافق دورو که دردل منکر حق است و بزبان مقر میگوید آنچه شما میگوئید و عمل میکند موری را که شما بد میشمارید .

عما یعرفون . و بعض هذا مکتوب ۳۰۱ فی الکافی مسنده عن محمد بن الفضل قال کنت عند ابی الحسن علیه السلام فسأله عن مسئله فقال علیه السلام یا ابا الفضل یدعون الله وهو خادعهم واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یرائون الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء ومن یضلل الله فلن تجد له سبیلا یعنی من کافرین وانتم ومن آمن ممن یتظاهرون بالایمان و یسیرون الی الکفر والناکثین هم الله ۳۰۲ و الله تعالی و من الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمأن به وان اصابته فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین فی الکافی عن الباقر علیه السلام انه سئل عن هذه الآیه فقال هم قوم وحدوا الله وخلعوا عبادة من یعبد من دون الله فخرجوا من الشرک ولم

۳۰۱- نقل شده در کتاب کافی و محمد پسر فضل که گفت بودم نزد حضرت رضا علیه السلام پرسیدم از مسئلهٔ فرمود حضرت پس که بدرستیکه منافقین خدعه میکنند با خدا و خدای متعال آنها را بسزای عملشان میدهد و هر گاه برمیخیزند بسوی نماز برمیخیزند با کسالت خود ریا میکنند و یاد خدا نمیکنند مگر اندکی عمل آنها دوپهلو است و قول آنها مخالف است با زبان آنها نه بحق و اهل آن میگویند حقیقة و نه به باطل می پیوندند بسوی هر که حمایت کند او را نمیروند برای اولیای شخص نیستند کافر و نیستند مؤمن و نیستند از مسلمین اظهار میکنند ایمان را و مبرند بسوی کفر و میکنند جحود و بیرون دور کرده خدا آنها را از رحمت خود

۳۰۲- فرموده است خدای متعال و من الناس من یعبد الله علی حرف الخ در کتاب کافی نقل شده که از امام پنجم علیه السلام سئوال شد از این آیه فرمود ایشان طائفه هستند که خدا پرست هستند و عبادت نمیکنند غیر خدا را پس خارج شدند از شرک ولی ایمان ندارند که محمد(ص) رسول خدا است پس آنها عبادت میکنند خدا را و نیست برسالت پیغمبر و احکام آنحضرت درستی هستند و آنها با اینحال آمدند خدمت رسول خدا (ص) و گفتند میخواهیم اگر دیدیم ایمان ما باعث زیادی اموال ما شود و خود و اولادمان سلامت بودیم آنوقت تصدیق میکنیم که پیغمبر راستگو است و او فرستادهٔ از طرف خدا است و اگر غیر این بود تا نبینیم رأی ما چه خواهد شد خدای متعال این آیه را بگونه مردم خبر داده اگر برسد باو خیر یعنی عافیت دنیا اطمینان پیدا میکند بخودش و اگر برسد باو بلائی و مکروهی نیست بخودش برمیگردد از حالت شک و تردید بسوی شرک و کفر .

معرفوا ان محمدا رسول الله فهم بعضهم لله عمی ث من محمد صلی الله علیه وآله و
رسول الله وقدموا تنظر فان کنت موالنا وعوفینا فی انفسنا واولادنا علمنا الصدق و
انه رسول الله وان کان غیر ذلک فقد قال بعضهم ان اصابه خیر ضمان له بعضی عاقبه
فی الدنیا وان اصابته فتنه بعضی بلاء فی عمله الحسن یعنی وجهه انقلب علی شکله الی
الشر[۳۰۳] وفی حدیثه علیه السلام عن علی علیه السلام فی خطبه وسلم عبد لله بتقوی الله و
احذرکم اهل النفاق فانهم الضالون والمضلون و انی لا اخوف علیکم ان تتأولوا علیه ما
یعصون افتشبهوا بهم بالعمد من بعدکم بالامر صدقوهم بوثبه و
صدقهم بفعله یعصون بحضره یعذرون الغداه وصفهم دواء وقولهم شفاء و
فعلهم الداء العیاء حسده ترجاء ومنه کذب الملاء و مفصوله رجاء لهم بلاء

۳۰۳ـ امیر المؤمنین علیه السلام در خطبهٔ قاصعه میفرماید: بندگان خدا به پرهیزکاری و میترسانم شما را از اهل نفاق پس بدرستیکه منافقان و گمراهان و گمراه کننده هستند ولغزنده گان ولغزاننده گانند رنگ بر نگ ومختلف الحال هستند و تلبس بدین خلق خدا میکنند وقصد میکنند شما را درهر امر بسکس و انتظار شما را میکشند در هر گذرگاهی دلهای ایشان فاسد است وصفحهٔ روحهای ایشان پلک وحیف راه میروند درپنهانی: وحرکت میکنند درطریق ادبیت وآزار ظاهر ایشان دوا است وگفتارشان شفا: وکردار ایشان دردبی‌درمان: حسد پرندهٔ دفاهشتند: و محکم کنندگان بلا و مصیبت ومأیوس کنندگان امیدند ایشان بر سر هر راهی قدم وبسوی هر قلم واسطهٔ و برای هر اندوهی اشک چشمی تعرض میدهند میکدیگر سا وشناس را ومستمر میباشند ا لدگی حق او احسان را اگر حتمان کنند امر ا مصمم شد و اگر ملامت کنند پرده دری میکنند و اگر حاکم شوند در هری ر دروی میکنند بدرجه‌که مهیا گ ده شد در برابر هر حقی باطلی و برای هر راستی کجی و برای هر زندهٔ قاتلی و برای هر دری کلیدی و برای هر شبی چراغی وبوسل میجویند بسوی طمع به صهر رأس ، مردم ر سکه برداشتند به رکار خود، و رواج دهند متاع خودرا حرف میزنند ومقشمه میبارند خلق ر و تعریف میکنند شئی ا ورست میدهند وآسان میکنند ر ه داخل به بحبوحه ورود وکج میکنند راه خارج شده را پس ایشان جماعت شیطانند وحشمهٔ شیطانند ایشانند دستهٔ شیطان، آگاه باش حزب ودستهٔ شیطان زیان کارانند

در نوح ربع: والی کل قلب شمع: ولکل شیء دموع [illegible] و نور قبول الجراء: ان سئلوا الحموا: وان عذلوا کشفوا: و ان حاسبوا اشرفوا [illegible] علی کل حق باطلا: ولکل قائم مائلا: ولکل حی [illegible] ولکل [illegible] مقدحا: ولکل [illegible] یتحدثون فی الجمع و الناس [illegible] بهم وینقفوا به اعلافهم [illegible] یشتهون [illegible] قدهیؤالعدی و صنعه المعشق فیهم ثمه [illegible] وجمعه [illegible] حزب الشیطان هم الخاسرون ۳۰۴ [illegible] قد نقلوا [illegible] فی بعض الاخبار علی نفس الامین [illegible] فی الکافی فی [illegible] [illegible] عن بعض اصحابنا عن عبد الله بن [illegible] عن عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله ﷺ ثلاث من کن فیه کان منافقا و [illegible] و صلی و زعم انه مسلم من اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف و اذا [illegible] ۳۰۵ و قال الله عز و جل فی [illegible] الخائنین: وقال عز و جل: ان لعنة الله علیه [illegible] و فی الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد و [illegible] ۳۰۵ [illegible]

۳۰۴ در [illegible] که گفته [illegible] و آدم نفس لامارة مثل آنچه روایت شده در کتاب کافی از سهل بن زیاد از عبدالله بن سنان از امام ششم علیه السلام که فرمود [illegible] که هر کس از آن سه بیندیشد خواهد بود منافق عرض کردند یا رسول الله چگونه گمان کند که او مسلمان است: کسیکه اگر امین شمرده شود خیانت کند و اگر سخن خبری گوید دروغ بگوید و اگر وعده دهد تخلف کند. بدرستیکه خدا در قرآن مجید فرموده [illegible] که خدا دوست ندارد خیانتکاران را و نیز فرموده بدرستیکه لعنت خدا بر کسی باد که [illegible] دروغ گو باشد و نیز خدای متعال فرموده [illegible] اسماعیل را بدانجهت که او [illegible] بود در وعده صادق و بوده است رسول و فرستاده شده از طرف خدا

۳۰۵ در کتاب مقنعه ذکر شده [illegible] رسول خدا [illegible] که فرمود هر کس تخلف داشته باشد باطنش با ظاهرش پس او منافق است و دوره

۳۰۶ منهاج البراعة ج ۱۲ ص الطاوس ع ... ی حمد ... س ... احمد ... ﷺ قول ... المنافق ... لاسیما ... ما ... ل ... ا ... عن ... قلت ... سول الله ﷺ ... ما ... ﷺ ... ل ... ی ... هو مقصر ... ح ... ه ... ی ... عن ... ۳۰۷ ... ۳۰۸ ... سول الله اما یکفی محمد ﷺ ... ن ... ر ... ی ... ۳۰۹ ... ی ... ر

۳۰۶ ـ در کتاب منهاج جلد ۱۲ نقل شده از کتاب کافی ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام که فرمود نماز منافق هیچ وقت قبول نمیشود ارجمندی و وجاهتی ندارد و ... میکند بحضوری و حرف نمیزند و هرگاه ... میکند اعراض میکند و هرگاه رکوع میکند یا سجود نمیکند و هرگاه ... اعراض میکند از جهت یا بن رسول الله (ص) فرمود یعنی توجه باین طرف و آن طرف میکند و هرگاه رکوع میکند میخواند دو را تمام میکند و هم او عادت خود شده است و هرگاه اینکه رو بدارد و سجده میکند و هم او چنین است در حالت سجده بوده : اگر کلامی بگوید بتو دروغ میگوید و اگر امینش شماری خیانت کند بتو و اگر پنهان شوی غیبت کند ... و اگر وعده بتو بدهد خلف کند

۳۰۷ ـ در کتاب خصال ... که ... سلام فرمود چهار علامت است در ... نماز قساوت قلب و خشکی چشم ... و حرص و ... دن بر دنیا

۳۰۸ ـ ودر آن کتاب است که وقتی آیهٔ شریفه قل لااسئلکم علیه اجراً نازل شد دربارهٔ مودت ذوی القربی گفتند منافقین سبحان ربنا محمد (ص) که آن ناقص بیست محمد (ص) را که بیست سال بر ما حکومت کرد که حالا قصد دارد تحمیل کند همسایش بر روی ما و گفتند خدا همچه دستوری نداده و این بیست (نعوذبالله) مگر چیزیکه گفتهٔ خودپیغمبر است

۳۰۹ ـ ودر آن کتاب است ... ابی جعفر علیه السلام که فرمود بود پدرم ... گوارم روی درمسجد ... گاه آمد مردی و ایستاد پس روی بحضرت و گفت یابن رسول الله مشکل شده برمن آیهٔ در کتاب خدا و پرسیدم از آن آیه از جابرین یزید ... و همانی کرد مرا جمعت

علیه السلام قال کنت عند النبی یوما فی المسجد اذ دخل رجل فوقف امامه و قال یا ابن رسول الله اعنی علی آیة فی کتاب الله عز و جل التی یقول فیها ادعونی استجب لکم فاخبرنی لم لا یستجاب لی فقال له و ما هی قال قوله عز و جل الذین ان مکناهم فی الارض الآیة فقال علیه السلام نحن فیمن نزلت و ذلک ان فلانا و فلانا و عدة معهم سبعة نفر من المنافقین قعدوا عن النبی صلی الله علیه و آله فقالوا لرسول الله ائتنا بمن یعرف لنا هذا الامر فقد قوینا لان نضرب بین یدیک بالسیف و نحن ممن استقام الدین بنا و قام بسیوفنا و نحن نرجو بمکانا من الله و منزلة لا ینالها احد فقام علی علیه السلام فقال یا رسول الله ائذن لی فی کلامهم فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله ما ابغضتموهم لان بغضهم بعضی و بغضی هو بغض الله عز و جل فقال علیه السلام فی حدیث طویل یخبر عن الغیوب عن النبی صلی الله علیه و آله قال ان الله عز و جل قد طبع علی قلوبهم فهم لا یعقلون و هو قول الله عز و جل و قلوبهم مریض فزادهم الله مرضا و القلب لیس بحاشع ۳۱۱ طرائف الحکم علی ما فی غرر الحکم قال امیر المؤمنین علیه السلام الا و قد قطع قطع ظهری رجلان

سپس فرمود جمله دوم آیه عرض کرد قول خدای عز و جل الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة حضرت فرمود این آیه درباره ما نازل شده است و این جهت آیه فلان و فلان و طائفه با آنها که نام آنها را ذکر کرد مجتمع شدند خدمت رسولخدا (ص) و عرض کردند یا رسول الله آیا این امر که خلافت رشد که در خواهد بود با ما خواهد بود یا نه و گفتند بخدا قسم اگر راگذار شود مردی با اهلبیت شما هر آینه ما در رکاب او شمشیر خود را بخون او غلطانیم تا خدا ما را بسبب او نصرت دهد و او بر ما پیروز گردد و آنچه خواهد بجا آورد پس اهلبیت بعد میرود که غیر او دیگر و مهربان‌تر باشد بما از اهلبیت او پس بخشم آمد رسولخدا (ص) از این کلام غضبی شدید و بعد فرمود آگاه باشید که اگر ایمان بخدا و رسول آورید دشمن ندارید آن مرا که خدا دشمنی نهاده دشمنی من است و دشمنی من کفر است

۳۱۰ـ در کتاب طرائف الحکم نقل شده است کتاب تحف العقول آل الرسول (ص) که فرمود بپرهیزید از خشوع اهل نفاق و آن این است که تن خاشع باشد و قلب خاشع نباشد

۳۱۱ـ در کتاب طرائف الحکم نقل شده است از امیر المؤمنین (ع) که آن پروردگار فرموده قطع کرده پشت مرا دو دنیا دوست من هر دیده بر آن ایمان بیاورد و فاسق باشد و هر دیده جاهل باشد و عابد او بر ماش خلو میگیرد بر ورد فسقش و این عبادتش او جهلش پس بپرهیزید علماء فسوء و از جهال متعمد زیرا فرستاده شدند هر صبحی را در ستیکه من شنیدم از رسولخدا (ص) که میفرمود علی هلاک امت من بسبب هر منافق جان‌آور است

من لدنه وحمل علیهم لباس و سوروحه جهنم بئس المصیر هذه نصیبهم من الفقه وهذا سلاحهم جهله و بقه الصموم من العلماء و الجاهل من المتفقهین و بئس فتنة لمن تعصب فی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول علی هذا و علی علی بن ابی طالب ۳۱۲ فی اسمعه عن عبد الله بن سنان و کان خصوصا عند ابی عبد الله علیه السلام یقول ان من الجفاء حفظت عن رسول الله صلی الله علیه و آله و علی ان لا یتحدث الرجل فی یبت نهارا و لیلا الیس تصلی فی بیت فیه نائم فمن تعلم فقه لغیر الله علیه السلام فلیتبوء مقعده من النار و ان الفقه لیؤتی الرجل و هو منافق فلا یخرج حتی یکون منافقا و انت تصلی لله عز و جل یا ۳۱۳ عبد الله الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام عن آبائه علیهم السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله المؤمن یأکل بدینه و المنافق یأکل اهله بشهوته ۳۱۴ محمد بن الحسن و علی بن ابی جعفر علیه السلام

۳۱۲ـ در کتاب صفینه نقر دیا عبدالله بن سنان که گفت بودم نزد حضرت امام ششم علیه السلام در این هنگام گفت مردی از خواص پیروان آن حضرت سئوال کرد که بوده شم از منافقین فرمود هر گاه حکومت مسلمین در دست نیکوکاران آید منافق ریاکار عرض کرد بلی فرمود آیا تو این چنین هستی که نماز بجا میاوری عرض کرد بلی فرمود آیا تو این چنین هستی که نماز بجا میاوری عرض کرد بلی فرمود حکومت نیکوکاران منافقی و خدا آنرا برای خدا نماز میگذاری بدون ریا عبد الله

۳۱۳ـ در کتاب طب الائمه نقل شده از امام ششم علیه السلام پدران گرامش که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده مؤمن در خوراک تابع میل اهلش میباشد و منافق اهلش در خوراک تابع میل و شهوات اوهستند

۳۱۴ـ در کتاب مجموعه ورام بن ابی فراس حضرت صادق علیه السلام خبر داده بمن خدا طولانی کند بقای شما را و بهتر معتقد گردد ما نسبت بوجود شما که سبب خیر است که ما بخدمت شما میرسیم و خیر نصیبمان میشود و حضرت صادق علیه السلام میگوید توفیق میشود دلهای ما و مکروب پیدا میکند نقشهای ماادر دنیا و پست میشود نزد ما آنچه دست مردم است از اموال و ثروت ما که خارج میشویم حضور شما خیری نمیکنند که میگردد حال ما حال مردم و حال معامله گران و علاقه پیدا میکنیم بدنیا فرمود امام پنجم علیه السلام بدرستیکه این حالات قلب است که گاهی سخت میشود و گاهی نرم بعد فرمود ندانید که اصحاب رسول خدا صلی گفتند یا رسول الله ما خودمان را میشناسیم بر خودمان حزن میکنیم فرمود حزن چیست میترسید در دنیای گفتند بر این که وقتی خدمت شما هستیم دلها پیدا میکند بدنیا و ترک میکنیم مقام دنیائی عالم آخرت میترسیم و فراموش میکنیم دنیا را و دست از آن بر میداریم حتی که گوئی میبینیم آخرت را و بهشت

[illegible] الاهل نکادان نحول عن
[illegible] فقال لهم
[illegible] ان قبر عشکم فی الدنیا والله لو تدومون علی
[illegible] لمستشعل الملائکة معکم تدومون
[illegible] فقول استغفروا لکم
[illegible] ۳۱۵ قول [illegible]

و آتش ... مداومت حضور مبارک هستیم وهمینکه خارج میشویم ... حضور شما وداخل بخانه
و ولادو ... و هستیم ... میگردیم بخانه ولی که بودیم مانند آنحال و بعدی حال ما تغییر
میکند که گویا نمیدانیم چه بودیم آیا میترسی برما که این نفاق ما باشد فرمود نه آنها
رسولخدا (ص) حیراین نفاق نیست بلکه عوارضی است از شیطان که وادار میکند شمارا بدنیا
بعد قسم اگر مداومت کنید بر حالتیکه ملائکه بودید و بشما کار دید هر آینه مصافحه میکنند شما
ملائکه و هر آینه بروی آب راه میروید واگر شما گناه نکنید پس خلق آمریش کند از خدا
هر آینه خدا خواهد کرد خلقی را که گناه کنند وطلب کنند از خدا آمرزش و بیامرزد خدا آنها
... بدرستیکه مؤمن گول مخور دو نمیکند آب شستی قول خدای متعال را که فرموده است
بدرستیکه خدا دوستدارد توبه کنندگان را و دوستدارد پاکان را و فرموده است استغفار کنید
و باز گردید بسوی خدا

۳۱۵ نویسنده این سطور گوید خوش دارم نقل کنم روایه مفصلة که در بارهٔ شأن نزول سورهٔ منافقین در کتاب تفسیر صافی نقل کرده و تفسیر قشنگی که گفته شده این سوره در جنگ

المنافقین فی الصلوٰة من الجمعة فاخبرت فی وقتی المصطفیٰ ﷺ ستة حسب من البحر
وکان رسول اللہ ﷺ خرج [illegible] اصحابہ یوم الجمعة [illegible]
انس بن [illegible] حضرت الاعمش وکان جمعة من ستة عشر من [illegible] الحمر بن یحیی
واجتمعوا علی اللہ تعالیٰ وعلیٰ [illegible] یوم الجمعة [illegible] ۱۲۰ جمعة ولو
قصرت جمعة [illegible] جمعة [illegible] وذی [illegible] من جمعة
بقرشی فی [illegible] الاسلام وکان [illegible] فی [illegible]
هذا [illegible] لاوّل [illegible] اصحابه [illegible] هو [illegible]
[illegible] یوم [illegible]

رسول خدا (ص) در [illegible] پنجم هجرت وخود رسول خدا (ص) رفته بود باین جنگ در
مراجعت حضرت فرود آمد [illegible] آب کم و [illegible] بسیار بود آب کم
بنصار و بود جمعه من جمعه [illegible] عمر بن خطاب احتماع شد در سر چاه برای تحصیل آب
دادن بین تصدق کرد دلو سیار بود و جمعه خبر عمر [illegible] گفت جمعه گفت
من [illegible] که جمعه در صورت سیار که خویشاوندی [illegible] فرزند کرد جمعه [illegible] و فرزند
کرد جمعه [illegible] آب جنگ برد شدت و نزدیک بود که فتنه برپا شود. قضیه را شنید عبداللہ بن
ابی و صد و [illegible] و عده [illegible] خبر رسید بود گفت [illegible] و صد [illegible]
پاشد در آمد قسم شدیدی: و گفت اسلام را [illegible] آمدن بین جنگ و این [illegible] روی
اکراه آمدم: و گفتم [illegible] من دلیل ترین عرب باشم اگر گمان میکردم من باقی باشم و بشنوم
حمیر مقتلی و من بخدا خودرسم و بدرو کرد [illegible] خودو گفت من خوری بر عمر شما است
ربیر اسما دارد که [illegible] آنها را [illegible] خودتان و مقصودش رسول خدا (ص) و اصحاب کبارش بود
که بسیار آنها را [illegible] کرد [illegible] و گفت آنها [illegible] شعر را دادند در [illegible] و جان خود را
فدای آنها کردند و خوبی جز را در بشر آنها گذاشتند و نتیجه این شد که [illegible] کردند
ربهای شمارا و سیم کردند [illegible] و اگر [illegible] بهار را [illegible] بدهم [illegible] سر دیگران
بودند و دلش [illegible] گفت گفت گرما بر گسیم [illegible] خرج سود [illegible] عرب بر من سخت‌تر می
حال و بترس به پیغمبر و پیر [illegible] و بدین رقم که جوانی بود سر [illegible] عرب [illegible] نام گفتاب
داشت و این هنگام رسول خدا [illegible] درختی بود در وقت گرمای شدید و جمعت حمیر تی بودند عده

لکا واعیب لاعدی عسلم ثم قال نبی رجعت الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل وکان فی القوم رجل فهم کان علام قد سبق کلام رسول الله فی حد شخوه فی وقت الهجره وعنده قوم من اصحابه من المهاجرین و الانصار فجاء و بدواخبره بمقاله عبدالله بن ابی فقال رسول الله لعلک وهمت یاغلام فلعلک قلت ماقلت غضبا علیه فقال الغلام والله ما قلت الا ما سمعه منه عدتک قال الله فلعله یا رسول الله ﷺ یشعر بن مولاه فخرج احدهم الی عبدالله بن ابی فقال له اوقد کان رسول الله ﷺ لیرحل فی مثل هذا الوقت فرحل الناس ، فجعل سعد بن عبادة یقول السلام علیك یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته : فقال و علیك السلام : فقال : مالهذا الرحیل فی هذا الوقت فقال ﷺ اوما سمعت قول صاحبك قال و ای صاحبا عنی رسول الله قال ﷺ عبدالله بن ابی زعم انه ان رجع الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل فقال یا رسول الله فانك و الله یا رسول الله لانت الاعز وهو العبد ثم قال یا رسول الله ﷺ یومه ذلك لا یتکلم احد فدفعت الخزرج علی عبدالله بن ابی بعذله و توجاف عبدالله انه قد قال شیئا من ذلك فقالوا لهم

ازمهاجر وانصار که دگرباره برگشت آمد و بر رسولخدا(ص) خبرداد که عبدالله بن ابی چه کلماتی گفته رسولخدا فرمود شاید تو اشتباه کردی ای پسر عرض کرد چنین بخدا قسم اشتباه نکردم فرمود شاید بودی بین هستی وغضبك گفت نه بخدا قسم غضبناك بر او نیستم فرمود شاید عقلت پریده، گفت نه بخدا قسم فرمود رسولخدا بشعر ان که غلام حضرت بود مهذب کن مرکب سواری را پس غلام مهیا کرد مرکب حضرت را و آورد کنار سواره شد و خبر حرکت رسولخدا گوش بگوش رسید و مردم خبر شدند و گفتند هیچوقت در چنین هوای گرم حرکت نمیکردی پس مردم هم کوچ کردند و رسیدند بمحمد بن مسلمه عمزاده خود و بر رسولخدا و عرض سلام کرد و خواست سلام شنید عرض کرد چه شده که در چنین وقت فرمود رسولخدا(ص)، مگر نشنیدی کلام صاحبتان را عرض کرد کدام صاحب و چیست برای ما صاحبی غیر وجود مقدس شما ، فرمود رسولخدا(ص) عبدالله بن ابی تصمیم گرفته که اگر بمدینه بر گردد خارج کند عزیزترین افراد بحال ذلت محمد گفت ای رسولخدا تو و اصحاب عزیز ترین افراد و او و اصحابش ذلیل ترین افراد پس با این حال حرکت کرد و رسولخدا (ص) راه رفت تمام روز و کسی با حضرتش کلامی نگفت ودر کردند طائفه خزرج عبدالله بن ابی وملامت کردند او را در عملش قسم خورد عبدالله که من همچه کلماتی نگفته ام گفتند اگر نگفتی نزد ما نیا بر ویم پیش رسولخدا و عذر بخواهیم ،

سالی رسول الله حتی عتد ... ه فرّی شعه فلم حی لقیس سار رسول الله ﷺ لبله
کله والیه فلم سرلو لا یعضوه فعدکان من لعدر ال سول لله و ول اصحابه وقد
امهدهم لا س من لآخر الذی اتهم فجاء عبد الله لی سول الله ﷺ فحلف عند الله
ه لم یقل ذلك واه لیشهد لا له لا الله و ال رسول الله وان زیداقد کذب علی فقال
رسول الله ﷺ صدقت فحرج عبد الله فقام شموه و یقولون له کذبت علی
عبدالله سیدنا فلما حن سول الله کان بدمعه یقول یهم ما لتعمها و م اکذب علی
عبد الله بن ابی فعسی ان لا یحی احد رسول الله ﷺ کان یأخذه من الرحاء عند نزول
الوحی علیه فنقال حتی کادت تقتله ن یرشه من العرق و حی فی سول الله ﷺ وهو
مسکب العرق عن جبهته ثم حد ت بدنه ا قام فرفعه من رجل ثم قال لغلام صدق
فوك ووعی قلبك وا ر الله فیه فقت فرا تقدمنا ال جمیع صحابه وقرء علیهم سورة
لمنافقین فقال الله عبد الله بن ابی وفی والله ان ر عبدالله بن ابی بن رسول الله ﷺ
فقال رسول الله ان کنت عرمتعلی قتله فمرنی ان آکون ... لذی حمل الیك رأسه

گردنی تکان داد بملامت رد ... حون مست شدند و رفت رسولخدا (ص) تمام شب را تا روز بهمین
منوال وپیاده شدند مگر برای نماز فرری آبرو مد ر کرد حضرتش باصحاب و مردم پس
شدند و سطه بیداری که کشیده بود در بن هنگام آمد عبدالله ... حضرت رسو لخدا (ص) وقسم یاد کرد
که من نگفته‌ام حنین کلمای و کلمهٔ شهادتین بر ن آورد و گفت ید دروغ نمن نسبه و
رسولخدا هم قبول کرد از او وروآورد سائقه حرکت بردن رقم و یام ... اگفتند ... و گفتند
که تو بدروغ نسبتهائی به بزرگ معبدالله دهٔ وحی کوچ کرد رسولخدا (ص) ... حضرت
بود و بدرگاه خدا ... لید و گفت خدایا تو آگاهی که من دروغ عبدالله بن ابی نسبه‌ام و حرکت
نکردند مگر کمی تا آنکه شروع شد ... لب وحی بر رسولخدا و عارض شد شدت حالتکه وقت
نازل شدن وحی بر پیغمبر روی‌عتاد وسنگینی وحی بقدری بود که بر دنش بود مرکب پیغمبر
بخوابید پس ... عرق شد آنحال از ... رسولخدا (ص) در حالیکه عرق از پیشانی ... ش مبریخت
بعد گرفت رسولخدا گوش ... بدن ارقم او بلند کرد اورا و فرمود ای پسر درست گفت خدا تو قلب
تو فرا گرفت (یعنی ایمان) و نازل کرد خدا در نار ... و آنچه گفته بود ای آیات قرآنی و حون فرود
آمد جمع کرد صحابش و خواند بر ... سوره المنافقین را و رسواشد عبدالله بن ابی و در روایتی
است پسر عبدالله آمد حضرت رسولخدا و گفت یارسول الله اگر داده داری قتل اورا بمن دستور
بده که من خودم سرش بیاورم ... بخدا قسم اوس و خزرج میدانند که من نیکو پسری هستم نسبت

فو الله لقد علمت لاوس والخزرج اني رأهو ولد بو لد فاني خفت ان يأمر غيري فيقتله فلاتطيب نفسي ان انظر الى قاتل عبدالله فاقتله فاكافر وحدا الله وقال رسول الله من تحسن صحابته ما دام فيه

(في المراء والجدال)

۳۱۶ في السفينة قال النبي صلى الله عليه وآله لا يسلم عبد حتى يدع المراء وان كان محقا ۳۱۷ وفيه عن سعد بن ابي وقاص قال سمعت رسول الله ﷺ يقول: من رجل حتى يحب اهل بيتي وحتى يدع المراء وهو محق فقد عمر بن الخطاب يا علامه حب اهل بيتك فاذا هو قد رأى علي بن ابي طالب عليه السلام ۳۱۸ وقال من لقي الله عز وجل بهن دخل جنته من اي ابواب الجنة شاء وحشر الله في المحشر والمحشر ترك المراء وان كان محقا ۳۱۹ مجموعة ورام قال رسول الله ﷺ

بیدرم ولی من میترسم که بعد من دستور قتل پدر بدهی واو را نکشد ومن نمیتوانم و نمیتوانم بکشم مؤمنی را بخاطر کافری. وداخل آتش شوم فرمود رسول خدا نمیگذاریم بلکه نیکو رفتار خواهیم کرد مادام که میان ما باشد

«ناب مراء و مجادله کردن»

۳۱۶ـ در کتاب سفینه نقل شده که رسول خدا (ص) فرموده مکمل نمیشود ایمان بنده مگر آنکه واگذارد مراء را وهرچند برحق بوده باشد

۳۱۷ ودر آن کتاب است که گفت رسول خدا (ص) فرموده است نیرومند مردی مگر آنکه دوست بدارد اهلبیت مرا ومگر آنکه واگذارد مراء را در حالیکه برحق باشد پس گفت عمر بن الخطاب که چیست علامت دوستی اهلبیت تو رسول خدا (ص) فرمود دست زد دست خود را بعلی بن ابیطالب علیه السلام

۳۱۸ـ ودر آن کتاب است که فرمود رسول خدا (ص) سه خیر است که هر که ملاقات کند خدای عز وجل را بآن سه خیر داخل بهشت خواهد شد از هر دری که بخواهد کسیکه بترسد از خدا در خلوت و کسیکه ترک کند مراء وجدل را اگر چه برحق باشد.

۳۱۹ـ در کتاب ورام است که رسول خدا (ص) فرموده مجادله مکن با برادرت و مزاح مکن و وعده مده بوعده که وفا نکنی.

لانه [illegible] لانه یرجع لاحده منهما عند القیامة [۳۲۰] و فیه قال النبی ﷺ من ترک المراء وهو محق بنی له بیت فی ربض الجنة وبنی له بیت فی وسط الجنة وبنی له بیت فی اعلی الجنة لمن ترک المراء وان کان محقا ولمن ترک الکذب وان کان هازلا ولمن حسن خلقه [۳۲۳] فی اوائل عن عمر بن یزید عن ابی عبدالله ﷺ وقال رسول الله صلی الله علیه وآله ما کان جبرئیل یاتینی الا قال یا محمد ان تحته ارجوحة عدد بهم [۳۲۴] و بعضهم الرجاء عن علی بن ولید بن مسیح قال سمعت اباعبدالله ﷺ یقول [illegible] عهد الی جبرئیل ﷺ فی شیئ عهد الی فی مهوان الرجل

۳۲۰ـ و در آن کتاب است که رسول خدا (ص) فرموده هر که ترک کند مراء را و حال آنکه بر حق باشد بنا کنند خانه برای او خانه در پایین بهشت و هر که ترک کند مراء را و حال آنکه بر باطل باشد بنا کنند خانه برای او خانه در پایین بهشت

۳۲۱ـ و در آن کتاب است رسول خدا (ص) که فرمود هر که مجادله کند در خصومتی بدون علم باقی است در غضب خدا تا وقتیکه دست بردارد

۳۲۲ـ در کتاب سابق شده در رسول خدا (ص) که فرمود من ضامنم خانه ای در پایین بهشت و خانه ای در وسط بهشت و خانه ای در بالای بهشت برای کسیکه ترک کند مراء را و هر چند بر حق باشد و برای کسیکه ترک کند دروغ را و هر چند مزاح باشد و برای کسیکه نیکو گرداند خلق خود را

۳۲۳ـ در کتاب وسائل سابق شده از عمر بن یزید از امام ششم علیه السلام که فرموده است رسول خدا (ص) فرموده است همیشه جبرئیل مکرر آمد که گفت بمن رسول خدا پیغمبر از مخاصمه مردم و از دشمنی بدور باش

۳۲۴ـ و نیز در کتاب وسائل است از ولید بن مسیح که گفت شنیدم از امام ششم (ع) که فرمود رسول خدا فرموده جبرئیل سفارش نکرد بمن در هیچ چیزی مثل سفارشیکه در باره خصومت بامردان نموده

(باب فی مداراة الناس)

۳۲۵ فی الوسائل عن ابی عبدالله ﷺ قال قال رسول الله ﷺ ربی بمداراة الناس ۳۲۶ فی الوسائل عن الحسن بن الحسن قال سمعت جعفرا ﷺ یقول جاء جبرائیل الی النبی ﷺ فقال یا محمد ان ربک یقرئک السلام ویقول لک و جلالی ۳۲۷ وفیه الضعفاء للعقیلی عن ابی عبدالله ﷺ قال قال رسول الله ﷺ ثلاث من لم تکن فیه لم یتم لهذا الامر ورع یحجزه عن معاصی الله وحلم یدارئ به السفیه وحسن خلق یعاشر به الناس ۳۲۸ وفیه عن حسن البجلی عن ابی جعفر ﷺ قال فی التوراة مکتوب فیما ناجی الله به موسی بن عمران یا موسی اکتم مکتومی سرک فی سرائر خلقی واظهر فی علانیتک المداراة عنی لعدوی وعدوک من خلقی واستنصرنی علی عبدهم باظهار مکتوم سری فشرک عدوک وعدوی فی سمی ۳۲۹ وفیه عن محمد بن صدقه عن ابی عبدالله ﷺ

«باب مدارا کردن با مردم»

۳۲۵ در کتاب وسائل نقل مدارا امام ششم(ع) که فرمود رسول خدا فرموده دستور داده پس پروردگار من بمدارا کردن با مردم

۳۲۶ـ ودر آن کتاب است از حسن پسر حسن که گفت شنیدم از امام ششم(ع) که فرمود آمد جبرئیل نزد رسول خدا(ص) وگفت یا محمد سلام میرساند پروردگار تو ومیگوید تو که مدارا کن با مخلوق من،

۳۲۷ ودر آن کتاب است از حلبی از امام ششم(ع) که فرمود رسول خدا(ص) فرموده سه خبر است که هر که در او نباشد تمام نمیشود برای او عملی ورعی که باز دارد او را از معصیت خدا وحلقی که مدارا کند با آن با مردم وحلمی که رد کند بوسیلهٔ آن نادان را

۳۲۸ ونیز در آن کتاب نقل شده از حسن بجلی از امام پنجم علیه السلام که فرمود در تورات نوشته شده از جملهٔ کلمات خدای متعال بموسی بن عمران این است که ای موسی پنهان بدار سر مرا در نهاد خود واظهار کن در ظاهر خود مدارا کردن با دشمن من ودشمن خودت بمخلوقات من وبواسطهٔ اظهار سر از کاری مکن که دشمنت کند پس کافر شود دشمن تو ومن بجهت آن و بیاگنش

۳۲۹ـ ودر آن کتاب نقل شده از محمد بن صدقه از امام ششم(ع) که فرمود رسول خدا(ص) فرموده مدارا کردن با مردم نصف ایمان است ومهربانی با آنها نصف تعیش وزندگانی است، و

قال قال رسول الله ﷺ مداراة الناس نصف الایمان والرفق بهم نصف العیش ثم قال ابوعبدالله علیه السلام خالطوا الناس مخالطة ان متم بکوا علیکم وان عشتم حنوا الیکم فعظموا حقهم وکظموا غیظهم فقلوبکم قاسیة ولسانکم لاسع وما من دین اقوم من دین الامن صبر علیه ایده الله وصیر له علی ان یقول الله تعالی لا عمال له ۳۳۰ وروی عن حمزة بن محمد عن جعفر بن محمد عن ابیه علیه السلام قال سمعت ابی علیه السلام یقول ان قوما من قریش قدمت هدایا الی النبی ﷺ من قریش وایم الله ما کان باحسابهم بأس وان قوما من غیر قریش حسنت هدایاهم ولم یحسن احسابهم فرفع ثم قال علیه السلام من کف یده عن الناس فانما یکف عنهم یدا حسیرة ۳۳۱ وفیه عن سحق بن عمار قال قال الصادق علیه السلام ثلاثة یحتاج الیهم فی الدنیا الحجام والمؤمن والحائک ۳۳۲ وعن امیر المؤمنین ﷺ فی وصیة لمحمد بن الحنفیة قال

بعد فرمود مدام شم علیه السلام آمیزش کند با مردم بطوری که بمیرد بدیدن او گریه کنند و در حین زندگانی او بحرف و اعتماد نکنند یا آنکه سیر کنند بشنیدن سخن او و بسیار میشود که بحجاب میرود در آن زمان اردین داران منکر کسیکه گمان میبرند که دوست است و سیر کنند و پسندند که بگوید او سفیه و بی عقل است

۳۳۰ و در آن کتاب نقل شده از حدیفه پسر منصور که گفت شنیدم از امام ششم علیه السلام که میفرمود بدرستیکه طایفه از قریش کم بود مدارا کردن آنها با مردم پس افتادند از عظمت قریش و بحد قسم که در حسب و نسب آنها شک میشود و بدرستیکه طایفه از غیر قریش سخت مدارا کردند با مردم متحق شدند و ترک کردند بسیاری چیزها را و بدرستیکه مرد هر کس مالدار شود ادب دست خود را از مردم بسبب آزار بکسب و دراز داشته میشود از او آزار قسمهای زیادی

۳۳۱ـ و در کتاب وسائل نقل شده از اسحق پسر عمار که گفت امام صادق علیه السلام فرمود یا اسحق با مردم رفتار کن با ناس و خالص گردان دوستی خودرا با مؤمن پس اگر همنشین شد با تو یهودی نیکو گردان کردار خودرا با او

۳۳۲ـ و در آن کتاب نقل شده که امیر المؤمنین علیه السلام در بارهٔ وصیت بمحمد بن حنفیه فرموده پیشرفت کن با جمیع مردم که اینکه دوست داری که پیشرفتار شود با تو و پسندد برای آنچه را میپسندی برای خودت و شت بدار برای آنچه را داشت میداری از غیر بسبب نخودت و نیکو گردان حق خودرا بمردم بنده که اگر عدیشوی عمل کنند بسوی تو و اگر بمیری گریه کنند بر تو و نگه بند در مصائب تأسف خوردن را بر تو و دوستی کسی که هر گاه بمیری گمه شود در مقام خود بسیدی الحمدته رب العالمین و بدان که تمام عقل و سر عقل بعد از

واحسن الی جمیع اصحابه کما یحب ان یحسن الیه ویامرهم بما یرضیه لنبیه واستقبح لهم ما یستقبحه من غیره وحثّ حثیثهم ایمن حضر وایمن غاب عنهم حوّالیاك و دامس بلوغ غیره وقوله وقوله احبوه لانه من لدن یقول عبده والحمدلله رب العالمین واعلم ان رس العقل بعد الایمان بالله مداراة الناس ولا خیر فیمن لا یداری من لا بد من مداراته کما لا خیر فیمن لا یصبر علی الوحدة ممن یجد منه بدا وقد قیل وجدت جمیع ما یتعاش به الناس وبه یتعاشرون معاملا بعضهم بعضا بالحسن وثلثه تعامل ۳۳۳ وفیه عن علی بن محمد علیهما السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و معادات اکثر الناس لا یحلون من حیث لیس من عقل ولا دین مداراتهم فی هذه الایام واجبة لان المؤمن یحتاج الیها لدینه والکافر یحتاج الیها لدنیاه ومحادثة الناس من الکلم والکلام ذکر والجواب انثی واجتماعهما یحدث ولداً من الشرح ۳۳۴ فی الکافی عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما عبد الله بشیء مثل اداء ما افترض الله عز وجل علی خلقه ولقد قال لی ربی عز وجل یا محمد انی خلقت الخلق فخلقت من خلقت ممن یقبل منی ما افترضت علیه ومن لم یقبل منی ما افترضت علیه لم یکن شیء

ایمان بخدای عزوجل مدارا کردن با مردم است و بهیچ خیری در کسیکه مدارا نکند نخواهی یافت کسیکه ناچار است از زندگی کردن با مردم باید که با اینکه بگذارند خدا او خلاص از و و در باقیم که تمام سبب زندگی مردم و خیر بسته بآن زندگی میکنند باشد مثلی است که دو سوم آن نیکی کردن است و یك سوم آن غفلت از حقائق

۳۳۳ـ و در آن کتاب است از علی بن محمد علیه السلام که فرمود مداراة ای پسرهای من بهتر است از دشمنی کردن با مردم و عقل دوقسم است یکی اینست که با مردم مدارا کند و حیله باشار رفتار میکند : و یکی نادان است که بدی میکند و بدی ما شما وکلام و جواب آن مثل نر و ماده ایست که جفت شوند و بچه از آن بیرون خواهد آمد و سلام که پرگوینده آن

۳۳۴ـ در کتاب نبی شده است پسر حسن که گفت امام ششم فرمود رسول خدا فرموده که خدا دستور داده مرا بمدارا کردن با مردم همانطور بمن دستور داده و امر فرموده بادای واجبات

۳۳۵ـ در کتاب مالی نقل شده که عایشه وارد شد بر معاویه برای اینکه موعظه کند اورا پس گفت معاویه که ای دختر ای سنگ برهنش این جنس علم نداشتی و معمولا با او تکلم کرد عایشه گفت

پس گفت معاویه باو که ای عایشه ... واضح است ازو عایشه گفت بلکه موسی بهتر است از من معاویه گفت آدمی شقی بود و فرعون عایشه گفت فرعون معاویه گفت پس از آنکه فرستاد خدا سوی فرعون دو نفر موسی و هارون را که پندهند و نصیحت

و سوق ، ظ هکذا اعلم الناس و اطق الکلام معه فعل اه معاویه بعبادات افضل من معه سی سی الله هو افضل منک فعا ا ن موسی خیر منی فقال له و انا اشقی م فرعون فعا ا ن فرعون قال ن انا ربکم الاعلی و موسی و هارون قال الله له قولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی و مر هما الله سبحانه و تعالی بالکلام اللین و انت تعلمنی بهذا لخشونه

(باب الرفق مع الناس)

۳۳۶ فی الخصال عن النبی ﷺ الرفق لم یوضع علی شی لا زانه و لا ینزع من شئ لا شانه ۳۳۷ عن کتاب نوادر الراوندی قال رسول الله ﷺ من عمل لله تعالی و الی رسوله من الایمان بالله والرفق بعباده و ما من عمل اعمل الی الله من ارشد الله تعالی و العطف علی عباده ۳۳۸ عن الکافی عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله شئی فعلا و فعل الایمان الرفق ۳۳۹ عن الکافی عن هشام بن احمر عن ابن الحسن علیه السلام قال و الی و حرس بن زید حین ولاه کلاما فقال لی

کسی بود را خدا فرمود بآن دو که فرستاد فرعون و کلام نرم و ملایم شاید پند پذیرد و برگردد و بآن دو موعظه نمود بآن درشتی و خشونت

«باب رفق و سازش بامردم»

۳۳۶ـ در کتاب خصال بسند خود از رسول خدا (ص) که فرمود رفق باکسی نبود مگر آنکه زینت داد او را و گرفته نشد از کسی مگر آنکه زشت و قبیح کرد او را

۳۳۷ در کتاب نوادر راوندی بمن است که فرمود رسول خدا (ص) هست خیری محبوب تر نزد خدای عزوجل و نه در همه آنچه خدا را پرستش بندگان خدا و نیست عملی مبغوض تر نزد خدای متعال از شرک بخدا و سخت گیری بر بندگان خدا

۳۳۸ـ در کتاب کافی بمن رسیده از امام پنجم (ع) که فرموده است برای هر خیری فعلی است و فعل ایمان رفق است

۳۳۹ـ از کتاب کافی بمن رسیده از هشام بن احمر از امام موسی کاظم (ع) که بمن فرمود در حالیکه بین من و بین مردی از طایفهٔ گفتگوئی بود و مدارائی با آنها زیرا ممکن است کفر فردی ظاهر شود در غضب او و نیست خیری در کسیکه کفر او در غضش باشد .

ارفق بهم فان کفر احدهم فی عنفه و اجر فیمن کفر منهم کان فی عنفه ۳۴۰ و فی الکافی عن النبی صلی الله علیه و آله قال ان فی الرفق الزیادة و البرکة و من یحرم الرفق یحرم الخیر ۳۴۱ و فیه عن ابی عبد الله ﷺ قال من روی الرفق عن اهل بیت الاروی عنهم الخیر ۳۴۲ و فیه عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو کان الرفق خلقا یری ما کان من خلق الله شئ احسن منه ۳۴۳ و فیه ایضا عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله ما اصطحب اثنان الا کان احبهما الی الله تعالی ارفقهما بصاحبه ۳۴۴ و فی السفینة عن محمد الباقر علیه السلام من اعطی الحظ من الرفق فقد اعطی الخیر و براحته و حسن حاله فی دنیاه و آخرته و من حرم الحظ من الرفق کان ذا شماسة الی کل شر و عنه علیه السلام عن عنه الله ۳۴۵ و فیه ایضا کان آخر وصیة

۳۴۰ـ در کتاب کافی وارد شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود بدرستیکه در رفق زیادتی است و برکت و هر که محروم شود از رفق و مدارا محروم شده از خیر

۳۴۱ـ و نیز در همان کتاب است از امام ششم علیه السلام که فرمود دور نمیشود رفق از خانواده مگر آنکه دور میشود از آنها خیر

۳۴۲ـ و نیز در آن کتاب است از امام پنجم علیه السلام که فرموده است رسول خدا فرموده که رفق مخلوق نمود مبارک و میمون نمود در آنچه خدا خلق کرده شبیه نیکه بر اراو

۳۴۳ـ و نیز در آن کتاب است از امام ششم علیه السلام که فرمود رسول خدا فرموده رفقت نمیکنند هر دو نفری مگر آنکه پر ثواب تر و محبوب تر آن دو نفر نزد خدای متعال با رفق و مدارا در آنها است بدیگری

۳۴۴ـ در کتاب سفینه نوشته که امام باقر علیه السلام فرموده هر که عطا شده باو حظ حسن رفق و مدارا بدرستیکه عطا شده خیر و راحت و خوشی است حالش در دنیا و آخرت و هر که محروم شود از حظ نیکو رفق در خواهد شد برای او در هر شر و بدی مگر آنکه خدا نگهدارد از بدی اورا

۳۴۵ـ و در آن کتاب است که آخر وصیت خضر نبوی (ع) این بوده که سرزنش مکن کسی را بگناهی و بدرستیکه محبوب ترین امور نزد خدای متعال نسبت بمردم حسن ستر است بروی در امور و رفق بندگان خدا و عفو و گذشت در جایز نکه قدرت بری و معامله نکرد احدی با احدی در دنیا مگر آنکه مدارا کند خدا او را در قیامت با او

[illegible] الموسی علیه السلام ان [illegible] حب الامور الی الله عزوجل ثلاثة الصفح
فی الجده والعفو فی المقد[illegible] عزوجل یوم الجمعة ۳۵۴ فی [illegible] سلام
رسول المؤمنون هم [illegible] ۳۵۵ فی [illegible] سلام فی [illegible] علیه السلام قال یاعلی من [illegible] ۳۵۶ [illegible] علیه السلام [illegible] حق [illegible] ۳۵۷ فی [illegible] عزیز
عزاقدس [illegible] ابوعبدالله علیه السلام یاعبدالعزیز ان الایمان [illegible]
[illegible]

۳۵۴ـ در کتاب [illegible] که گفت [illegible] علیه السلام که
صفوح مؤمنون صفحه [illegible] بخشنده عفو باشد یکه مأنوس باشد اگر بکشند مهار او را
موجود و اگر بخوابند او را روی سبکی میخوابند

۳۵۵ـ و در آن کتاب [illegible] رسول
خدا یعنی (ع) که [illegible] هر که قبول [illegible] که قصد نماید از [illegible]
بخشد و عفو نماید [illegible]

۳۵۶ـ و نیز در آن کتاب [illegible] که علی بن الحسین [illegible] علیه السلام فرمود هر که
خود اگر ناسزا بگوید کسی [illegible] گوید [illegible]
بخواهد او را قسم کن عذاب

۳۵۷ در کتاب سفینه نقل کرده [illegible] که گفت [illegible]
[illegible] علیه السلام که [illegible] که [illegible]
ف پله و بسند [illegible] دو پله بالارفته یکسیکه یک پله بالارفته نگوید نیستی تو دارای رتبهٔ ولو
[illegible] که پیغمبر [illegible] تو است مبادا هیچ پندارد کسی که بالای
تو است [illegible] هر گاه [illegible] که او [illegible] بخشد کسی [illegible]
خودت [illegible] و بخشش [illegible] او چیزیکه توانائی آن ندارد در اعتقاد پس متزلزل کنی
او را در [illegible] که هر که مؤمنی را سست کند بر اوست که محکم کند او را یعنی در اعتقاد

مؤمن ومسلمه حجره ۳۵۸ وبیدالله وا اصدو علیه السلام لعمر ابن الاحوص فی
حدیث مرفوع الاسلام وابدوضع علی سبعة اسهم منها ان لا یدخل ما لا یعنیه
والعمل بالحق والنهی عن المنکر ۳۵۹ فی الحدیث فی حق فی حلق
حسن کرد ابن احوص ابن اعطاه
ابن الاحوص قوله ومنها
الله من اله
دین خودتان ومانچه شمادر آن هستید

۳۵۸ ـ ومسلمه ... کذاب است که فرمود ... صلعم علیه السلام بعد من ابی الاحوص و
حدیث ... مناصفه ... و فرموده بنده گذاشته ... بر هفت سهم آن بدهد بر که خلاف
من ... شاب مفته شصت وهفت گیری وشم : و ... ی ما بر حق بر قواعد و دین وورقد و
... گردن و حدیث ... عدلی ... عمل برعدد کنند مرتبه ۱۲
دین خودتان ومانچه شمادر آن هستید

۳۵۹ ـ در ... حق گرفتن ... آید و بی که آمد
... شاب ... و حیف ... کرد ... بدو ... سنگ ... کرد ... بدو
... آمد گفت ... من ... مطلق ... عمل ... که
ادب کنند اورا اشتر ... رسولخدا ... بعد ... خاست رسولخدا
... آمد ... آمد ... حسن ... آمد شوگفت
... حدیث ... و ... گفتی آنچه گفتی و در دل اصحاب
... گفتی تابیرون شود از دل
... آنچه بس گفتی ... چون صبح وشام وهنگام اجتماع
شد آسرد آمد ورسولخدا بمردم ... که گفت آنچه گفت اراهانت بمن و
یاده کردیم ماعدارا یلوو گمان ... آن حسن گفت ... حدیث
... او اهل ... پس فرمود (ص) مثل من و مثل این مثل مردیست که برای او
... گوسفند ... حیش ومردم تعقیب کنند اورا وفائده نبخشد ... دورشدن پس ندا کند
... که و گفته ... من ... ارشما و داناترم
... وپس ... آنچه ... و پرک کند ... و کثافات را پس برگرداند او را تاپیاید و
بخواند اورا وسیدده ... و ... کند و او نشنیده اگر واگذارد مبکردم سمرا
انچه گفته ... آنچه گفت پس ... او ... اهل ...

و ان احسب فقل بلی ایدیهم و قلت بل یدی حتی یذهب ما فی صدورهم علیک فاعلم
فلما کان الغداء والعشی جاء فقال ان هذا لم یکن فی اول ما قرن فرعم انه نبی
کذالك قال نعم فحرك الله خبر من هو ومنه فقد [illegible] منذ هدانی الله
[illegible]

[illegible] فقال علیه السلام : انا قبله فخرج ذات یوم یوطئه [illegible]

۳۶۰ ـ در کتاب لآلی و اخبار چنین است که روزی حضرت رسول خدا
درزمان موسی بن جعفر علیه السلام بود ودشمنی میبودزید با آنحضرت و ـ ا میگفت بآن سرور
وکاهیکه [illegible] این با آنحضرت ویدان بر رگوارش علیه السلام مینمود
در [illegible] هنگام که [illegible] حضرت علیه السلام [illegible] دوستدار [illegible] امام همام [illegible] شنید خشم آن ملعون
در [illegible] حضرت بس فرو نشست و [illegible] خارج شد حضرت بدرون رفت و پرسید از حال و گفتند
سلامتی در رود [illegible] حضرت [illegible] بود [illegible] وقت [illegible] ع و [illegible] نشست و خدمت
بجانب وی را که [illegible] آمد و گفت حضرت وسلام کرد [illegible] حضرت
در [illegible] و سید و سلام کرد [illegible] آمد و [illegible] خواست [illegible] هدیه [illegible] و گرفت حضرت نشست
مرد و وداع کرد [illegible] همچنین [illegible] حضرت [illegible] رفت [illegible] حضرت
خدای متعال حضرت گرفت [illegible] که [illegible] و [illegible] آمد
وهر دو [illegible] را و بخش می [illegible] و [illegible] گوسفندی گرد [illegible] و بخشی [illegible] دی که سو
گرد [illegible] چون [illegible] بر [illegible] حضرت [illegible] پیش [illegible] حضرت و [illegible] ع کرد [illegible] سنن [illegible] و
پای [illegible] بر گو [illegible] و [illegible] حسب [illegible] انچه کرده بود [illegible] پس [illegible] گشت حضرت موسی علیه السلام و
دیگر با [illegible] که [illegible] حضرت [illegible] یا حاسب و سلام عرض کرد [illegible] و گفت ای پسر رسول خدا [illegible] بدرت
میدهم که [illegible] و [illegible] سال قبل [illegible] و [illegible] حی و [illegible] ملائکة [illegible] گفت کسی را
که دشمن [illegible] و [illegible] حق را [illegible] که [illegible] ای [illegible] [illegible] دادم [illegible] گفتم [illegible] بودرا
که [illegible] چهار [illegible] گفت [illegible] [illegible] گو [illegible] [illegible] که [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ترک علیه السلام نعلیه وتبعه الی میقعة فوجدبحر ثا [illegible] فلما رای موسی علیه السلام ما امر به
[illegible] فاخذ موسی علیه السلام فی الاعصره
[illegible] فلما رجع موسی علیه السلام الی بنی اسرائیل
[illegible] فقال لهم موسی علیه السلام
[illegible] ۳۶۱ الی اخر ما
[illegible] فلا تظلم و ان حاول
[illegible] فقال له موسی علیه السلام
[illegible] ۳۶۲ فی الی قد حان

۳۶۱ ـ در کتاب [illegible] که نه جزو قرار دارد و نیست معلوم
[illegible] گفت ای علم تو مدعلم من و [illegible] تو خیانت شد خیانت مکن : واگر تورا
[illegible] واگر منعت شدی جزع مکن وفکر کن
[illegible] تو اگر فهمیدی که آنچیز در دست پیمحو تو از نظر خدا درغشت
[illegible] است مصیبت مهمتریست از آنچه میترسی که ازچشم مردم بیفتی و اگ
[illegible] که گفته شده [illegible] بدون اینکه تن تو تعب و
[illegible]

۳۶۲ ـ [illegible] الی حکایت شده از بنی عثمان که مردی آمد سوی او وخواند او را بمجهت
[illegible] که نوه اخر نه
[illegible] آمد آمرد درحالیکه
[illegible] آمد آمرد نیز همین نحوه رفتار کرد آن

[illegible]

(باب من طلب عثرات المؤمنین)

۳۶۳ـ [illegible]

۳۶۴ـ [illegible]

۳۶۵ـ [illegible]

۳۶۶ـ [illegible]

۳۶۷ـ [illegible]

۳۶۸ـ [illegible]

۳۶۹ـ [illegible]

۳۷۰ـ [illegible]

۳۷۱ـ [illegible]

۳۷۲ـ [illegible]

۳۷۳ـ [illegible]

۳۷۴ـ [illegible]

۳۷۵ـ [illegible]

۳۷۶ـ [illegible]

۳۷۷ـ [illegible]

۳۷۸ـ [illegible]

۳۷۹ـ [illegible]

۳۸۰ـ [illegible]

۳۸۱ـ [illegible]

۳۸۲ـ [illegible]

۳۸۳ـ [illegible]

۳۸۴ـ [illegible]

۳۸۵ـ [illegible]

۳۸۶ـ [illegible]

۳۸۷ـ [illegible]

۳۸۸ـ [illegible]

۳۸۹ـ [illegible]

۳۹۰ـ [illegible]

۳۹۱ـ [illegible]

۳۹۲ـ [illegible]

۳۹۳ـ [illegible]

۳۹۴ـ [illegible]

۳۹۵ـ [illegible]

۳۹۶ـ [illegible]

۳۹۷ـ [illegible]

۳۹۸ـ [illegible]

۳۹۹ـ [illegible]

۴۰۰ـ [illegible]

۴۰۱ـ [illegible]

۴۰۲ـ [illegible]

۴۰۳ـ [illegible]

۴۰۴ـ [illegible]

۴۰۵ـ [illegible]

۴۰۶ـ [illegible]

۴۰۷ـ [illegible]

۴۰۸ـ [illegible]

۴۰۹ـ [illegible]

۴۱۰ـ [illegible]

۴۱۱ـ [illegible]

۴۱۲ـ [illegible]

۴۱۳ـ [illegible]

۴۱۴ـ [illegible]

۴۱۵ـ [illegible]

۴۱۶ـ [illegible]

۴۱۷ـ [illegible]

۴۱۸ـ [illegible]

۴۱۹ـ [illegible]

۴۲۰ـ [illegible]

۴۲۱ـ [illegible]

۴۲۲ـ [illegible]

۴۲۳ـ [illegible]

۴۲۴ـ [illegible]

۴۲۵ـ [illegible]

۴۲۶ـ [illegible]

۴۲۷ـ [illegible]

۴۲۸ـ [illegible]

۴۲۹ـ [illegible]

۴۳۰ـ [illegible]

۴۳۱ـ [illegible]

۴۳۲ـ [illegible]

۴۳۳ـ [illegible]

۴۳۴ـ [illegible]

۴۳۵ـ [illegible]

۴۳۶ـ [illegible]

۴۳۷ـ [illegible]

۴۳۸ـ [illegible]

۴۳۹ـ [illegible]

۴۴۰ـ [illegible]

۴۴۱ـ [illegible]

۴۴۲ـ [illegible]

۴۴۳ـ [illegible]

۴۴۴ـ [illegible]

۴۴۵ـ [illegible]

۴۴۶ـ [illegible]

۴۴۷ـ [illegible]

۴۴۸ـ [illegible]

۴۴۹ـ [illegible]

۴۵۰ـ [illegible]

۴۵۱ـ [illegible]

۴۵۲ـ [illegible]

۴۵۳ـ [illegible]

۴۵۴ـ [illegible]

۴۵۵ـ [illegible]

۴۵۶ـ [illegible]

۴۵۷ـ [illegible]

۴۵۸ـ [illegible]

۴۵۹ـ [illegible]

۴۶۰ـ [illegible]

۴۶۱ـ [illegible]

۴۶۲ـ [illegible]

۴۶۳ـ [illegible]

۴۶۴ـ [illegible]

۴۶۵ـ [illegible]

۴۶۶ـ [illegible]

۴۶۷ـ [illegible]

۴۶۸ـ [illegible]

۴۶۹ـ [illegible]

۴۷۰ـ [illegible]

۴۷۱ـ [illegible]

۴۷۲ـ [illegible]

۴۷۳ـ [illegible]

۴۷۴ـ [illegible]

۴۷۵ـ [illegible]

۴۷۶ـ [illegible]

۴۷۷ـ [illegible]

۴۷۸ـ [illegible]

۴۷۹ـ [illegible]

۴۸۰ـ [illegible]

۴۸۱ـ [illegible]

۴۸۲ـ [illegible]

۴۸۳ـ [illegible]

۴۸۴ـ [illegible]

۴۸۵ـ [illegible]

۴۸۶ـ [illegible]

۴۸۷ـ [illegible]

۴۸۸ـ [illegible]

۴۸۹ـ [illegible]

۴۹۰ـ [illegible]

۴۹۱ـ [illegible]

۴۹۲ـ [illegible]

۴۹۳ـ [illegible]

۴۹۴ـ [illegible]

۴۹۵ـ [illegible]

۴۹۶ـ [illegible]

۴۹۷ـ [illegible]

۴۹۸ـ [illegible]

۴۹۹ـ [illegible]

۵۰۰ـ [illegible]

۵۰۱ـ [illegible]

۵۰۲ـ [illegible]

۵۰۳ـ [illegible]

۵۰۴ـ [illegible]

۵۰۵ـ [illegible]

۵۰۶ـ [illegible]

۵۰۷ـ [illegible]

۵۰۸ـ [illegible]

۵۰۹ـ [illegible]

۵۱۰ـ [illegible]

۵۱۱ـ [illegible]

۵۱۲ـ [illegible]

۵۱۳ـ [illegible]

۵۱۴ـ [illegible]

۵۱۵ـ [illegible]

۵۱۶ـ [illegible]

۵۱۷ـ [illegible]

۵۱۸ـ [illegible]

۵۱۹ـ [illegible]

۵۲۰ـ [illegible]

۵۲۱ـ [illegible]

۵۲۲ـ [illegible]

۵۲۳ـ [illegible]

۵۲۴ـ [illegible]

۵۲۵ـ [illegible]

۵۲۶ـ [illegible]

۵۲۷ـ [illegible]

۵۲۸ـ [illegible]

۵۲۹ـ [illegible]

۵۳۰ـ [illegible]

۵۳۱ـ [illegible]

۵۳۲ـ [illegible]

۵۳۳ـ [illegible]

۵۳۴ـ [illegible]

۵۳۵ـ [illegible]

۵۳۶ـ [illegible]

۵۳۷ـ [illegible]

۵۳۸ـ [illegible]

۵۳۹ـ [illegible]

۵۴۰ـ [illegible]

۵۴۱ـ [illegible]

۵۴۲ـ [illegible]

۵۴۳ـ [illegible]

۵۴۴ـ [illegible]

۵۴۵ـ [illegible]

۵۴۶ـ [illegible]

۵۴۷ـ [illegible]

۵۴۸ـ [illegible]

۵۴۹ـ [illegible]

۵۵۰ـ [illegible]

۵۵۱ـ [illegible]

۵۵۲ـ [illegible]

۵۵۳ـ [illegible]

۵۵۴ـ [illegible]

۵۵۵ـ [illegible]

۵۵۶ـ [illegible]

۵۵۷ـ [illegible]

۵۵۸ـ [illegible]

۵۵۹ـ [illegible]

۵۶۰ـ [illegible]

۵۶۱ـ [illegible]

۵۶۲ـ [illegible]

۵۶۳ـ [illegible]

۵۶۴ـ [illegible]

۵۶۵ـ [illegible]

۵۶۶ـ [illegible]

۵۶۷ـ [illegible]

۵۶۸ـ [illegible]

۵۶۹ـ [illegible]

۵۷۰ـ [illegible]

۵۷۱ـ [illegible]

۵۷۲ـ [illegible]

۵۷۳ـ [illegible]

۵۷۴ـ [illegible]

۵۷۵ـ [illegible]

۵۷۶ـ [illegible]

۵۷۷ـ [illegible]

۵۷۸ـ [illegible]

۵۷۹ـ [illegible]

۵۸۰ـ [illegible]

۵۸۱ـ [illegible]

۵۸۲ـ [illegible]

۵۸۳ـ [illegible]

۵۸۴ـ [illegible]

۵۸۵ـ [illegible]

۵۸۶ـ [illegible]

۵۸۷ـ [illegible]

۵۸۸ـ [illegible]

۵۸۹ـ [illegible]

۵۹۰ـ [illegible]

۵۹۱ـ [illegible]

۵۹۲ـ [illegible]

۵۹۳ـ [illegible]

۵۹۴ـ [illegible]

۵۹۵ـ [illegible]

۵۹۶ـ [illegible]

۵۹۷ـ [illegible]

۵۹۸ـ [illegible]

۵۹۹ـ [illegible]

۶۰۰ـ [illegible]

۶۰۱ـ [illegible]

۶۰۲ـ [illegible]

۶۰۳ـ [illegible]

۶۰۴ـ [illegible]

۶۰۵ـ [illegible]

۶۰۶ـ [illegible]

۶۰۷ـ [illegible]

۶۰۸ـ [illegible]

۶۰۹ـ [illegible]

۶۱۰ـ [illegible]

۶۱۱ـ [illegible]

۶۱۲ـ [illegible]

۶۱۳ـ [illegible]

۶۱۴ـ [illegible]

۶۱۵ـ [illegible]

۶۱۶ـ [illegible]

۶۱۷ـ [illegible]

۶۱۸ـ [illegible]

۶۱۹ـ [illegible]

۶۲۰ـ [illegible]

۶۲۱ـ [illegible]

۶۲۲ـ [illegible]

۶۲۳ـ [illegible]

۶۲۴ـ [illegible]

۶۲۵ـ [illegible]

۶۲۶ـ [illegible]

۶۲۷ـ [illegible]

۶۲۸ـ [illegible]

۶۲۹ـ [illegible]

۶۳۰ـ [illegible]

۶۳۱ـ [illegible]

۶۳۲ـ [illegible]

۶۳۳ـ [illegible]

۶۳۴ـ [illegible]

۶۳۵ـ [illegible]

۶۳۶ـ [illegible]

۶۳۷ـ [illegible]

۶۳۸ـ [illegible]

۶۳۹ـ [illegible]

۶۴۰ـ [illegible]

۶۴۱ـ [illegible]

۶۴۲ـ [illegible]

۶۴۳ـ [illegible]

۶۴۴ـ [illegible]

۶۴۵ـ [illegible]

۶۴۶ـ [illegible]

۶۴۷ـ [illegible]

۶۴۸ـ [illegible]

۶۴۹ـ [illegible]

۶۵۰ـ [illegible]

۶۵۱ـ [illegible]

۶۵۲ـ [illegible]

۶۵۳ـ [illegible]

۶۵۴ـ [illegible]

۶۵۵ـ [illegible]

۶۵۶ـ [illegible]

۶۵۷ـ [illegible]

۶۵۸ـ [illegible]

۶۵۹ـ [illegible]

۶۶۰ـ [illegible]

۶۶۱ـ [illegible]

۶۶۲ـ [illegible]

۶۶۳ـ [illegible]

۶۶۴ـ [illegible]

۶۶۵ـ [illegible]

۶۶۶ـ [illegible]

۶۶۷ـ [illegible]

۶۶۸ـ [illegible]

۶۶۹ـ [illegible]

۶۷۰ـ [illegible]

۶۷۱ـ [illegible]

۶۷۲ـ [illegible]

۶۷۳ـ [illegible]

۶۷۴ـ [illegible]

۶۷۵ـ [illegible]

۶۷۶ـ [illegible]

۶۷۷ـ [illegible]

۶۷۸ـ [illegible]

۶۷۹ـ [illegible]

۶۸۰ـ [illegible]

۶۸۱ـ [illegible]

۶۸۲ـ [illegible]

۶۸۳ـ [illegible]

۶۸۴ـ [illegible]

۶۸۵ـ [illegible]

۶۸۶ـ [illegible]

۶۸۷ـ [illegible]

۶۸۸ـ [illegible]

۶۸۹ـ [illegible]

۶۹۰ـ [illegible]

۶۹۱ـ [illegible]

۶۹۲ـ [illegible]

۶۹۳ـ [illegible]

۶۹۴ـ [illegible]

۶۹۵ـ [illegible]

۶۹۶ـ [illegible]

۶۹۷ـ [illegible]

۶۹۸ـ [illegible]

۶۹۹ـ [illegible]

۷۰۰ـ [illegible]

۷۰۱ـ [illegible]

۷۰۲ـ [illegible]

۷۰۳ـ [illegible]

۷۰۴ـ [illegible]

۷۰۵ـ [illegible]

۷۰۶ـ [illegible]

۷۰۷ـ [illegible]

۷۰۸ـ [illegible]

۷۰۹ـ [illegible]

۷۱۰ـ [illegible]

۷۱۱ـ [illegible]

۷۱۲ـ [illegible]

۷۱۳ـ [illegible]

۷۱۴ـ [illegible]

۷۱۵ـ [illegible]

۷۱۶ـ [illegible]

۷۱۷ـ [illegible]

۷۱۸ـ [illegible]

۷۱۹ـ [illegible]

۷۲۰ـ [illegible]

۷۲۱ـ [illegible]

۷۲۲ـ [illegible]

۷۲۳ـ [illegible]

۷۲۴ـ [illegible]

۷۲۵ـ [illegible]

۷۲۶ـ [illegible]

۷۲۷ـ [illegible]

۷۲۸ـ [illegible]

۷۲۹ـ [illegible]

۷۳۰ـ [illegible]

۷۳۱ـ [illegible]

۷۳۲ـ [illegible]

۷۳۳ـ [illegible]

۷۳۴ـ [illegible]

۷۳۵ـ [illegible]

۷۳۶ـ [illegible]

۷۳۷ـ [illegible]

۷۳۸ـ [illegible]

۷۳۹ـ [illegible]

۷۴۰ـ [illegible]

۷۴۱ـ [illegible]

۷۴۲ـ [illegible]

۷۴۳ـ [illegible]

۷۴۴ـ [illegible]

۷۴۵ـ [illegible]

۷۴۶ـ [illegible]

۷۴۷ـ [illegible]

۷۴۸ـ [illegible]

۷۴۹ـ [illegible]

۷۵۰ـ [illegible]

۷۵۱ـ [illegible]

۷۵۲ـ [illegible]

۷۵۳ـ [illegible]

۷۵۴ـ [illegible]

۷۵۵ـ [illegible]

۷۵۶ـ [illegible]

۷۵۷ـ [illegible]

۷۵۸ـ [illegible]

۷۵۹ـ [illegible]

۷۶۰ـ [illegible]

۷۶۱ـ [illegible]

۷۶۲ـ [illegible]

۷۶۳ـ [illegible]

۷۶۴ـ [illegible]

۷۶۵ـ [illegible]

۷۶۶ـ [illegible]

۷۶۷ـ [illegible]

۷۶۸ـ [illegible]

۷۶۹ـ [illegible]

۷۷۰ـ [illegible]

۷۷۱ـ [illegible]

۷۷۲ـ [illegible]

۷۷۳ـ [illegible]

۷۷۴ـ [illegible]

۷۷۵ـ [illegible]

۷۷۶ـ [illegible]

۷۷۷ـ [illegible]

۷۷۸ـ [illegible]

۷۷۹ـ [illegible]

۷۸۰ـ [illegible]

۷۸۱ـ [illegible]

۷۸۲ـ [illegible]

۷۸۳ـ [illegible]

۷۸۴ـ [illegible]

۷۸۵ـ [illegible]

۷۸۶ـ [illegible]

۷۸۷ـ [illegible]

۷۸۸ـ [illegible]

۷۸۹ـ [illegible]

۷۹۰ـ [illegible]

۷۹۱ـ [illegible]

۷۹۲ـ [illegible]

۷۹۳ـ [illegible]

۷۹۴ـ [illegible]

۷۹۵ـ [illegible]

۷۹۶ـ [illegible]

۷۹۷ـ [illegible]

۷۹۸ـ [illegible]

۷۹۹ـ [illegible]

۸۰۰ـ [illegible]

۸۰۱ـ [illegible]

۸۰۲ـ [illegible]

۸۰۳ـ [illegible]

۸۰۴ـ [illegible]

۸۰۵ـ [illegible]

۸۰۶ـ [illegible]

۸۰۷ـ [illegible]

۸۰۸ـ [illegible]

۸۰۹ـ [illegible]

۸۱۰ـ [illegible]

۸۱۱ـ [illegible]

۸۱۲ـ [illegible]

۸۱۳ـ [illegible]

۸۱۴ـ [illegible]

۸۱۵ـ [illegible]

۸۱۶ـ [illegible]

۸۱۷ـ [illegible]

۸۱۸ـ [illegible]

۸۱۹ـ [illegible]

۸۲۰ـ [illegible]

۸۲۱ـ [illegible]

۸۲۲ـ [illegible]

۸۲۳ـ [illegible]

۸۲۴ـ [illegible]

۸۲۵ـ [illegible]

۸۲۶ـ [illegible]

۸۲۷ـ [illegible]

۸۲۸ـ [illegible]

۸۲۹ـ [illegible]

۸۳۰ـ [illegible]

۸۳۱ـ [illegible]

۸۳۲ـ [illegible]

۸۳۳ـ [illegible]

۸۳۴ـ [illegible]

۸۳۵ـ [illegible]

۸۳۶ـ [illegible]

۸۳۷ـ [illegible]

۸۳۸ـ [illegible]

۸۳۹ـ [illegible]

۸۴۰ـ [illegible]

۸۴۱ـ [illegible]

۸۴۲ـ [illegible]

۸۴۳ـ [illegible]

۸۴۴ـ [illegible]

۸۴۵ـ [illegible]

۸۴۶ـ [illegible]

۸۴۷ـ [illegible]

۸۴۸ـ [illegible]

۸۴۹ـ [illegible]

۸۵۰ـ [illegible]

۸۵۱ـ [illegible]

۸۵۲ـ [illegible]

۸۵۳ـ [illegible]

۸۵۴ـ [illegible]

۸۵۵ـ [illegible]

۸۵۶ـ [illegible]

۸۵۷ـ [illegible]

۸۵۸ـ [illegible]

۸۵۹ـ [illegible]

۸۶۰ـ [illegible]

۸۶۱ـ [illegible]

۸۶۲ـ [illegible]

۸۶۳ـ [illegible]

۸۶۴ـ [illegible]

۸۶۵ـ [illegible]

۸۶۶ـ [illegible]

۸۶۷ـ [illegible]

۸۶۸ـ [illegible]

۸۶۹ـ [illegible]

۸۷۰ـ [illegible]

۸۷۱ـ [illegible]

۸۷۲ـ [illegible]

۸۷۳ـ [illegible]

۸۷۴ـ [illegible]

۸۷۵ـ [illegible]

۸۷۶ـ [illegible]

۸۷۷ـ [illegible]

۸۷۸ـ [illegible]

۸۷۹ـ [illegible]

۸۸۰ـ [illegible]

۸۸۱ـ [illegible]

۸۸۲ـ [illegible]

۸۸۳ـ [illegible]

۸۸۴ـ [illegible]

۸۸۵ـ [illegible]

۸۸۶ـ [illegible]

۸۸۷ـ [illegible]

۸۸۸ـ [illegible]

۸۸۹ـ [illegible]

۸۹۰ـ [illegible]

۸۹۱ـ [illegible]

۸۹۲ـ [illegible]

۸۹۳ـ [illegible]

۸۹۴ـ [illegible]

۸۹۵ـ [illegible]

۸۹۶ـ [illegible]

۸۹۷ـ [illegible]

۸۹۸ـ [illegible]

۸۹۹ـ [illegible]

۹۰۰ـ [illegible]

۹۰۱ـ [illegible]

۹۰۲ـ [illegible]

۹۰۳ـ [illegible]

۹۰۴ـ [illegible]

۹۰۵ـ [illegible]

۹۰۶ـ [illegible]

۹۰۷ـ [illegible]

۹۰۸ـ [illegible]

۹۰۹ـ [illegible]

۹۱۰ـ [illegible]

۹۱۱ـ [illegible]

۹۱۲ـ [illegible]

۹۱۳ـ [illegible]

۹۱۴ـ [illegible]

۹۱۵ـ [illegible]

۹۱۶ـ [illegible]

۹۱۷ـ [illegible]

۹۱۸ـ [illegible]

۹۱۹ـ [illegible]

۹۲۰ـ [illegible]

۹۲۱ـ [illegible]

۹۲۲ـ [illegible]

۹۲۳ـ [illegible]

۹۲۴ـ [illegible]

۹۲۵ـ [illegible]

۹۲۶ـ [illegible]

۹۲۷ـ [illegible]

۹۲۸ـ [illegible]

۹۲۹ـ [illegible]

۹۳۰ـ [illegible]

۹۳۱ـ [illegible]

۹۳۲ـ [illegible]

۹۳۳ـ [illegible]

۹۳۴ـ [illegible]

۹۳۵ـ [illegible]

۹۳۶ـ [illegible]

۹۳۷ـ [illegible]

۹۳۸ـ [illegible]

۹۳۹ـ [illegible]

۹۴۰ـ [illegible]

۹۴۱ـ [illegible]

۹۴۲ـ [illegible]

۹۴۳ـ [illegible]

۹۴۴ـ [illegible]

۹۴۵ـ [illegible]

۹۴۶ـ [illegible]

۹۴۷ـ [illegible]

۹۴۸ـ [illegible]

۹۴۹ـ [illegible]

۹۵۰ـ [illegible]

۹۵۱ـ [illegible]

۹۵۲ـ [illegible]

۹۵۳ـ [illegible]

۹۵۴ـ [illegible]

۹۵۵ـ [illegible]

۹۵۶ـ [illegible]

۹۵۷ـ [illegible]

۹۵۸ـ [illegible]

۹۵۹ـ [illegible]

۹۶۰ـ [illegible]

۹۶۱ـ [illegible]

۹۶۲ـ [illegible]

۹۶۳ـ [illegible]

۹۶۴ـ [illegible]

۹۶۵ـ [illegible]

۹۶۶ـ [illegible]

۹۶۷ـ [illegible]

۹۶۸ـ [illegible]

۹۶۹ـ [illegible]

۹۷۰ـ [illegible]

۹۷۱ـ [illegible]

۹۷۲ـ [illegible]

۹۷۳ـ [illegible]

۹۷۴ـ [illegible]

۹۷۵ـ [illegible]

۹۷۶ـ [illegible]

۹۷۷ـ [illegible]

۹۷۸ـ [illegible]

۹۷۹ـ [illegible]

۹۸۰ـ [illegible]

۹۸۱ـ [illegible]

۹۸۲ـ [illegible]

۹۸۳ـ [illegible]

۹۸۴ـ [illegible]

۹۸۵ـ [illegible]

۹۸۶ـ [illegible]

۹۸۷ـ [illegible]

۹۸۸ـ [illegible]

۹۸۹ـ [illegible]

۹۹۰ـ [illegible]

۹۹۱ـ [illegible]

۹۹۲ـ [illegible]

۹۹۳ـ [illegible]

۹۹۴ـ [illegible]

۹۹۵ـ [illegible]

۹۹۶ـ [illegible]

۹۹۷ـ [illegible]

۹۹۸ـ [illegible]

۹۹۹ـ [illegible]

۱۰۰۰ـ [illegible]

محمد بن یزید عن ابن عبدالله علیه السلام فیماجاء فی الحدیث عورة المؤمن علی المؤمن حرام فقال علیه السلام ماهوان یتکشف فتری منه شیئا انما هوان تری علیه بقعة ۳۶۶ وفی الوسائل باب تحریم تتبع عیوب المسلمة من مسر المؤمنین علیه السلام انه قال فی النهی [illegible] الدنوب [illegible] الذی عاب اخاه و عیّره بلواه اما ذکر موضع ستر الله علیه من ذنوبه ماهو اعظم من [illegible]

۳۶۶ در کافی [illegible] موضع ستر الله که [illegible]

ممکن در عیب گیری بندهٔ بگناه شاید که [illegible]

[illegible]

۳۶۷ د [illegible]
[illegible]

۳۶۸ د [illegible]

[illegible]

۳۶۹ـ [illegible]

۳۷۰ـ [illegible]

۳۷۱ـ [illegible]

۳۷۲ـ [illegible] برای مرد ار
[illegible]

۳۷۳ ... وبدن من لصق من شعره من مؤمن من ... وشئه فوشي والك عليه ... لم يلتهم ... لم يسقط لله كل عبد ... الذي ... عبده ... كان ... ان لا حول ولا قوة الا بالله ... ان ... الحمد لله ... الحمد لله ... الحمد لله

[illegible]

۳۷۷ [illegible]

۳۷۸ [illegible]

في وصايا النبي لعلي عليه السلام يا علي من عيّر أخاه بذنب لم يمت حتى يعمله وقال رسول الله صلى الله عليه وآله ثلاث خصال من كن فيه أو واحدة منهن كان في ضمان الله وفي ضمان رسوله وفي ضمان الجنة من أعطى الناس من نفسه ما يحب أن يعطوه من نفوسهم ومن حكم لهم بما يحكم به على نفسه ومن لم يقل في أخيه المسلم إلا ما يعلم أنه الحق على نفسه وقال أمير المؤمنين عليه السلام كفى بالمرء شغلا بنفسه عن الناس[۳۷۹] في الوسائل

۳۷۹ و بعد در آن کتاب است [illegible] علیه السلام که فرمود شنیدم از [illegible] که می‌گفت [illegible] پس [illegible] السلام گردید [illegible] فرمود [illegible] که می‌بینم علاقهٔ [illegible] و [illegible] و [illegible] و

فت ردی ق عنیه شاوة قر ل ه ی الله لیر فت ردی قول عدیث طول صمت
فت ردی فی با ولازه صحه فت ردی فا عدی ئ نحب المسلمین ه مجلستهم
فت ردی قول قو الحوه ان کان مر فت ردی ق لاتجلس فی الله لومه لائم فلت ردی
و ایحجر ا س الس ه تعلم فی عد ه لاتجد منهم فت ردی عنده ثم قر لعلی
، المر عند ان ملوں ه ذلك حتی تعرو نفس هاتحبین من عنه ه یتحبی لهم
مه هوفیه ئ ی حتی فعلا تعنه ثم قر یا ایها لمقدره تذ ر ه لاورع کا لاف
ولاحب لحب الحق ۳۸۱ فی لوسائل و لیس تجهو ع ا س ن ندالله س
د دو ئ ه ن معنی ه ا ن د و الحجر قال و حتی قال فی ه ه ن
و ا ه ا ه حجه ا ی مشی ا ی سر حجه ن ه ک ی ع ه ا
حجه ه ه حجه ا ن فی ه ه ن ه کان ه ه ا و ه ه ت
و ا ه ن ا ه ه حجه ن ه ن ه ۳۸۲ فی ل ه ه ن حدیث ن ا ی ئ ه و لعلی ئ و ه ن
و ه لم عد ن ا ن ه ن حجه عد حجه الاسلام ه ح ح ه ه ن ه ن ح ه ن
ا ی ه ه ه ه ه ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن
ب ه ا ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن

۳۸۱ ب ن و ن ح ح ه ن ک ه ا ن ع ن ملك امام سم علیه ـ لام
که ه ه ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن
ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن
ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن

۳۸۲ ک ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن
ه که ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن
و ح ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن
ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن
ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن
ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن
ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن
ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن
ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن ه ن

... قول قول کم کما تصرّ الزانیة فزنائها اولئک ... من ... الله علی ... لا ... دون حوضی

(باب کظم الغیظ والعفو عن الناس)

۳۸۳ فی الکافی عن حمید ... یعنی عمن حدثه عن ابی جعفر ﷺ قال قال لی ... من ... ما من شیء ... فی الکافی عن ... عن حمید ... عن ... ۳۸۴ فی الکافی عن ... عن حمید ... عن ... ما من جرعة احب الی الله عزوجل من جرعة غیظ کظمها ... ۳۸۵ فی الکافی عن ... عن ... عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله ﷺ ... ۳۸۶ ... عن ... عن ... عن ابی عبد الله ﷺ ...

(باب کظم غیظ وفرو نشاندن خشم وعفو از مردم)

۳۸۳ــ در کتاب کافی از حماد از ربعی از عمن حدثه از حضرت ابی جعفر علیه السلام که فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله بمن فرمود چه کسی بر خشم تو غالب میشود چشم مرا فروش کنندهتر نیست از جرعهٔ خشمی که عاقبت آن نیکو باشد

۳۸۴ــ و نیز در کتاب کافی از ... از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود هیچ جرعه نیست که نزد خدا محبوبتر باشد از جرعهٔ خشمی که فرو برد آن را بحلم و عفو و نیکی و احسان و بعد فرمود حق تعالی میفرماید که بنده خشم و غصه کند برای من و با محمد مردم را در امر دین دوست دارد بنیکوکاران راه حسنات بر او پدرش مرحمت کند بر او بعمل

۳۸۵ــ و نیز در کتاب کافی بسند ... ابی عبیر ... هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام که فرمود علی بن الحسین علیه السلام فرموده دوست ندارم که بمن دولت فلان بمن داده شود بهتر از ... نعم

۳۸۶ــ و نیز در آن کتاب بسند ... از ... بن ... از حضرت امام صادق علیه السلام که فرمود هیچ جرعه نیست نزد خدا محبوبتر از جرعهٔ خشم مردی که صبر کند بر آن مگر آنکه پاداش بزرگ عوض بزرگ است و دوست ندارد خدا دسته و شیعهٔ را مگر آنکه مسلامیکند آنها

وود [illegible] ۳۸۷ في الكافي عن سيف بن عمير و فا [illegible] عن سمع [illegible] عبد الله عليه السلام يقول من كظم غيظه وهو قادر على ان يمضيه [illegible] ملأ الله قلبه يوم القيامة رضا ۳۸۸ وفي الكافي عن عبد الله بن [illegible] عن الوصافي عن ابي جعفر عليه السلام قال من كظم غيظه وهو يقدر على امضائه حشى الله قلبه امنا و [illegible] ۳۸۹ وفيه عن ابي حمزة عن [illegible] عن ابي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من [illegible] عن الله عز وجل حرير الجنة ما دام [illegible] ۳۸۸ في الكافي عن [illegible] عن عبد الله عليه السلام [illegible] ۳۹۰ عن [illegible] عن عبد الله عليه السلام [illegible] عن [illegible] عن قضاء [illegible] ۳۹۱ في الكافي عن ابي حمزة الثمالي عن علي بن الحسين عليهما السلام قال سمعته يقول ما كان [illegible]

۳۸۷ـ و نیز در کتاب کافی بسند [illegible] عبد الله گفت شنیدم که می‌گفت هر که فرو نشاند خشمی را که اگر بخواهد انتقام بگیرد میتواند پر کند خدا دل اورا [illegible] از رضای خود

۳۸۸ـ در کتاب کافی نقل است از عبداللّٰه پسر منذر وصافی از امام پنجم علیه السلام که فرمود هر که فرو نشاند خشمی را و قدرت باشد بر انتقام پر کند خدا دل اورا از امنیت و امان و [illegible] و قسمت

۳۸۹ـ و در آن کتاب است از ابی حمزه از امام چهارم علیه السلام که فرمود [illegible] محبوب‌تر نزد خدای عز و جل دو جرعه است جرعهٔ خشمی که فرو نشاند [illegible] و جرعهٔ مصیبتی که رد کند [illegible] صبر

۳۹۰ ـ در کتاب کافی [illegible] پسر عبدالرحمن از حمران پسر اعین نقل شده که گفت فرمود امام ششم علیه السلام [illegible] از خصلتهای بیست و آخرت است گفتم آن کدامند فرمود [illegible] و پیوسته [illegible] قضاء [illegible] و بردباری در حالتیکه خوی نیکو [illegible] ادا شود

۳۹۱ و نیز در کتاب کافی از ابی حمزه ثمالی نقل شده از امام چهارم علیه السلام که گفت شنیدم که [illegible] می‌فرمود روز قیامت که میشود خدا جمع میکند اولین و آخرین را در [illegible] رمجمر و بعد [illegible] میکند به کسانیکه [illegible] فضل و کرامت پس در میخیزد دستهٔ مردم ملائکه را که ملاقات میکنند و میگویند حبست ما [illegible] برای شما میگویند چه دیده‌اید که [illegible] امر قضا کرد و بخشیدم میکنند [illegible] محروم داشت و گذشتم از کسانیکه به علم و حلم [illegible] بود فرمود گفته میشود راستها گفتید داخل بهشت شوید

جمع الله تبارک و تعالی الاولین و الاخرین فی صعید واحد لم یسمع بمثل ذلک الجمع قال فیقوم عنق من الناس فتتصبهم الملائکة فیقال لهم کان قیامکم و قولکم کذا فصل من قطعنا و تعطی من حرمنا و تعفو عمن ظلمنا و تقوم عنق من الناس فتتصبهم الملائکة فیقال لهم کان قیامکم و قولکم کذا فصل من قطعنا و تعطی من حرمنا و تعفو عمن ظلمنا و تقوم عنق من الناس فتتصبهم الملائکة فیقال لهم کان قیامکم و قولکم کذا فصل من قطعنا و تعطی من حرمنا و تعفو عمن ظلمنا

۳۹۲ فی الکافی عن اسماعیل بن زیاد السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله علیکم بالعفو فان العفو لا یزید العبد الا عزا فتعافوا یعز کم الله

۳۹۳ فی الکافی عن عمر بن شمر عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا اخبرکم بالفقیه حق الفقیه من لم یقنط الناس من رحمة الله و لم یؤمنهم من عذاب الله و لم یرخص لهم فی معاصی الله و لم یترک القرآن رغبة عنه الی غیره ان لا خیر فی عبادة لا فقه فیها و لا خیر فی قرائة لا تدبر فیها

۳۹۴ فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یحب الحیی الحلیم المتعفف و یبغض البذی السائل الملحف ان الله اذا اراد بعبد خیرا حبب الیه الحیاء و الحلم و العفاف و اذا اراد بعبد شرا بغض الیه الحیاء و الحلم و العفاف و حبب الیه الفحش و البذاء و السؤال و الالحاف

۳۹۵ فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یحب الحیی الحلیم المتعفف و یبغض البذی السائل الملحف ان الله اذا اراد بعبد خیرا حبب الیه الحیاء و الحلم و العفاف و اذا اراد بعبد شرا بغض الیه الحیاء و الحلم و العفاف و حبب الیه الفحش و البذاء و السؤال و الالحاف

۳۹۲ و نیز در کتاب کافی از اصحابمان بسند خود از ابی عبد الله امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که در روز قیامت همه مردم گرد آیند در یک جا و صف بسته برای سنده مگر عرب بی گذشت و عفو نشده است بر ایشان هرگز

۳۹۳ و در آن کتاب از همان شخص بسند خود نقل شده که امام محمد باقر علیه السلام فرمود که خبر دهم شما را که فقیه حق فقیه آن است که مأیوس نکند مردم را از رحمت خدا و ایمن نگرداند ایشان را از عذاب خدا و رخصت ندهد ایشان را در گناهان خدا و ترک نکند قرآن را از روی رغبت بسوی غیر آن بدرستی که خیر نیست در عبادتی که در آن فقه نباشد و نه در قرائتی که در آن تدبر نباشد

۳۹۴ـ در کتاب مذکور از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که خدا دوست میدارد حیا کننده و بردبار و عفیف را و دشمن میدارد بی حیا و سائل و الحاح کننده را چون خدا اراده خیر بنده کند حیا و بردباری و عفاف را محبوب او گرداند و چون اراده شر بنده کند بی حیائی و بسیار سؤال کردن و الحاح را در نظر او دوست گرداند

۳۹۵ ـ و در آن کتاب است که رسول خدا فرموده که بدترین مردم کسانی هستند که هر گاه خشم کنند فرو نشانند و بهترین ایشان کسانی هستند که بهتر فرو نشانند خشم را : و غنی ترین آنها کسی است که بهتر راضی شود به آنچه خدا عطا کرده و محبوب ترین ایشان نزد خدا کسی است که بهتر راضی شود و عذر بپذیرد آنها کسی است که رئیس خود حق نصیحت حق بدهد و دوست بدارد برای خدا هر مسلمی آنچه را برای خود دوست دارد و بدارد آنچه را برای خود بد میدارد

[illegible] عن ابیه عن [illegible] عن ابی الحسن علیه السلام قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول ما نفعت فلانا فضائله اعظمها عفوا[۳۹۷] وعن ابیه عن [illegible] عن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول فی قول الله عزوجل فاصفح الصفح الجمیل قال العفو من غیر عتاب[۳۹۸] وعن الحاکمی عن ابیه رفعه عن هشام بن سالم عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله فی کتاب فضائل من عفا عفا الله عنه فضائل[۳۹۹] الی آخر الحدیث وعن بعض اصحابنا رفعه قال قال ابوعبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل فاصفح الصفح الجمیل قال العفو من غیر عتاب وعن بعض اصحابنا رفعه قال قال ابوعبدالله علیه السلام ما من عبد یظلم بمظلمة فیعفو عنها لوجه الله الا زاده الله بها عزا فی [illegible]

۳۹۶ـ در کتاب وسائل بن فضال نقل است که شنیدم ابا الحسن علیه‌السلام که میفرمود هرگز دشمن هیچ دوستی مگر آنکه یاری شد آنکه گذشت او بر او

۳۹۷ـ و نیز در کتاب وسائل نقل شده از علی بن فضال از پدرش که گفت فرمود حضرت رضا علیه‌السلام در باره: قول خدای متعال فاصفح الصفح الجمیل یعنی گذشت و عفو بدون عتاب

۳۹۸ـ در کتاب کافی بسند خود از علی بن ابراهیم از پدرش و هشام بن سالم از امام صادق علیه‌السلام که فرمود بحساب کند از اصحاب و یاران خود هر که به مکافات نیکی کسی را که بر او منت گذارده بود و عفو و گذشت کرده نیست و نیز فرمود اینکه تو عبادت کنی خدا را در باره او

۳۹۹ـ در کتاب فضائل سند خود از پدرش از کسانی که نامشان را برده از ابی عبدالله علیه‌السلام که فرمود هر که عفو و گذشت کند در راهی که بخشیدن او را دوست دارد خداوند عزوجل پاداش او را بر خدا واجب گرداند و نیز فرمود هر که بر او ستم شود و او عفو و گذشت کند خداوند عزوجل جز عزت بر او نیفزاید

۴۰۰ـ و نقل شده از کتاب لب اللباب که گفت حکایت شده برای من که سلطانی خارج شد یکی از شبها بر سر مردی بدل و گفت نصف قلمرو دارم میدهم بتو یکی از دو چیز که بتو میخواهم که بدهی یا جواب بده بمن یک کلمه که نمیشود نه جواب او و یکی

[illegible] ۴۰۵ [illegible] سعید بن [illegible] محمد بن اسعد بن [illegible] بستان [illegible] [illegible] [illegible] بن اسعد [illegible] [illegible] [illegible]

لاحدث من الصدوق [illegible] ان حذاء [illegible] عيسى بن مريم [illegible] قدا [illegible] روح الله [illegible]
[illegible] قلت فهل عيسى [illegible] [illegible] الى [illegible] لأنسى احد لاخرج لتطهير قال
[illegible] [illegible] [illegible] [

۴۲۵ فی الفقیه قال: قال امیرالمؤمنین علیه السلام من عمل [illegible] فی صدره ای [illegible] ثلثمائة [illegible] عشرة سنة [illegible] هوازن [illegible] ۴۲۶ وقال [illegible] فی سمع امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] ثلثمائة [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ۴۲۹ [illegible] الحسن الرضا علیه السلام [illegible] ۴۳۰ [illegible] ۴۳۱ [illegible] ۴۳۲ [illegible] ۴۳۳ [illegible] ۴۳۴ [illegible]

سکوت جلب دوستی میکند و باعث سلامت و راحت

۴۲۹ ـ در کتاب کافی نقل شده است که گفت فرمود [illegible] **نشانههای دانش حلم است و علم و سکوت و خاموشی راهنمای هر کار خیر است**

۴۳۰ ـ و در آن کتاب است [illegible]

۴۳۱ ـ و در کتاب کافی نقل شده است [illegible]

۴۳۲ ـ و در آن کتاب نقل شده است [illegible]

۴۳۳ ـ و در آن کتاب نقل شده است [illegible]

۴۳۴ ـ و در آن کتاب است [illegible]

و لاحظ ۴۳۸ منهاج الدعاة ابن حجر ص ۱۰۸ ط ۲ ۱۳۹۰ هـ
اهوائكم كما تحذرون اعدائكم ...
۴۳۹ ...
۴۴۰ ...

۴۳۸ ... کہ ... دشمن ...

۴۳۹ ... بومہلب ... اسب ...

۴۴۰ ... بعض ... بعض ... بعض

۴۴۱ ... دیلمی نقل‌شده ازرسولخدا(ص) که هرگاه ... اوندستیکه اراوحکمت دیرتر میلغند

۴۴۲ ... که ... عاقل ... گیران وبرحذر ازمطمئن‌ترین ... وسهل شود براو امور کثیرة

۴۴۳ ... که ... راده ... گرداند که ... پوسد آن اراوند ... که ... سخن ... که ... دسوده ... او ... که ... گفته ... پوسیده ...

۴۴۴ ... که ... سالم ... گاه ...

۴۴۵ ... بحق ... بگوئیم ...

[illegible]

[illegible] ۴۴۶ [illegible]

[illegible] ۴۴۷ [illegible]

[illegible] ۴۴۸ [illegible]

[illegible] ۴۴۹ [illegible]

[illegible] ۴۵ [illegible]

۴۴۶ [illegible]

۴۴۷ [illegible]

۴۴۸ [illegible]

۴۴۹ [illegible]

۴۵ [illegible]

السحر علیهم السلام ... وحده ... من لاوت ... الله وان الله
عزوجل ... السلام ولاستحقت الحمه
... العمر
... ۴۵۷ و فی
الوسائل قال ... ۴۵۸ و
الوسائل ... ۴۵۹ فی وسائل ... ۴۶۰ وفیه

کدام یك از این سه فرمود ... آلوده نسازد صحبت
اصل و بر این ... سکوت که ... پسندیده ... فرمود ... ی
آنکه خدای عز و جل ... و وصف ... سکوت و ... فضل
بدرستیکه فرموده ... ای ... صحبت و عدم ... صحبت بهیت پیدا نمیشود
سکوت و خموشی واجب ... سکوت و خموشی بدرستیکه
تمام اینها بر اثر کلام و صحبت است ... و
آخر سال ... که ... فرموده ... کلام سکوت نمیشود

۴۵۷ ... که ... علیه السلام فرموده ... خموشی گنجی ...
و افزوده ... آدم ... پرده ... ای ...

۴۵۸ ... کتاب ... که ... اسلام که ... خود ...
نفس خاموشی ... خوی ...

۴۵۹ ... وسائل نقل ... حضرت ... علیه السلام
که فرمود کلام ... ای بروی ... و دخت ... ای عمر ...
و دخت ... دوستی برد ... و عیب ... خوی بهشت ...

۴۶۰ ... در آن کتاب است که ... پسر صدقه ... سلم ... گوارش
داشت کرده که داود سلیمان را ... ای پسر ... قبول حکمت و خموشی ... را که
پشیمانی از خموشی کمتر ... پشیمانی از ... کلام ... ای پسر ...
اگر تکلم و سخن دیدوردی نقره باشد ... سزاوار است که سکوت و خاموشی
طلا باشد و خموشی طلا ...

۴۶۱ ـ در کتاب وسائل شیعه از امام علی علیه‌السلام که هر که زیاد باشد سخن
او کم است حیای او و هر که کم است حیای او کم است پرهیزگاری او و هر که کم باشد
پرهیزگاری او کم است پرهیزگاری او و هر که کم باشد پرهیزگاری او مرده است دل او و هر که
مرده باشد دل او در آتش است.

۴۶۲ ـ در کتاب [illegible] که خدای حکیم دانا پوشانیده زبان را بچهار
لنگهٔ [illegible] و دو لنگه

۴۶۳ ـ در [illegible] از امام [illegible] که گفته شده برای [illegible] و
دو گوش و دو چشم و [illegible] که گفته شده این است که خاموشی موجب
[illegible]

۴۶۴ ـ در کتاب مجموعه [illegible] که معاذ بن جبل عرض کرد یا رسول خدا که
[illegible] فرمود علیک [illegible] بشمار خود را در
[illegible] و گفت [illegible] و اشاره
فرمود بدست خود بر دهانم

۴۶۵ ـ در کتاب سفینه نقل از امام حسن بن علی علیه‌السلام که فرمود نیکوهدد کار است
خاموشی در موردهای [illegible]

۴۶۶ ـ در [illegible] که امام ششم علیه‌السلام فرمود خاموشی طریقهٔ محققین

[illegible]

[illegible] ۴۷ [illegible] ۴۷۱ [illegible] ۴۷۲ [illegible] ۴۷۳ [illegible] ۴۷۴ [illegible] ۴۷۵

۴۷۰ و در آن کتاب نیز است از رسول خدا (ص) که فرمود خیر آن سخن است که از صفات راهدین است دوری کردن از کلام بیش دوری کردن از معصیت و هر که سخن او بسیار باشد بدی بدآن و هر که زیاد باشد بوی بدآن و هر که بسیار باشد بوی بدآن و هر که بسیار باشد بوی بدآن و هر که بسیار

وفیه عن [illegible] قصف معه دة شعفص وعون بن [illegible] ۴۷۶ فی الکافی
عن ابی عبد الله [illegible] سول [illegible] من عرف [illegible] قصفه منع قد من الکلام
من لقمه م عدقصفه [illegible] ۴۷۷ فی البحار عن [illegible] مؤمنین [illegible] من
شتی حتی طول [illegible] ۴۷۸ [illegible] ل
لشیخ [illegible] ل لقصفی فی وصیه [illegible] شعص [illegible] فی [illegible]
علی [illegible] لا تخرج [illegible] ۴۷۹ [illegible] ول وبا الجوله المدعی [illegible]

۴۷۶ در کتاب کافی روایت شده از امام ششم علیه السلام که فرمود رسول خدا(ص) فرمود هر که شناسد خدا را و تصدیق کند خدا را نگاه دارد دهان را از کلام وشکم را از طعام وهموار کند بر خود بدن را روز و شب .

۴۷۷ و در کتاب مصباح از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هیچ خیر در بسیار حرف زدن نیست و هیچ شر در سکوت نیست و نوشته است که گاه باشد که سکوت او را میگزد و پاره میکند تورا

۴۷۸ و در آن کتاب است که شیخ شمس قصفی در وصیت خود گفته که شیخ شمس الدین پسر ترک را وصیت کرد که مهر کن دهان خود را که خارج نشود کلمهٔ مگر آنچه دوست میداری که در دهان عسل دو قرص نبات نهاده باشد و چه خوش میداری که آب سرد شده برف باشد بخورد و چنین پسر چنین کرد و روزی از گرسنگی پس مادر او آمد و گفت: ای جان گشنگان و دید شکم او سنگ بسته بحیلهٔ سنگ گرسنگی و بیداری در مقصدش پس مادرش دستور داد او را که سخن گوید و گفت گو کند ای پسر من شنید و بگفت سخن آغاز را فرمود به آن زن ساکت باش و بمثل چنین کلمهٔ وفرمود شاید سخنی گفته باشد بدون فائده

۴۷۹ نویسنده این مجموعه گوید که مقصدی که از [illegible] مشهود میداند که از جمله آنها دروغ است وغیبت است، ونمامی وسخن چینی است وبهتان ودروغ بست دادن قصفی نفسی ومحجوبه من است ومدح وثنا من کسیکه لایق مدح نیست و توجه کردی تحمل است وعده خلاف بست ودشنام دادن مؤمن است وکلامی است که باعث گول زدن کسی بشود در

(فی ذکر طول الامل)

۴۹۱ مجموعه [illegible]

[illegible] ۴۸۲ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۴۸۳ [illegible]

[illegible]

[illegible] ۴۸۴ [illegible]

هرگاه صبح کردی امید مدار تا شام و چون شام شد امید مدار تا صبح که در میان صبح شوی و توشه برگیر از دنیا برای روز فردا و زندگانیت برای عالم مرگت و صحت و سلامت برای مرض و کسالت

بدرستیکه‌ای بندهٔ خدا نمیدانی فردا چه خواهد بود

۴۸۲ و نیز در آن کتاب است که فرمود [illegible] است پیروی هوا و خواهش دل و آرزوی آخرت و [illegible] آن حب و علاقهٔ بدنیا است آگاه باش که خدای متعال [illegible] و راوهم یکسیکه دشمن دارد او را. واما آنکه مختص بما است که [illegible] که به او عطا میکند. بدانکه از برای دنیا [illegible] از ابناء آخرت و نباشید از ابناء دنیا: آگاه باش که دنیا کوچ کرده و رفته و آخرت رو آورده و میآید روی بما آگاه باشید که امروز [illegible] و آگاه باشید که بروزی واقع میشوید که حساب هست و [illegible]

۴۸۳ در کتاب مذکور نیز نقل شده که امیر المؤمنین علیه السلام چون از دنیا رحلت فرمود پس از گذشت ایام حزن او را امر شریف و خواستند [illegible] و بدیدن حضرت آمد جواب ترسناك و وگداخت بحدی که سر بر زمین گذاشت چه شد تو را ای امیر المؤمنین از فراق دنیا که ما را در آن قرار گاهی بود

۴۸۴ و نیز آن کتاب است از حسین بن علی علیه السلام که ای پسر آدم تو در ممر و دور خالی هستی که هر چه بگذرد بمضی از تو گذشته و تمام شده

بعضی ۴۸۵ و [illegible] ۴۸۶ رشد
الدین و [illegible] کله ولعله من باطل جمعه وحق منعه اساءه حرامه [illegible] و
[illegible] ۴۸۷
مجموعه امام [illegible] رسول الله ﷺ [illegible] الامین الذی [illegible] ولا
[illegible] ۴۸۵ و در آن کتاب است که گفته بعضی از علماء گر نه نبی احل وحرکت [illegible] میبوش داری آدرو ها و فرت آرا

۴۸۶ در کتاب ارشاد دیلمی وارد شده که امیر المومنین علیه السلام در خطبهٔ فرمود [illegible] بدانید که خداوند [illegible] که نمیرسد بآن وجه بسیار جمع کننده هستند مالی که نمیخورند آنرا و گاهی میشود [illegible] حرام کسب کند و از حقی که بآن تعلق گرفته منع کند از راه حرام بدوشد و بدشمن مارث بدهد . دراین وقت است که تعب آنرا کشیده و وبروگذاه آنرا برده و وارد میشود برپروردگار خود ریان کار وباتاسف وحسرت حسر الدنیا والاخره ذلک هو الخسران المبین خلاصه بخط ولدت دنیوی [illegible] برده بهره وتوب خروی

۴۸۷ در کتاب مجمعه ورام [illegible] بوسعید خدری گفت خدا بود [illegible] کنیزی را بصد [illegible] بسکه دارم لعنهٔ مکن [illegible] بسکه گفتم بدارم فروشم پشت [illegible] مرگ و گلوگیر شدن بآن لقمه بفرمود ای اولاد من اگر عدد شمارند خودرا از مردگان قسم بآنکه جان من بقدرت او است بدرسیده نجه وعده داده شده اید بر که مرگ بسوی او در میشود و میاید و شب قدر مرحلو گیری از آن هستند

و عشق آنها به محضر من ۴۸۸ مجموعه ... آنان هر سه ولی ۴۸۹ ... و نعم و سوسنه ... احمد ۴۹۰ ... عبده العقیده ... ۴۹۱ ... ثالث خرقانی ... ۴۹۲ ... ۴۹۳ مجموعه ...

۴۸۸. در کتاب مجموعه ... مشهور او دو جلد ...

۴۸۹ـ و بدان که ... بهشت شوند گفتند ... بس را جمع دیگران ...

۴۹۰ و در آن کتاب ... میترسم که علم ... فراموش نماند ...

۴۹۱ـ و بدان که ... مرا به ده ... گرامی و عم ...

۴۹۲ و بدان که ... رعد بخوردن چیر دشت و یا پوشیدن عبا و لباس ساده

۴۹۳ در کتاب مجموعه و رام ذکر شد که فرموده است ... به پیشوایی شما و دنیا مسئله شده پشت ...

۴۹۴ وفیه عن عمرو بن عبدالعزیز فی خطبته ان بعد سفرکم سفرا لم تکونوا فی سفر کم من الذی بین الآخرة تقوون وکونوا کمن عاین ما اعد الله لهم فیرغبوا و یرهبوا ولا یطولن علیکم الامد فتقسو قلوبکم وینتزع الله وکم فی دنیاکم من ان یکون له فی الآخرة نصیب فانه لا یصبح بعدها الا ولا یمسی بعدها الا وکل نفس الی الله خطیئتها ثقیلة وکم من مستقبل یوما لا یستکمل وکم من مستبشر بغد لا یراه وکم من جامع مال لغیره من غیر حله عما قلیل تزول منازله وتخلو دیاره ویصیر الی غیره فیکون المهنأ لغیره والتبعة علیه والمرء یا عبدالله یحرث یوما ما یحصد غدا طوبی لعبد قدم لنفسه وتزود من یومه لغده ویوم موته قبل یوم بعثه وحبس فی طریق الموت من لا یستقر فیه حتی یرد موارد لا صدر عنها ابدا وقصر فیما لا بد له منه حین لا یرجع فیه ۴۹۵ عوالی اللئالی عن علی بن عیسی رفعه قال قال امیرالمؤمنین علیه السلام لابنه محمد یا بنی اذا رأیت الدنیا مقبلة علی احد فقل هی ذنوب عجلت عقوبتها وان رأیتها مدبرة عن احد فقل ذنوب عجلت عقوبتها وان رأیتها مقبلة علی فقل ذنوب عجلت عقوبتها وان رأیتها مدبرة عنی فقل ذنوب عجلت عقوبتها ۴۹۶ فی الخصال عن امیرالمؤمنین علیه السلام انه قال یا بنی

۴۹۴ و نیز در آن کتاب است که عمر بن عبدالعزیز در خطبه خود گفت که بدرستیکه برای هر سفری عداد و توشه ایست لامحاله پس توشه بردارید برای سفر آخرت از دنیا پر هیزکاری و نیکی بسوی توانگری و نگاه دارید نفسهای خود را از عذاب و عذابها و طولانی و دراز نکنید آرزو تا دل شما سیاه وقسی شود : و فرمان برید دشمنان خود را بسوی آنکه بخدا قسم به آرزو نمیرسد کسیکه نمیداند آن صبح میرسد بعد درك کردن او شام را و آیا شام و شب میرسد بعد از درك کردن او صبح را و چه بسیار می و شنیده اید شما کسانیکه بدنیا مغرور بوده و هدف مرگ قرار گرفته و هلاك شده و چه بسیار می بینید و میشنوید کسیکه توشه آن چشمی است که اعتماد بخدا دارد در نجاتی از عذاب خدا و میشنوید هر وقت کسی میگوید اهوال روز قیامت و سوزش بعضی بسوی برادری که غم او را دارد زیاد است و طولانی و مرگ و زیان بر دیك است و نقصان در هر روزی بر انسان وارد میشود و بهره است و کهنگی را در بدن حیلی پیش گیر کار پیش پیش از آنکه ندای الرحیل مرگ بلند شود .

۴۹۵ در عوالی اللئالی از کتاب کافی نقل شده از علی بن عیسی که منظم فرموده از جمله کلمات بیمه حدی متقابل در مقام مناجات موسی بن عمران فرموده این است که در اینجا مگردان در دنیا آرزوی خود را زیرا که قسم بخدا دل تو را و کسیکه دل او قسی باشد از درگاه ما دور است .

۴۹۶ و در کتاب خصال از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود شنیدم پدرم پکه

[illegible] ابوی وعده الامن [illegible] پهوی فیمتص بحق و هاضوا [illegible] فسی الاخرة وقد تقدم من [illegible] عمده [illegible] ۴۹۱ [illegible] من [illegible] من [illegible] له [illegible] لاحباب و [illegible] بعضی عمد حنفیه تفتخر الی موقد عدم کان حر [illegible] عمد محمد عنه [illegible] ۴۹۸ [illegible] بعضهم صنع رسول الله ﷺ زات عشیة الی الناس فقال ایها الناس اما تستحیون من ربکم [illegible] یدرسول الله فی تجمعون ما لا تاکلون [illegible] ۴۹۹ [illegible] ۳ و ۴ [illegible] [illegible] [illegible]

۵۰۰ـ و از امالی شیخ که رسولخدا (ص) خطی کشید و فرمود این انسان و پهلوی آن خطی کشید و فرمود این امل او و خط دیگری کشید دور از او و فرمود این آرزو و در این میان که انسان آرزو دارد ناگاه آنکه نزدیک به او است میرسد و از میان برمیدارد او را.

۵۰۱ـ و در آن کتاب نقل شده که جمعی از بندگان خدا یکی بدیگری گفت بچه مقدار رسیده کوشش تو در راه خدا گفت هر گاه صبح میکنم امید اینکه شام برسم ندارم و هر گاه شب را بروز میکنم امید رسیدن بصبح را ندارم - آن یکی در جواب گفت تو آرزوی درازی داری و اما من امید ندارم که هر گاه نفسم داخل جوفم میشود خارج شود و امید ندارم هر گاه خارج شد برگردد و داخل شود

۵۰۲ـ و در آن کتاب نقل شده صحیفهٔ سجادیه هزار بار درود و تحیت بر صاحب آن باد که بدرگاه خدا عرض میکند خدایا درود بر محمد و آل و بعرض رسانیدن مارا از درازی آرزو و کوتاه گردان آن مقدار که میدانم میخواهم که در او هشتم تکمیل کنیم و وارد ساعت بعد آن شویم و امید و آرزوی تکمیل روزی که در او هشتم وارد روز نهم میکنیم و آرزوی انجام این نفس آن نفس و امید صحیح گردیدن بآن قدم بعدی نداشته باشیم و حفظ کن خدایا مرا از فتنه و غرور آرزو و ایمن گردان ما را ابدیها و شرور آن.

لا تعلم نفس ما ذا لها غدا ولا الحوق قدم بقدم ما صنعت من شروه ۵۰۳
في الكافي عن ابي عبدالله عليه السلام وإن قوما جلسوا عند [illegible] فتذاكروا طول
هذه الدنيا وما أوتي الناس من العز فيها فكان فيما تكلم به أن قال اخرجوا حتى نموت
جميعا فخرج إليهم أبو عبد الله عليه السلام فقال ما لي أراكم قد أطرقتم وتشعر
بعضكم ببعض فقالوا ما نفعل وقد أردنا الخروج إليك فقال إن ۵۰۴ مجموعة
وهم وقال هذه يوم سمعت بني [illegible] فقال فما أصبح أحد منهم
يعلم أنه يعيش إلى الليل وما أمن أحد منهم الموت حتى يمسي فقال أبو عبد الله
فكيف رأيتم حول الله عز وجل عنكم وقوته وقلة الناس وكثرتهم فقولوا
كما قال الله عز وجل [illegible] ۵۰۵ وقوته

۵۰۳ ـ و در کتاب کافی نقل شده است از امام ششم علیه السلام که فرمود امام باقر علیه السلام فرموده مثل آدم حریص [illegible] مثل کرم ابریشم است که هر چه بر خود می‌تند بیشتر محبوس و تنگ می‌شود خودش نیز پرده دورتر میتند ودست و پا میکند برای خود خارج شدن را تا بالاخره بپیرد در اثر عمل خود. رعم و عصه و قرنود هم ابریشم علیه السلام می‌فرماید کسی است که اسیر حرص شده و سر فرمود توجه ندهند دلهای خود را فانه گذشته [illegible] نسیجه نمی‌دارد اهتمام بسیار [illegible] بهتر سزاوار نیست که

۵۰۴ ـ در کتاب مجمع الدعوات نقل شده که گفت شنیدم مکفت دوم اینست فرمت خود را بداری سلامت جسمت آن بدانید که کسی نمیرد بدون مرض هرگز اینست گول مهلت خود را نخورید هرگز که کسی گرو نبود بدون ضامن بدرستیکه اگر فکر کنی درطول عمرت هر دیده قرنوس کی [illegible] آیا بصحت و سلامت خود مغروری تا فرصت عافیت ضروری [illegible] که نمی‌رسد وقتی اجل بسر رسید وحشالموت تورا بیاند نمیرسد ورا حلوگیری کند [illegible] ی خدم وحشم و [illegible] صدایی که ساعت مرگ را نعم و بدوه وعصه سبب [illegible] بحیه که می‌بری درعمل و بعد گفت خدا رحمت کند بندهٔ را که برای بعد مرگش کار [illegible] بعد رحمت کند بندهٔ را که بخود بیاید وفکر خود باشد پیش از رسیدن مرگ

۵۰۵ ـ و در آن کتاب است که سلیمان بن عبدالملک درمسجدالحرام بود که آوردند نزد وسنگی که کنده شده بود وداری خطهائی بود پس صف کرد کسی را که بخواند آن نوشته‌ها

و ... بن سلیمان عن عبد الملک کان ... مسجد الحرام ... بن حجر منه فضحک ثم بکی فقیل له ما یضحکک و ما یبکیک فقال لو علمت قصر امل ابن آدم ما عمل من خطیئة لرهدت فی طول املك ولرغبت فی الزیادة من عملك ولقصرت من حرصك و حدتك واتمایدعك غدا تدمك لوزلت بك قدم بعد ثبوتها فی حسن دثر تدعو ... والقدمة قبل الحسرة والندامة فبکی سفیان بکاء شدیدا ۵۰۶ـ و فی ... عن ... بن ... قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من ضیق فضل الله علیه ان حضهم لا یعلم وامن لابد ... و جعلا ۵۰۷ـ و فی الکافی عن مهزم الاسدی عن ... عبد الله علیه السلام قال مر

را آوردند وهب نامی را پس حوادث دیدند در آن سنگ نوشته شده ای بدین مضمون اگر به بدانی و به پیلی نزدیکی خود و اجل خودرا میدانستی کم میکنی ... آن وهب مدائنی ... دارائی وهر اندوه روسیاهی مرگ ... عمل نیکی کامی ... حرص وطول خود ... وبدرستیکه روسیاهی آورد بتو فردا ندامت وپشیمانی اگر ... بیمی و ... بگیر کسان و اهل تو وحشم وخدمت گذاران تو ... وحدا ... اولاد تو و ... گذارند تورا پندوخویشان و اقوام تو ... آنوقت است که به تو زار ... بیداری و به ... اعمال بد میتوانی بیفزائی : پس کاری کن و قدمی بردار برای روز قیامت پیش از دمیدن حسرت وپشیمانی وبعد از این کلمات گریه سختی کرد شدیدی

۵۰۶ـ در آن کتاب روایت شده است از ... که گفت شنیدم امام ششم علیه السلام فرمود هر که دلش بسنگی بد کند بدست گرفتار شود در آن سه خصلت یکی که آخر بسته باشد : آرزوئی که بآن نرسد : و امیدی که ثمر نبخشد

۵۰۷ـ و نیز در کتاب کافی روایت کرده از مهزم اسدی از امام ششم علیه السلام که فرمود مرور کرد عیسی بن مریم (ع) بقبرهائی که مرده بودند اهل آن و پرستگان و دواب و حیوانات آن حضرت عیسی گفت اینها مرده اند همگی بعضی پس از دیگری و گفت این طور بودند و به اجل عادی مرده بودند هر دسته بقی شده بودند حواریون گفتند یا روح الله بخواه از خدا زنده کند آنها را تا عبادت کنند خدا را که چه بوده عمل آنها که موجب وسبب شده تعددوی کنیم از آن عمل و پیروی نمائیم حضرت عیسی (ع) دعا کرد وخواند پروردگار خود را پس ندائی از فضا به او رسید که ای عیسی بحق تو ایمان آورند اگر خواهند پس فرمود عیسی در شب تمکان بلندی وصدا زد ای اهل قریه پس ندائی شنید آنها بصدای لبیک روح الله وای پیغمبر خدا فرمود عیسی وای بر شما چه بود عمل شما که گرفتار شدید چه بسیار بود عبادت طاعوت و حب دنیا وبداشتن وکمی خوف و آرزوهای دور و دراز وغلبت در لهو و لعب

عیسی من مریم یا اعلی قریه فدعی [illegible] فقال لحواریه [illegible] فحضروا
[illegible] فدعی عیسی علیه السلام ربه فنودی من الجوان نادهم فقام
عیسی [illegible] فاجابه منهم مجیب لبیک
[illegible] مع خوف
[illegible] لامه
[illegible] واذا ادبرت علمنا مکنا وحزنا فلما کانت عادتکم
[illegible] صبحا
[illegible] یوم
[illegible] فلما
[illegible] فی
[illegible] منهم
[illegible] عیسی منهم
[illegible] علیه السلام

فرمود بگو به بود حس شما بدین گفت نمیدانم چه بگویم را هنگامیکه نماز میکردم
دنیا بچشم نمیدیدم و هرگاه پشت میدادم و بگریز میبودم و هنگامیکه نماز میکردم
شما طاعت را گفت اطاعت و فرمود چگونه بود عبادت
و پایان کار شما : گفت شبی خوابیدیم در خوشی و عافیت و صبح کردیم در عذاب و آتش و هاویه
فرمود هاویه چیست گفت صخره فرمود صخره چیست گفت کوهی از آتش که برافروخته
و گداخته میشود برای عذاب و قیامت فرمود چه گفتید چون شما گفت گفتیم بر
گردان خدایا ما را بدنیا بر پیشهٔ خود کنیم در زمین گمنه شد بدروغ میگفتید یعنی اگر
برگردید همانید که هستید فرمود وای بر شما چگونه صحبت نکرد با من غیر تو ارمیای آنها.
گفت ای پیغمبر خدا آنها بحضرت هستند نیز در آتش هستند ملائکه‌های غلاظ و شداد
وجهت این است که من بودم میان آنها ولی در عمل با آنها نبودم و پس از آنکه عذاب نازل
شد مرا نیز با آنها فرا گرفت و با این همه من [illegible] شدم بموئی برلب جهنم که نمیدانم
آیا فرو میافتم در آن و یا نجات میبابم از آن : برگشت عیسی علیه السلام بسوی حواریین و
فرمود ای اولاد و حدا خوردن در حشت [illegible] شده و خوابیدن روی خاکروبه‌ها بهتر
است بمراتب در صورتیکه با عافیت دنیا و دین و آخرت باشد

(باب قلة الاكل وذم كثرته)

۵۰۸ و [illegible] لم تجوع وفي يدك خزائن الارض فقال [illegible]

۵۰۹ [illegible]

۵۱۰ [illegible]

۵۱۱ [illegible]

(باب مدح کم خوردن و مذمت خوردن زیاد)

۵۰۸ ـ [illegible]

۵۰۹ ـ [illegible]

۵۱۰ ـ [illegible]

۵۱۱ ـ [illegible]

۵۱۲ طرائف الحکم ۵۷۵ عن عمر بن علی بن ابیه علی بن محمد [illegible] عن النبی [illegible] قال مر اخی عیسی بمدینة و فیها جماعة [illegible] فقال یا نبی الله هذه مرأتی و انت بها [illegible] علی کل حال [illegible] ان یعود فوجهت [illegible] نکاثر علی الصبر و ان [illegible]

۵۱۳ فی المصباح [illegible] ۵۱۴ مصباح [illegible] ان الکل للاحیاء و لیس [illegible]

۵۱۲ ـ در کتاب [illegible] از حضرت [illegible] (صلی الله علیه و آله) فرمود عیسی [illegible] شهری و در آن بود مرده و [illegible] میکردند فرمود حضرت عیسی [illegible] آن مرد گفت ای پیغمبر خدا ایزدن من [illegible] دیست دراو عیبی و زشتی است صالحه و [illegible] فرمود من نگوئی که دوست نداری و [illegible] که دوست داری که [illegible] هر گاه خبر منحوری بیرهد که [illegible] دیگ زیاده از ظرفیت آن آب بوزند [illegible] عمل کرد مرد و صفای روش [illegible]

۵۱۳ ـ و نیز در کتاب مصباح روایت شده که [illegible] پرسیده شد جواب داد که خوردن برای زندگی است و زندگی برای خوردن

۵۱۴ ـ و نیز در کتاب مصباح نقل کرده از کتاب [illegible] که [illegible] نصرانی وارد شد بر امام ششم علیه السلام و گفت [illegible] شما چیزی از طب هست: حضرت فرمود [illegible] و بیاشامید و زیاد روی نکنید. و اما درست و اخبار پیغمبر ما وارد شده: زیاده روی در خوراک سرهر مرضی است و خودداری از خوردن و [illegible] نصرانی و گفت بخدا قسم فرو گذار نکرده کتاب خدای شما و سنت پیغمبر چیزی از طب برای جالینوس

من لطف فضا [illegible] قضی کتاب [illegible] قوله تعالی کلوا واشربوا ولاتسرفوا و قد قضی سنة [illegible] الاسراف و [illegible] [illegible] بحسبه لقمات یقمن صلبه فان کان لابد فاعلا فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه. و قال رسول الله ما ملأ آدمی وعاء شرا من بطنه بحسب ابن آدم لقی

فی السقیه عن جعفر بن سیابه عن الصادق ﷺ قال قال عیسی بن مریم یا معشر الحواریین کم تأکلون و تأعمه معالیق کالرشتی فقال له یحیی ﷺ ما هذه المعالیق و ما الرشتی فقال هذه الشهوات التی اصبتها من ابن آدم قال فهل لی منها شئ قال ربما شمت فتقلقت عن الصلوة و الذکر قال یحیی ﷺ لله علی ان لا املأ بطنی من طعام فما فوقه ابدا ایلیس لله علی ان لا انصح مسلما ابدا ثم قال ابو عبد الله ﷺ لعن الله یحیی بن زکریا و آل جعفر ان لا تملئوا بطونهم من طعام ابدا و لله علی جعفر و آل جعفر ان لا تملئوا بطونهم ابدا ۵۱۸ و فیه عن شیوخه بعضهم الی الله من بعض معه ۵۱۹ و قال النبی ﷺ الا ان اشبع بیوت الناس من ۵۲۰ فی السقیه عن مصباح الانوار بسنده قال داود ترک لقمة مع الضرورة سیاحت الی ثم قیام عشرین لیلة

۵۲۱ فی السقیه عن الصادق ﷺ قال ان جبرئیل نزل علی رسول الله فی ساعة لم یکن ینزل فیها و هی ساعة نحس فقال جبرئیل ﷺ ان ربک یقرئک السلام و یقول لک ان الله قد حرم الجنة علی کل فاحش بذی و شارب الخمور و مدمن الزنا و حرمها علی الآخره و الاولی یقول لک ربک یا محمد ﷺ ما تقول فی رجل قد اقر لبعض جیرانه ۵۲۲ من دعوات الراوندی روی من قال لقمة سبع لقمات و جعله فی فیه و من لم یزد لقمة سقم

۵۱۸- و در آن کتاب است که نیست چیزی مبغوض‌تر نزد خدا از شکم پر

۵۱۹- و در آن کتاب است که رسول خدا ﷺ فرمود خوردن روی سیری بعد از گرسنگی بر من برص میشود

۵۲۰- و نیز در آن کتاب نقل شده از کتاب مصباح شریعه که حضرت داود ع فرمود ترک لقمهٔ با احتیاج به‌آن دوست‌تر دارم ومحبوب‌تر است نزد من قیام و بیدار نیستم

۵۲۱- در کتاب سقیه در امام صادق علیه السلام نقل شده که جبرئیل نازل شد بر رسول خدا در ساعتی که معهود نبود در آن ساعت نازل شود بر رسول خدا پس گفت جبرئیل گفت بتو میگوید خدا تورا از پرستش بتها وآشامیدن خمر ومزاح بامردم و از خمر دیگری که آن بری دنیا و آخرت دفع است سفارش میکند خدای تو ای محمد دشمن میدارد هر فحاشی بسیار دشنام دهنده بسیار دشنام دهنده شکم پر.

۵۲۲- ونقل شده از کتاب دعوات راوندی روایتی که هر که کم بخورد بدنش سالم وقلبش باصفا میشود : وهر که زیاد بخورد بدنش مریض وقلبش قساوت میکند

[illegible] ۵۲۳ [illegible] المعرفه
من [illegible] ۵۲۴
[illegible] محمود
[illegible]

۵۲۵ [illegible] ۵۲۶ [illegible] ۵۲۷ [illegible]

۵۲۳ ـ [illegible] شده که سیری باعث دوری از خدا میشود و نور معرفت را از دل میبرد [illegible]

۵۲۴ [illegible] امام ششم علیه السلام نقل شده که چون رسول خدا (ص) بمعراج [illegible] تا اندازهٔ صدای [illegible] شنید [illegible] آنها گرسنگی و مقدم داشتن بر خود و بر کسانت اهل [illegible] و راضی شدم و تسلیم هستم و توفیق و شکیبائی از تو هست و خواهانم آنرا

۵۲۵ [illegible] روایت شده از امام پنجم علیه السلام که فرمود سیر نخورید رسول خدا از بقل [illegible]

۵۲۶ [illegible] از امام ششم علیه السلام وارد شده که حضرت عیسی در خطبهٔ بیاراش فرمود [illegible] گرسنگی گردم میان شما در حالیکه خوراکی من گرسنگی و غذای من گیاهایی بود که برای حیوانات و گوسفندان در زمین روئیده شده؛ وچراغ من ماه [illegible] و مکان من [illegible]

۵۲۷ ـ [illegible] که عیسی علیه السلام گفت روزی پروردگارا من گرسنه ام فرمود خدای [illegible] گرسنه [illegible] عرض کرد خدایا طعامی بمن برسان ندا رسید سیر گردن

[illegible]

۵۲۸ [illegible]

۵۲۹ [illegible]

قال بلی قال لاتجلس علی الطعام الاوانت جائع وارفع یدک وانت تشتهی [illegible] حوّد المضغ فانما انت فی عرس [illegible] خر قال ﷺ [illegible]

۵۳ [illegible]

تو ملوط است باراده وحواست ما [illegible] وا جمله موسی بد موسی بر خود که ای موسی فقیر و درمانده کسی است که مثل [illegible] است که مثل ما طبیبی برای او نباشد [illegible] سالمد وقر خود ای موسی [illegible] پیغمبر که موسی با آن عزت خود [illegible] دنیا بتو روکرده بگو اباشه [illegible] و هر گاه دیدی [illegible] روآورده

۵۲۸- از کتاب کافی نقل شد در لالی [illegible] عداست مگر تب .

۵۲۹- ودر آن کتاب است که امیر المؤمنین ع) بحضرت [illegible] سوجهد خصلت که بی بیماری بواسطهٔ [illegible] مگر گرسنه‌باشی: ویا مگو ازسر سفره [illegible] را وهر گاه خواستی بخوابی [illegible] میشوی ازطبابت و ازطب .

۵۳- ودر کتاب لالی نیز نقل شده [illegible] که عدا نخورد درحالیکه سیر [illegible] ترک کند عدا را درحالیکه هنوز [illegible] شد : مریض نخواهد شد مگرمرض مرگ که هر کسی لابداست ازآن

مضعه ترك طعامه هو يشبعه ولم يحس الحائط ... اني لم يعرض الامر ... لموت[۵۳۱]
... من حب مدح نجوع ... قال قرب ... يكون العبد من الله ... واخف بطنه
... النفس بطعامه ... ثلث للشراب ... وثلث للنفس [۵۳۲] في السقيمة عن الصادق عليه السلام
... اجعل ... سوا ... شيئي من الدنيا الا ان يكون فيها حائط
[۵۳۳] في السقيمة عن الرضا ... عن ابيه عن علي عليهم السلام قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله
في حفر الخندق وجاعت فاطمة ... ومعها كسرة من خبز فدفعتها الى النبي صلى الله عليه وآله
فقال النبي صلى الله عليه وآله ما هذه الكسرة فقالت قرص خبزته للحسن والحسين فقال هذه
الكسرة فقال النبي صلى الله عليه وآله اما انه اول طعام دخل فم ابيك منذ ثلاث [۵۳۴] وفي رواية
... قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله يدعى بفاطمة الحجر من الجوع فظل
يوماً صائماليس عنده شيئي فأتى بيت فاطمة عليها السلام والحسن و الحسين عليهما السلام فلما اتى
رسول الله صلى الله عليه وآله ... وهما يقولان ... فلما رأى طعامهما قال رسول الله

۵۳۱- و در آن کتاب از جمله اخبار مدح گرسنگی که آن بزرگوار فرموده این است که
... دیگر من وقتی که بنده خدا نزدیک است رضای این است که شکم باشد شکم دو و فرمود یک سوم
شکم برای غذاست ویک سوم برای آب ویک سوم برای نفس کشیدن .

۵۳۲- ودر کتاب سقیمه ذکر شده ... امام ششم علیه السلام که فرمود رسول خدا دوست نداشت
چیزی از دنیا مگر اینکه بوده باشد گرسنه وترسان

۵۳۳- در کتاب سقیمه از حضرت رضا علیه السلام نقل شده ... پدران بزرگوارش از علی
علیه السلام که فرمود بودیم ما با رسول خدا (ص) در کندن خندق که گاه فاطمه بر پدر بزرگوارش
وارد شد و با او چیزی از نان و ادامی را خبیث رسول خدا (ص) و فرمود رسول خدا چیست این
پاره نان گرسنگی که دارم برای پختم برای حسن و حسین وبرای شما از آن آوردم این طعامات
را فرمود رسول خدا (ص) بدان که این اول غذائی است که وارد دهان پدرت وارد
میشود .

۵۳۴- ودر آن کتاب است از ... سمع که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله شکم
خود می بست سنگ از گرسنگی و روزی در حال روزه روز را صبح کرد و چیزی از خوردنی
جلب آنحضرت حیری پس آمد نزد فاطمه ع) و حسن وحسین پس از آمدن رسول خدا (ص)
... بالای شانه ... بزرگوار و گفتند ای پدر بزرگوار ... نزد ما نان بدهد رسول خدا (ص)
... فاطمه فرمود نان نداده ... دو پسرم گرسنگی دیشب در خانه چیزی مگر یک قدوم رسول خدا (ص)
راوی گفت رسول خدا آنها را مشغول کرد به آب دهان شریف تا سیر شدند و خوابیدند

ﷺ لفاطمة ﷺ نعمي انتي قالت عافر نعمي تشبع الابل اذا رعت رسول الله ﷺ وفيه رسول الله ﷺ ربعة حتى شعر رأسه ۵۳۵ (ألى في حديث علي ﷺ انه وصف رسول الله ﷺ وصف مشهون بالانسية وصف مشهون بالبهائم اما الذين مشهون بالانسية فهمتهم الصوم والركوع والذين مشهون بالملائكة فهمتهم التسبيح والتهليل والذين مشهون بالبهائم فهمتهم الأكل والشرب ۵۳۶ وفيه ايضاً في ابواسامة كنت عند ابي عبدالله ﷺ وقد خرج من الخلاء فقال ﷺ تذكر الله وتعوذ بالله من الشيطان الرجيم واذا فرغت قلت الحمدلله على ما اخرج عني في يسر وعافية قال ﷺ انه ليس في الارض آدمي الا معه شيطان موكل به وكان على ثلث الجال شعر فمه ثم قال ﷺ ابن آدم انك لا تزال تكدح له في الدنيا الى ما هو صائر ۵۳۷

۵۳۵ـ ودر آنکتاب نقل است از رسولخدا در حدیثی که فرمود امتان من بر سه دستهاند دستهٔ شباهت دارند بپیغمبران : ودستهٔ شباهت دارند بملائکه : ودستهٔ شباهت دارند ببهائم اما آن دستهٔ که شباهت بپیغمبران دارند پس همت ایشان بسیار است و بسیار گوینده و اما آنهائیکه شباهت دارند بملائکه همت ایشان تسبیح است و تکبیر و تهلیل و ذکر اکثر واما آنهائیکه شباهت دارند ببهائم پس همت ایشان خوردن است و آشامیدن و جماع

۵۳۶ـ ودر آنکتاب است نیز که ابواسامة گفت بودم من نزد امام ششم علیه السلام مردی پرسید از مستحبات بیت‌الخلاء فرمود ذکر خدا گفتن و گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و هرگاه فارغ شدی بگو الحمدلله علی ما اخرج منی فی یسر و عافیة که مضمون و معنای آن این است که حمد میکنم خدائی را که خارج کرد از من کثافت ملائمتی و عافیت دادی بود گفت آیا کسی در آن حال صبر میکند وظن محمد که بدست او خارج میشود حضرت فرمود نیست دوی زمین بشری مگر آنکه با او است دو ملک که موکل به او هستند و وقتی در آن حال است برمیگردانند گردن اورا بآنچه از او خارج شده ومیگویند ای پسر آدم نگاه کن ببین آنچه را که تو خود برای آن بر جمع کردن حریص بودی چه سودی و حالی در آمده

۵۳۷ ـ و نیز در آن کتاب نقل است بمضمون آنکه اگر بدانند مردم رشتهای خوردن وآشامیدن را ومفاسد آن دورا آنچنان مفسدی که در آن جمله است حصول امراض وقساوت قلب ومفسد تبعیت آوردن وآزار دفع نها که بایدانسان بر ود وبیشتر در بدبوترین

[illegible] وسلم لم یر قبیح الاکل و الشرب ومفاسد هما التی منها حصول الأمراض و القساوة و عدم الخشیة و عکر و هات و قبائح التی منها الدهاء [illegible] حلوس فی امر الأکل فی الشبع و تضییع الوقت لاقتناء الشهوات المحرومة فیها و فی رفع فضولاتها و الأمراض الحاصلة منها لرضا [illegible] لموت ولم یرضوا بها ۵۳۸ و قد عد حدیث قوله علیه السلام فی وصف الجنة و انها خلقت للجوع والذین یطلبونه فی الشبع فمن یجده ۵۳۹ و قد ابعد من قال همّته ما یخرج من بطنه ۵۴۰ و قد فی صفة ما یعد الله تبارک و تعالی به اهل الجنة فی الجنة قد امن أن یؤذوه لؤلؤ و من دونه فوق ذلک فیها خصم و لا هم فی حوائجهم الا ما [illegible] بهم ۵۴۱ و هو سبعون حرة و اکلهم کلما نظرت الیهم و ان [illegible] منهم سبعین صحفة و فی کل صحفة الوان الطعم و الشراب تلذذا اولئک [illegible] فی وجه ثانی قد [illegible] ان ما علامة اهل النار قال مجنونون قد جیعوا النتهم عن [illegible] من فضول [illegible] بهم ۵۴۱ و فی الآلی وقال النبی ﷺ اقرب

و الصفر بین بطن و [illegible] آن دو وقت گرسنگی شدید که معرف میشود دوری از تحصیل ودفع آن دو ودفع فضولات اکل و [illegible] امر می که سبب این دو حاصل میشود هر آینه این میشدند همه گی وداعی باین دو نمیشدند

۵۳۸ ودر آن کتاب حدیثی نقل شده که خدای متعال فرموده من قرار دادم علم و حکمت را در گرسنگی ومردم طلب میکنند آنرا در سیری پس چه وقت میشود بیابند اورا.

۵۳۹ـ و در آن کتاب است از حضرت نبوی که فرمود هر که همت او جبری باشد که راحل شود در شکم او خواهد بود قیمت او آنچه خارج شود از شکم او

۵۴۰ـ و نیز در آن کتاب ذکر شده در ضمن روایتی عن النبی صلی الله علیه وآله که فرموده است ان احدهم لیتمنی فی الجنة کما یتمنی احدکم فی الدنیا یعنی یکی از اهل بهشت آرزو میکند در بهشت نظیر آنچه آرزو میکند یکی از شما در دنیا

۵۴۱ ودر کتاب لآلی نقل است از رسول خدا که فرمود بدرستیکه در بهشت یکی از مردم نخواهد بود که حوائج او بیشتر باشد از گرسنگی وعطش وعم او درد و آنها هستند پرهیزگاران

الناس الی الله یوم القیامة من ملأ جوعه وعطشه حریة فی لذ فهم لا تشفی الا خفاء
لذین یشهدون والم تعرفوا واذا عدتم یعتقدون یعرفهم فی وجوههم من اثر السجود تعرف ملائکة
السماء بنعم لباس بالذین یعلمون الله افترش لباس الفرش واقترشوهم لحد
والارک وسموا الناس بخلافهم سکنی لباس علیهم لفقدهم یحفظ الله علی بدنس
فیهم منهم احد لم یکلوا علی الدنیا بکاب الکلاب علی الجیف شقاء عن ابراهم
فظنون ان بهم داء او قد جنوه او دهشت عقولهم وما هم بمجانین ولکن هموا
لآخرة قال الله عن قلوبهم غفلون واتبعوا اهواءهم ۵۴۲ وفی حقائق الحدیث النبوی
پنهان از مردم که اگر حاضر شوند نشناسند آنها را واگر غائب باشند تفقد نشوند و جویا
نشود کسی از آنها وفی نظر رمیس مستور است آنها را و اطراف آنها هستند ملائکه آسمان
بنعمت میدانند ولذت میبرند مردم بدنیا وتنعم بدنیا ولذت میبرند آنها بذکر وبیاد خدا
فرش قرار میدهند مردم برای خود قسمها وفرش آنها لباس شهرتها ودر دنیا نامردم
جوع وتشنگی رفتار میکنند ونفس در قطران آنها گریه میکنند؛ وموجود غضب خدا قرار میگیرد
بلدیکه نباشد در آن بخیل در آنها باهم گلاویز میشوند برای لذت او دنیا بخیل شکها
دراعراف مردار شکم خالی ورنگ پریده هستند وفی دم می بینند آنها را گمان میکند
مبتلا بدردی هستند وما چنین دردی در بعض آنها کم است وجز آنکه نفس آنها بحب
است وطمع وفکر میکنند در اهوال وعذاب آخرت پس رئیل سنه علامة بنی اول آنها
تعقل میکنند در امروزی که عقل مردم آنها بسر میبرند مجنون اند مانند انسان بخیل آنها شو

۵۴۲ـ ودر کتاب حقائق نقل شده از پیغمبر که فرمود هر که محفوظ بماند از شر
قسمت ودنیا ولقلق بندیشکه محفوظ مانده از شرور؛ فیض فرموده قیقب شکم است و
دنیا فرح است ولقلق زبان است ما شکم بوسیلهٔ آن آدم و حوا خارج شدند از عالم
باقی که بهشت باشد بسوی عالم پست و فانی که دنیا باشد وبعد از خوردن و
نزدیک شدن بآن درخت پی غلبه کرد بر آنها شهوت آنها تا آنکه خوردند از آن وظاهر شد
بر آنها بدی عملشان و بعد خود مصنف کتاب حدائق فرموده است سبب عظیم عمده
شهوات است ومایهٔ بروز دردها وآفات است زیرا که تا شکم است صعوبت فرح وغرور؛ حسی
وشدت میل بسوی مباکحه وبعد در پی شهوت محمودی وتباکحی میاید زیادی رغبت ومیل
در مال و ریاست که در آن دو وسیله توسعه در خوردنی ومباکحه است وبعد در اثر طلب
زیادی وریاست میاید انواع و اقسام علمها واقسام فروع و حدیثها وبعد تولید مردم

فقدوقی و دا لصفر لبطن و بدمدر عرج و اللقلق اللسان : اقشهوة البطن فبها اخرج آدم وحوا من دا لقرار الی دار لذل والأقتدار ونهیا عن اکل الشجرة فمنتهما شهوتهما حتی کلامهما فبدت لهما سوآتهما ثم قال قدس سره والبطن علی بتحقیق سوع لشهوات ، مس لأدواء والافات ، دشمها شهوة الفرج : و شدة لشبق الی لمباشرة حتی ثم بشع شهوة مطعم والمشارب شدة لرغبة فی الحرام والحمر بوع ر عودت وصروف لمعاصی ، لمحرمات ثم تولد من ذالك آفة الرّیاء وعدلة لمفاخر و لتکاثر و لتفاخر ، ثم تنتهی ذلك الی الحقد و لعداوة و لبغضاء ثم یقضی صاحبه الی فجرات لعین و لمیل و لعبث ، و کل ذالك ثمرة اهمال المعدة وما تولد من بشع الشبع و الأمتلاء ولو أن عبد عصمه لجوع ، سد مجاری الشیطان لأدعنت لطاعته الله ولم تسلك سبیل البطر ، لطغیان ولم تجر به دابة لی لأنهماك فی الدنیا ، ایثار العاجلة علی العقبی : ولم تنکاد کل هد علی الدنیا ۵۴۳ و قد قال لنبی ﷺ ما ملأ ابن آدم وعاء شرا من بطنه حسب ابن آدم لقمات یقمن صلبه وان کان هو فاعلا لامحاله فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه ۵۴۴ وقال ﷺ لاتمیتوا القلوب لکثرة لطعام و لشراب فان القلوب تموت ۵۴۵ وعن مصباح الشریعة

آفت ومرض دیده ودریچهٔ تباهی و بدی حس وجود پستی تا بلاخره منجر مسود بحقد و عداوت و بغضاء ودشمنی وهمچنین میکشاند بیهلی و زنا ومنکر وفحشاء : وتمام اینها ثمره و شجرهٔ خدمت بامعده وشکم است و لقمه بندهٔ زیادی سیری و امتلاء ، و اگر بندهٔ خدا عفیف کند قوای شهوانی را اگر سبک و سبک کند مورد امیال نفسانی را هر آینه من درمیدهد باطاعت خداوند بر دهای سر کشی وعصیان قدم نمیزند و گرسنه نمیشود بعروقش دردساو احساس نمیکند دنیای رودگذر را بر آخرت باقی ترجیح نمیدهد و این نحوه مثل کلاب وسگها حرص نمیورزد بر دنیا

۵۴۳ ـ ودر آن کتاب است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده پسر آدم ظرفی شر تر از شکم خود گیر نمیکند پسر آدم اچند لقمهٔ کوچك که برپا نگاهدارد صلب او و اگر هم بنای زیاد روی دارد قرار دهد ثلثی برای طعام و ثلثی برای نفس کشیدن

۵۴۴ ـ و فرموده رسول خدا صلی الله علیه وآله دلها را میمیراند زیادی غذا و آب زیرا که قلب مثل زراعت است بر زیادی آب و غیره میمیرد

۵۴۵ ـ و در آن کتاب نقل است که کتاب مصباح الشریعة که امام ششم علیه السلام فرموده

قال الصادق علیه السلام ما من شیء احب الی الله من کثرة الجوع و ان الله لیعطی المؤمن من الثواب علی قدر شدة جوعه و عطشه فیطیب نفسه بالجوع و یصح بدنه[۵۴۶] و قال الصادق علیه السلام لابنه یا بنی ما مثلات لمعدة بمثل الحکمة و خرست لحکمة وقعدت الاعضاء عن العبادة

و قال الفیض قدس سره و من الجملة فهو ان قهر الجوع کثیرة منهی عنها بقلب و رقته والاستلذاذ بالطاعة: والانکسار المانع عن المعصیة والغفلة: وذکر جوع یوم القیامة وکسر شهوة الفرج المستولیة بالشبع ورفع الهوم التی تمنع عن تضیع العمر و

بیست خبری سرش زیادتر برای مؤمن از زیادی خوردن و زیاد خوردن باعث دوخیز میشود قساوت قلب و هیجان قوی شهوه و گرسنگی خورش مؤمن است و عدی روح است وسلامتی دل و سلامت بدن ،

۵۴۶ و در آن کتاب است که لقمان فرمود پسرش ای پسر من هرگاه معده پر شد فکر بخواب میرود و قوی ادراکه کار نمیکند و جوارح و اعضاء بدن از عبادت باز میمانند

و فیض قدس سره فرموده و من الجملة فوائد و ثمرات گرسنگی یاد است از آنجمله است روشنی دل ورقت آن و لذت بردن از عبادت و کم میل باکه مانع است از معصیت و غفلت و از آنجمله است بیاد گرسنگی روز قیامت افتادن

و کم شدن شهوت فرج که غلبه میکند بر انسان بواسطهٔ سیری و قمع حرکاتی که مزاحم است از انسان و تضییع کنندهٔ عمر و وقوف کنندهٔ قیام بسیار شب و آسان شدن مواظبت بر طاعت بواسطهٔ سبکی بدن و قراغت از اشتغال بتحصیل عدو و مهیا کردن و خوردن آن و جلوگیری از امراضیکه سیری بیار میآورد زیرا روایت وارد شده: معده محل و ناخشدرد است و خودداری از غذا سر هر دوا و رأس هر داء و دوای هر درد است و مرحوم فیض بعد چند سطر فرموده است بدانکه بهتر بحسب تصنع معتدل آن است که خورش زیاد نباشد که معده سنگین شود و از طرفی الم گرسنگی حس نکند و طوری باشد که بتوان بر آن صبر کند و گرسنگی و سیری را مشمول نکند زیرا که عرض از خوردن رسیدن است وقوت بدن و لذا سنگینی عدد مانع عبادت است و همچنین الم گرسنگی قلب را مشغول میکند و مانع میشود از عبادت پس معتبر از خوردن این است که بخورد باندازهٔ اعتدال که اثر خوردن و سنگینی آن نماند تا در این جهت شباهت بملائکه پیدا کند زیرا آنها عدد ندارند سنگینی عدا و الم گرسنگی و بسوی همین معنای مشابه روی اشاره شده بقول خدای تعالی که بخورید و بیاشامید و زیاده روی نکنید که محصل مطلب این است محور عدد نبی را مگر هنگامیکه میل و اشتها دارند و دست بدار از عدا در حالیکه هنوز میل و اشتهاداری بخوری

بقوت عدم والتهجد ومنع نفسه عن طاعة الجسد والفراغ عن اهتمام التحصيل والاعداد والأكل ورفع الأمراض الشاغلة عنها فورد في الحديث المعدة بيت الداء والحمية راس كل دواء وقال قدس سره بعد سطور فاعلم ان الأفضل بالاضافة الى الطبع المعتدل ان يأكل بحيث لا يحس بنقص المعدة ولا يحس بالم الجوع بل يبقى فيها فلاثة ارباعها فان مقصود الأكل بقاء الجسوة وقوة العبادة وتفويت طعم الطعام ووجدان الجوع ايضا يشغل القلب ويمنع من المقصود فان المقصود من الأكل كما معتدلا بحيث لا يبقى للأكل فيه اثر لكان متشبها بالملائكة فانهم مقدسون عن مثل الطعام والجوع وقد قال الله تعالى كلوا واشربوا ولا تسرفوا والمراد فيه ان لا يأكل طعاما حتى يمتلئ ويرفع يده عنه وهو مشتهيه

(باب النهى عن اتباع الهوى)

قال الله تعالى ونهى النفس عن الهوى فان الجنة هى المأوى ۵۴ وقال علي بن ابي طالب عليه السلام ان محمد الباقر وعن جعفر الصادق عن عبد الله عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله انما اخوف ما اخاف عليكم اتباع الهوى وطول الامل اما اتباع الهوى فانه يصد عن الحق واما طول الامل فانه ينسي الآخرة وهذا الدنيا مرتحلة ذاهبة ۵۴۸ وقال علي بن ابي طالب عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله

(باب منع از پیروی هوا و خواهشهای نفسانی)

خدای متعال فرموده است هر که از خدای عزوجل ترسان باشد و باز دارد خود را از پیروی هوا بدرستیکه بهشت جایگاه او است

۵۴۷ ـ در کتاب کافی نقل شده از پسر محبوب ابی محمد وائی که گفت شنیدم از امام هشتم علیه السلام که میفرمود دوری کنید از هوسهای نفسانی همانطور که دوری میکنید از دشمنان زیرا که نیست چیزی دشمن تر برای مردان و مردم از پیروی کردن از هوا های نفسانی و از محاصی و گمانهای زیان های آنها

۵۴۸ ـ و نیز در کتاب کافی است از امام پنجم علیه السلام که فرمود فرموده است رسول خدا صلی الله علیه وآله هیچ حسرتی نیست که فرموده است قسم بعزت وجلال وعظمت و بزرگی و نور و بلندی مقام و رفعتم که مقدم نمیدارد بندهٔ خواستهٔ خود را بر خواست من مگر آنکه پراکنده میکنم روزگار او را و گرفتار میکنم او را بسختی و دل او را مشغول میکنم

وعزتی وجلالی وعظمتی وکبریائی ... علی هواه الاستحفظه ملائکتی وکفلت السموات والأرض ... فقد ولیته من ... تجارة کل تاجر وانته الدنیا وهی راغمة

۵۴۹ فی لیلة قال ابن ... قدم مالك امامك یدرك اللحق به واقنع بما ... قسمت الدهر کله وقتلت بین الرکن ... بان و بمیرسانم از دنیا به او مگر پاداش آنچه مقدر ... ام برای او ؛ و قسم بعزت وجلال و بزرگی و نور ... بلندی مقام ... هیچ کس که مقدم نمیدارد بندهٔ خوب مرا بر خوشه و مثل خودش مگر آنکه خجل میشود ... او گفت میشنود آسمانها و زمین هر چه در آنهاست و هر چه میان آنهاست و هر چه زیر ثراست و ... او را و ما خود نیز حاضر و نگهبان بخواب و ... و خشم و تب به او رو نیاورد

۵۴۹ ـ در کتاب صحیفه است که پیغمبر ... هر که خوشه های خود را کم کن تا آسان شود بر تو نداری و کم کن گندمان خود را تا آسان شود بر تو مردن : وحلو بفرست مال خود را تا مبارکی بر مسلمانان بیابی و آسان شود بر تو حساب ... و قسمت کن و ... بر مساکین آنچه عطا شدی تسهل و آسان شود بر تو حساب ... و رومیان ... آنچه و جب شده بر تو بسبب آنچه صدقه کرده شده بر ... که روزی نمیدهد ... را آنچه ضمانت شده بتو میرسد و از تو فوت نخواهد شد ... آنچه قسمت نموده و بخواهر رسید ... آنچه نصیب تو نرسد و قسمت نشد

۵۵۰ ـ و نیز در همین کتاب نقل شده ... حضرت امیر ... علیه السلام که فرمود اگر روزه دهی تمام دهر و دور گردانی ... آنچه بر تو نوشته را نخواهی و کسه روی بین رکن ومقام (یعنی در پناه خدا حشر و بشر ... آنچه خواهد بود هر آنچه باشد اگر ... خواستنهای تو بهشت باشد در بهشت خواهی بود و اگر ... باشد در آتش

۵۵۱ ـ و نیز در آن کتاب است که گفت پیغمبر ... علیه السلام حدیث کن برای من بحدیثی که یاد بگیرم از تو و نفع من شود ... گفت یکه ساعت ملائکت من شود فرمود حلم پیشه کن در ... حلم پایهٔ علم است ومسلط باش بر نفس خود هنگام قدرت و توانایی

به ویکون زاجر صدق عن الموبقات فقال الصادق علیك بالحلم فانه رکن العلم و ملك عبث عند سب الغدرة[۵۵۲] و قد فی الرجوی سالنی رجل عما یجمع خیر الدنیا و الاخرة فقلت خالف نفسك

۵۵۳ من صدق بشر فی لعبد حمد عمله و هو و من هزم جند هواه ظفر برضاالله ومن جاهد عقده الامرة ت ده لجهد والاستکانه و لخضوع علی بساط خدمة الله فقد فاز بعظیم الاجر و اعظم و وحش من العبد و لرب من نفس و لهوی[۵۵۴] قال الحسن ان ام ته ت عبث فیما یحمد علیه عمله کره فلا یتهم فیما تحدث عامه فیما یهوی[۵۵۵] مجموعه و ام من بعضهم جاهدو اهو لکم لم یجاهدوا اعدائکم[۵۵۶] وقد ورد فی الحدیث القدسی فی وصف شر الخلق یموت لله مرة و یموت احدهم فی کل یوم سبعین مرة من مجاهدة انفسهم و مخالفة اهوائهم و الشیطان

۵۵۲- و در آن کتاب نقل شده است که حضرت عیسی علیه السلام که فرمود پرسید مردی از حکیمی که جمع خیر دنیا و آخرت باشد فرمود گفتم مخالفت کن هوای نفس خود را

۵۵۳- و در آن کتاب نقل شده است که ابراهیم علیه السلام که فرمود خوشا بحال بنده که مبارزه کند با نفس و هوای خود و هر که غالب شود بر هوای نفس خود هر چه بداند که نزدیک خدا است بجا آورد و هر که غالب شود بر نفس و او را وادار کند بطاعت خدا بواسطه جد و جهد و خضوع و فروتنی بر بساط خدمت خدا؛ بدرستیکه رسیده است به بلندترین درجه ها و فائز شده به فیض‌های عظیم و نعمت‌های بزرگ و پوشیده مهمیز و رحل کرده است بر نفس و هوای خود

۵۵۴- در مجموعه ورام نقل شده است که گفت شخصی بر من که چیست نتیجه واداشتن نفس تو در آنچه که واداشتن میکنی اورا بر آن امور یکه خوش ندارد: پس تو بر اطاعت مکن آنرا در امودی که واداشتن میکند تو را بر معاصی که خوش دارد

۵۵۵- و نیز در همان مجموعه نقل شده است که مجاهده کنید با خواهش‌های خود آنچه را که مبارزه میکنند با دشمنان خود

۵۵۶- و در کتاب مصباح نقل شده که در حدیث قدسی وارد شده در وصف اهل شر عموم مردم یکه تنه میمیرند و آنان هر روز یکبار هر روز می‌میرند به نتیجه مجاهده و مبارزه کردن با نفس و مخالفت کردن با هوا و نفس و مخالفت کردن با شیطان که در پی دارد در رگها و عروقشان.

الذی یجری فی عروقهم ۵۵۷ وقد قال علی علیه السلام اشجع الناس من غلب هواه ۵۵۸
فی الصافی الاعراف فی تفسیر [illegible] لاتتبع الهوی عن علی المؤمنین علیه السلام
ان الله ترکب فی الملائکه عقلا بلاشهوة و ترکب فی البهائم شهوة بلاعقل و ترکب فی
بنی آدم کلتیهما فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملائکه و من غلبت شهوته عقله
فهو شر من البهائم فی السفینه عن [illegible] بن خالد البرقی عن عبد الله
بن سنان عن ابی عبد الله ثم قرب فرسا فقام بعلفه فقال لنفسه و ما اوتیت الا قلیلا و ما الذی
اوتیت الا قلیلا فاوحی الله الیه و عزتی و جلالی ما خلقت من خلقی اعز علی من نفسک ۵۵۹ فی الاولی
سئل بعض اهل العرفان عن طریق الی الله تعالی فقال خصوصیتی و قد وصیت خصوصیة
عن نفسی و خصوصیتی عن خصوصیة نفسی [illegible] و قد وصیت خصوصیة نفسی عن نفسی

۵۵۷ـ ودر آن کتاب است که فرمود حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام شجاع ترین مردم کسی است که غلبه کند برهوای خود .

۵۵۸ـ در کتاب تفسیر صافی در ذیل آیه شریفه در سوره اعراف ضمن بیان معنای اولئک کالانعام بل هم اضل عن امیر المؤمنین علی علیه السلام خداوند ترکیب کرده ملائکه را عقل بدون شهوت و ترکیب کرده در بهائم شهوت را بدون عقل و ترکیب کرده در بنی آدم هر دو هم عقل و هم شهوت هر که غلبه دهد عقلش بر شهوتش و ملهایش بر نفسش پس بهتر است از ملائکه و هر که غلبه دهد شهوتش بر عقلش پس او بدتر است از حیوانات بی شعور و ادراک

۵۵۹ـ ودر آن کتاب نقل شده که حضرت ابی الحسن علیه السلام که مردی در پیش او مثل پرسید حدار حول و بعد فرمود ای حدار و بعد حمد که فهمید قبال نفس خود خطاب کرد و گفت از تو میرسد بمن آنچه میرسد و نیست گناه و تقصیری مگر از تو حدار وحی فرستاد بسوی او که توبیخ تو خودرا بهتر است از عتاب من بر تو

ودر آلی وارد است که پرسیده شد از بعضی از اهل عرفان راه رسیدن بخدا و رضای خدا : گفت دو قدم است و اگر آن دو قدم برداشتی میرسی یك قدم بگذشت از هوای نفس: و قدم دیگر بگذشت از دنیا دیگر نزد اهل دانش شنید این کلام را گفت چه طولانی کرده راهی را که خدا کوتاه کرده و بعد گفت راه رسیدن بخدا و رضای خدا یکقدم است و آن گذشت از هوای نفس است تا برد دنیا زیرا که دنیا نیز حجاب و مانع است از رسیدن بواسطهٔ نفس ازهوای نفس گذشتی از همه چیز گذشتی و راه خیلی پیمودی.

کوی جانان را که صد کوه و بیابان در ره است
رفتم از راه دل و دیدم که ره یك گام بود

[illegible] ۵۶۰ [illegible]

۵۶۰ـ در آن کتاب نگاشته شده است پسر زنی که گفت بدرعه که در دامن عیسی من و خوشا بحال آن سردی در کوزهٔ تو که خورده گشتم این حلاوت و خنکی که مرا داد گفتم خواهم کوزه و پر از آب کردم که شاید سحر و خنکی باد که سرد شود رسیدم و خفته بودند خواستم بیدار کنم و آب بدهم باز آمدم و خواستم از من آب سرد دهد هم بدان نوع پر کردم و آوردم خوب دیدم خوابیده می‌باشد که دیده بودم در حسن و جمال مثل او : گفتم تو مالک که هستی گفت منم آنکه مرا نمی‌بیند که آب سردی در کوزهٔ و بعد دیدم پای او پکوزه و شکست کوزه و آب مرا بر سر ریخت بیدار شدم دیدم کوزه شکسته شده و آب هم ریخته شده

۵۶۱ـ فرموده است رسولخدا (ص) که سه چیز است که خوف دارم بر امتم بعد از هوی و درازی آمال و آرزوها اما بعد از هوی در اینکه مانع شود از حق و اما درازی آمال باعث فراموشی آخرت است

۵۶۲ـ فرموده است حضرت جواد علیه‌السلام هر کس پیروی کند از هوا عمل کند به دشمن آرزوش

۵۶۳ـ و در روایت است از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمود رسولخدا (ص) فرستاد دسته‌ای را بجنگی : پس از آنکه برگشتند فرمود مرحبا بقومی که قضا کردند جهاد کوچک را و باقی ماند بر آنها جهاد و جنگ بزرگ و گفته شد جنگ و جهاد بزرگ کدام است ای رسول خدا فرمود جهاد بزرگ جهاد و جنگ با نفس است

جهدالنفس ۵۶۴ و فی وانه قال تعالی انی صنعت کل صانع فی صنعته وانا صنعت کل
یطلبونه فی الهوی فمنی یتحدیدند ۵۶۵ و فی ... عن الله تعالی انه قال
کل کلام الحکمه اتقدل انما اتعس هواه ... فان کان هواه وهمه فی رضای حملت
همه نفسه ... ۵۶۶ مجموعه ... عن محمد ... قوله هذه
الصراط المستقیم یقول ارشدنا الصراط الملزوم الطریق ... ان محبتک ... جمیع
جمیع الموانع من ان نتبع اهوائنا فنعطب او نأخذ ... ون من
اتبع هواه و عجب ... ان من سمعت عباده لهمه بعضهم و بعضهم فرحین انه له من
حیث لا یعلم فی قدر ... فی معنی ... فی موضعه قد خذلی به خلق من عباده *
فوقت مشتد اعضهم معنا ملئام انظر الله ... لهم قد ... وعلهم حتی خالف سر دهم

۵۶۴- ودر روایت است که خدای تعالی فرموده بندستیکه ... دم رضای خودرا در
مخالفت هوی ومردم طلب میکند رضای ... درنیست هوا جگونه مقصود میباشد رضای یار

۵۶۵- فرموده است ... علیه السلام که خدای متعال ... فرموده ... منم سازنده هر
کلام حکمت آمیز را ... میسازم بلکه هوا ... هم صاحب کلام را ... پس اگر
هوا و همت او در رضای من بود قرارمیدهم همت اورا منزه وپاك

۵۶۶- ودرکتاب مجموعه ... است که فرمود ... علیه السلام قوله خدای متعال
اهدنا الصراط المستقیم یعنی ... کن مارا ... راهی که ... نجات بود
بمحبت تو وهمچنین ... نشده باشد مهمت تو ... راه پیروی کنیم هوای نفس
را پس بدشواری بیفتیم ... پیروی کنیم ... خودرا ... هلاک شود و
بالنتیجه بهلاکت برسیم ... وبعد فرمود بدرستیکه هر که پیروی کند ... هوای خود
برأی خود خواهد بود بمثل هر دسته شتیدم میروند عموم مردم اطراف او وتعلیم میکنند اورا
وبزرگش مسمار بده ومن میل کردم بسیم ... را بصورت ... وقدر ... دست
بیاورم واندازه قیم اورا بیینم پس دیدم او ... درمکابر درجامه ... وراگرفته ... جمعی
از اصناف مختلفه: فرمود ایستادم پنهان انفرهم وجودرا پوشیده بودم که بکرم ... شخص و
بمردم دور او پس ناظر حال او بودم تا ... او ... بود ... از مردم جدا شد و ... مردم
پراکنده شدند ورفتند پی حوائج خودشان وقعود من بعیب کردم و ... بعیب او ... مکثی
نکرد ورفت ... رسید بدکان ... ی ... کرد ... را ... دکان او دوم ... شان مجموع
شرفت

* ـ من قبائل شتی واحده عنوانا الکر

و قرقهم ثم نفر فنفر فی لعواء عددهم و نعتهم واقتفی ثرهم فلم یلبث ان مر بحتار فتعقله فاخذ من دکانه عشرة عشرة فجعلت منه ثم قلت فی نفسی لعله معاملة ثم مر بعقده فجعلت منه ثم قلت فی نفسی لعله معاملة ثم مر بعقده فجعلت منه ثم قلت فی نفسی لعله معاملة ثم اقول ماحاجته اذا الی المسرفة ثم ثم ... ل اتبعه حتی مر بحمر بعض فوضع الرغفین و الرمانتین بین یدیه و مشی قلیلا حتی سقط فی هوة من صخرا فعدت له باعلاه یه لعدوه من بعد فاخذ حتی اکل ثلثیه فجئت لاحتی اذا شبع قمت الی و سألنی عن حالی و ما هو قلت ، انبئک بخبر و سرقت منه عشرین رغیفا فاخذ حتی اکل ثلثیه ، فقمت الی فوقه ان قد اکل ثلثی خبزتنی من ... فقلت حلالا ... ولد آدم من امة محمد ﷺ قال لعلك جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ؑ قلت بلی فقال لی فما ینفعك شرف ... مع جهلك فاستحیت منه و قلت له ... ل علم جدك وابیك لئلا تنکر ما یحمد به غیرك ... فاطرق قلیلا ثم قلت ومن الذی جهلت منه قال قول الله ... و حتی من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم ، گفت ای پادشاه خدا هر او تا رسید بشخص انبار فروشی آنجا توقف کرد و رفت تا اورا نیز غافل کرد و برداشت از و خود داد انبار بمحمود دکانی و سرقت کردم از بعضی عمل و با خود گفتم شاید معامله دیگر دارد و بعد گفتم شاید معامله دیگر دارد و بعد گفتم شاید معامله دیگر دارد و این نحوه عمل همین طور ... بود تا اینکه بعقده فروشی رسید که ... گفت ای مرد چیست و وقت حساب فرمود من هم رفتم تا رسید بمکانی از جلوت و صحرا : گفتم ای بادهٔ خدا هر آینه من تمام عمر خود را ... بوستان و صحرا پیمایم و دیدم ولی دیدم ارچه هائی که در من مسموم ... بهم رسند و ... بپیرسم از آنها تا دل من راحت شود گفت چیست آن امور گفتم در هر جا که رسیدی و سرقت کردی از دو قرص نان و بعد بصاحب انبار ... خوردی و سرقت کردی از او دو بار حساب فرمود من گفت پس از هر حساب یکرو بوده همین وجود را معرفی کن فرمود من مردی عجمم از اولاد آدم ... امت و پیرو آن محمد ﷺ گفت شاید جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ... ی گفتم بلی : در این هنگام گفت که نفعی دهد تو را شرف حسب ... گی تو با اینکه جاهل باشی بآنچه مایهٔ شرف تواست؛ و فرا نگرفتی و بکار نگرفتی تو علم جدت و پدرت تا انکار نکنی چیزهائی که باعث ستایش غیر ... سب و مدح همه بآن و عن آن

جاءت الحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسيئة فلا يجزى الا مثلها و هم لا يظلمون
الرغيبين كانت ستين ولمن سرقت الرغيبين كانت ستين فاصدقت احداهما
منهما كانت بعين حسنة وتقص من بعين حسنة اربع سيئات بقيت ثلاثون
قلت ثكلتك امك ابن لحدهل يكتب الله اذا سمعت الله عز وجل يقول انما يتقبل الله
من المتقين انك لمن سرقت رغيفين كانت ستين ولمن سرقت الرغيفين كانت ستين
فلما دفعتهما الى غير صاحبهما بغير امر صاحبهما كتب الله لك ستين وبقيت لي
اربع سيئات ولم تصف الا بعين حسنة لي اربع سيئات محمد بن الحسن الصفار
در کتبه ۵۶۷ في السنة عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن العرزمي عن ابي عبدالله
رضاه ووصله وطاعته ولا يرده وقربه والبعد من مخالفة النفس وسخطها وهجرها وعيبها
وسيئها والتباعد عنها والوحشة منها فهذه الخصلة التي لا يستقيم لاحد التحول عن النفس

(باب اجتناب الحرام ومدح كسب الحلال)

۵۶۸ في السنة قال امير المؤمنين [illegible]

گفتم چیست آنچه من مال حلال وغیر حلال است بمن گفت کتاب خدا قرآن گفتم چه
چیز حلال من از قرآن گفت قول خدای تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء
بالسيئة فلا يجزى الا مثلها (یعنی هر که کار نیك کند ده برابر او عوض کند و هر که
کار بد کند جزا داده نشود مگر مثل آن) و آنچه [illegible] روز قرض داد برای من بود
شد دو گناه وچون دردیدم روز بار بوسه بمن داد گناه [illegible] وچون صدقه دادم بهر یك از آنها
نوشته شد برای من چهل حسنه و [illegible] گناه باقی میماند سی وشش
حسنه گفتم مادرت بمرد بگو بداند که خدا [illegible] خدای متعال انما يتقبل الله من المتقين عمل قبول نمیکند مگر از پرهیزگاران
وقتیکه دردیدی دو قرص از آن بوسه بمن داد دو گناه وچون دردیدی دو دانه بوسه شد برای تو دو
گناه و چون دادی بمن بدون اذن صاحب آنها افزوده شد چهار گناه و چهار گناه و افزوده
شد چهل حسنه بچهار گناه دوازین هنگام فرمود مرا نگاهی کرد ورفت

۵۶۷ـ در کتاب سفینه نقل شده که راه بسوی حق و بدست آوردن رضای او و دوستی
خدا وقرب او ذکر خدا مخالفت نفس است و دوری از آن وعصیان آن و دوری از آن : وراه
بسوی آن یادی و کمك خواستن از خدا بر غلبهٔ بر نفس است

(باب پرهیز کردن از حرام ومدح کسب حلال)

۵۶۸ـ در کتاب سفینه وارد شده که فرموده است امیر المؤمنین علیه السلام به کمیل که

. القلب يقوم من العدم و ينطوي فيه بعدي فمت وحسمت فان لم تكن والك حلالاً
لم يقبل الله تعالى تسبيحك ولا شكرك»[۵۶۹] وفيه و يروى عن سيدنا امير المؤمنين
عليه السلام انه قال من تورع من لحم جدي سرقه من الجيران والفقراء سهم فانا فرع من
ان اشتغل في حائطه بعمل فيه سبعون وجهاً ذالك ذاكر الله حل حلاله[۵۷۰] و عن
النبي صلى الله عليه وآله من اكل الحلال اربعين يوماً نور الله قلبه[۵۷۱] و عنه صلى الله عليه وآله من كل
الحرام كانت النار اولى به و قال عليه السلام[۵۷۲] و قال صلى الله عليه وآله ان الله تعالى جعل الدنيا
بين الحلال و الحرام فما كان من الحرام لم يقبله الله منه صرفاً و لا عدلاً و الصرف النافلة
و العدل الفريضة

۵۷۳ و فيه عن النبي صلى الله عليه وآله من اكل الحلال فاعلي اسفله [illegible] الله حتى
يفرغ من الحساب[۵۷۳] و قال صلى الله عليه وآله ما تقرب الي من حرام بمثل ما تقرب الله تعالى بشيء من

ای کمیل بدرستیکه دل ظرف چیزهاست بهترین دلها آنست که آنچه را در دل است و دل قوام میگیرد از هذا و
خوردنیها پس دقت کن در آنچه استفاده میکند دل و حفظ نما از آن پس اگر حلال شد قبول
میکند خدای تعالی به تسبیح تو و به شکر گذاری تو را

۵۶۹ـ و فیه آن گفت است که روایت شده از امیر المؤمنین علیه السلام که هر گاه
فارغ میشد از جنگ میپرداخت بتعلیم مردم و حکومت بین مردم و هر گاه فراغت میافت از
یکی از اعمال میفرمود بکار دیگر که داشت و بدست خود کشت و کار میکرد و با وجود آن مشغول
بود بذکر خدای متعال

۵۷۰ـ و در وسائل از [illegible] روایت شده که فرمود هر که حلال بخورد چهل روز نور گرداند
خدا دل او را

۵۷۱ـ و نیز از آنحضرت روایت شده که فرمود عبادت با خوردن مال حرام مثل عمارت
ساختن روی ریگ است یا روی آب

۵۷۲ـ و فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله که خدای تعالی حد فاصلی ساخته است که فرمود بین حلال
و حرام و آنچه نزدیک میشود بحرام قبول نمیکند خدا از او و نه مستحبی و نه واجبی

۵۷۳ـ و در همان کتاب است که هر که بخورد مال حلال تمام شود بلای سر او مثل ظل
آدمی تمام شود تا روزی که فارغ شود از حساب آن

۵۷۴ـ و رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است ردکردن یك دانق از حرام برابری
میکند در خدای متعال با هفتاد حج قبول شده

حجه همروه[۵۷۵] عن النبی ﷺ ترک لقمه قضم من حرام احب الله تعالی منه
نقل عن خط الشیخ محمد بن علی الجبعی عن خط الشیخ شهید قدس سره محمد بن علی بن الحسین
تمنّیت ان اری ابی ساعتی الذی فی منامه فرأیته بعد سنه فقلت له ما فعل
فعل الله بك فقال یا احمد حُسّت من ناب البعیر فتصدقت بدرهم
ادری تخلل به اورمیت به فأنا فی حسابه منذ ستة [illegible] فی
عن الباقر علیه السلام ما اصاب عبد لقمة حرام فعلم الله منه حتی یغفر له
انه یفسد الفرج[۵۷۷] وعن النبی ﷺ ما من عبد یقضم لقمة حرام الا لعنه الله
کل ملك فی السموات والارض

[۵۷۸] عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله
من اقتضم مالا من حرام لم یقبل منه صلاة اربعین یوما ولا یتصدق منه ولا یحج
من البر والخیر لا یستقبل فی جسده حتی یرد الی الذی اخذ منه [illegible][۵۷۹] عن ابی

۵۷۵- و نیز از رسولخدا نقل شده که هر که لقمه [illegible] از حرام بخورد تا چهل روز نماز مستجاب و در سفینه نقل کرده از خط شیخ محمد پسر علی جبعی از خط شیخ شهید که گفت احمد پسر ابی الجوادی مایل بودم در خواب به بینم پدرم را پس در [illegible] بعد از یکسال: پرسیدم خدا چه کرد با تو ای استاد: در حوض گفت ای احمد بدان در کوچك که ناب البعیر بود خارج شدم بر خوردم بدرهی از شرم حرامی کردم از آن خرید حلال دندان و لثه‌ام حلال کردم یه اندازه لقمه حرام بدون حلال و هنوز که یکسال است در این وقت گرفتار حساب آن هستم

۵۷۶- و نیز در کتاب سفینه از امام پنجم علیه السلام نقل کرده که هر که لقمه حرام بخورد قبول نمیکند خدا حج و عمرة و صله رحم او [illegible] تا آنکه دعای [illegible] مستجاب نمیشود

۵۷۷- و از رسولخدا وارد است که هر گاه لقمه حرام در شکم کسی فرو رود لعن میکند او را آنچه ملکی در آسمانها و زمین است

۵۷۸- در کتاب طب الائمة الحکم نقل شده [illegible] بعبده خدا و که گفت امام پنجم علیه السلام فرمود که رسولخدا صلی الله علیه و آله فرموده است هر که در مال مؤمنی و غصب کند بدون رضای صاحبش خدای متعال اعراض میکند از او و بی ثر میکند از کارهائی را که بجا میآورد حج و نماز و تسبیح و قبول نمیشود حساب و کارهای خوب او تا وقتیکه رد کند مالی را که گرفته بصاحب آن

۵۷۹- نقل شده از کتاب ربیع الابرار که علماء بنی اسرائیل عبادت [illegible] این داشتند که مشهور شده در علوم دو علم را یکی علم نجوم و ستاره شناسی و یکی علم طب را و نمیآموختند

الامر انه کان علماء بنی اسرائیل یعترون من العلوم علمین علم النحو وعلم الطب فلا یعلمونهما ولادهم لتحدث لهم ثلاثمائة سنة فی صحته لملوك والدنو منهم فیضمحل دینهم ۵۸۰ و فی الوسائل عن عبد الله بن حماد عن علی بن ابی حمزة قال کان فی صدیق من کتاب بنی امیة فقال لی استأذن لی علی ابی عبدالله علیه السلام فاستأذنت له علیه فدخل فقام ان وجاء فسلم وجلس ثم قال جعلت فداك انی کنت فی دیوان هؤلاء القوم فاصبت من دنیاهم مالا کثیرا فعمت فی معاملته فقال ابوعبدالله علیه السلام لولا ان بنی امیة وجدوا لهم من ینشئ ویحصی لهم العدد ویمنع عنهم ویشهد جماعتهم لما سلبونا حقنا ولو ترکهم الناس وما فی ایدیهم ما وجدوا الا ما وقع فی ایدیهم قال فقال له فمنی جعلت فداك فهل لی مخرج منه قال علیه السلام ان قلت لك تفعل قال افعل قال علیه السلام

بولادتش واسطه احتساج داشتن سلاطین و من دو علم که مبدا این دو علم باعث شود که همنشین و بخدمت آنها درآیند و منجر شود بخوردن حرام و باعث سلب حلال دین آنها شود.

۵۸۰- در کتاب وسائل نقل است از عبدالله پسر حماد از علی بن ابی حمزه که گفت من دوستی داشتم از نویسندگان بنی امیه بمن گفت اجازه بگیر برویم خدمت امام ششم علیه السلام این خواستم برای او حضرت اجازه فرمود پس از ورود خدمت امام ع سلام کرد و نشست عرض کرد خدمت شوم من مردی هستم که مستخدم دستگاه این قوم یعنی بنی امیه بودم و مال زیادی بدست آورده‌ام ؛ و در بدست آوردن آنها بی احتیاط بوده‌ام و از هر راهی جمع کرده‌ام حضرتش فرمود اگر نمیافتند بنی امیه کسانی را که نویسندگی کنند و کتاب برای آنها جمع آوری کنند و برای آنها جنگ کنند و دفع کند از آنها و نمیگذاشتند کسانی را که در اجتماعات و جماعتهای آنها حاضر شوند نمی توانستند حق ما را غصب کنند و اگر مردم واگذار میکردند آنها را بخودشان و آنچه دستشان بود نمیتوانستند تجاوز کنند بحق دیگران خوان دوست من گفت هدایت شوم آیا من را خلاصی دارم از اینکار حضرت فرمود اگر آنچه بگویم برای خلاصی تو عمل میکنی گفت بلی عمل میکنم فرمود پس خارج شو از تمام آنچه بدست آوردی در دستگاه بنی امیه هر که را میشناسی از صاحبان اموال بده بآنها و هر که را نمیشناسی صدقه بده از طرف صاحبش و من ضمانت میکنم برای تو بهشت را در این هنگام خوان متفکر بنشست و مدتی در دل و بعد عرض کرد حاضرم انجام دهم هدایت شوم دین مرا حمزه گفت خوان برگشت و ما بکوفه و مدتی بگذاشت خبری از ثروت و مال برای من مگر آنچه که داد و رد کرد حتی لباسهای تن خود را این بی حمزه گفت ما شرکت کردیم و چند نفری خریدیم برای او لباسی و فرستادیم برای او حرفی نزد به و بگذشت مگر چند

ار آخرج من جميع ما كسب في دنيا فهم فمن عرف منهم ودت عليه وعلى ام
تعرف تصدقت بدواء اصمن ان يشفي الله بذلك من الحمة فما قام منه الا ثم و
له لقد قمت حتى ما ادري اين ابي حمة وقد رجع الي بعد ذلك وقته فما ترك
شيئاً علي وحدا الا من اخرج منه حتى كان علي بن عبد الله قد اعطى اقصى ما
واشتريناله ثيابا وبعثنا اليه بنفقة قال فما اتى عليه الا اشهر قلائل حتى مرض فكنا
نعوده قال فدخلت عليه يوما وهو في النزع فقلت عليك بلا اله الا الله فقال لي
والله صاحبك قال ثم مات فتولى امره فخرجت حتى دخلت على علي بن عبد الله عليه السلام فلما
نظر الي قال لي ياعلي وقبض على لحيته ثم قال فقلت صدقت جعلت فداك والله هذا
قال لي عند موته[۵۸۱] و حكاي من بعض العلماء ان ... الحرام و تشهد
معاروذكر عن الباب بعد سبيله الا ان الحسن مسموع من حول ... محدث
محرم عليه مس كتابة القرآن مع الحدث ... حدث ... هو
متعمد في قدر الحرام[۵۸۲] عن النبي ... من ... الحلال ... و
قال ... اعاده سبعون حجة و قضوه حجة ... حلالا[۵۸۳] ... من سبعين

ماه کمی تا آنکه مریض شد : رفتم عیادت کنم ... بدم حال رقص ... بن حال
گشود چشمان خودرا ... بعد گفت ای پسر ... حمزه ... بجه وعده
داده بود ... بعد چشم از دنیا بست ومرد ... پس کفن ودفن کردیم رفتم ... بدم سلام ع ...
بطرحضرت بمن اضافه فرمود بعد قسم ما وفا کردیم بدوست تو بچه وعده ... یم بن ابی حمزه
میگویند گفتم ... یت بدم خود او هم گفت بمن دم ... که که ما وفا کردیم بعد قسم

۵۸۱- وحکایت شده از یحیی از دانایان که فرموده آدم حوریست حرام ... وسعه ... و
است او در رحمت خدا بی‌شك آیا نمیبینی که آدم جنب ممنوع است از دخول ... حمه خدا و بی
وضو حرام است دست بردن بخط قرآن با آنکه حسابت وحدث اثر در عمل ندارد ... پس چگونه
خواهد بود کسیکه فرورفته باشد در پلیدی حرام و حرام در بدن او نشو و نما کرده باشد

۵۸۲- ونقل است از ... لحدا که هر که بخورد ... جسنگی در صلب ... حلال ... خواسته
این آدم در حالیکه آمرزیده شده و فرمود عبادت هفتاد حجه است که اصل و بنیاد همه
طلب حلال است ،

۵۸۳- ونقل است از عمر بن میمون از امام ششم علیه السلام که فرمود ومگذار طلب رزق
حلال را زیرا که آن مدد است برای تو نسبت به دین تو ... به بند پای شتر تو با توکل
بخدا یعنی عقب کار برو و توکل کن بخدا

[illegible] الحلال و یدعون لك علی دستوا عقل
حدیث ، ج ۵ ، ۵۸۴ ، ۱ المجلس عن [illegible] و من کسب مالا من غیر حله
[illegible] و [illegible] ۵۸۵ فی السقمه عن النبی [illegible] من اکل لقمه من
حرام لم تقبل له صلوه اربعین [illegible] و لم تستجب له دعوة و یعین صاحاو کل لحم نبته
الحرام فالنار اولی به ۵۸۶ فی السقمه قال الحسن لحم ۵۸۶ فی السقمه قال المسعودی
فی مروج الذهب [illegible] بن [illegible] و دخل شریك علی المهدی یوم فصل للاندان
بخمس الی خصله من ثلاث قال ومدهی امیر المؤمنین قال [illegible] لقمه او تحدث
ولدی و تعلمهم او [illegible] ثم قال الاکله اخفهن علی نفسی فاحتسبه وقدم الی
الطباخ ان یصلح له الواناس المنخ المعقود بالسکر الطبرزد والعسل وقدم من
غدائه قال له القیم علی المطبخ یا امیر المؤمنین لیس یفلح الشیخ بعد هذه الاکلة ابدا قال
[illegible] بن [illegible] فحدثهم و بشر بك بعدن الثوعلم اولادهم وولی القضاء لهم، لقد کتب

۵۸۴ـ از کتب مجلسی بدان است از امام صادع که فرمود هر که [illegible] اه غیر حلال بدست آورد مالی مسلط کند بر او بنا و آب و گل را که از او بگیرد .

۵۸۵ـ و در کتاب سفینه نقل است از رسول خدا ص که فرمود هر که بخورد لقمهٔ از حرام همواره بیشود نمازی از او تا چهل شب و مستجاب نمیشود از او دعائی تا چهل روز و هر گوشتی از حرام بروید آتش سزاوارتر است و فرمود یك لقمه گوشت مسروقه ، یعنی مانند اربك لقمه دزدی کرد

۵۸۶ـ و در کتاب سفینه است که مسعودی در کتاب مروج الذهب گفته که فضل بن ربیع گفته است وارد شد شریك بر مهدی عباسی روزی مهدی باو گفت بخواری از قبول کردن نکی از سه کار پرسید چیست آنها را گفت یا قسم [illegible] گفت یا بستدی کنی و بمهده بگیری قصوت را : یا بیاموزی باولادم و قبول کنی تعلیم آنهارا : و یا بخوری یك غذا از غداهای من ؛ پس یا خود قبول کرد و گفت یك غذا خوردن همه سهل تر است بر من پس نگاه داشت او را مهدی و فرستاد پیش طباخ و آشپز که سازد غذائی از معجونها و شیرینی و عسل پس از فراغت خوردن رئیس آشپزخانه بخدمه گفت هر مرد بعد از خوردن این غذا زستگار نخواهد بود ابداً فضل بن ربیع گفت بخدا قسم شریك بعد از خوردن غداهم بجهدی مهدی را تعلیم داد و هم قصوت را بعهده گرفت و انجام داد و فضل میگوید خلیفه بوشت بصندوقدار حقوقی که او بدهد و بعد در گرفتن حقوق با صندوقدار مشاجره افتاد صندوقدار گفت بمثل اینکه چیز گرانبهائی فروخته شریك گفت بلی بخدا قسم دین خود را فروخته‌ام .

بارزاقه الی البهمذفتا بقه فی النقص فقال له الجهذا نك لم تتم بر أوراه شر [illegible] الله
لقد بعث دبسی ۵۸۷ مجموعه و راه فی امیر المؤمنین حسن الحلبی فی ثلاث احتناب
المحارم و طلب الحلال و التوسعه علی العیال و ۵۸۸ فی السفسه دون عیسی قال کان رسول
الله ﷺ د نظر الی الرجل فیعجبه و له حرفه قال و له الا ﷺ سقط من عینی
قیل و کیف ذالك یا رسول الله قال لان المؤمن اذا لم یکن له حرفه یعیش بدینه ۵۸۹
فی الوسائل عن ابن بکیر عن عبد الله بن الحجاج عن محمد ﷺ قال لمحمد بن
المنکدر کان نقوا مدت اطلق علی بن أخیه ﷺ بدیع جده افضل حتی ات اسمه
محمد بن علی فاذن ان اعضه فه عیسی فقال له اصحابه بنی شیئی و عضك فقال خرجت
الی بعض نواحی المدینه فی ساعه حارة فلقیت ابو جعفر محمد بن علی ﷺ و کان رجلا
بادنا ثقیلا وهو متکی علی غلامین اسودین او مولیین فقلت فی نفسی سبحان الله شیخ
کبیر من اشیاخ قریش فی هذه الساعه علی مثل هذه الحاله فی طلب الدنیا لم اعطه
قدرت منه فسلمت علیه فرد علی سهر و هو یتصبب عرقا فقلت اصلحك الله شیخ من اشیاخ

۵۸۷ـ در کتاب مجموعهٔ ورام نقل است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود حسن خلق نیمه چیز است دوری از حرام و طلب حلال و توسعه در زندگی بر اهل و عیال

۵۸۸ ـ در آن کتاب وارد شده از عباس که گفت هر وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمر منکدر را می دید و دوست میداشت دورا میفرمود آیا هست بر ای تو حرفه یعنی اگر میگفت نداری میفرمود از بعض من ساقط شدی و از چشم من افتادی گفته شد یا رسول الله فرمود بجهت آنکه مؤمن هر گاه نداشته باشد حرفه و پیشه اورا تر ک و بدکرداری کند بدین خود

۵۸۹ـ در کتاب وسائل نقل است از ابن ابی عمیر از عبداء پسر حجاج از امام ششم علیه السلام که فرمود محمد پسر منکدر گفت گمان نمیبردم از (محمد بدانکه گفته شده یکمتر از هرفاء عامه بوده) علی بن الحسین حلفی مانده باشد تا بوقتی که او را دیدم پسر او محمد بن علی را و قصد کردم موعظه کنم او را و بر موعظه کردن پرسیدن او را و نکه نجه حیر موعظه کرد او را گفت خارج شدم نیمی از صرف هدیه در یکساعت و سخت گرمی پس ملاقات کردم ابو جعفر محمد بن علی را و او بحضرت دیوار مدنی بود بسنگین و گوشتی و تکیه داده بدو پسر غلام سیاه یا خود گفتم سبحان الله پیر مرد از صنادید قریش در چنین ساعت گرم و سوزانی در این حالت در طلب و تلاش دنیا باشد چه خوب است که من او را نصیحت کنم و

قریش فی هذه الساعة فی هذه الحاله فی طلب لدنیا ارایت لو جاءاجلک و انت علی هذه الحال فقال لو جائنی الموت وانا علی هذه الحال جائنی وانا فی طاعة من طاعة الله عزوجل اکف بها نفسی وعیالی عنک وعن الناس وانا کنت اخاف لو ان جائنی الموت وانا علی معصیة من معاصی الله فقلت صدقت یرحمک الله رویت ان اعطیت فوسطنی ۵۹۰ فی الوسائل عن عبدالاعلی مولی آل سام قال استعملت ابا عبدالله فی بعض طرق المدینة فی یوم صائف شدید الحر فقلت جعلت فداک حالک عندالله وقرابتک من رسول الله ﷺ وانت تجهد نفسک لنفسک فی مثل هذا الیوم فقال یا عبدالاعلی خرجت فی طلب الرزق لاستغنی به عن مثلک ۵۹۱ فی الوسائل الصدوق فی الخصال عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال من طلب الدنیا استعفافا عن الناس وسعیا علی اهله وتعطفا علی جاره لقی الله عزوجل یوم القیامة ووجهه مثل القمر لیلة البدر ۵۹۲ ذکر فی السفینة فی مادة شدة حکایت زین الدین بن محمد صاحب

پیدای نعم پس نزدیک شدم بآن آقا و سلام کردم جواب سلام مرا داد بارحمت و عرق دیزش داشت از آن آقا : پس گفتم خدا اصلاح کند تورا

سرور اصلاح پیدا میکند امور کار گران قریش در این ساعت گرمی با این حالت شما در طلب و بدست آوردن دنیا باشد آیا چگونه خواهی بود اگر اجل و مرگ در رسد تو را در این حال در جواب فرمود اگر در رسد مرا مرگ در این حال و در این ساعت دریافته مرا در حال اشتغال بطاعتی از اطاعات خدای عزوجل که خصم میکنم بآن خود و عیالم را از احتیاج بتو و امثال تو و وقتی خائف و ترسانم که برسد مرا مرگ و حال آنکه در حال معصیتی از معاصی خدا باشم گفتم راست فرمودی خدا رحمت کند تورا خوشتم موعظه کنم تو را تومرا موعظه کردی .

۵۹۰ - در کتاب وسائل نیز نقل شده از عبدالاعلی آزاد کرده آل سام که بر خوردم به امام ششم ع راهی در راههای مدینه در روزی بسیار گرم عرض کردم فدایت شوم باقرب و مقام تو نزد خدا و خویشاوندی تو رسول خدا ص با این بحر کوشش میکنی و در خصوص مایحتاج خود و در مثل چنین روز گرمی فرمود ای عبدالاعلی خارج شدم و اقدام کردم در طلب روزیابی بی نیاز شوم بآن از مثل توئی

۵۹۱ - و نیز در کتاب وسائل نقل شده از ابی حمزه از امام پنجم علیه السلام که هر که برود بطلب دنیا بجهت بی نیازی از مردم وتوسعه بر اهل وعیالش وجهت انعام باکرام بهمسایه خود ملاقات کند خدا را عزوجل روز قیامت در حالیکه بدرخشد روی او مثل ماه شب چهارده

۵۹۲ - در کتاب سفینه ذکر شده در بیان شدت احتیاط زین الدین پسر محمد صاحب معالم قدس سرهما چیزیکه این است عبارات آن : ذکر کرده پسر ایشان عالم جلیل شیخ علی

المعظم قدس سرهما ما هذه عدة كه بعينه ذكر ولده المعظم لجنس الشيخ السعيد في الدر المنثور من جمله احتياطه و تقواه انه بلغه ان بعض هل القرى لا يخرج حالر كوة فكان كلما اشترى من القوت شيئا ركوه ذكاه قبل ان يتصرف فيه و ارسل اليه لامير موسى بن حرقوش رحمه الله الى مكة المشرفة خمسمائة قرش وكان هذا الرجل له املاك من زرع و بساتين وغير ذلك و يتوقى ان يدخل الحرام فيها و ارسل اليه معها كتابة مشتملة على آداب و مواضع و كان له فيه استعداد و لذا التمس منه ان يعين له ذلك و انه من خالص ماله الحلال وقد ذكاه و خشية فأبى ان يقبل: فقال له الرسول ان اهلك و اولادك في بلاد هذا الرجل و له بيك معه لا تعتقد و له على اولاده و على عدالته شفقة والاسعى ان تحسنه بالرد فقبل ان كان و لابد من ذلك فليعهد عندك و اشترى هذه السنة بمائة قرش منها شيئا من الحبوب و القماش و غيره و ارسله اليه على وجه الهدية وهكذا تعين كل سنة حتى لا بقي منه شيئ فارسل له و ذلك بتلك السنة و انتقل الى رحمة الله و رضوانه

سپهدار کتاب دور منثور که از جملهٔ تمواو احتیاط ایشان بود آنکه خبر رسیده بود که بعضی از اهل عراق رکوه نمیدهند باین جهت از هر جا که جو دیمی میخرید در امور یکه رکوه بآن تعلق میگرفت اول رکوه آنرا میداد و بعد تصرف میکرد در آن و اتفاقا قماری که فرستاده برای ایشان امیر موسی بن حرقوش بمکه پر صدقرش پول و این مرد دارا بود املاك و بساتین و ملاحظه میکرد که حرام داخل مال او نشود و با این پول کاغذی هم فرستاده بود که مواضع و ادب و در آن کاغذ التماس و خواهش کرده بود که قبول فرمایند و نوشته بود که این اموال خالص و حلال من است و حقوق آن از جنس رکوه پرداخته ام همهٔ این بتفصیل امتناع کرد از اینکه قبول کند آن پول را : آورندهٔ پول اصرار کرد شما خانواده و اولادتان از جمله رعایا و محتاجین به او هستند زیرا که ملك او هستند و او هم ارادت کامل دارد بشما و باهل و اولاد شما محبت زیاد میکند و با این اوصاف و جواب سر اول نیست خوب رد باو بدهید و قبول نکنید

فرمود حال که چنین است و ناچارم جواب رد بدهم پس بعد پول پیش بنا که واسطه هستید و از همین پول هر سال بمقدار صدقرش از آن نحمهٔ دا عبود و قماش و غیره ت بفرستیم ما برای او از راه هدیه و همین منوال رفتار کنیم تا این پول تمام شود از قضای روزگار فرستاده هدیه همان سال و برحمت خدا واصل شد

(باب الحیاء)

۵۹۳ فی الکافی عن ابی عبدة الحذاء عن ابی عبدالله علیه السلام قال الحیاء من الایمان والایمان فی الجنة ۵۹۴ فی الکافی عن حمزة الصقال و قال ابوعبدالله علیه السلام الحیاء والعفاف والعی عن البیان لعی من الایمان ۵۹۵ وفیه ایضا عن عوام بن الزبیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال من رق وجهه رق علمه ۵۹۶ وفیه عن محمد بن کثیر عن احدهما علیهما السلام قال الحیاء والایمان مقرونان فی قرن فاذا ذهب احدهما تبعه صاحبه ۵۹۷ وفیه عن الحسن بن کثیر عمن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا ایمان لمن لا حیاء له ۵۹۸ وفی الکافی ایضا عن ابی علی اللهبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اربع من کن فیه وکان من قرنه الی قدمه ذنوب بدلها الله حسنات الصدق و الحیاء و حسن الخلق والشکر ۵۹۹ فی ارشاد القلوب قال رسول الله صلی الله علیه وآله الحیاء من الایمان و

(باب حیاء)

۵۹۳ ـ در کتاب کافی نقل شده از ابی عبدة حذاء از امام ششم علیه السلام که فرمود حیا از ایمان است و ایمان در بهشت است

۵۹۴ در کتاب کافی نقل شده از حمزه صیقل که گفت فرمود امام ششم علیه السلام حیاء وعفت وعی یعنی عی در بیان به معنی قلت آن ایمان است وعی بمعنای عجز و تحیر نیست

۵۹۵ ـ و نیز در آن کتاب است از عوام پسر زبیر از امام ششم علیه السلام که فرمود کسیکه رقیق است یعنی زود متأثر میشود روی او زود اثر میکند علم در او .

۵۹۶ ـ و در همان کتاب است از محمد پسر کثیر از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام که فرمود حیاء و ایمان قرین هم هستند هر کدام از بین بروند دیگری نیز کمیت میکند از رفیقش

۵۹۷ ـ و نیز در آن کتاب نقل است از فضل پسر کثیر از مردی مورد اعتماد از امام ششم علیه السلام که فرمود ایمان ندارد کسیکه حیا ندارد

۵۹۸ و نیز در کتاب کافی است از ابی علی لهبی از امام ششم علیه السلام که فرمود فرموده است رسول خدا صلی الله علیه وآله که هر که دارا باشد آنها را و از سر تا قدم در گناه باشد خدا مبدل میکند گناهان وی را بحسنات و ستکوئی وحیا . وحسن خلق و اداء شکر نعمتها و دادههای خدائی .

۵۹۹ ـ در کتاب ارشاد دیلمی وارد است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است

قال یوما لاصحابه استحیوا من الله حق الحیاء فقالوا انا نفعل یا رسول الله قال لیس ذلک ولکن من استحیی من الله حق الحیاء فلیحفظ الرأس وما وعی ولیحفظ البطن وما حوی ولیذکر الموت والبلاء ومن اراد الآخرة ترک زینة الحیوة الدنیا فمن فعل ذلک فقد استحیی من الله حق الحیاء[۶۰۰] وفی الارشاد قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تعالی قسم الحیاء بین الایمان و العقل والایمان : فقال ربک یقول انا احق من عده لاحد شیء و جدا فاجعل الحیاء فی العقل فقال جبرئیل للایمان والحیاء ارحلا فقد امرت ان لا تفترقا[۶۰۱] وفیه روی ان الله تعالی یقول عبدی انک اذا استحیت منی اسبلت لک من عیونک ومن جوارحک ومن ذنوبک و محوت من الکتاب زلاتک ولا ناقشتک الحساب یوم القیامة[۶۰۲] وفیه وروی ان الله تعالی یقول عبدی انک اذا استحییت منی وحفظتنی سترتک[۶۰۳] وفیه وروی ان رجلا رأی رجلا یصلی علی باب المسجد فقال لم لا تصلی فیه قال استحی من الناس فقال

حیا از ایمان است وفرموده است روزی باصحابش حیا کنید از خدا حق حیائی گفتند چگونه باید حیا کنیم فرمود کسی که حیا میکند باید حفظ کند هر چه را در شکم میرود و آنچه در سر است و شکم را و آنچه در بر دارد و بیاد آورد مرگ و وبال روز گرفتاری را و هر که میل به آخرت است ترک کند زینت زندگی دنیا را پس هر که چنین کند حیا کرده از خدا حق حیا .

۶۰۰ - و نیز در کتاب ارشاد دیلمی روایت شده که جبرئیل بر آدم نازل شد و حیا و عقل و ایمان و به آدم گفت خدا میفرماید حیا را با این سه تا یکی را پس آدم اختیار کرد و برگردید عقل را جبرئیل به ایمان و حیا گفت شما بروید آن دو گفتند ما دستور داریم از عقل جدا نشویم

۶۰۱ - و نیز در آن کتاب است که خدای متعال فرموده : بندهٔ من تو هر گاه حیا کنی از من میپرم از خاطر مردم عیبهای تو را و از صحائف ملکین گناهان تو را و محو میکنم از دفتر عملت لغزشهای تو را و تخفیف میدهم روز قیامت حساب تو را

۶۰۲ - و در آن کتاب روایت شده که خدای متعال بعیسی فرمود بندهٔ من تو هر گاه حیا کنی از من و بترسی از من میآمرزم تورا

۶۰۳ - و نیز در آن کتاب روایت شده که عیسی دید مردی را نماز نمیگذارد در در مسجد پرسید چرا میان مسجد نماز نمیکنی گفت حیا میکنم داخل شوم بخانهٔ خدا و حال آنکه معصیت و نافرمانی کردم اورا

عصمه ۶۰۴ وفیه و وحی الله تعالی الی عیسی علیه السلام فی اتعظت و الا فاستحیی منی ان تقط الناس ۶۰۵ و فیه وعلامات السفهاء خمس قلة الحیاء و جمود العین والرغبة فی الدنیا وطول الامل وقسوة القلب وو ل الله تعالی فی بعض کتبه تتحبب الی عبدی بنعمتی فاستحیی ان ازده و بعصمتی و لا یستحیی منی و تهابه الحیاء دون القلب لتمام من الله مطلع علیه وطول الفر قه لمن لا یخ عن ضره سرا و علانیه - و د کان احمد خال عصمه یعتقد ان لله تراه فیه فلن تحبه حتی یعتقد ان الله تعالی و ان کان یعلمه لا یراه فیه کافر ۶۰۶ فی السفینه عن ابی عبدالله علیه السلام قو ل قال رسول الله صلی الله علیه و آله الاسلام عر ان فلباسه الحیاء و زینه الوفاء و مروءته العمل الصالح وعماده الورع و لکل شیء اس و اس الاسلام حب اهل البیت ۶۰۷ فی السفینه فی اخلاق النبی صلی الله علیه و آله رأی

۶۰۴. و نیز در آن کتاب است که خدای سبحان وحی کرد بسوی عیسی ع که اگر خود عاملی بخویشتن خود موعظه کن و گرنه حیا کن از من که موعظه کنی مر ترا

۶۰۵. و در آن کتاب است که نشانهٔ سفها و حمق پنج است کمی حیا خشکی چشم روآوردن بدنیا و بزرگی آرزو وقساوت قلب و در آن کتاب چنین است فرموده است خدای تبارک و تعالی از کتابهای خود اینکه من نمی‌دهم نعمتهٔ من میخواهد مرا و من حیا میکنم ردکنم ودا و در بعض دل معصیت میکند مرا و حیا نمیکند از من و صاحب کتاب فرموده بهترین چیزی که آب شدن دل است و پیدا میشود که خدا آگاه است کردار او و میبیند بدقت نظر و مراقبت حق او که مخفی و پنهان نیست و خدا و عمل و در پنهان و آشکار و گردد حال عصیان و گناه اعتماد دارد که خدا می‌بیند و را و معصیت میکند کم است حیاء او و جاهل است بسبب بقدرت خدا و گر اعتماد دارد که خدا می‌بیند و را در حال عصیان همچه مخفی کافر است

۶۰۶ در کتاب سفینه است از امام ششم علیه السلام که فرمود رسول خدا ص فرموده اسلام برهنه است ولباس او حیاء است و زینت او وفا و مروت او عمل نیک و شکوه آن ورع و برای هر چیز اساس و پایه‌ایست واساس و پایهٔ اسلام حب و دوستی ما اهلبیت رسالت است

۶۰۷ و نیز در آن کتاب است در اخلاق امام ششم علیه السلام که دیده شد پیش آنحضرت پیراهنی که وصله زده شده بود گویا عیب گیری شده و بحجت یا تحضرت امر فرمود نسخ کننده ورق بزند این کتاب را و بخوان به پس جعفر پس آنرا و نسخ کرد و دید در آن کتاب است نیست امان برای کسیکه حیا ندارد و نیست مال برای کسیکه اندوه در زندگی ندارد و نیست لباس نو برای کسیکه کهنه ندارد

علیه قسمی قدر قعه فقیل له فی ذلک فقال ﷺ امرت بدفع الی هذا الکتاب وقرء ما فیه فنظر الرجل فیه فلم یجد فیه ولا امر لمن لاخیر له ولا احد له لمن لاحق له وقال ابوسعید الخدری کان رسول الله ﷺ حسناً لایشتی شیئاً الا اعطاه وقال کان شد حیاء من العذراء فی خدرها وکان ﷺ اذا کره شیئاً عرفناه فی وجهه ﷺ ۶۰۸ طرائف الحکم فی روایة عن الله تعالی لداود داود اسمع منی ما اقول والحق اقول من اراد نی وهو مستحی من المعاصی التی عصانی بها عمرته له واغفرته له واستره الهو استره حفظیه ۶۰۹ فی السفینه فی حدیث عن سلمان الفارسی رضی الله عنه ان الله یروحن هلا لاعند رفع عیسی الی السماء ومنها الحدیث ۶۱۰ وقد ناجی موسی ﷺ ربه فقال احراء من تراب الحمراء یا موسی لا الامان یوم القیامة ۶۱۱ فی السفینه قال النبی ﷺ اکرهو الاغبر فانه سندی ثم ما رفعت طرفها الی السماء حیاء من الله عزوجل منذ عبد ۶۱۲ فی تفسیر الصافی وهمت بهم بها

و در آن کتاب نقل است از ابی سعید خدری که رسول خدا ص بسیار با حیا بود حیای او بحدی بود که از دوشیزه پرده نشین نیز بیشتر بود واگر گاهی از چیزی کراهت داشت فهمیده میشد از رخسار حضرتش بدون اظهار ۶۰۸ و در کتاب طرائف الحکم نقل شده روایتی که در ضمن آن خدای متعال بداود ع فرموده ای داود بشنو از من نه بدان چه می گویم و بر اساس می گویم هر که را دوست دارم و او از گناهانش که معصیت کرده مرا خجل و شرمنده نسازد من هم از آن گناهان او را بیامرزم و از یاد نویسندگان نیز میبرم

۶۰۹ در کتاب سفینه وارد شده حدیثی از سلمان فارسی که هرگاه اراده کند خدای عزوجل هلاکت بندهٔ را می گیرد از او حیا را و هرگاه حیا از او گرفته شد بخواهی یافت اورا مگر خائن کار

۶۱۰ و در آن کتاب است حضرت موسی عرضه کرد بارخدایا چیست جزای کسیکه ترک کند خجالت را بسبب حیا از تو فرمود ای موسی پس بدرستی او از من و امان است روز قیامت

۶۱۱ و در آن کتاب است که رسول خدا ص فرمود کرم کنید گاو را و بزرگ بهائم است و بلند نکرده سر و چشم خود را بسوی آسمان از روی حیا و خجلت از خدای متعال از روزیکه گوساله پرستیده شد

۶۱۲ در کتاب تفسیر صافی وارد است از امام چهارم علیه السلام که فرمود هنگام مصادق

لولا ان ربی ربط علی قلبها لتصرف عنه السوء و الفحشاء عن المخلصین فامر امرأة العزیز الی الصنم فالقت علیه ثوبا فقال لها یوسف استحیتنی ممن لا یسمع و لا یبصر و لا یفقه و لا یأکل و لا یشرب و لا یستحیی انا من خلق الانسان وعلّمه [۶۱۳] فی السفینة عن ابی جعفر علیه السلام قال لما بعث الله عشرة من ولد اسمعیل فی اسمعیل و واحد فی الروم فی الرحم فقد حاضت الجدة ثم رفعت حیضة من حیضها فی بطن حرة فولدت فرخص رخص حرة فدا فرخص رخص حرة فدا و لدت رخص رخص حرة و بقی لها حمیدة حرة فلما فجرت رخص حرة لم تلد ولدا و لدت وعفت بقی حمیدة احرة [۶۱۴] و بقی فی اسمعیل من حرة محرم افقه کل لا یسئل فی بیته من حد شئ من ولده و اهله و خدمه حتی ما یحتاج الیه من العداء و الحدّاء و القهوة و القلیان وغیرها و لا یأمرهم بشئ منه و لولا انه یهم و یوسعهم لمرّ علیه الیوم و اللیلة من عدد ما یسمع من شئ من کل عدد من التمار و ثمره و البقول ظاهره [۶۱۵] من ابی عبد الله علیه السلام قال آتی رسول الله صلی الله علیه و آله

شدن رفتن بعزیز مصر بحضرت یوسف و حرف زدن زن عزیز مصر و لباسی بروی بت انداختن حضرت یوسف به او بود آیا نمی‌بیند که این کسیکه نمیشنود و نه می‌بیند و نه می‌فهمد و نمیخورد و نمی‌آشامد و حس تکلم هم ندارد چگونه خلق کرده انسان را و به او تعلیم داده آنچه تعلیم داده .

۶۱۳ـ و در کتاب سلیمه نقل است از رسولخدا صلی الله علیه و آله که فرمود حیض دختر نه ساله حرام است بر آن در زمان حیض یکی در مردها و هر گاه حائض شد زن یکجزء حیاء او میرود : و هر گاه شوهر کند باز یکجزء دیگر میرود و هر گاه کار زشتی بعمل شد یکجزء دیگر از بین میرود و هر گاه بچه بدنیا آورد یکجزء دیگر میرود و هر مسلمانی برای او پنج حسنه بنویسد اگر فحشاء کند و بی‌عصمتی نماید از بین میرود و اگر بچه را شیر دهد بعدد هر مکیدنی حسنه کند برای مسلمانان و پنج جزء

۶۱۴ـ و در آن کتاب نقل شده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود سلیمه دختر حنانه بود حنانه بنت عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن

لم یبق من امثال الانبیاء الاقول الثانی او مستحی و صعم شش ۶۱۶ و قد[illegible] رسو
الله ﷺ ما کان الفحش فی شئی قط الاشانه ولا کان الحیاء فی شئی قط الا زانه ۶۱۷
فی السقیفة و[illegible] من کثر حیاء و من کثر حیاؤه فی حیائه و من قل
حیائه قل ورعه و من قل ورعه مات قلبه و[illegible] ۶۱۸ و عن ابی جعفر علیه
قال الصادق علیه السلام الحیاء و العفاف و[illegible] جمیع جنود الایمان و
الحیاء قدره لعظم منافعه و[illegible] و[illegible] و[illegible] و[illegible]
الحوائج و لم تحرّ[illegible] و[illegible] الصبح فی شئی من الاشیاء احتیاجک الی الحیاء من الله
المفترض[illegible] و[illegible] و[illegible] و[illegible] و[illegible] و[illegible] و[illegible]
یصل رحمه و[illegible] و[illegible] و[illegible] و[illegible] و[illegible] و[illegible] و[illegible]
الحلال التی[illegible] و[illegible] و[illegible] ۶۱۹ و[illegible] و[illegible] لا یقوم له عند حر
یذهب الحیاء من الناس[illegible]

۶۱۶- و درحدیث کذب است که رسولخدا ص فرمود پرده دری در هیچ چیز نیست که
آنکه زیبائی پیدا آورد[illegible] و[illegible] و موردی نباشد مگر آنکه باعث زیبت گردید
و زینت داد

۶۱۷- در کتاب سقیفه نقل شده که[illegible] علیه السلام فرموده هر گاه فحش و
زیاد شد خطای او زیاد می‌شود و هر گاه زشتی او[illegible] و کم شود ورع او کم می‌شود و هر گاه ورع او
کم شد ورع او کم می‌شود و هر گاه ورع او[illegible] و هر که دل او مرد داخل
آتش می‌شود

۶۱۸ و از روایت[illegible] معصل نتیجه بشر احساس[illegible] و آنها
شده جلیل است قدر او و بزرگ است[illegible] که اگر[illegible] و
بشر: بیپیمانی غذا داده می‌شد[illegible] و[illegible] وارده می‌شد[illegible]
کمال و کار خوب نمی‌شد[illegible] می‌شد[illegible] کاهی
واجب بوجود آورده می‌شود بجهت داشتن حیا: زیرا هستند مردمی که اگر[illegible] شود رعایت
حق پدر و مادر نمی‌کند: وسیله رحم نمی‌کند[illegible] و دادن امانت نمیکند: و عفت و عصمت ندارد و
بوجود آوردن هیچ[illegible] و[illegible] آنها نمی‌شود[illegible] و[illegible] و[illegible] و[illegible] و[illegible]
چیزهائیکه صلاح و تمامیت خیر او در آنها است

۶۱۹- رسولخدا ص فرمود قناعت نمی‌شود مگر وقتی[illegible] و[illegible] و[illegible] برود

(باب التقوی والطاعة والورع)

۶۲۰ـ محمد بن یعقوب، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما علیهما السلام قال: قلت له: جعلت فداک إني أحبك وأحب أباك وأحب أخاك، وأحب أصحابك، فقال: فاتق الله، فإنه لا ينفعك ما تقدم إلا بتقوى الله.

۶۲۱ـ محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ثعلبة، عن بريد العجلي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال لي: يا بريد، بلغ عني من لقيت من مواليّ بالسلام، وقل لهم: إني لا أغني عنكم من الله شيئاً إلا بالورع والعمل الصالح، وإن أشد الناس حسرة يوم القيامة من وصف عدلاً ثم خالفه إلى غيره.

(باب بیان تقوی وطاعت وخداترسی)

۶۲۰ـ در کتاب کافی، محمدبن‌مسلم نقل شده از امام پنجم علیه‌السلام که فرمود فکر نمودم در این حرف و آن حرف و گفتم بخدا قسم من شیعهٔ شما هستم و انکار نمیکنم پیروی شما را و دوستی شما را و خدای عزوجل

۶۲۱ـ و در کتاب کافی بسند خود از بُرَید عجلی روایت کرده که گفت شنیدم امام پنجم ع فرمود بمن که ای جابر آیا اکتفا میکند کسیکه بسته بخود شیعهٔ بودن را باینکه قائل بشود بدوستی ما اهل بیت بخدا قسم نیست شیعهٔ ما مگر آنکه خدا را بترسد و اطاعت کند خدا را و شناخته نمیشود مگر بخاکساری و خشوع و ادای امانت و زیادی یاد خدا و روزه و نماز و نیکی بپدر و مادر و همسایگان و ... و بدهکاران و ... و راستگوئی و ... و بیشتر از همه اینها ... و بدتر از همه ... و می‌باشد آنکه ... و میگوید گفتم ... و ... و ... که ...

... فرمود ... که ... و بحرف ... که میگوید دوست ... و ... عمر کنیم ... و میگوید ... دوست دارم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را ... و افضل ... و بپیروی بکند از رفتار رسول‌خدا و عمل ... و ... و دوستی ... خدا

لایتبع سبیله ولایعمل بسنته فهذه جزاؤه شدة وقعة واعلموا عباد الله ان
بین الله وبین احد قرابة احب العباد الیه واکرمهم علیه بقدر
یحسن فوالله ما یتقرب الی الله سبحانه الا بالطاعة وما معنا براءة لاحد
من خلقه من کان مطیعا لله تبارک وتعالی نفعته ولایته وان کان
والورع ۶۲۲ وقد عن ابی عبد الله بن جعفر علیه السلام قال سمعته یقول
لایقل عمل مع تقوی وکیف یقل ما یتقبل ۶۲۳ وقد عن ابی عبد الله بن خالد عن محمد
قال یا معشر الشیعة شیعة آل محمد کونوا کما سمیکم امیر المؤمنین علیه السلام
یلحق بکم الناقی فقال له رجل من اصحابه کیف نکون کما سمانا امیر المؤمنین
یقولون فیما لا یعلمون فیکذبون الله ورسوله

را دوست پس بشرسند از حق وعمل کنید بنجه خدا فرموده و بر طبق حق آورده شده نسبت
بین خدا وبین احدی نسبت وقرابتی نیست محبوب‌ترین بندگان نزد خدای عزوجل وگرامی‌ترین
آنها نزد خدا با تقوی‌ترین آنهاست وآنکه با عمل کننده بفرمان خداست : ای جابر بخدا قسم
نزدیک نمی‌شود بخدای متعال مگر بطاعت وعبادت ونیست با ما برای کسی صکوک عمل
نامهٔ آزادی در آتش ونسب نیست بین خدا وبین هیچ کس هر که فرمانبردار خدا بود او ما را دوست است
و هر که عاصی بود نزد خدا او ما را دشمن است و نمی‌شود بدوستی ما رسید مگر بعمل
و خدا ترسی

۶۲۲ـ ودر آن کتاب وبسند سابق از حضرت امام پنجم علیه‌السلام که امیرالمؤمنین ع
فرموده است کم شمرده نمیشود عملی که با تقوی باشد چگونه کم شمرده شود عمل که قبول
واقع شود

۶۲۳ـ ودر آن کتاب بسند سابق از حضرت امام پنجم که فرمود ای گروه
شیعهٔ آل محمد باشید مردمی که چنانکه امیرالمؤمنین فرمود که بمانند
مردی در انصاف که به وسد گفته شود گفت قدر تو چیست در جواب گوید چیزی که بمانند
درباره‌ما خبر بده خود و ما را بگو چه خواهی شنید بر این گونه جوابی شنید
عرضکرد بالی گفت فرمود نه گفتی شنید که به زیادی کار خود را مشغول شوید و بر شما
واجب داده نشود بر آن و ای بمانند بر بندگان که فرمود بخدا قسم نیست بین خدا و
خدا بستهٔ آزادی و نیست بین او و حجتی و نیست بر او حجتی و وارد نمیشوم
بخدا مگر بطاعت پس هر که اطاعت خدا نکند نفع نبخشد او دوستی ما و هر که عاصی
گشت خدا را نفع نبخشد دوستی ما : وای بر شما مغرور نباشید وای بر شما

[illegible] علیهما فقالوا والله ما معنا من الله برهان الا قولهم نسمع منهم ونحن منه وفريضة لا يسع الله جهلها ثم لا تتقرب الى الله الا بالطاعة فمن كان منكم مطيعا لله يسمع ويطيع فما كان من ثواب الله تعالى فبينه وبينه ومن كان منكم عاصيا لله لم يسمع ولم يطع فما كان من ثواب الله تعالى فليس بينه وبينه

۶۲۴ في الكافي عن عمر بن يزيد قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول [illegible] ان الله تبارك وتعالى لم يدع شيئا مما يحتاج اليه العباد الا وقد انزله في كتابه وبينه لرسوله وجعل لكل شيء حدا ودل عليه دليلا وجعل على من تعدى ذلك الحد حدا

۶۲۵ وفي الكافي عن معمر بن عمر قال سمعت عبد الله عليه السلام يقول [illegible] ان قليل العمل مع التقوى كثير وكيف يقل ما يتقبل ثم قال لا يقبل الله عز وجل الا المتقين فقلت له الرجل يعمل العمل من الذي امر الله عز وجل هل يقبل منه او يقبل منه على قدر تقواه

۶۲۶ وفيه [illegible] عن عبد الله عليه السلام قال [illegible] ان الله عز وجل لا يقبل من العمل الا ما كان له خالصا فقال الرجل الرجل يصنع الشيء يطلب به وجه الله والذكر من الناس فيسره فاذا اطلع عليه سائه فقال ان الله عز وجل يقول انا خير شريك من اشرك معي شيئا كان لي ولم يكن لك

۶۲۴ـ در کتاب کافی بسند خود از عمر وپسر یزید هلال ثقفی که گفت شنیدم به امام ششم ع که می فرمود بدستی که خدا تبارک وتعالی هیچ چیزی که آن چیز مورد احتیاج بندگان او باشد فرو گذار نکرده مگر اینکه آنرا در کتاب خود بیان کرده و برای رسول خود توضیح داده و حد و اندازه برای هر چیزی قرار داده و بر هر کس که از حدود او تجاوز کند حدی معین کرده که در آن موضع تقوا وخدا ترسی نباشد

۶۲۵ـ در کتاب کافی بسند خود از معمر بن عمر که گفت شنیدم حضرت صادق ع میفرمود که خدا تبارک وتعالی هیچ عملی را قبول نمیکند مگر از متقین گفتم فدایت شوم مرد یکه از دستورات خدا عمل میکند آیا عملش قبول میشود یا بر حسب تقوای او قبول میشود فرمود بلی مثل آن میباشد مردیکه بخواهد طعامش را دعوت کند به همسایگان ورفت و آمد شود بخانه اش وباتمامی آنها اگر پیش آمد کند وداعی ودری از حرام بر او گشوده شود [illegible] که بتواند قسمی خیری [illegible] شود

۶۲۶ـ ودر آن کتاب است از یعقوب پسر سعیب که شنیدم امام ششم ع میفرمود خارج نخواهد شد از خدای عصمت بسوی عزت وتقوا مگر آنکه بی نیاز کرده اورا بدون مال وعزیز کرده اورا بدون قبیله وماءنوس کرده اورا بدون بشر .

[illegible] ۶۲۷ [illegible] عبدالله
علیهم‌السلام تقوا علیکم بتقوی الله والورع والاجتهاد وصدق الحدیث وأداء الأمانة وحسن
الخلق وحسن الجوار وکونوا رحماء بینکم بعیر السلام وإفشاء السلام و
شنوا وعلیکم بطول الرکوع والسجود فإن أحدکم [illegible] یطول رکوعه
إبلیس من خلفه فیقول یا ویلتا أطاع وعصیت وسجد ونست ۶۲۸ وقد علی بن محمد بن علی بن
رئاب عن أبی عبدالله علیه‌السلام وذکر [illegible]
وهذا الأوان من تقوع هذه [illegible]
سلام الله ۶۲۹ فی [illegible]
الحدیث وأداء الأمانة من تسلم قلبه [illegible] السیف الذی
قتله به لأنه أتی ۶۳۰ [illegible] ع [illegible] محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و

۶۲۷ـ ودرهمان کتاب کافی [illegible] علی پسر [illegible] که گفت شنیدم امام
ششم علیه‌السلام می‌فرمود برشما باد به تقوا و ورع وجد وجهد و راستگفتاری و ردامانت
وحسن خلق و حسن همسایگی وبه هم [illegible] محمد جوش می‌کنند عمل به
باشید زینت ونباشید تنگ وعار: وبرشما باد بطول رکوع وسجود: زیرا هنگام
طولانی کردن رکوع وسجود در سجده [illegible] وهنگامیکه او را [illegible] می‌بیند
کردم واین سجده کرد ومن اباکردم

۶۲۸ـ ودرآن کتاب نقل است [illegible] که فرمود
نمیشمارم مردی را مؤمن مگر آنکه پیروی کند در [illegible]
آگاه باشید که از پیروی وتبعیت ما میباشد ورع وجدا ترس [illegible]
خدا رحمت کند شما را و دستگیری کند [illegible]
در این هنگام

۶۲۹ـ در کتاب ارشاد دیلمی است که امام ششم فرمود [illegible]
وراست گفتاری وادای امانت سبب [illegible] که شما را امین پندارد [illegible] که
نبیند بمن [illegible] ششم زیرا که [illegible] ع [illegible] هنگام [illegible]

۶۳۰ـ ودرآن کتاب است که فرمود امام ششم(ع) سزاوار [illegible] محمد
است وشیعیان آنها تا آنکه اقتدا کنند مردم بآنها [illegible]
باشند پس بترسید از خدا و اطاعت کنید خدا را [illegible]
بعوا و خدا ترسی و جد و جهد [illegible] خدا [illegible] گواهی شما نزد خدا بعدالت
شما است.

[illegible] فانهم لباس [illegible] فانهم لباس التقوی و [illegible] لاجتهاد فی [illegible] تعالی یقول ان اکرمکم عندالله اتقاکم ۶۳۱ منهج الدعوات عن محمد بن [illegible] عن یونس قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن الایمان والاسلام فقال قال ابوجعفر علیه السلام انما هو الاسلام والایمان فوقه بدرجة والتقوی فوق الایمان بدرجة ولم یقسم بین الناس شیئ اقل من الیقین ولا قسم فی شیئ التقین اقل منه قلت فما التقوی قال هکذا قال ابوجعفر ۶۳۲ عن محمد قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول ما من جرعة احب الی الله عزوجل من جرعة غیظ یکظمها ابتغاء وجه الله ۶۳۳ فی الکافی عن محمد بن [illegible] عن الحسین بن [illegible] التقوی علی ثلاثة اوجه فتقوی فی

۶۳۱ منهج الدعوات نقل شده از محمد بن عیسی از یونس گفت پرسیدم از حضرت رضا ع از ایمان و اسلام فرمود ابوجعفر علیه السلام گفته که اسلام آن است که بر آن اسلام است و ایمان بالای آنست بدرجه و تقوا بالای ایمان است بدرجه و یقین بالای تقوا است بدرجه و داده نشده خیری بمردم کمتر از یقین می گویند کم پس چیست تقوی فرمود توکل بخدا و تسلیم بخدا و رضا بقضای خدا و واگذاری امور بخدا گفتم چیست یقین فرمود بخدا و فرمود ابوجعفر.

۶۳۲ـ از کتاب حصار نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بکصف و خصلتی است که اگر خود دوزد بردآن و فرو نیاید بآخرت و نمیرد که نقل نه بهشت باشد عابد او گردد گفته شد بخبیث ای رسول خدا فرمود تقوا: هر که بخواهد هر بر بن مردم باشد و خدای عزوجل نیرسد بعد تلاوت فرمود و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لایحتسب ودر خبریست که نمی توان رسید بثوابهای نزد خدا مگر بتقوا

۶۳۳ ـ از کتاب مصباح شیخ نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرموده تقوا بر سه وجه است یکی از تقوا ان ترک حلال است تا حرام نشود و این تقوای خاص الخاص است و تقوا من الله ترک شبهات است تا حرام نشود و این تقوای خاص است و تقوای درس ترک حرام و عقاب و این ترک حرام است و تقوا ی عام تقوا مثل آنست که درجوئی و نهری جاری باشد و مثل این صفات سه گانه درمثل تقوا مثل درختی است که کاشته شده در اطراف آن نهر از هریک نیکی و خوبی و هر درختی مقدره میشود از آن نهر بمقدار قابلیت و لیاقت و کثافت ذاتی خود تا بحدی که فرموده علیه السلام تقوا مثل آب است بمقدار مثل درختان و مثل

الله وهی ترک الجدال فصاعدا فی المشتبهات وهی عقوبة من ترکها وتقوی من الشبهات فصاعدا ترک الحرام وهی تقوی الخواص وتقوی الخواص فی ترک مثل هذه الطبقات الثلاث فی معنی التقوی کاشجار مختلفة فی جوهر واحد فی الاصل وکل شجرة مستمدة الماء من الارض بعروقها وقد قال ﷺ التقوی اصناف کالاشجار مختلفة فی الاسم ومجتمعة فی مثل مقدار الاصل فمن کان اصل جوهره فی الاصل جوهرة ومن کان اصل جوهره فضة کان عبادته اخلص واطهر ومن کان اصل جوهره حدیدا کان عبادته غیر مؤسسة علی التقوی فهی هباء منثور ۶۳۴ محمد ﷺ سئل عن الامر المتحتم فقال ﷺ من لم یتق الله فی الاشیاء لم یتق الله فی الاول شر کم عبد الله ۶۳۵ علی ﷺ الاول شر کم عبد الله ۶۳۶ وقد اضاف الاتقیاء الی محمد ﷺ من قوله تعالی ۶۳۷ وفیه خفی عن بعض من لم یشم رائحة

مانع درختان در رنگ ومزه مثل مقدار اصل متساوی هر که درخت اصلش علی تر و صافتر باشد جوهرهٔ روح در او قویتر خواهد بود هر که بندهٔ خدا شد و عبادت او خالص و پاکیزه‌تر و هر که بندهٔ خدا بود در دین خدا پرهیزگارتر عبادت او صحیح است خدا و هر عبادتی پرهیزگاری او پذیرفته میشود

۶۳۴. در کتاب مجموعه‌ای است که فرمود عیسی علیه السلام و آدم و نوح در دنیا مردمان پاکیزه هستند و در آخرت

۶۳۵. در کتاب شعیب است که فرمود خدا گفت بندهٔ من نزد خدا و گرامی‌ترین شما نزد خدا و بندهٔ خدا هستند

۶۳۶. و در آن کتاب است که فرمود خدا گفت بندهٔ من که محمد ﷺ است بخدا قسم‌یست دوست من شما و با عیسی مگر پرهیزگاران و متقین

۶۳۷. و در آن کتاب حکایت شده است که فرمود خدا که پندو نصیحت کرد مر او را بنصیحت همه‌جانبهٔ گفت وصیت میکنم تو را بترس که خدا و ورع و عبادت علیهٔ وصیت کرده به آن اولین و آخرین را و آن این است که بر رویه و پیشهٔ خود کنید

بعضه بعض [illegible] والآخرين قوله والذين اوتوا الكتاب من قبلكم [illegible] بتقوى الله ۶۳۸ وحكي عن بعض الصالحين انه قال له رجل صف لي الدنيا فقال له [illegible] صف لي الدنيا كيف هي فقال اخبرني عن الدنيا اهي دار بقاء ام دار فناء فقال بل هي دار فناء فقال فما فعل فيها [illegible] ۶۳۹ مجموعه ورام قال بعضهم من الحلف الذي يرضى ويصلح عليه هذا الحلف الذي يرضى به الله تعالى ۶۳۹ في مجموعة ورام عن بعضهم عن المعصوم عليه السلام انه قال من شاب شاب شبابه في طاعة الله وشيوخه في طاعة الله الا اعطاه الله اجر سبعين صديقا يقول الله عزوجل ايها الشاب المتمثل شبابه لي اتذرك شهواتك من اجلي كاعطي ملائكتي ۶۴۰ في الصافي عن انس بن مالك قال قالوا يا رسول الله من اولياء الله الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون فقال [illegible] الذين نظروا الى باطن الدنيا حين نظر الناس الى ظاهرها وهمة ما اجل حين هتم الناس بعاجلها فاماتوا منها ما خشوا ان يميتهم وتركوا منها ما علموا ان سيتركهم فصار عزها عندهم ذلا

۶۳۸ وحكايت شده است يعني عابد كه به او گفته مردي وصف كن براي من دنيا را گفت هر گاه تأمل نمودي دنيا را يعني كه در آن نه روحي ساكن است چه مسكن گفت پر خبر ميكنم ومي گريزم گفت در دنيا همين خود را چگونه ديدي گفت اين است دنيا

۶۳۹ در مجموعه ورام است كه گفتند يعني سبب حالف كسي كه بگويد وحشم خود يا كند بگذارد كه حالف كسي است كه مرتكب گردد عملي را كه مي رسد بر آن عذاب شود

در كتاب مجموعه ورام است كه يعني نقل كرده از معصوم كه هيچ جواني نيست كه ما گذارد لذت دنيا وشهوات آن را و بكند در جواني طاعت خود پس اگر آنكه عطا كند خدا به او ثواب هفتاد صديق ومي فرمايد حق تعالى اي جوان كه بدل كردي جواني خود را براي طاعتهاي من ترك كردي شهواتت را تو در نزد ما مقام يعني از ملائكه را داري

۶۴۰ در كتاب صافي از انس بن مالك نقل شده كه رسول خدا در جواب كسي كه پرسيدند كيانند اولياء خدا كه نه خوف دارند و نه حزن وغم فرمود كه اين هستند كه نظر مي كنند بباطن دنيا هنگامي كه نظر ميكنند مردم بظاهر آن هنگامي كه مشغول ميشوند مردم باموري كه مي آيد و آينده است يعني آخرت) هنگاميكه اهتمام مي نمايند مردم بعاجل دنيا) پس ميميرانند وغالب مي شوند خير هايي كه خوف دارند از آنها كه عاقبت شوم ميرساند آنها را (يعني قواي شهواني) و وامي گذارند از امور دنيوي خير كه ميدانند كه آنها را وامي گذارد (يعني زخارف دنيوي وزيورهاي) پس هيچ امري از امور دنيا وارد نمي شود بر آنها مگر آنكه طرد ميكند از خود وهيچ خيري نميكند با آنها مگر آنكه پس ميكند آنرا و رد ميكند

الا فصوموا لاجوعهم من فضله جوع (و صفوه[۶۴۱] شده که یعنی روزی بر موسی علیه السلام مرّ بر جبل ساجد بیکی و یدعو و یتضرع فقال موسی یارب لو کانت حاجته عندک لقضیتها فاوحی الله الیه یا موسی انه یدعونی و قلبه مشغول بغیری فلو سجد حتی ینقطع صلبه و تنقطع عساه لم استجب له و فی روایة اخری حتی یتحوا سه[۶۴۲] بعض الی ما احب فی النفسه قال بعض العلماء ان خیر الدنیا و الاخره جمعت تحت کلمة واحدة و هی التقوی اما طرق الی معانی القرآن الکریم حیث یقول فلیحذر الذین یخالفون عن امره و عدلها من ثواب و عقاب انها من سعادة دنیویه و مقامات اخرتی کما ذکرنا و اما دلالت من خصالها و آثارها الواردة فیه الاولی قوله تعالی ان یتقوا الله یجعل لکم فرقانا و یکفر عنکم سیئاتکم و یغفر لکم و الله ذو الفضل العظیم و الثانیة قوله تعالی و ان تصبروا و تتقوا لا یضرکم کیدهم شیئا و الثالثة قوله تعالی و اصبروا فان الله مع الصابرین و التقوی الراسخة من الشدائد و الارزاق الحلال و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب

۶۴۱ و در کتاب ارشاد دیلمی روایت شده که موسی ع عبوری دید دیده در سجده بود و گریه میکرد و تضرع می نمود موسی ع عرضکرد پروردگارا اگر حاجت این بنده بدستمن بود هر آینه برآورده میکردم جناب او وحی کرد بسوی او که ای موسی بدرستیکه او میخواند مرا در حالیکه دل او پیش غیرهای من است اگر سجده کند تا کمر او قطع شود و چشمهای او سفید و نابینا شود هیچ حاجت نخواهد و در روایت دیگر تا برگردد بر آنچه مطلوب ما است بسوی آنچه محبوب ما است

۶۴۲. در کتاب نفسه وارد است که بعضی علماء گفته است که در سینه خیر دنیا و آخرت جمع شده در یک کلمهٔ واحده و آن تقوا است و اما طرق آن کریم چنانچه امر بتقوا فرموده شده و چه بسیار از خیرات منوط بتقوا شده و چه بسیار وعدهٔ ثواب داده شده بر آن و چه بسیار بستداده شده تقوا از سعادات دنیوی و مقامات آخرتی و هر موده ما ذکر میکنیم بعضی از آن و آثار آن که در قرآن وارد شده اول مدح و بسیار حث کرده بر آن بحدی که فرموده و ان تصبروا و تتقوا فان ذالک من عزم الامور دوم حفظ و نگهداری آنچه که فرموده اگر صبر کنید و تقوا را پیشه کنید ضرر نمی رساند حیله و کید کفار شما را سوم مؤید بودن و نصر و عصمه از آنچه که فرموده خدا با کسانی است که پرهیزکار و با تقوا باشند چهارم نجات از شدائد و رزق حلال از آنجا که فرموده هر که با تقوا باشد و پرهیزکار خدا قرار میدهد برای او مخرجی و میرساند به او روزی از جائیکه گمان ندارد پنجم اصلاح عمل را آنجا که فرموده ای کسانیکه ایمان

الخمسة اصلاح عملوا الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سديدا يصلح لكم اعمالكم ويغفر لكم ذنوبكم السادسة غفران الذنوب قال الله تعالى بعد قوله يصلح لكم اعمالكم ويغفر لكم ذنوبكم السابعة محبة الله تعالى قال تعالى ان الله يحب المتقين الثامنة قبول الاعمال قال الله تعالى انما يتقبل الله من المتقين التاسعة الاكرام لا عز قدر الله تعالى ان اكرمكم عند الله اتقاكم العاشرة الثبات عند الموت قال تعالى ان الذين آمنوا وكانوا يتقون لهم البشرى في الحياة الدنيا وفي الآخرة الحادية عشرة النجاة من النار قال تعالى ثم ننجي الذين اتقوا الثانية عشرة الخلود في الجنة قال تعالى اعدت للمتقين : فقد ظهر ان سعادة الدارين منطويه فيها و مندرجه تحتها وهي كنز عظيم وغنم جسيم وخير كثير وهو كنز لا يفنى قول و بقي موارد آخر معلق في كتاب الكريم على التقوى منها تكفير السيئات قال تعالى ولو ان اهل الكتاب آمنوا و اتقوا لكفرنا عنهم سيئاتهم ومنها البركات قال تعالى ولو ان اهل القرى آمنوا

آورده‌اید بترسید از خدا و پرهیزکار شوید و گفتار شما گفتاری باشد با پایه و دلیل اصلاح میکند خدا برای شما کردار شما را و می‌آمرزد گناهان شما را ششم غفران و آمرزش گناهان را آنجا که می‌فرماید بعد از قول خدا که اصلاح میکند اعمال شما را می‌فرماید و می‌آمرزد برای شما گناهان شما هفتم محبت خدای تعالی آنجا که میفرماید خدا دوست دارد متقین و پرهیزکاران را هشتم قبولی اعمال را آنجا که می‌فرماید نیست و بس که قبول میکند خدا از متقین و پرهیزکاران نهم کرامت و عزت را آنجا که می‌فرماید بدرستیکه گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است دهم نجات و رستگاری آنجا که می‌فرماید بدرستیکه کسانیکه ایمان آورده‌اند و پرهیزکار و متقی باشند بشارت است برای آنها در دنیا و آخرت یازدهم نجات و خلاصی از آتش آنجا که می‌فرماید بعد از ورود در جهنم نجات می‌دهیم کسانی را که پرهیزکار باشند و بتقوی دوازدهم خلود و دوام در بهشت آنجا که می‌فرماید مهیا شده بهشت برای متقین و پرهیزکاران پس ظاهر شد که سعادت دنیا و آخرت در این کلمهٔ شریفه مندرج و مشتمل بر نهایت است واین تقوا گنجی است بزرگ و غنیمتی است بس گرانمایه و در آن اسباب خیر و سعادت بیشماری گویند و بیرونی است بسیار دیگری از امور که متعلق شده بر تقوا در کتاب کریم از آنجمله تکفیر و محو گناهان آنجا که فرموده بعد از قول اهل کتاب اگر ایمان آورند و تقوا را پیشه کنند هر آینه محو میکنیم از آنها گناهان را و از آنجمله است نزول برکات آنجا که فرموده اگر حقیقة اهل قری ایمان آورند و تقوا را پیشه کنند هر آینه باز میکنیم بر آنها درهای برکات

وانقوالله علیهم برکات من السماء ومنها الجزاء وعدم تصنیع اجر المحسنین قال تعالی ومن یتق و یصبر فان الله لایضیع اجر المحسنین ومنها الیسر فی الامور قال تعالی ومن یتق الله یجعل له من امره یسرا ومنها اعظم اجر العمل قال تعالی ومن یتق الله یکفر عنه سیآته ویعظم له اجرا ومنها النصر و الهدایة قال الله تعالی ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا الی غیر ذلک من فوائد التی یعجز عنها المستقصی المتأمل ۶۴۳ فی النفسه وقد اوحی الله عزوجل الی داود کم کعه صوته فیها بکاء بخشیه قد صلح صاحبتها لابنوی عندی فتلا حسن طرف فی قلبه فوجد ان سلم من الصلوة و برئت له امرأة وعرضت علیه نفسها حتی وان عاهد مؤمن حتی ۶۴۴ وفیه عن الطادق علیه السلام موسی بن عمران لیلة بعد صحابه اربعین حتی فنی قصته فاوحی الله عزوجل الیه یاموسی قد له اتق ومبضك ولکن اشرح لی عن قلبک ۶۴۵

را در آسمان وارآنجمله اجر وصانع نشدن اجر نیکوکاران انجا که فرموده وهر کس تقوا را پیشه کند وصبر کند بدرستیکه خدا ضایع نمیکند اجر محسنین و نیکوکاران را وارآنجمله تسهیل درامور آنجا که فرموده وهر کس از خدا می‌ترسد امر او را سهل و آسان وارآنجمله بزرگ کردن اجر عمل کننده آنجا که فرموده وهر که پیرهیزد از خدا محو کند خدا گناهان او را وعظیم و بزرگ گردانند اجر او را وارآنجمله یاری وهدایت آنجا که فرموده است اگر ازخدا بترسید قرار می‌دهد خدا برای شما فرقان یعنی نصر و هدایت را وغیر این موارد در جاهای دیگر که گاه می‌شود بر آن موارد کسیکه بخواهد استقصا کند و تأمل کند

۶۴۳ ـ در کتاب سفینه و بزرگ است که جمله امور آنکه خدا وحی فرموده بداود ونبی ع که چه بسیار رکعت نمازی که در آن بگریه و خشوع بنده بخدا صاحب آن دروغی نمی‌گذارد و مساوی است با قتیلة بنی اسرائیل که در قلب او خدا ترسی نیست ویافتیم در که اگر سلام بدهد بدهد وظاهر خود برای او زینی و عرضه بدارد خود را بر او احتراز میکند آن زن را نمی‌عمل زشت انجام میدهد و اگر معامله کند با او مؤمن خیانت میکند به او

۶۴۴ ـ ودر آن کتاب است امام ششم علیه السلام که در نبی که موسی بن عمران موعظه میکرد اصحاب خود را مردی برخاست و پیراهن خود را درید خدا وحی کرد بسوی موسی که بگو بپاره کن پیراهن خود را ولی نه بکن که در دل توچیست (یعنی تقوا ندارد)

۶۴۵ ـ از کتاب ابرار نقل شده که گفته شده عبور کرد موسی بقریة وشنفی از دهات بنی اسرائیل دید تر و تمیزان آنها پلاس پوشیده‌اند وخاك سر خود ریخته‌اند و سرپا ایستاده‌اند

من کتاب الامر انما امر موسی علیه السلام علی قریه من قری بنی اسرائیل فنظر لبنی
احدهم فدلسوا المسوح وجعلوا الرماد علی رؤسهم وهم قیام علی ابوابهم حتوا
الیک حنین الحمام وعوعوا عواء الذئب وضجوا بالبکاء فاوحی الله تعالی الیه وهم ثالث
ثلاثة حزانی قد عبدت امالان وانا حی قد قدمت امامک وانا حی الراحمین ولکن اعلمهم
انی علیم بذات الصدور بدعوتنی وقلوبهم عائبة عنی هائمة فی الدنیا ۶۴۶ وفیه عن
ابیعبدالله علیه السلام قال کان فی بنی اسرائیل رجل یکثر ذکر الموت ویقول الحمدلله رب العالمین
وانه لیتقلب فیفرش له بین جنبیه فیقول الله شیطانک فقال قرالعین فحاله
فقال ثالث فتحاکما الی اول من یطلع علیهما علی قطع یدالذی یحکم علیه فلقیا

چشم آنها بسوی آسمان خاریست پس حضرت موسی بحال آنها ترحم کرد و گریه کرد و گفت
خدایا اینها بنی اسرائیل هستند بدرگاه تو مثل بندهٔ ذلیل میمانند و مثل صیحه میزنند مثل
صیحه گرگ و ضجه میکشند مثل ضجهٔ سگها وحی فرمود خدای متعال بسوی موسی که چرا
اینطور میکنند آنها جز اینکه رحمت من تمام شده تا مرا دیدی این است که دست من که دارای آنها
هستم بسی شده و بر آنکه بیستم من ارحم الراحمین ولکن آگاه کن آنها را که من دانایم
بر دلهای آنها که منحرف شده و دلهای آنها بمن نیست و دلهای آنها بسوی دنیا مایل است
(یعنی تقوا ندارند)

۶۴۶ ـ و در آن کتاب است که امام صادق علیه السلام فرمود در بنی اسرائیل مردی بود
زیاد میگفت الحمدلله رب العالمین عاقبت با پرهیزکاران است ادر گفتار این مرد شیطان بغضب
درآمد و فرستاد بسوی او شیطانی و گفت به او بگو بگوید عاقبت مال ثروتمندان است آمد و
گفت اسطیه بگو آن مرد گفت من این را نمی گویم و نه تو محکمه میکنم وحکم قرار دهیم
اول کسی را که ما بر خورد کنیم و هر که محکوم شود دست او قطع شود پس بر خوردند بشخصی
وقصه را گفتند او گفت عاقبت مال ثروتمندان است ودست او را جدا کردند برگشت بجای
خود وحمد خدا کرد و گفت عاقبت مال پرهیزکاران است آن شیطان آمد و گفت باز میگوئی
عاقبت مال پرهیزکاران است گفت نمی محاکمه میکنم بردست دیگرم با بر خورد کردند بهمان
شخص اول وعمل سابق دست دیگر او قطع شد و برگشت وکلام اول را تکرار کرد شیطان آمد
مثل سابق این مرد به وگفت محاکمه میکنم بصلیب سرو گردن گفت باز خارج شدند بر خوردند
مثل جنو و استادند وتمام قصه را خبر دادند او او دست کشید به دو دست جدا شده و
برگشت آن دو دست و بعد بر گردن آن جست و گفت این است که عاقبت مال پرهیزکاران
و متقین است

شخص فاحبراه بحالهما فقال العاقد لاحدهما قم فاقطع يد هذا فقام فقطع يده فرجع وهو يحمد الله ويقول والعاقد للمتقص وعاله تعد على هذا فقال تعم على ايدي الاخرى فجرحا فقطع الاخر فحكم عليه ايضا فقطعت يده الاخرى وهو يحمد الله ويقول العاقد للمتقص وقال له تحاكمتما الى ضرب لعنق فقام فحكم عليه فقال اني ايت حاكمت هذا وقضى عليه فقطع يده فصبح يده ويقول تم ضرب عنق ذالك الخبيث وقال هكذا العاقد للمتقص ۶۴۱ قوله المحتسبي المتقوس من وقاه الله وهي في اللغة فرط الصيانة وفي العرف صيانة النفس عما تضرها في الاخرة وقسموها على ثلثة اقسام مراتب الاولى وهو التقي من يعتقد الصحيح ويعمل به والثانية المحتاط من فعل ما يراه وهو المعروف عند اهل الشرع والثالثة المتقوا في من ترك ما يشك انه حرام مخافة الوقوع في الحرام ۶۴۸ سئل الصادق عليه السلام عن تفسير التقوى فقال ان لا يفقدك حيث امرك ولا يراك حيث نهاك ۶۴۹ وعظ الحسين بن علي عليه السلام في موعظة له اوصيكم بتقوى الله

۶۴۲ محتسبی فرموده تقوا وقایه گرفته شده که در لغت نفسی صدف حفظ است و در عرف نگهداری نفس است از خطر یکه منجر به ضرر در آخرت و بکار بردن در خطرهائی که قطع بعدم وقوع در آخرت دارد برای تقوا سه درجه است اولی حفظ نفس از خطرهائیکه باعث عذاب ابدی میشود مثل تصحیح کردن عقائد باطل و دوری کردن از هر گناه باشد چه عملی باشد و چه ترکی دومین معروف است که عبارت از نوع سوم دوری کردن از هر خطر یکه دارد در رجوع به ترک مشکوک است سومین درجه

۶۴۸ سئوال شد از امام ششم ع از تفسیر تقوا فرمود این است که ترک نکنی خدا را بآن امر شده و واگذار کنی آنچه را که از آن نهی شده

۶۴۹ فرموده است حسین بن علی علیه السلام در ضمن موعظه که بصحابه میکنم سفارش میکنم شما را بترس از خدا بدستیکه صحابت کرده خدا برای کسیکه پرهیزکار باشد پس نگرداند او را جز بچیزیکه خوش دارد و صحابت کرده دوری او را از چیزیکه گمان نبرد پس مبادا از کسانی باشی که بترسی از محالفت و دشمنی او و ایمن باشی از عقوبت خدا بواسطهٔ نافرمانی زیرا که خدای متعال فرموده گول و فریب نمیخورد و نمیتوان رسید بآنچه در خداست مگر بفرمانبرداری از او تعالی وتقدس

فان الله قد ضمن لمن تقدم ان يحوّله عما يكره الى ما يحب ويرزقه من حيث لا يحتسب فيما ان يكون ممن يحدو على العباد من دنوبهم و يأمن العقوبة من ربه فان الله سبحانه و تعالى لا يخدع عن جنته و لا ينال ما عنده الا بطاعته[۶۵۰] في النبوي و اجتهد كن با العمل بالتقوى اشد اهتمامك بالعمل فانه لا يقبل عمل الا بالتقوى[۶۵۱] عن عمر بن يزيد قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان الحسنة المؤمن عملها ضاعف الله عمله لكل حسنة سبعمائة وذلك قول الله تعالى: والله يضاعف لمن يشاء: فأحسنوا اعمالكم التي تعملونها انه ان شاء الله تعالى وفقكم لاحسن ما تقولون و تعملون و تصلون و تحسن راكوعك وسجودك و ان احسن فوق كل احسن و ان الحجج فوق كل محرم عليك في حجك وعمرتك قال و كل عمل تعمله فاستكثر منه من الاكل اوفر و اجمعي نقل بعض القصص والحكايات التي يشتهي المعصوم في بعض و عدمها في بعض[۶۵۲] في

۶۵۰- در روایتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده که ای ابوذر اهتمام تو بعمل باید بیشتر و شدیدتر باشد از خود عمل زیرا که قبول نمیشود عمل بدون تقوا

۶۵۱- از عمر پسر یزید است که گفت شنیدم از امام ششم علیه السلام که میفرمود هر گاه نیکی کند مومنی عمل خود را حق تعالی بر میگرداند عمل او را و قرار میدهد عمل او را هر کار نیک و کار خوبی هفتصد برابر و فرمود این است کلام خدای متعال والله یضاعف لمن یشاء و فرمود پس نیکوکار دانند اعمال خود را که نیک میدانند از خدای متعال انجا میآورند بحضرت عرضه داشتم که ما نیت نیک کردن فرمود هر گاه نیت کند که آورد رکوع و سجودش را و هر گاه روزه گیرد هر چه که در آن شب و روز واجب در آن است و هر گاه حج کردی هر چه از آنچه واجب است در حج و عمره و فرمود هر کاری میکنی بسیار بلندتر بنویسید میگوید چه میدانم نقل کنم بعضی از قصص و حکایاتی را که منشاء آن تقواست و حذف میکنم بعضی را بجهت اینکه نیست

۶۵۲- در کتاب مجمع است که واقفیه گویند که امر امامت موسی کاظم ع توقف کرد بسبب وفات او بلکه باعث شد قائل بوقف شدن بدین سبب که آنحضرت علیه السلام رحلت فرمود درحالیکه نزد وکلاء آنحضرت مال بسیاری بود و علت و سبب توقف و انکار آنها رحلت وموت امام را محض میراث بود و نزد هر یک قریب هفتاد هزار دینار و نیز دیگری نزد وکلاء عثمان عیسی رؤسی بود که قریب صد هزار دینار و نزد او هفتاد و شش هزار دینار بود فرستاد حضرت رضا علیه السلام نزد او و وعده داد بها عثمان بن عیسی برگشت و

مجمع البحرین والواقفیه می وقف علی موسی لکاظم ﷺ والسبب الذی من اجله قیل بالوقف هو انه ﷺ مات ولیس له من دوامه احدالا وعنده المال الکثیر: وکان سبب وقفهم وجحودهم لموته انه کان عند وکیله الذی سمعون الف دینار و کان احد اقوام عثمان بن عیسی الرؤاسی وکان معسرا وکان عنده مال کثیر وکذلک الحواری فصعب ذلک ابو الحسن الرضا ﷺ فسهل وقال عنده من ذلک المال لم یمت وکتب الیه ان ابی قد مات وقد اقتسمنا میراثه وقد صعب علینا ان نحاسبه بموته فکتب الیه ان کان لم یکن فلیس لک من ذلک شیئ وان کان قد مات علی ما تحکی فلم یأمرنی بدفع شیئ الیک . قد اشتهت الحواری یوم توفی حتی ۶۵۳ ، فی حدیث عن الرضا علیه السلام ان الواقفه والواقفیه والنصاب بمنزلة واحدة وکان یقول ﷺ ، و قد قسم جمیع السبعة ثم تلی هذه الآیة ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا ۶۵۶ فی السبعة فی ترجمة عبد الله بن حذیفه کذا بالنص و بالاصل سبعة حتی حذفه و قوله بعد هذا من بنی هشیم من بنی روم اسرته وعرضت علیه النصرانیة فی وقعة الزاب فی ا لسبعة فی ترجمة من اسره المسلمون فمر بی عبد الله فی ا لسبعة ثم ذکر عبد الله نوح ثم ذکر عبد الله

پدر شما مرده و نمیشود مال را بشما رد کنیم حضرت نوشت پدر بزرگوارم مرده و ازینحال فرموده وما مال اورا بشما تسلیم کرده ایم و حتی شهود وثوق دهنده نمیگذارند پدرم باز عثمان در جواب نوشت بالاخره مال را میشود بتو رد کنم و هر چند قوت شده باشد بما نتیجه تومیگوئی دیرا دستور داده بمن که بشما رد کنم نه حاجه دارد که بعضی از کتب آزاد و بعضی شوهر کرده‌اند (به بین نداشتن عقل جعفری چه بی بیار میاورد تا در مقابل امام علیه‌السلام این‌طور گستاخی کند)

۶۵۳ـ و در حدیثی است از حضرت رضا علیه السلام که فرمود واقفه و واقفیه و ناصبی مثل هم هستند و مثل خود علیه‌السلام و فرمود که گوسفندان سبعه هستند و بعد تلاوت فرمود ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا یعنی مثل حیوانات هستند بلکه گمراه‌تر

۶۵۴ـ در کتاب سفینهٔ در ذکر جماعتی که حذیفه نام داشته این حسن و همین است که محمد فیکن حال وقوت ایمان او و حاجه بر او نیست که در مصاف روم اسیر شد و دین نصرانیت بر او عرضه داشتند او در مقابل ابا کرد و ثبات نمود بعضی بر او ترحم کرده و بکی از رفقای او را که اسیر بود و جمعهٔ مسلمین آوردند و به او گفتند شد اگر خلاصی میخواهی نصرانی شو : او ابا کرد و بعضی رحم کرده بیان دون دیت بجوش آمده

هذا ینصر الله قاتل قمر بن سعد فی ان هذا المعنی فقال فقد جزع قد بکی قال کبرهم وذوه فقال لا بن ابی بکر جزع عمه ترید ان یجزع بی و الحمی بکت حتی لیس لی الا عین واحدة یفعل بی هذا فی الله کنت اجت ان یکون لی من الامر عدد کل شعره فی ثم تسلط علی فقتلنی بها و کنت عندی خیرا من بقیة ولدی و اهلی واطفلك قال ما افعل قال قصد وا بحیث اری و قصدک فاقتلنی فربما افلت فقتل رأسی و ضعفت اصبع منه ثم من المسلمین قال فاخذه فقعد فقعد علی صدره فجعل یضربه و یضربه ثم من المسلمین قال فقعدوا لابی عمر بن بحیث یراهم فقام لیقضی رأسه و کان اصحاب رسول الله ﷺ یسمونه عمر الحمار فقتلوه فقال ثم اطلق الله بکاء الحمله ثمانین من المسلمین ۶۵۵ و فیه روی انه دخل به علقمة

استخوانهای او طعمه سگ و بعد بسوزانند گفته که تعرابی بود و دست بر دین خود برد و ابا کرد دستور رسید بیندازند و را میان رواق بحوش آمده در این هنگام عبدالله گریه کرد کنار گفتند بجزع درآمد و گریه کرد گفت آیا گفت مرگ دانید او را عبدالله گفت گفت نبود من از خوف ورش گاه سماگریم بلکه گریهٔ من بری این ست که بیش از یک جان ندارم که بدین نحوه در دهم قدم کنم و دوست دارم که بری بن بعدد موهای من جان بودی بعد بعد آنها همین عمر را من بخواهم میدادند میر خوشش آمد و عمل کرد او رها کنند پس سه و گفت تو را بخوش رها کنم تو گفت بمسلم شدم کار گفت بمیر بن سه و دست اسلام بر دارم و بتو بوضوح کنم و مهام را با تو قسمت کنم گفت بمسلم و بر تو بیم نیست و در بهشتم گفت سر من بخوش نیاید و هفتاد نفر از مسلمین را با تو رها کنم : عبدالله گفت این عمل را نکنم : پس بوسید سر اورا و اورا هشتاد نفر از مسلمین رها شدند از اسارت : بعد [illegible] و عمر بر حواست و سر او را بوسید درایی هنگام [illegible] و بسیار مدح میکرد و میگفت به پدری که سر [illegible] میگفت [illegible] خدا داده آن هشتاد نفر از مسلمین را از بند [illegible]

۶۵۵ـ و در آن کتاب است که چون شد [illegible] و بعد [illegible] و او را نزدیک نشانید و طعام طلبید آورد و بدست خود به او خوراند و بعد سر و محاسن او بدست خود عطر مالید و گفت طبق زری آورند و گذاشت جلو او : بعد از تمام اینها گفت ابا امامه تورا بخدا قسم آیا من بهترم یا علی بن ابیطالب : ابو امامه گفت بلی من دروغ نخواهم گفت والله ترا بخدا قسم نخورم و عرب [illegible] خواهم گفت : علی علیه السلام

[illegible] علی‌معبد به‌قدر به‌واندازه تم[illegible] واحبته‌ملسه [illegible] علی‌بن‌ابیطالب [illegible] ممك وا گرمو قدم سلام [illegible] عندالائمة عناما اقتدی من [illegible] له لعمی

واحو الحسن [illegible] واحو جعفر بن [illegible] عمی‌علی علیه‌السلام [illegible] بشمه سولت ا [illegible] لاافس [illegible] ۶۵۶

[illegible] برسولخدا [illegible] عمه‌ی رسولخدا [illegible] خو یان اهل بهشت است [illegible] دو بال عنایت کرد [illegible] که من بودا [illegible] دادن به بعض که باعث [illegible] بعثة دبخته پیش [illegible] و مانها و دستها [illegible]

۶۵۶- و در آن کتب نقل [illegible] عمه به که بزرگ [illegible] و عمه بن دستور [illegible] درم بدهد و دستو [illegible]

دادن مال : عثمان که خلیفه به کتب [illegible] برمخالفت ویرعملیکه کردی [illegible] و خزینه‌دار و [illegible]

[illegible] وروی انه لما قدم علی عثمان عبد بن خالدبن اسید من مکة ومعه بن
[illegible] لا نبایعه ولکن واحدة خذ من لقومنا ولک ما شئت قد اشتهی عبدالله بن
[illegible] فهو کان حسن الخلق لیتا وستائره واعلم ان بدقه لما الی یقوم فقال یا عثمان
انما انت رجل لنا فما حملك علی ما فعلت فی امرنا (فقم کنت ارای انی خارنا للمسلمین
[illegible] علامت [illegible] فقدم علی عثمان فقتله و روی ان عثمان بن
[illegible] عثمان بن [illegible] عثمان بن [illegible] ومعه [illegible] ان عثمان بن
[illegible] ۶۵۷ وفیه [illegible] محمد بن [illegible] الطریق [illegible] من افتدکان، حمد لله
[illegible] محمد بن علی بن الحسین [illegible] محمد بن علی علیهما السلام بل کان من خواص اصحاب
[illegible] ولا احد فقهاء المدینة
[illegible] وفیه [illegible] الثانی فی منیة المرید انه سئل
عن شیء فقال لا احسنه فقال له السائل جئتک من [illegible] اعرق غیرك فقال القاسم لا تنظر
[illegible] کثروا [illegible] من قریش [illegible]
[illegible] بن حسن [illegible] فی مجلس انزل منك فقال القاسم والله لئن

[illegible] وکفه [illegible]
که [illegible] و [illegible] که
[illegible] وکفه [illegible]
و من [illegible] عثمان [illegible]

[illegible] که [illegible] در حد مادری امام ششم [illegible]
[illegible] که [illegible] پنجم [illegible]
[illegible] که [illegible] پدر [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] گفت [illegible] من پس [illegible] و [illegible] که [illegible] قسم گفت
نگاه [illegible] و [illegible] آن [illegible] بخدا قسم [illegible] آن [illegible]
[illegible] دی نه [illegible] گفت [illegible] و [illegible] که [illegible] این [illegible]
مکان [illegible] قسم گفت [illegible] قسم گفت [illegible] که [illegible] کلامی بگویم
[illegible] غلام من نه [illegible]

بقصع لسانی حتّ الی ن یکلم به (عمولی بد۶۵۸ عن ۲ ب الاحتشن نقد فی بوار
مهمد عن علی بن هیم ع ابیه قال لمامات ابوالحسن الرضا ﷺ حججنا فدخلت
علی ابی جعفر ﷺ وقد حضر جنازة من [illegible] بنظر ا الی ابی جعفر ﷺ
فدخل عمّه عبدالله بن موسی و کان شیخ [illegible] حشمه و بین یدیه سجّاده
فجلس وخرج ابوجعفر ﷺ من الحجره وقد [illegible] فقام عبدالله و استقبله وقبّل یده و رجله و قعد ابوجعفر ﷺ علی کرسی
و قعد عبدالله بین یدیه علی الارض و جعل اصحاب ابی جعفر ﷺ یدخلون
فیسلّمون علیه و یقعدون علی الارض حتّی امتلأ المجلس و خرج ابوجعفر ﷺ

۶۵۸ـ در کتاب بو و ابیه نقل شده راجع باین امر که علی بن جعفر از پدرش گفت پس از
آنکه حضرت ابی‌الحسن الرضا علیه‌السلام از دنیا رحلت کرد [illegible] هم وارد شدیم بر امام
بهم حضرت جواد علیه‌السلام در حالیکه بود جعفر [illegible] هر دو در مقابل حضرت جواد علیه‌السلام
بنگرند و امام را بشناسند در این هنگام [illegible] عموی جدّ پدرت موسی علیه‌السلام و
او مردی پیر بود و عظمت و بزرگی بسیار داشت و در [illegible] آمد سجده و قبله
مجلس و جای [illegible] حضرت جواد علیه‌السلام [illegible] تا آنکه مجلس
[illegible] ورود آن حضرت [illegible] علیه‌السلام بر کرسی و مردم بواسطهٔ [illegible]
مردی برخاست و بسوی حضرت گفت [illegible] جوابی بگوید [illegible] حضرت جواد
علیه‌السلام و بسوی او [illegible] سؤال کنند و [illegible] آوازی
[illegible] حضرت [illegible] عمو [illegible] و عمل [illegible] قبیح [illegible] گفت صحیح [illegible] و
گفتند ای [illegible] آن [illegible] بود [illegible] کردند [illegible] در یکمجلس سی هزار مسئله و جواب فرمود [illegible] حضرت به سال
بیش بود

ثم عن الصدوق قدس سره عن والده ابی الله ه عظم ن قف یوم قیمة بین یدی الله عز وجل فیقول له ما منعك ان تحج فیقول له لنعم فقد کان یحج عنه یا سیدی ایس قال هذا ابوك صلوات الله علیه فیقول ابو جعفر الصادق ع عن رجل تزوج امرأة فذکرها فقال ان تعجبه بعینه لیس به بأس حدیث آخر عن حرمة المدینة و فضلها و قد روی الصدوق قدس سره عن ابیه رضی الله عنه قال سمعت سیدی و الد رحمة الله فتحدث ان رجلا سأله عن مسألة فقال له ما عرفتنی فی محمد عن ابیه عن الکلینی قدس سره و هو فی سنة ۶۵۹ و فی روایة الکلینی رحمه الله الشیخ الکلینی قدس سره عن محمد بن الحسن عن محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن عیسی عن یونس عن حماد بن عثمان عن ابی عبد الله ع قال کنت اقمت عنده سنتین اکتب عنه ما سمع من اخیه فی الحسن ع و کان عبد الله یرجو ان یکون صاحب هذا الامر بعد ابیه ع فسمعته یقول سمعت ابی ع یقول سمعت ابی جعفر بن محمد ع یقول سمعت ابی محمد بن علی ع یقول سمعت ابی علی بن الحسین ع یقول سمعت ابی الحسین بن علی ع یقول سمعت ابی امیر المؤمنین ع یقول سمعت رسول الله ﷺ یقول من زار قبر ابی عبد الله الحسین بن علی بن ابی طالب ع یوم عرفة و هو یعرف حقه و حرمته غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و آمنه یوم الفزع الاکبر و اعطاه کتابه بیمینه و لم یحاسبه و کان ممن یمر علی الصراط آمنا و لم یکتب علیه ذنبا و لم یحص علیه سیئة و کان له بکل خطوة یخطوها حتی یرجع الی منزله عتق رقبة من ولد اسماعیل و کان له بکل یوم و لیلة

في الشكول للشيخ ... من الصحابة فقل قدتمنوا : قال فمن التابعين قال ... خلع نعله بحاشية بساطه ولم يسلم عليه ... والله حسن ... ما الذي حملك على ... وانا مسلم على ... فقال طاووس اما خلع نعلي بحاشية بساط ... خمس مرات ولا يعلى ... كل التام ... سمعي او ... واما قولك حلست ... هشام عدي ... حسن ... ۶۶۱

۶۶۰ - در کشکول نقل ... و گفت بیاوریدم مردی از ... گفت ... طاووس تمامی ... حلیفه در آورد وسلام ... نکرد و ... و گفت طاووس چه وادا ... گفت : کفش خودرا بحاشیهٔ بساط گدی ... بلرزی ودرمقابل من بنشینی وگفتی بوحنیفه ... گفت ... گفتیم بحاشیهٔ بساط تو ... عرب هم روی پنج مرتبه ودرحضور ... بقدم مؤمنین ... حوش نداشتم که دروغ بگویم ... نسب ... را خدا در قرآن ... اولاد خود ... کرده ... وفرموده ... و عیسی

فی السنة ... عمه ... کان حدث شهداء احد رضوان الله علیهم ... وی
... فی حدیث ... صلی الله علیه وسلم قتلوا ... بعض المسلمین انه قد قتل رسولا
... احمد ... علی ... بعضهم وقال
... من هم ... ان محمدا قد ... محمد ... قصر انس بن
النضر عم انس بن مالك باقوام ... ان محمدا ... محمد لم یقتل وهم
یقولون بالحیوة بعد رسول الله ... صلی الله ... وهو ما
بین ... علیه ثم قال اللهم ... ما یقول هؤلاء ... فقتل ثم
شد ... حتی قتل ...

و بعضی راه خود نکشته ... ده و فرموده ... پدرش لهب ... و ما قول بوکه ... را نشنیدم
در رسائل بو علی ... در سینه من شنیدم از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که
میفرمود هرگاه خواستی بنگری بمردی از اهل آتش نظر کن بمردیکه جلوس کرده و اطراف
او خاصان ایستاده باشند ... بن هنگام هستم گفت ... موعه کن و پیدی ... ده ... ادوس کف
شنیدم ... امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که فرمود ... سبیه در جهنم مارهایی هستند
مانند ... پوشیده وعقربهایی هستند نامدار: ظاهر که این مارها وعقربها میگزند هر امیری را
که عدالت نکند میان رعایای خود ... و بعد شود ... خاسب و قرار کرد

۶۶۱ ... در کتاب صفینه نقل شده که انس بن نضر عموی انس بن مالك خادم از شهدای
احد بوده رضوان الله علیهم ... و روایت شده که پس از انتشار قتل رسول خدا ص میان مردم ده
... و بعد ... ده ... بحد اکنته شد: بعضی از مردم گفتند ای کاش مارا فاسدی بود بسوی
عبدالله پسر ابی تا ... برای ... بن صفیان امان خطی میگرفت: وبعضی دیگر متحیر مانده ایستادند
ودست روی دست گذاشتند: ودیگرانی میگفتند اگر محمد ص کشته شده ... کردند بهمدیگر بن
ول بعضی ... پرسش ... بن ... میگفتند ... بن نضر عموی انس بن
مالك گفت مردم گ ... محمد ص کشته شده ... محمد که کشته نمیشود و نمرده ... وچه ثمر دارد
وچه ... محمد در زندگی بعد از رسول خدا ص بجنگید ... آنچه رسول خدا ... ی ... گ کرد
و بمیرید بر آنچه رسول خدا ص بر آن مرد ... و بعد گفت خدایا پوزش میطلبم و عذر میجویم
از آنچه این مردم گفتند ... کردند و بدفعه بعضی مؤمنین ... و بعد شمشیر ... کف گرفت و بجنگ
پ ... حت ... کشته شد رضوان ... و رحمتهای خدا بر ... و بد

(باب اجتناب المحرمات)

۶۶۲ فی الوسائل عن محمد بن الحسن باسناده عن الصادق جعفر بن محمد عن آبائه علیهم السلام قال قال رسول الله اوصی علیا قال یا علی حسبک من الناس ثلاثة ناصح لله من نصح لله ومطیع لله من اطاع الله

۶۶۳ فی الوسائل عن محمد بن الحسن باسناده عن النبی صلی الله علیه وآله قال قال علی علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا علی ان الله عزوجل فهم فی القرآن من یعقل ومن لا یعقل ثم قال یا علی لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یکون فیه ثلاث سنة من ربه وسنة من نبیه وسنة من ولیه فاما السنة من ربه فکتمان السر وکتمان الله فی سره قال الله عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول ثم قال علی علیه السلام یا علی ان من اهل الجنة من یحجب عن الله بسوء عمله ومن اهل النار من یحجب عن الله بحسن عمله

[illegible] ۶۶۵ [illegible]

۶۶۵ـ [illegible] ابی‌القاسم پسر قولویه از ابی‌یزید از امام ششم علیه‌السلام که فرمود [illegible] هلدی صد هزار نفری باشد و در آن شهر و بلد از او [illegible]

۶۶۶ [illegible] محمد بن عمر بن حنظله که گفت فرموده امام ششم علیه‌السلام [illegible] عمر مخالفت کند مارا و تارمار ولدش شیعهٔ ما کسی است که مواقفت کند بر بیان و دل و پیروی کند آثار مارا و عمل کند باعمال [illegible] وارد است ازساعهٔ پسرمهران که گفت فرموده امام‌ششم ع [illegible] آمن [illegible] سید [illegible] علیه و آله کند و بعم [illegible] مطلب را خدا فرمود

۶۶۷ [illegible] علی فرمود [illegible] علی‌سه‌چیز [illegible] که طاقت آنهارا ندارد این [illegible] و انصاف دهد از [illegible] دم و دیگر خدا [illegible] کم [illegible] گفتن سبحان‌الله والحمدلله ولااله‌الاالله‌واالله [illegible] که [illegible] گاه مساوی‌شد عمل‌حاضر [illegible] رحمتی [illegible] و اگر [illegible] عمل

۶۶۸ [illegible] کتاب وسائل [illegible] محبوب [illegible] پدشحم که گفت فرمود امام ششم علیه‌السلام ابتلا پیدانکرده مومن سخت‌تر براو ازسه خصلت و سه امر یکه محروم شود [illegible] گفته شد که چیست [illegible] فرمود [illegible] و [illegible] یکه

فی ذات یده والانصاف ... لا الله الا الله ... والحمدلله ... ۶۶۹

... ۶۷۰ ... فی کتاب ... ۶۷۱ ... من استمع لهذه ... قرأ الله وان قلت سلوته وضیعه وتلاوته للقرآن ومن عصی الله ...

۶۷۱ ...

۶۶۹ ... حدیث ... فرمود ... که گوید لا اله الا الله ... وی خلوص دل ... خلوص ... که منع کند ... لا اله الا الله ... آنچه ... کرده ...

۶۷۰ ... حضرت ... علیه السلام ... کتاب وسائل ... فرمود ... که ... فرمود ... که ... باشد ... بدهد ... بگوید ...

۶۷۱ ... که ... حدیث ... که رسول خدا ... فرمود ... که ... تلاوت قرآن کم کند ... که ... تلاوت قرآن بسیار نخواند

۶۷۲ ... در کتاب ... از ذواده ابوحسین برادر که گفت امام ششم علیه‌السلام فرمود آن‌سان‌مکنم ... عرض کردم چرا فرمود: یاساف رفتار کردن نامردم ازپیش‌خود و ...

...شد صلوات الله علیه و علی جده فاطمة بنت ... و ... و ... و

[illegible]

۶۸۰ [illegible]

کند دوستم خود را [illegible] و [illegible] قیمت از آن [illegible] که پشیمان شود و برگردد [illegible]

۶۷۷ - [illegible] مال [illegible] که [illegible] شود مردی می‌رساند گاهی شود و میان آن [illegible] سکنید [illegible] کار کرد در گوشت

۶۷۸ و در آن کتاب [illegible] که [illegible] سخت و شدید است و [illegible] که [illegible] و [illegible] در [illegible] شود [illegible] مگر [illegible]

۶۷۹ و [illegible] قیمت [illegible] گیرد [illegible] گیرد [illegible]

۶۸۰ [illegible] علیه السلام [illegible] و [illegible] علیه السلام [illegible] که [illegible] صلی الله علیه و [illegible] [illegible] خوب عمر شد خرد [illegible] و [illegible] و آن [illegible]

الانصار الی سعد بن عبادة و جاء الی سقیفة بنی ساعدة فلما سمع بذالك عمر اخذ معه ابابکر و مضیا مسرعین الی السقیفة و معهما ابوعبیدة بن الجراح و فی السقیفة خلق کثیر من الانصار و سعد بن عبادة بینهم و قد اشار علیهم قبل ذالك الی ان قال ابوبکر هذا عمر و هذا ابوعبیدة بن الجراح فبایعوا ایهما شئتم فقال عمر و ابوعبیدة ما کان لنا هذا الامر و انت یا سعد بن عبادة منا معشر المهاجرین بمنزلة ابن سعد بن عبادة سید الخزرج فقال سعد بن عبادة اما انکما ان کنتما ارادتما بهذا الکلام غیری فانا لست بصاحبکما و انا اقاتل بمن معی من قومی و عشیرتی فقال عمر اقتلوا سعدا قتل الله سعدا فقام قیس بن سعد فاخذ بلحیة عمر و قال و الله لو نتف منها شعرة ما رجعت و فی وجهك بضعة و ثمانون شعرة یا عمر فقال ابوبکر مهلا یا عمر فان الرفق افضل و انفع و نقل عن الطبری ثم حمل سعد بن عبادة الی داره فمضی ابوبکر و عمر و ابوعبیدة فقال ابوبکر لسعد بن عبادة اما علمت ان العرب لا تدین لهذا الحی من الانصار و انما دانت لنا لان محمدا منا فنحن الامراء و انتم الوزراء فقال الحباب بن المنذر بن الجموح الانصاری یا معشر الانصار املکوا علیکم اموالکم فان الناس فی ظلکم و لا یجترئ احد علی خلافکم و لا یصدر الناس الا عن رایکم انتم اهل العز و الثروة و العدد و الاداة المجربون و الاسماء المشهورون و بقیة حرب العرب و جماجم العرب لو قد انحاز عنکم هؤلاء الرهط الذین اتوکم و نفوا عنکم ما ترون ان هذا الامر لکم و فی ایدیکم و بحیث ما کنتم کنتم و ما لهم الا ان یرضوا بما رضیتم به و ان ابوا الا ما تری فمنا امیر و منهم امیر فقال عمر هیهات هیهات لا یجتمع سیفان فی غمد واحد و الله لا ترضی العرب ان یؤمروکم و نبیها من غیرکم و لکن العرب لا تمتنع ان تولی امرها من کانت النبوة فیهم و ولی امورها منهم و لنا بذالك علی من ابی من العرب الحجة الظاهرة و السلطان المبین من ینازعنا سلطان محمد و نحن اولیاؤه و عشیرته الا مدل بباطل او متجانف لاثم او متورط فی هلکة و نقل عن الطبری ایضا ان ابابکر و عمر و ابوعبیدة جاؤا الی سقیفة بنی ساعدة فقال ابوبکر لسعد بن عبادة اما علمت ان العرب لا تدین لهذا الحی من الانصار و انما دانت لنا لان محمدا منا فنحن الامراء و انتم الوزراء فقال الحباب بن المنذر بن الجموح الانصاری یا معشر الانصار املکوا علیکم اموالکم فان الناس فی ظلکم و لا یجترئ احد علی خلافکم و لا یصدر الناس الا عن رایکم انتم اهل العز و الثروة و العدد و الاداة المجربون و الاسماء المشهورون و بقیة حرب العرب و جماجم العرب لو قد انحاز عنکم هؤلاء الرهط الذین اتوکم و نفوا عنکم ما ترون ان هذا الامر لکم و فی ایدیکم و بحیث ما کنتم کنتم و ما لهم الا ان یرضوا بما رضیتم به و ان ابوا الا ما تری فمنا امیر و منهم امیر فقال عمر هیهات هیهات لا یجتمع سیفان فی غمد واحد و الله لا ترضی العرب ان یؤمروکم و نبیها من غیرکم و لکن العرب لا تمتنع ان تولی امرها من کانت النبوة فیهم و ولی امورها منهم و لنا بذالك علی من ابی من العرب الحجة الظاهرة و السلطان المبین من ینازعنا سلطان محمد و نحن اولیاؤه و عشیرته الا مدل بباطل او متجانف لاثم او متورط فی هلکة

و در سقیفه جای بدی بود [illegible] و سعد بن عباده آنجا مریض بود [illegible] و گفتگو برای نصب خلیفه بین آنها شروع شد و سعد کلام را بپایان گفت [illegible] و ابوعبیدة دو یا سه دقیقه ساکت شدند بیعت کردند و گفتند که ما قبول هستیم عمر و ابوعبیده گفتند [illegible] سعدی نصب ما خلاف [illegible] اگر بیعت کنیم نصیب سعد بن سعد که رئیس سقیفه اوس بود گفت شما نصب کنید ما هم سعد را که رئیس سقیفه خزرج و [illegible] بشد که رئیس آنها بود و دست خود را بر دست رئیس خود دادا امیر کنند و آوردند بر بیعت ابی بکر و سعد را تهدید کردند بر بیعت ابی بکر و عمر گفت که پایمال کردند سعد را از شدت ازدحام سعد گفت کشتید مرا: عمر گفت بکشیم سعد را خدا بکشد [illegible] ریش عمر را: و گفت یابن الضحاك ترسو و فرار کننده در جنگ: شیر و [illegible] میان جمعیت و در محل امن: اگر بیعت نکنی [illegible] و بیش بدرم سعد دست بر ریش کسی که بخواهد بکند و در دو امر بر موئی رسد ابوبکر گفتند ترك کن عمر [illegible] و مدارا بهتر بمقصد سعد و بهتر است و نقل است از طبری که بعد نقل دادند سعد بن عباده را بخانهٔ او و میان خانه سعد چند روز فرستاد ابوبکر که بیا کند سعد گفت بخدا قسم بیعت نمیکنم تا آنکه بجنگم باشم با تیر و نیزه خود و شمشیر کنم بجنگ شما بر شما و بر شما شمشیر خود بقدر یکه قدرت داشته باشم و بجنگم باشم با طایفه ام و هر که پیروی کند مرا: و اگر جمع شود باشما جن و انس بیعت نمیکنم باشما

نعمي و لواجتمع معكم الحن والانس ما بعثام حتي عدس علي بن فضال عمر لاتدعه حتي يسابع فقال مشير بن سعدانه قدلج وليس نسايه لكم حتي نقتل و ليس بمقتول حتي نقتل معه هذه وصائفه من عشر ه ٨ ٨ م ر له ما هو حتي قتل كوه هم برا لك حتي هدث الله ٨ م علي سعد فجعل سعد ثلثمع و خرج ابن له مقومات نحوان كان سعد يقول ان من يسهم في ابن فقتله وزعم ان الحن وهوه

۶۸۱ عن ابن محمد بن خالد بن سعد بن عبده عن عبد الحسن بن علي عليه السلام و روي عنه ان بعد عه اما خدع بعد ابن سعدا لحسين عليه السلام فكتب اليه و دعوه و بعثه فكتب اليه و ابن لو بعثلا اعلم بعدا لابي و ثه الرمح فكتب اليه

دو روز سوم بر حدی خود عمر گذشت بدون نتیجه و نه کننده بیعت کند شبر پسر سعد گفت سعد لج کرده و بیعت نخواهد کرد تا کشته شود و کشته نخواهد شد مگر آنکه کشته شود اهل و طائفه وعشیره او واگر هم از او بیعت بگیرید و نه کشته شود و نشنود و عرض شده ضرر ندارد او یکمر تبی نیست لذا او را واگذاشتند و نهمین ماه ربیع الاول سنه شصت و پنج بعمر رسید سعد در سن ازعمر رفت که در دشام و سه سال از معارف و سنجر ک او این شد که بی به او امانت کرد در شب و کشته شد و گمان برده شد که حن به او بیرده

۶۸۱ ـ نقل شده ا [illegible] که [illegible] سعد بن عبده [illegible] عسکر حسن بن علی (ع) بوده معاویه در مقام [illegible] که [illegible] را [illegible] وقتی [illegible] عمل [illegible] و [illegible] معاویه کاغذی نوشت [illegible] نوشت به خدا قسم [illegible] که [illegible] و نوشت و به [illegible] لعنه [illegible] که [illegible] و برتری یکی از دو فرقه و [illegible] و اگر بغض و عداوت با یکی از [illegible] و گمان خود [illegible] و [illegible] دست [illegible] و [illegible] و [illegible] که معاویه نوشت [illegible] که نخشم و غضب در آمد معاویه نوشت که حسن بن سعد را بجوابی شدیدتر گرفتار شود ولذا جواب نوشت

معاویه ... بعد ... یهودی ... علی ... و ... فضائل ... فضل ... و ... قدیمی ... و ... که ... بحور ... طرداً عن ... فلیس ... فی الاسلام کرها الی آخرها احاله بحیث غلط معاویه وخو... باشد من ذالك

۶۸۲ کلز او قدس للمحقق الکاشانی قال ... راح عبدالله بن عمر ... بعرف امام زمانه مات میته جاهلیه ... المشهور ... ویقول الیوم ... والله حسب ... ۶۸۳ ...

۶۸۲ ... بن ... وسبعه ... مرده ... دست من ... تعلی ... آن ... بن ...

۶۸۳ ... آنها بود وجسم ... درسفین ودیگر ... حسن بن علی علیه السلام ... دروغهائی گفت والبته ...

[illegible]

عبید الله او الحسن فحشروا الناس علی استلاء فعدوا بهم حتی شرفوا علی الشمس فحطاب بهم حتی اذا حدث الیوم الذی ما حدث من هو لقوم حتی یهرمون الی عمرو رویدوا من مسافة لا قدم الحق لهم الا لحق لهم من نعیم فوالله ما المؤمنین مکان الآخر حتی یرونه قد حتی الله علی آخرهم فهو ذلک حسابهم فعدده و نعیمهم مزیده و حسابهم مغفرة فمن رآهم یومئذ قال حتی الله علی آخرهم فهو ذلک حسابهم فعدده و نعیمهم مزیده و حسابهم مغفرة فمن رآهم یومئذ قال ارحم والعدل فاصرف بدهشة ثم قرع بعد ذلک ما قرع فمن الحسن[۶۸۵] عدی بن حاتم مع علی بن ابی طالب علیه السلام فی الجمل و روی ان عدی دخل علی معاویة فقال له معاویة ما منعک ان تصیر الی طاعتنا و تعرفه فقال قد کنت اری ان ذلک یسعنی فلما قتل عثمان استبان لی ان القوم انما طلبوا الدنیا و ظننت انهم قد اعتزلوا الفتنة فلما رأیت

باب الصبر والرضا

[۶۸۶] فی الکافی علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان یوم القیامة جمع الله الناس فی صعید واحد حفاة عراة فیقفون ما شاء الله ثم یقول الجبار جل جلاله لیقم الذین کانت اجورهم علی الله فلا یقوم الا اهل البلاء قال فیقولون من هؤلاء فیقال هؤلاء الذین صبروا علی البلاء فیقولون

۶۸۵- عدی بن حاتم بعدت رسولخدا در سال ۹ اسلام آورد در مدینه و رحلت وارد شد که روی وارد شد بر معاویه معاویه گفت چه شد ترا که نیامدی نزد ما و ما را یاری نکردی گفت حقت علی در حیث نمیدانستم کسانی بر تو طلب خلافت کنند و تو بر حق باشی و بدانستم که حق با تو است تا کشته شدند و پس از آن خود بحث نمودم و دانستم که حق با تو است تا کشته شدند و من زنده هستم

(باب الصبر و الرضا)

۶۸۶- در کتاب کافی نقل شده از ابن ابیعمیر از هشام بن حکم از حضرت صادق علیه السلام که چون روز قیامت شود خداوند بندگان را در یک دشت جمع کند و بیایند در بهشت پس بر گرداند آنهارا و گفته شود که کدامین هستید شما میگویند ما صابرین هستیم گفته شود بچه چیز صبر کردید گویند صبر کردیم بر طاعت خدا و صبر کردیم از معصیت خدا گوید خدا راست میگویند داخل بهشت شوید آنچه در بهشت و این است معنی آیهٔ شریفه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب.

فیقول الله عزوجل صدقوا وجدوهم لجنه و هوفوق الله عزوجل انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب ۶۸۷ فی الوسائل عن الصادق ع قال امیر المؤمنین ع الصبر صبران صبر عند المصیبه حسن جمیل و احسن من ذالک عند ما یرد الله عزوجل عند کل مؤمن و مؤمنه حرم الله علیه و الذکر ذکران ذکر الله عزوجل عند المصیبه فضل من ذکر الله عند کل شیء حرم الله علیه فیلون حاجر ۶۸۸ فی الوسائل عن محمد بن یعقوب قال قال ابو عبد الله ع صبر ساعه من حلیم من لحلیم لوفاة صنتی الی صدمه و قال ما من عبد اوتی بمصیبه فاسترجع منها حتی حضر ذلک الوفاة و حمد الله وصاه ذلک الیوم علی الحول و ما اشبهه

۶۸۹ وفیه عن محمد بن یعقوب و الصبر حبس حمد علی البلاء حتی یحمد و افضل الصبر من الورع عن المحارم ۶۹۰ فی الوسائل عن علی بن الحسین ع قال قال رسول الله ص الصبر ثلاثه صبر عند المصیبه و صبر علی الطاعه و صبر عن المعصیه فمن صبر علی المصیبه حتی یردها بحسن ما یرد بها کتب الله له ثلاثمائه درجه ما بین الدرجه

۶۸۷ـ در شرح بوسائل نقل شده از امیع که امیر المؤمنین ع فرمود که ... وقسم است صبر هنگام مصیبت که صبر و تحمل و ... حسن است که ... خدا بر او و ذکر دوم ذکر ... مصیبت و فضل ... حد ... هنگام ... خود را بحدی که خدا ... و حرام کرده بر ... نکند ...

۶۸۸ ـ و در آن کتاب است که ... گفت ... از ... هنگام مرگ ... علی بن الحسین ع ... حسن ... و گفت ... بهترین ... و ... پدرم هنگام وفات ... امت ... که ... هر ... که ...

۶۸۹ ودر آن کتاب ... از ... که ... و قسم است ... که ... که نیک است و تحمل و ... بر ... حد است

۶۹۰ـ ودر آن کتاب ... از ... علی علیه السلام که رسول خدا فرمود ... بر سه قسم ... هنگام مصیبت ... هنگام ... و ... بر معصیت ... هر که صبر کند ... و تحمل کند ... برای او ... و ... که از هر درجه تا درجهٔ مثل فاصلهٔ زمین باشد و ... هر که صبر کند ... و عبادت نویسد خدا برای او ششصد درجه که فاصلهٔ هر درجه بمثل فاصلهٔ بین ثخوم زمین باشد تا منتهای عرش و هر که صبر کند ... نویسد خدا برای او ... و نهصد درجه که فاصلهٔ هر درجه مثل فاصلهٔ بین ثخوم زمین باشد تا منتهای عرش

الی الدرجه کمابین السماء والارض ومن صبر علی نصف هذه الشدة لفتح الله له باب درجة کمابین تخوم الارض الی منتهی العرش ومن صبر علی اضعاف هذه الشدة فتح الله له باب درجة کمابین تخوم الارض الی منتهی العرش. فلما سمع ابن السماک هذا الحدیث قال: یا رسول الله ما اشد هذه الشدة التی قد سمیتها؟ قال: یا ابن السماک هذه الشدة التی سمیتها هی شدة ملک الموت علی المؤمن عند قبض روحه. فقال ابن السماک: یا رسول الله فما اشد منها؟ قال: یا ابن السماک شدة ما یکون بعد الموت. فقال ابن السماک: یا رسول الله فما اشد منها؟ قال: یا ابن السماک شدة ما یکون بعد البعث. فقال ابن السماک: یا رسول الله فما اشد منها؟ قال: یا ابن السماک شدة ما یکون بعد الحساب. فقال ابن السماک: یا رسول الله فما اشد منها؟ قال: یا ابن السماک شدة ما یکون بعد الصراط. فقال ابن السماک: یا رسول الله فما اشد منها؟ قال: یا ابن السماک شدة ما یکون بعد الجواز علی

۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶

۶۹۷ منهاج المرعة عن الكافي عن حمزة بن حمران عن ابي جعفر عليه السلام قال الحسد محفوف بالمكاره و الصبر فمن صبر على المكاره دخل الجنة والجهل محفوف بالاذلال و الشهوات فمن صبر على الذل والهوان دخل الجنة ۶۹۸ وفيه عن ابي حمزة الثمالي قال قال ابوعبدالله عليه السلام من مشى من المؤمنين سلاح فصبر عليه كان له مثل اجر الف شهيد ۶۹۹ في الوسائل عن ابي بصير قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول اني لأصبر من علامي هذا وعلى علمي هذا هو افضل من الف شهيد من صبر آل محمد وزنه الدرهم الدانق و زنه الشهيد الذي قد ضرب بسيفه قدام محمد صلى الله عليه وآله ۷۰۰ في الوسائل عن رشيد الهجري عن الصادق عليه السلام قال كنت عند امير المؤمنين عليه السلام فقلت اني لأصبر على ما ارى من علي وقد طال صبري عليه حتى اشتد شوقي الى لقاء ربي فقال لي قد قال رسول الله صلى الله عليه وآله الصبر و ...

۶۹۷ـ در کتاب منهاج المراعة از کافی بسند او از حمزه بن حمران از امام پنجم ع که فرمود بهشت پیچیده شده بسختیها وصبر پس هر که صبر کند برسختیها دردنیا داخل بهشت شود وجهنم پوشیده شده بلذتها وشهوات پس هر که پیروی کند هوای نفس را در لذات و شهوات داخل شود در آتش

۶۹۸ ودر آن کتاب [illegible] امام پنجم ع که فرمود هر که حمل سلاح نماید از مؤمنین بلال وصبر کند بر آن حمل [illegible] ثواب هزار شهید

۶۹۹ [illegible] که گفت شنیدم از [illegible] امام پنجم علیه السلام [illegible] بر هر آینه بتحمل [illegible] علامم خود [illegible] که [illegible] هفتصد شهید [illegible] ابوجهل و فرمود بدرستی هر که صبر کند بمیرصد بسبب آن درجهٔ رورده دار و همراهی حوان و [illegible]

۷۰۰ ودر این کتاب نقل است از ارشاد دیلمی از امام ششم علیه السلام که آمد نزد حضرت [illegible] و گفت [illegible] بسفر رفته و طول کشیده سفر او و غیبت او از من و من صبر کرده بر او [illegible] دعا بفرما که خدا او [illegible] پس صبر پیشه خود کرد و بعد چندی آمد و رسول خدا [illegible] و گفت صبر کن پس صبر کرد [illegible] بار رسول خدا [illegible] که صبر بر گسنه فورا [illegible] پس آمده [illegible] و آمد خدمت امام و عرض کرد آیا وحی هم منقطع شده بعد از رسول خدا فرمود نه ولی وقتی صبر پیشه کنند فرج میآید پس از آنکه گفتی صبر تمام شده بدرستیکه خدا عزوجل [illegible]

بعد و لك فشكك اليه طه ... عسر فقال ... رسول الله كم العسر فوالله لقد ... بحدي ... فقدم ... سعره فنهض فوجده قد قدم ... وحي بعد ... قال لا والله ... عدة العسر ... فرج فقد قلت ... وولدا ۷۰۱

في ... حي الله ... ال ... عسر على ... ادى الدين وشتمهم قال ... عسر الله ... حلا شم عسر ... عسر ... عهلا قد عسر دعه ... حتى ... فوق ... ولا تحقرن ... ولا عوقب لأحمق بمثل استهزائه

۷۰۳ في تحقيق عن النبي ... عسر ... واحدة ۷۰۴ وقول ...

۷۰۱ـ در کتاب صحیفه وارد است که ... حضرت موسی ع ... س ... خدایا حاجتی چیز است جزای کسی که ... کند ... و فحش آنها بتو ... معذبش و رسوایش بدار رسد بدی کنم اورا در هول روز قیامت

۷۰۲ـ و در آن کتاب و ... است که چون گفت شدید عسیر بموسی علیه السلام مردی که ... عسر میگوید عسر وقتی دارد که کار دنیا گردانند عسر ای و را پس نه کرد علی علیه السلام قنبر ... و فرمود خود ... کن ... و نکند ... حضرت حق ... نگاهش ... دنیا ... خود ... حق ... و عسر را بعیب آوری ... عقوبت کار ... دشمن خود ... قسم بحق که حق مبتکاند و بندگی ... حق ... عسر ... اهر ... کردن ... و گذارند ... دوش مثل حمام و بوی عیب آوردن شیطان ... کوب و عذاب ... حمق بمثل ... هوسی در ... و

۷۰۳ـ در کتاب حقائق است از رسول خدا ... که فرمود عسر گنجی ... گنجهای بهشت

۷۰۴ـ و نیز در آن کتاب ... که فرمود نیست ... احمال عسر ... سزا است بعیب ... تن

[illegible] ۷۰۶ [illegible]

۷۰۵ـ ودر عیون اخبار الرضا علیه السلام پاره گذاری شده ایمان و [illegible] عیون ۲ صفحه ۱۲۰ و بحار و غیره

۷۰۶ـ [illegible] پس قاضی [illegible] گفت ای مرو فاسد کرده آترا حکم آترا بگودیگری میدرجواب گفت [illegible] آیا ندانسته که اینجا راه عبور مردم است و نبود [illegible] آنجا [illegible] گفت آنرا هنگامیکه [illegible] گفت آنرا هنگامیکه [illegible]

۷۰۷ـ ودر آن کتاب است که رسول خدا ص فرمود خدا تسلیم کرده عقل را سه چیز هر که در او باشد آن سه چیز داخل بهشت شود و هر که در او نباشد نیست عقلی برای او نیک شناختن خدای [illegible] و نیک شمردن دومقابل اراده و خواست خدای [illegible]

۷۰۸ـ ودر آن کتاب است [illegible] که کسی سه [illegible] هیچگاه [illegible] که هیچگاه [illegible]

۷۰۹ـ ودر آن کتاب است که حسن بن [illegible] علیه السلام [illegible] رضا علیه السلام از حفا و ظلم اهل [illegible] آ رسیدند حضرت [illegible] که جدی مقدر شده پیمان گرفته از دوستان [illegible] در دولتهای باطل پس بحکم پروردگار صبر کن

سفینه ولو آنکه بحسب ظاهر بی‌تناسب بنظر
داود بن اسود گفت احضار کرد
من داد چوبی‌را که درقطوری گویا لنگهٔ دری بود
و پس‌فرمود پیریه بصری که
است براه افتادم پرسیدم
من شد آن قاطر در راه
من با آن چوب زدم
میان آن کاغذهائی و
من آمد عیسی
شکسی
کار
هر گاه شنیدی کسی
پرو براه خود واعتنا نکن

و بشتم فدخلوا فلم يروا من يدل [illegible] فاستقبلهم عيسى الخوام عبد الله الله ي
فقال لهم [illegible] فقالوا ايها الله اصبرنا [illegible] فقال الله فقد له فاسيدي
ثم اعلمه في رجل فقال [illegible] ولم اختصاص بعملا عد [illegible] ان عندنا [illegible] بعدها
ان يعود الى منها [illegible] فقص عليه القصة التي مرت بها ما [illegible] ان تعرف
من يشتمنا : او تعرفه من انت فانا سلفسوء وعمر سوء وامض في طريقك فان احتاجت
واحوالك تردالينا فاعلم ذالك

۷۱۱ في مجموعة ورام قال الله تعالى لعيسى ما اكثر البشر في عدو من عمر
[illegible] شجرة وصنع قدس فلا تعرف شجرة حتى تذوق ثمرها [illegible] لا تعرف
العلم [illegible] فقال [illegible] ثم دعوى عبدا [illegible] فحمله
ثم رجع الى منزله فقال [illegible] لعيسى تعرفني فقال لا فقال
احدة [illegible] فقال [illegible] ابن تهرف من سمائي وارضي ۷۱۲ في المنهج
ج ۵ ص ۲۳۹ عن عثمان بن عيسى عن [illegible] وامروا على [illegible] واقعي
ساعة فمضى عنه [illegible] فلم يجئ فلانا من مضى و [illegible]

۷۱۱ـ در کتاب مجموعه ورام وارد است که خدای متعال فرمود خطاب بعیسی یا عیسی
چه بسیار است بشر و چه کم است عدد صابرین : اشجار [illegible] دست و صبر کند و خوش طعم آن کم است
گول فریفته تو را هر درختی مگر آنکه بچشی مزه میوه آن [illegible] ای عیسی فریب ندهد تو را
بی اعتنایان بذات مقدس من بسیان و بافرمانی من که معبود [illegible] مرا و عبادت میکند
[illegible] و بنده معبود [illegible] هنگام گرفتاری پس رفع میکنم غم او را : و بازگشت میکند
بعمل خود که رفع میکنم [illegible] و بنده خود را در معرض غضب من درمیآورد
بعزت و قدس خود قسم که حتمی کنم [illegible] که کسی که [illegible] و بجناب
دهنده و نه پناهی بغیر من [illegible] و غیر من

۷۱۲ـ در کتاب منهاج جلد پنجم ص ۲۳۹ نقل شده از عثمان بن عیسی از امام ششم علیه السلام
که فرمود سیر کنید در زمانیکه ساعتی بیتی نیست : زمانی که گذشته نخواهی یافت از آن
به دردی و غمی و به سروری و خوشی و زمانی هم که [illegible] که بندای که خواهی بود
پس دیدنی که بوگذار آن همین ساعتی است که الان در او هستی پس سعی کن در آن ساعت
از معصیت خدا اگر بخواهی معصیتی در شماری

[illegible]

۷۱۳ [illegible]

۷۱۴ [illegible]

۱۱۳ در کتاب مجمع نقل شده [illegible] که فرموده است صبر بر دو قسم است یکی صبر بر آنچه خدا بر او واجب کرده و دیگری صبر بر آنچه خدا بر او حرام کرده است.

۱۱۴ ـ واژهٔ صبر در لغت به معنی حبس و منع است و از همین جهت به شکیبایی صبر گفته می‌شود که مانع از بی‌تابی و بی‌قراری است و به زندان حبس گفته می‌شود که مانع از آزادی است و به کشتن انسان بدون حق قتل گفته می‌شود که مانع از زندگی است.

۷۱۵ ـ و در روایتی نقل است که پیامبر فرمود که صبر در دین مثل صبر بر آتش است و آنچه از آن کم شود [illegible]

۷۱۶ ـ در قصه نقل شده که عثمان گذشته از حفر خندق و عمار حفر میکرد و غبار و گرد بلند بود عثمان آمد جلو و به پیش گذاشت و رد شد؛ عمار گفت ای بسا کسانیکه مسجد بنا میکنند و میکنند تا بتوانند کوع و سجود الشدت کار باکسانیکه از آنجا عبور کنند و رد شوند ای کسانی که مسجد و بنا کنندگان آن با عناد و دشمنی؛ عثمان عطری کرد بعمار و گفت ای پسر کجا [illegible] سخن از کلاست و کنایه بمن گفتی و فی الحال عثمان آمد خدمت رسولخدا و گفت [illegible] که [illegible] و بروی ما هدر رود؛ رسولخدا (ص) فرمود بعد سلام بر ما [illegible] گام خدا ناوا کی آنچه [illegible] گفت [illegible] عمار را و بعد با پای خود [illegible] دندههای او را و عمار [illegible] بوسیلهٔ زدن شمشیرها در [illegible] بواسطهٔ زیادی درخت حرما در آن سعب و سعه [illegible] که در حق شما و بهر [illegible]

[illegible]

---

۱۱۷ ... که به نقل در سورهٔ ... در امیرمؤمنان علیه‌السلام که فرمود ... و اتساع ما ... که بعد به نفس ... صاحب حوض ... لی است برای ما و طوبائی است ... ی آن ... که ... که ... که

۷۲۲ [illegible] ۷۲۲ [illegible] ۷۲۳ [illegible]

۷۲۰ [illegible] وقتی داخل قبر شود مؤمن [illegible] دوزخ قرار گیرد وقتی وارد شود دو ملک نکیر و منکر بجهت سؤال: صبر متمالا و زوره و نفسهٔ عمان میکوید [illegible] ریحان و من ورد بحان مقدم و قسم بود و

۷۲۱ [illegible] رضاست بعمل [illegible] جوش آمده باشد وجه [illegible] بندی او و رضی نمیشود [illegible] خیر [illegible] درجوس و بدن

۷۲۲ [illegible] دنیا و آخرت [illegible] گیرد [illegible] صبر کردن در وقت سختی [illegible]

۷۲۳ [illegible] پنج طبقه [illegible] من قسمند

[illegible] که [illegible] و کسی که [illegible] و کسی که [illegible] و کسی که [illegible] و کسی که [illegible]

من عظم [illegible] صغرت في جنبه ما دونه

ومن لذ [illegible] في لذته ما يتبعها

ومن رضي لأخيه المؤمن ما يرضاه لنفسه

ومن لم يجزع على المصيبة حتى يصيبه

ومن رضي بما قسم الله له استراح قلبه

۷۲۴ في الحديث عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال لما أوحى الله عز وجل إلى داود [illegible] لم تسلم لما أريد انصبت نفسك فيما تريد لم أكن لا أفعل ما أريد ۷۲۵ فإن تولت من أصبح حزينا على الدنيا فكأنما أصبح ساخطا على ربه من لم يرض بقضائي ولم يصبر على بلائي ولم يشكر نعمائي فليلتمس إلها غيري ۷۲۶ وفي حديث آخر عن أبي عبد الله عليه السلام ثلاثة يرفع الله عنهم العذاب يوم القيامة وبعد في الصبح للمسلمين والمشي على الجمر ۷۲۷ وفي الكافي الأنبياء عليهم السلام قال لي أبو عبد الله عليه السلام

۷۲۴ و در آن کتاب است که امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که خداوند جل و عز وحی کرد بسوی داود ای داود تو خواستی داری و من خواستی و عاقبت انجام نگیرد مگر آنچه اراده من است پس اگر تسلیم اراده من شدی خود آنچه خواهی و اگر تسلیم نشدی نمی‌دهم تو را مگر آنچه من خواهم و نتیجه هم نمی‌شود مگر آنچه من اراده دارم

۷۲۵ یعنی هر که صبح کند و غمناک بر دنیا پس گویا غضبناک کرده پروردگار خود را که خلق نموده است هر که این مصیبت را بر او وارد کرده و هر که بر بلائی که بر او وارد شده صبر نکند و شکر نعمتهای او را پس باید که طلب کند پروردگاری غیر مرا

۷۲۶ در حدیث دیگر است که سه طایفه هستند که خداوند عز و جل از آنها عذاب را برمیدارد در قیامت صبر بر مصیبت و رضا بقضای الهی و پسند دهند از مسلمین و راضی شدن بحق

۷۲۷ در کتاب کافی است که فرمود که گفت در خانه فلان روزی که خانه بر سر ما خراب شد دیدم بسوی خانه که آب از آن بیرون می‌آید که اگر بعضی از آن بر کوههای بسوی وارد می‌شد آنها را هم می‌پوشید و من خود را دیدم که از ترس آشکار شدن بیدی خود چشم بر هم گذاشتم و از آن مصیبت و در حیله

بحر تتبع قد قسته و بثلاث حد ثنا و هي هوى فسرت سنيه او تحمّل بعضه حتال
رعون اصبحت تتضدع هلكت دموع هي ثم در ... الى دهري
و لعن في القيت بسمع فقدت ... ه قد ... من مقسمه بنيم لم نصب احد قط
قمت وهي ... لت ... ل ... ان ... هي ... ل ... ه هذا صبحتي بلاءين فقد احد
هما لاخرة ... حي ... ب ليف صبحي ... ه ... حسد ... و ... قهرن
الدنيا ورجل ... وهما قد ... له ... ه ... فخرج في بدنه فوجده
قد افترسه ... خرج لا قدت في طريق ... وجود ... ه ... ه ... الله
ان الله تعالى عبادا في الارض ... ه ... ه ... ه

۷۳۰ عن الصدوق ... لو ان مؤمنا ... في قتله حتى ... لعجل الله عز وجل ... له من مؤدية ... لوجوه ... ث ۷۳۱ ... فقيل لها اما تحدثين الوجه ... وكان بعضهم يسالج ... شرب الحبيب لايرحمه ۷۳۳ ... ثلاثين سنة ما ... ان الله ... ۷۳۴ ... ان عدا كانت

۷۳۰ ... امام صدق علیه السلام وارد است که اگر مؤمنی ... متمال کسی‌را که آزار دهد تا اجر عنایت کند او را بر آن ...

۷۳۱ ... دلالی بود ... که زنی او ... گفته شد به او آن زن ... گفت لعنت ثواب این بلیه زایل کرد از دل من تلخی درد آنرا

۷۳۲ ... علاج ... خوردن علاج ... گفت خوب ...

۷۳۳ ... دیدم ... سرور ... گفت چندی ...

۷۳۴ ... رمیله ... دردی ... گرفتند و حبس ... فلان ... گفتند ...

بلادهم فی البادیه من العشرق الی [illegible] و [illegible] کثیر
ولهم [illegible] طویله [illegible] فیدعوهم [illegible] یدعوهم الی
الاسلام وسلم الیهم [illegible] فلم یجیبوا [illegible] سمع [illegible] حتی
فحطوا وکان هود [illegible] فخرجت [illegible]
[illegible] فاستجاب [illegible]
[illegible] فی موضع کذا و کذا
[illegible] بلاد
[illegible] لم
[illegible] فی [illegible] فان [illegible] کان
هود داعیالدعا لنفسه فان دعوه فداحتر ق فقال هو [illegible] الله
[illegible]

[illegible]

[illegible] گفت [illegible] هم طول عمر و [illegible]
گفت که به طول عمر و [illegible] نخواهید فرمود زیرا خدا بیافریده مؤمنی را
مگر آنکه او را [illegible] که [illegible] او [illegible] دشمن من و اگر دشمن من

علیهم لقطر ۷۳۵ رشد داد ... صبر ... لکم ... و ... علی المصیبة عصیبة للشامت ۷۳۶ و ... ایمان ... بمنزلة الرأس من الجسد ولا ایمان لمن لاصبر له و ... ایسر من الصبر علی عذابه وقال ... علی عمل لاطاقة لکم علی ... ۷۳۷ و ... فان من اخلاقی ... و اعلموا ان الصبر علی ... ۷۳۸

کسی نباشد که من خبردار او باشم بهتر است از اینکه کسی باشد که او مسلط برمن باشد
براین منوال بود هود میان قوم خود وخدا را میخواند ونهی کرد ... آمد
شد ملاء آنها وفرستاد خدا بران آنها باران

۷۳۵ـ در کتاب ... دهم امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود صبر هر کسی
است که صاحبش را بر مهم شدائد وصبر بر معصیت معصیت است ... دهم

۷۳۶ـ و در آن کتاب است که ... علیه السلام فرمود صبر ... بمنزله
مثل نسبت سر ... و نسبت ایمان ... و ... طاعت خدا و آسان ... صبر بر عذاب که بر ... بیشتر صبر
از بوت آن وصبر کنند ... که نسبت صبر ... عذاب آن

۷۳۷ـ و در ... که ... اکه
از جملهٔ خلاق من ... صبر وصبر کنندهٔ ... شهیدان و
واگر ... بصبر ... و ... بصبر ... بر ... که ... و
صبر وصبر کنند ... اول و ... و ... که ... و
صبر ... آن ایشان ... صبر ... و ... صبر ...

۷۳۸ـ و ... که ... پس ... صبر ... روزی عیالش به او گفت چون دعای پیغمبران مستجاب است ... مستجاب میشود
خدا را ودعا میکردید خدا برطرف میکرد ... صبر پیوسته فرمود ... خدا
بهره داد به ... خود مادا هفتاد سال ... صبر کنیم بر ... و ... صبر

و فی الارشاد روی انه لما اشتدت به البلاء قال له امرأته یوما ان دعاء الانبیاء مستجاب فلو سألت الله کشف ما بک فقال لها کم کنا نعیش فی هذه الحالة فقالت سبعین سنة فدعینا نصبر علی بلائه مثل ذالک و یروی انه لما حالت مرثمة الاد و قد سلب احد طفائر ها نفوته شق علیه ذالک فنصب نفسه بین یدی الله تعالی تم قال الهی سلبتنی بفقد الاهل والاولاد فصبرت وبالمرض الفلانی فصبرت ثم عدد مرة بعد اخری الی ان قال فما الذی من قبل الله تعالی ان یا ایوب لمن المنة علیک فی صبرک فقد کنا الهمناک الصبر فقال الهی ثم وضع خده الایمن علی التراب علی انه و سلم و یقول لهم انک قد عودتنی احسانا الی و خدمتک هذه همتسل بن دوشر ف فی الرض رحمة فنصب عنه عضمه و سلب منه فخر جت منه کاللؤلؤة البیضاء وجد حرارة کبد وهی فصیره هو و هذه احسن به تعالی من هذه من ولده و زوجه من النساء الحسن وجوها و اکثر اموالا و اطول اعمارا و وهبنا له اهله و مثلهم معهم رحمة منا و ذکری لاولی الالباب ۷۳۹ وقد و سعه الله اجمعین

شده پس از آنچه آمد حال او در حالتیکه مبتلی شده بود و وحشه در راه قرب و امر و معاش گران آمد بر او مثل اینکه درمقام صیاح بر آمد و گفت پروردگار مبتلا شدم بهلاک اهل واولاد صبر کردم؛ ومبتلا شدم بمرض فلان صبر کردم وبعد از یک از امراض بر سمرد وگفت بر همه صبر کردم در این هنگام ندائی بگوش جان او رسید که ای ایوب برای کیست صبر تو بر این صبر کردی گفت خدایا بر ای تو ای بر ای تو میگفت و خاک بسر میریخت گریه میکرد وهای میگفت خدایا مبتلا بودم بوحشت و بیکسی من در این هنگام ندا رسید ای ایوب برن پای خود را برمن این است چشمهٔ آب سرد و گوارا پس رد ، میں پای خود جوشید آب وظاهر شد چشمهٔ آب بزرگی پس غسل کرد از آن آب وتن او سالم شد مثل لؤلؤ در خشنده وبدل شد بر او مجوزی که تمام بدنش گرفت آنچه از خود واهلش و بنده کرد خدای متعال هر که مرده بود از اولادش وروزی کرد خدا به او از بهائی که ارد واج کرد و اولاد بدی صورتی که خدا در قرآن شریف فرموده که هبنا له کردیم به او اهلش را ومثل اهلش را باآنها : ا روی رحمت وعبرت ما و تحریص بندگان صاحب عقل از الطاف و عنایات ما .

۷۳۹ و در آن کتاب است که رسول خدا فرموده صبر نصف ایمان است و یقین تمام ایمان

ولاندای هو بصره ۷۴۱ وقد کان بعضهم مشتالة فی ما ذهبت فیه

۷۴۲. ... الحدیث من حدیث ام ...
... ۷۴۳ ... حدیثو ۱۶
... ۱۲۲ ...
... ۱۸۱ ...

۷۴۲. ... گفته ...
... پرده ...
۷۴۲ ... گفت ...
... گفت ...
۷۴۲ ... گفت ...
... گفت ...
۷۴۳ ... گفت ...
... گفت ...
۷۴۴ ... گفت ...
... گفت ...

لف‌شهد ۷۵۰ جمع لا حمد بن امیر المؤمنین علیه‌السلام قال انك ان صبرت جرت علیك المقادیر وانت مأجور وان جزعت جرت علیك المقادیر وانت مأزور

۷۵۱ فی السقیفة عن موسی بن جعفر عن ابیه علیهما السلام قال جمع رسول الله صلی‌الله علیه وآله امیر المؤمنین علی بن ابیطالب وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلام واعلق علیهم الکساء وقال اللهم هؤلاء اهل بیتی واهل الله عز وجل یقول علیهم السلام وقد حضرنا معکم فی البیت ونحن نقول الله تعالی یقول انی قد جعلت علی کم لکم فتنة فما تقولون فقال رسول الله صلی‌الله علیه وآله لأمر الله عز وجل قد دنا حتی یقضی الله عز وجل ویحکم ما یشاء فقد سمعتم بعد الصبر یأتی الفرج فقال رسول الله صلی‌الله علیه وآله حتی سمع بحمیة من حمیة السیف قد نزلت هذه الآیة وجعلت بعضکم لبعض فتنة تصبرون وکان ربک بصیرا ۱۵۲ وقال امیر المؤمنین علیه‌السلام لأصحابه اربعة ارکان الرضا بقضاء الله

۷۵۰ـ در کتاب جمع الاخبار است از امیر المؤمنین علیه‌السلام که فرمود اگر صبر کردی تقدیر الهی جاری شود وتو اجر بردی واگر بی‌صبری کردی تقدیر الهی جاری شود بر تو و تو بردی وبال بردی

۷۵۱ـ در کتاب سفینه نقل شده از موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش علیهما السلام که فرمود جمع کرد رسول خدا صلی‌الله علیه وآله امیر المؤمنین علی بن ابیطالب وفاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را و در را بست وفرمود ای اهل من و اهل خدا بدرستیکه خدای متعال سلام میرساند بشما وایشان خبر میدهد شما را بر این خدعه و میگوید خدای متعال بدرستیکه فرا آوردم دشمن شما را برای شما فتنه و سبب امتحان شما که میگوئید شما کشته صبر میکنیم یا بر سوی به در مقابل امر وارادة خدا و آنچه از طرف خدا مقدر شده ما را به و زود شویم در خدای متعال و کامل کرده باشیم در جنب ثواب واجر را که ما شنیده‌ایم در حق وعده داده صابرین را بخیر وخوبی تمام : در این وقت گریه کرد رسول خدا صلی‌الله علیه وآله بانداز: که صدای گریهٔ آنحضرت از خارج شنیده شد پس نازل شد این آیهٔ شریفه و جعلنا بعضکم لبعض فتنة اتصبرون یعنی وقرار دادیم ما بعضی ازشما را فتنه وامتحان برای بعضی دیگر آیا صبر میکنید وخدای متعال بینا وبصیر است

۷۵۲ـ در آن کتاب است از امیر المؤمنین علیه‌السلام که ایمان چهار رکن دارد رضا و تسلیم بتقدیر خدا و توکل و اعتماد بر خدا و واگذاری امور بخدا و تن در دادن به اوامر خدا .

و التوکل علی الله و تفویض الأمر الی الله و تسلیم لأمر الله ۱۵۳ و فیه عن الصادق علیه السلام فی الحسن بن علی علیه السلام عبد بدین جعفر فقیر [illegible] مؤمن و هو نسخة قسمه و تحقیر ما آتاه و ما حکم علیه [illegible] من لم یرض بقسمه لا لرضا ان یدعو الله فیستجیب له ۱۵۴ و فیه قال الصادق علیه السلام [illegible] المؤمن فی [illegible] تسلیم الله و الرضا بقضائه و ما سخط من سرور [illegible] ۱۵۵ فی حدیث قدس سره و قسم الله ما یخرج عن هذه الوجوه [illegible] و ثمرة الحدود و المتابعة فی الشکوی و [illegible] و فی المجلس [illegible] و المعلم و نحوه و هذه الأمور راجعة تحت الحسن [illegible] و نظم [illegible] و [illegible] و [illegible] و

۵۶

۷۵۶ و [illegible] که مؤلف آن درمقام رضا فرموده هرگاه برسد مصیبت وبلیهٔ

۷۵۷ [illegible] نویسندهٔ این سطور گوید چون کلام باینجا رسید خوش‌دارم و بدلم گ[illegible] که [illegible] یکی از عداکاریهای اصحاب سیدالشهدا علیه‌السلام و ذکر بعضی از کلمات [illegible]

۷۵۷ [illegible] از آقا سید الشهدا علیه‌السلام در شب [illegible] این طریق [illegible] که من بمیدانم اصحابی را وفادارتر و بهتر از یاران خودم [illegible] هستم [illegible] شما و هر [illegible] که کار [illegible] که من بیعت برداشتم و ادن رفتن بشما دادم پس نگذارید و بروید تمام شما آزادید و [illegible] من [illegible] پرشما میست و عهد را برداشتم و

و ... و الله لو علمت ... اقتلهم ثم احرقهم حتى ثم ... ثم يفعل ذالك بي سبعين مرة ... قتلت حتى لقي حتفه مني دونك فكيف لا افعل ذالك وانما هي قتلة واحدة ثم هي ... كرامة التي لا ... ابدا ... وقاء رهبر بن نفس و ... لو وددت اني اقتل ثم شرت ثم قتلت حتى اقتل هكذا القصة وان ... يدفع عن نفسك و عن نفس هؤلاء الفتية من اهلبيتك ... بكم وجماعة من صحبه ... بعضه بعضا في وجهه حتى دفعهم الحسين عليه السلام واصرف الى مضربه ۷۵۸ لالي وقال بعض الاكابر ما اعلمت بمثله الا كان لله على فيها اربع نعم : اذلم تكن في ديني : واد ... تكن عظم مما هي فيه ... لم احرم الرضا : وادرجوت الثواب عليها

۷۵۹ ... محمد الصادق ... شد ... روشنه علي وعلي رحله فيدهشه و ... فيهوي ... علي قال يا محمد انرى ما فعل بي واشار بطرفه الى السماء ثم قال جعلتك رسولي اليه قل له لو جعلت السموات علا على عدي و ... قبه

... شوخته مشوم ... بنده ... من كشتم بفتاد ... دم ميشود ... و بعد بار ديگر ... شود با من اين كار هفتاد مرتبه مرا دست ... من و ياري بر ندارم تا جان را فداكنم و هر گاه را در آغوش كشم در حضور تو ... جگه به بكشم و دست ... بر ندارم و حال آنكه يك كشته بيش نيست و بعد از آن ... معاملت عداست كه ... ي وهمشگي است ... بمثل اينكه هم دردي كه مرا بكشتن دارم ... و رهبر بن گفت بخدا قسم هر آينه دوست دارم كه من كشته شوم و بعد ... شوم و بار كشته شوم وهمين طور تا هر اندمرتبه بايد اينكه شايد دفع شود الجان تو وجان اين نوجوانان آنچه ... اگه ... بان نميتو ... م بيادرم ودفع هم شد جاى ديگر خالى بود كه بيايند ... واويلا... و صحبت كردند ... ز اصحاب حضرت بكلماتى شبيه بكديگر : در بكدرش و بكجهت آقا سلام الله عليه دربارهٔ آنها دعاى خير كرد وتشريف برد ميان خيمه

۷۵۸ ... در كتب ... ى ... ركان نقل است كه ... بكردم بسنة ... آنكه براى خدا نيت بمن چهار نعت بود ... زيرا كه ... ريم بود ... را كه بر گردم ... ب مبتلا شدم وزيرا كه دامنى هستم : و زيرا كه اميد ثواب دارم بر تحمل آن .

۷۵۹ ... و در ... كتاب ... كه گفت محمد مقدسي ديدم جواني را بگردن اوعن و ريسمانى و كندى بود بسته و ... چون نظر او بمن افتاد گفت يا محمد مسيى چه كرده با من؟ چشم ... به آسمان كرد و بعد گفت من تو ... فاسد خواهم ... ى خدا متوسل بگو اگر آسمان علم ... ردهى بگردن من و ... ريسمان را كندى بپاى من ... من توجه خود را ... تو بر ندارم وبغير تو توجهى نكنم يكچشم بهم زدن

علی رجلی لم التفت منك الی سوائك طرفة عین[۷۵۹] وقد وقع بین [illegible] من خصص الذی کان من کبار اصحاب [illegible] علی بعضه علی الارض فی ثلاثین سنة ولم یکن قدر [illegible] لعله حاجته حفره بحضره وحجا [illegible] اوانس بهم ویسلمون علیّ واسمع تسلیمهم

۷۶۰ [illegible] واعلم ان رضاك فی [illegible] واعلم ان رضاك فی [illegible]

۷۵۹ـ و نیز در آن کتاب است که [illegible] که [illegible] (من) بوده مبتلا شده بود بمرض استسقاء و سی سال با شکم بروی زمین افتاده بود و قدرت نداشت پا خیرد ونه بنشیند در این مدت و برای قضاء حاجت و گودی کنده بودند پیرامون بستر او و روشنی و بخار [illegible] روزی بر او درآمدش علی علیه السلام و گفت [illegible] گفت بحجت حالی که دریم [illegible] ارهم خیری و بعد گفت بگویم تو معلمی را [illegible] هستم بمن مگو [illegible] گرفتم : وسلام بمن میدهند ومن سلام آنها را میشنوم .

۷۶۰ـ و در آن کتاب است که عمار ازجمله کسانی بود که طلب رضایت حق میکرد در هر حالی که بود و حق [illegible] میدانی که اگر من بدانم رضای تو در این است که [illegible] تو میدانی که اگر من بدانم رضای [illegible] بیرم در دروم تا از پشتم خارج شود میدهم [illegible] کردهٔ نیست کاری امروز پسندیده‌تر [illegible] از خدا .

[illegible]

۱۶۱ـ در کتاب [illegible] رسولخدا صلی‌الله علیه و آله نقل شده که فرمود روزی که دفتر [illegible] شود و میزان [illegible] نصب شود، برای اهل مصیبت‌میزانی پهن نشده و دفتری گشوده نشود و نه تلاوت و قرائت سر بلند کند که خدا نمی‌دهد خدا صبر کنندگان را بدون حساب [illegible] واین بجهة [illegible] بسیار صبر و گرفتاریها و مرض‌ها و ملالها

۱۶۲ـ در کتاب سفینه و رد است که رسولخدا (ص) فرموده خدای متعال فرموده اگر [illegible] که من یاد نکنم من در دلش چیزی می‌بینم سر کافر را بدستمالی از آهن که [illegible] بگیرد هیچگاه

۱۶۳ـ و در آن کتاب است از رسولخدا (ص) که خدای متعال فرمود اگر حجاب [illegible] مؤمنم نمیگذارم از [illegible] برای [illegible] خرقه و پارچه‌ای که بپوشاند بآن خودرا : و هر گاه بمکان [illegible] نصف قوت و کمی روزی پس اگر سخت‌آمد بر او [illegible] بگردانم بر او و اگر [illegible] بر او مرد ملائکه‌ام و دوست بنده [illegible] حبیبم علیه‌السلام که صبر و رضا بسنت نصب و قدر الهی سر عرضت و فرمانبرداری خداست

۱۶۴ـ در کتاب لآلی و رد است که امام ششم علیه‌السلام فرمود جبرئیل آمد بخدمت رسولخدا و عرض کرد یا رسول‌الله خدای متعال فرستاده برای شما هدیه‌ای که عطا نفرموده آن هدیه را قبل از شما بهیچ‌یک از انبیاء و رسل پس گفت صبر است و

وهو على ما أصفه [illegible]

وقد ۱۲۵ [illegible]

[illegible] ۶۶

[illegible] ۶۷

[illegible]

علم الناس بالله أرحم بهم فضاء الله ۶۸ [illegible]

اتخذ الله [illegible]

الغني في [illegible] ۶۹

وقد وقدوي في الأمر [illegible]

[illegible]

۷۶۵ . و در آن کتاب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پسندیده‌ترین درجهٔ ورع من و یاران من درجهٔ ورع [illegible] و بدترین عمر پسندیده‌ترین عمر من است

۷۶۶ـ و در آن کتاب است که مهدی علیه السلام [illegible] که عیسی علیه السلام

۷۶۷ و در آن کتاب است که [illegible] داری مرگ که [illegible] و به پسندد [illegible] آیا در آوردم تو را [illegible]

۷۶۹ . و در آن کتاب روایت کرده است که [illegible] روگاری صوفی در حوالی دمشق [illegible]

یا حجة بن الحسن العسکری

و میبینی که آن [illegible] عمل نورها را عابد روزه میگرفت و آن زن بی روزه بود عابد شب را بسیار و عبادت بگذراند و آن زن میخوابید: نورها را عابد روزه میگرفت و آن زن بی روزه بود عابد شب را بسیار و عبادت بگذراند و آن زن میخوابید: نورها را عابد روزه میگرفت و آن زن بی روزه بود

عاقبت به آن زن گفت آن نسبت تو عملی عظیم آنچه دیده‌ام گفت نسبت عملی عظیم آنچه دیدی و عملی عظیم آنچه دیدی نسبت ندارم همیشه عابد می‌گفت نگوچه عملی داری که عاقبت آن زن گفت نیت خیلی دارم و آن این است که اگر در صحن باشم و بینم که تیمکنم کاش در راه بودم و اگر در راه باشم و بینم که تیمکنم کاش در صحن بودم و اگر در صحن باشم آرزو میدارم کاش بیابان بودم و اگر در بیابان باشم آرزو میدارم کاش در خانه بودم و اگر در خانه باشم آرزو میدارم کاش در صحن بودم این است عمل من و این است نیت من که هیچ وقت از من جدا نشود و این خصلت که من دارم خصلت بسیار بزرگی است که عابد ندارد و این عمل و عبادت کمتر کسی دارد.

۷۷۰ـ و دیگر آنست که آنچه بر زبان میرود و عزم میکند بلکه جزم میکند یا مثلاً میگوید کاش خدا مرا خیر میداد: یا شفا میداد: یا بجای دختر پسر میداد: آنچه کاش در دل میگذرد و آنچه بر زبان میرود و آنچه جزم میکند بلکه: یا آنکه کاش با من یا با فلان امور و اسباب فراهم میشد: یا آنکه اینطور میشد بهتر بود و اصلح بود و شبیه باین گونه کلمات و عبارتها که اشاره دارد بر اعتراض بسوی [illegible] و این عبارت بعد از یک آیهٔ شریفه

لمحضر بعلمان ن بعل من فرائده و مقتضاه و قد لخص الى لاستدلال به
شاهد على صدق مقالتي بان صار حالي ومثلي مثل من وقع في بستان مشحونة
بالوان الرياحين والاثمار كلما اراد الخروج منه شعله نوع من نوع الوانا وان من
الوانها وثمره من اثماره الديدنه كسب لانسان كلما وقد ورد في صبر و ثمره
في القرآن المجيد على عال بعض سبعين و نيف آيه و قد لاحت لاتعد و لاتحصى
من سبي ن لاسرار والائمه الاطهر سلام الله عليهم اجمعين ما قو وما عال ان
يقف في بيان سعته و حقيقته حيث قال في لأو عاد ان محمد الاحزان كلها
ترجع الى العسر لكن له اسم بكل واحد هو موده و ان كان صبر امن شهوة البطن
والفرج سمي عفة : وان كان على احتمال مكر وه احتف اسمه عند ل من اختلاف
المكروه الذي عليه الصبر فان كان في مصيبة فقد على عدم لبس و نحوه سمي ع

است فلاورينك الخ كه خدا معه و يد خطاب به بعضي از كفار فرمود و ديگر اينكه بعضي
بيدوزده اند بتو مگر آن هنگام كه تو را در امر مالي حكم قرار دهند و تو صبر آنها حكم كني و
ميدهند در بعض خود جرحي واصد ل در آنچه حكم كردي و راضي نشدند و تسليم نكنند و
تسليم نشوند

جمعي گويند نپوسيده و فرهم كنندة بين آن حسن بخشيدن عفي عفة خوي و كلام بعضي
رسيده و ذكر اخبار صبر و ثمرات اين صفت حميده بخاطرم رسيد كه بعضي از آن
كه بنده ملال دست دهد و عارض شود بسبب محبوب بودم كه در مقام اعتذار بگويم خدا را
شاهد ميگيرم بر راستي كلام كه حين خصر شده در حال كسي كه وعده دعوي پوچ در قسم
كذب وهمومه شود وهرچه اراده كند نپوسي آنرا حيث كند شتر دو را نوع ديگر ي ركوب و
ديگ ديگري : وميوة ديگري ازميوة ديگري ازميوه‌هاي شيرين وپرمزه آن چگونه اين جنس
مناسب وحال آنكه وارد شده درباره صبر و ثمرات آن در قرآن مجيد بنا بر نقل بعضي عدد و عدد
آيه : واما اخبار وارده در اين باره بقدري وارد شده از پيغمبر ما بلكه از تمام پيغمبر از ائمة
اطهر عليهم السلام كه قابل شمارش و احصاء نيست حتى بگويم بوجه مشهور عقلا
وعقلي وميان حقيقت آن ميان معني كه صاحب انوار گفته كه هر چيز پسنديده و نيكو آن
بصبر است لكن هر يك اسمي از آنها دارد بخصوص و در معني عمل صبر است كه صبر از
سبب شكم وفرج نشده بلكه آن نفس است و اگر صبر و تحمل در آن نباشد امر آن محتمل

حمل معیتی باشد فقط به آن‌میر

چگونه [illegible]

مرا هم بیت سلطان [illegible]

او بردکه نام یوسف [illegible]

هفت سال ؛ وبعضی گفته‌اند هم از این [illegible]

[illegible]

[illegible]

[

الی أنتهی فقال انت ولی فاغفر لی ذنوبی فدعا لذی دعوت به حتی حصل ذلک من الحب فرحا قال انت یارب فاغفر لی فمن انطق لسان العصی بعد قوله انت یارب قال فمن صرف عنک ید امرأة العزیز قال انت یارب فاغفر لی فمن ابهمک فی بطن الحوت قال انت ربنا ثم قال فکیف استغثت بغیری ولم تستعن بی فمشی الی اخرجک من السجن و استعنت واملت عبدا من عبادی لیدفع الی مخلوق من خلقی فی حاجتی ولم تفزع الی لیت فی السجن بضع سنین مارسالک عبدا الی عبد وفی روایة اخری زاد فی کل مره فصاح ووضع خده علی التراب ثم قال یارب ۷۷۲ لالی نقل من فوائد السمر و خواصه قصه یوسف و لیخا بطرق مختلفه منها انه یوقظ النفس ویذهب بالغفله و یوفق للتوبه و یعفی لقلب من المعاصی و یردعه عنها و یبعث علی فعل الطاعات و یقدم علی العبادات والخیرات و فیه یعلم یعقوب علی سره من الطاعات و اجتناب المعاصی لقوله تعالی یاایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة ان الله مع الصابرین ای هو معهم بالتوفیق و السداد فیعینهم اداء العبادات والاجتناب

بچه را که گواهی داد بیگناهی تو . گفت تو ای پروردگار من فرمود آنا که حدیث و مکر زلیخا از عزیز را از تو دفع کرد گفت تو ای پروردگار من فرمود که آن تو را ملهم کرد بتعبیر خواب : گفت تو ای پروردگار من زیاد فرمود با همهٔ این عنایات ما پس چگونه بسته بسر کردی و دیری اندر بخواستی و بخواستی و جز بخواستی ازما که تو را خلاصی دهیم از زندان و کشف حواستی وامیدبردی بنده از بندگان که از تو بامی برد تو ای پادشاه که او خود مخلوقی است ضعیف درکف ما گفت ما و رویاوردی سوی ما پس بواسطهٔ این گناه باید که بی در زندان هفتسال چون فرستادی بندهٔ سوی بندهٔ و روی بدیگر است زندانی و آن اینکه درهر مرتبهٔ صحبهٔ میرد وصورت بحاك میمالند ومیگفت پرودگارا تو

۱۷۲ درکتاب لالی گفته که در جمله فوائد سمر وخواص آن حکایت یوسف و لیخا است که در جاء مختلف نقل شده که این قصه از جمله فوائدش این است که باعث بیداری نفس مشاهد و غفلت را زائل میکند و توفیق میدهد بر توبه و صفا میدهد و پاك میکند دل را از گناهان و یاد میدارد دل را از گناه و امیدارد برطاعت و قسم بسبب و خیرات و زیرا که صبر بهترین یار و معین است برغیرش از طاعات و پرودنی از معاصی برای آنکه خدا فرمود ای کسانیکه ایمان آورده اید استعانت بجوئید در کارها بصبر و نماز بتحقیکه خدا با صابرین است یعنی خدا با آنها است بدادن توفیق و پایداری که باعث سهولت بجا آوردن عبادات میشود

عن المفتحات و هي انه مبشره على بعض ما يقع عظيم لانه فتوح من اداء شكره تعالى وهمها انه اعظم اسباب الفرح و سبل الى بشرات الدنيا والاخرة كما في قصة يوسف عليه السلام حيث تبع بالصبر على المحن عن هو اصله ليحاها بتمامها حتى قال في جواب اخوته انا يوسف وهذا اخي قد من الله علينا انه من يتق ويصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين ورزقه الله زليخا بحسن صحبته ثم في احاديث عن ائمتنا عليهم السلام ان زليخا ارادت ان تقف بعد عمى بصر يوسف شكوا اليه الحاجة فقالوا له انك فعلت ما فعلت معه و نحن نخاف عند ذلك منه فقال يا خير لا تخافي منه لاني رايته يخاف الله وانا لا اخاف من يخاف الله فوقفت على طريقه فلما مر بها قالت يا يوسف بحق الله الذي جعلك تعبد فانا عبيد له مملوكة وجعل لملوك مملكتهم عبد اقف فوقف لها يوسف عليه السلام فقال لها ما حدث على الامر الذي اراه على قالت حبست وحمالك والله ليس كان في مصر مثلي في الحسن وكان زوجي عنينا فقال يوسف

دوری کردن از زشتیها و از جمله فوائد این قصه این است که بیما میکند آدم را بنعمتهای خدا و منعم بزرگی بنعمتهای خدا را و آن باعث میشود که او شکر نعمت خدای منعم را وار جملهٔ فوائد مهم این است که بزرگترین سبب شدی ورسیدن بمراتب عالیهٔ دنیوی و اخروی مثل صبر یوسف وقصهٔ او که بواسطهٔ صبر برسد تا وجود دری ... لیخا رسید بهر حد که رسید تا آنجا که در جواب برادرهایش گفت من یوسفم و این است برادر من که منت خدا بهاده برما و گفت هر که پرهیزگار شد وصابر خدا ضایع نمیکند اجر نیکوکاران را، و بواسطهٔ همان صبر بود که رسید بتاو زلیخا را در بهترین صورت آنچنانکه در اخبار ما وارد شده از ائمه علیهم السلام که زلیخا میل کرد بزوری بایستد سرپاه یوسف شکایت کند از دوری ... ردیوسف بتاو گفتند مبادا که در تو بوسف طمع داریم در بوا یوسف زلیخا گفت اما من ترسی ندارم از او زیرا من دیدم دورا که از خدا می ترسد و من از کسیکه ترس از خدا دارد نمی ترسم لذا بود که اسعاد سرپاه تا آنکه یوسف بر دیشد گفت ای یوسف تو را قسم میدهم بحق خدائیکه بندگان را بواسطهٔ طاعت پادشاه میکند وقوی میدهد بدشاهان را بواسطهٔ معصیت بنده بوقف کن برای عرض حاجت یوسف ایستاد و گفت مر زلیخا چه غرض واداد کرد تورا بر آن کاریکه خواستی از من زلیخا گفت بینائی و جمال تو ورنگر آنکه نبود در مملکت مصر کسی بحسن وجمال من درحالیکه شوهر من دهمسرم عنین بودوغیر قادر بر کاری یوسف گفت ای زلیخا حکو بخواهد بود حال تو اگر نه نبی پیغمبری را که در حوالی مکان است که نام او محمد است صلی الله علیه و آله که در حسن وجمال همین بر تر است وجود او همین بیستر

در لیخا گفت تو را مت در آخر الزمان اسمه محمد ﷺ یکون احسن منی وجها واسمح کفاً فضلت مت بد لك النبی وصدقت به فما الیف تؤمنین به ولم تراه قالت لانك اذا ذکرت اسمه وصفته فی فمی وجدنی الله سجد حتی ترفع الی یوسف لما صدقت زلیخا بنبی واجره عظمتها عندك فعزا الله یوسف زلیخا هذا جبرئیل یقول استشنی هذا وبنی فضلت اسئل خصلا ثلاثة اولی ان ترجع شبابی الذی ان تکلمت بت وجهی الثانیة ان اکون معك فی الجنة فسمح جبرئیل جناحه علیها فعادت الی شبابها ووجهها جبرئیل یوسف وتکون فی الجنة معه

وهی من شدة حبها له قد حتحمت یوما فتدحرجن لدم علی الارض کان مکتوبا فیه یوسف یوسف اینما سال

وحکی انه لما اقتصدت فی سمت من دمها علی الارض یوسف یوسف ۷۷۳ وقیه وهی ان رجلا کان فی بنی اسرائیل حال فقیه عالم محتهد وکانت له امرأة وکان بها معجبا فمرضت فوجع علیه وجعا شدیدا حتی جلس فی بیت واغلق علی نفسه واحتجب عن الناس فلم یدخل علیه احد ثم ان امرأة من بنی اسرائیل سمعت به فجائته فقالت

است زلیخا گفت ایمان آوردم به او و تصدیق کردم نبوت او یوسف گفت چگونه ایمان آوردی و حال آنکه ندیدی او را زلیخا گفت همینکه نام او را بردی حب و علاقه او بدل من افتاد در حال سجده بمثابل وحی کرد بیوسف که چون زلیخا ایمان آورد به حبیب ما در حالیکه ندیده او را ما عطا کردیم به او هرچه بخواهد: یوسف گفت پرلیخا این جبرئیل است ومیگوید بخواه از ما آنچه بخواهی ومیل داری زلیخا گفت سه چیز درخواست من است اول آنکه جوانی من برگردد دوم آنکه تو که یوسف نبی همسر و شوهر من باشی سوم آنکه در بهشت با تو باشم جبرئیل پر خود را مالید به او پر گفت بعجوانی خود برگرد جبرئیل او را به یوسف و با او جوان شده بود بهتر و نقل شده از شدت دوستی زلیخا بیوسف که روزی حساب کرد پس از آنکه جوانی برگشت رسید و فرو رفت بهر جای بدنی که رسیده بود نقش بسته بود یوسف یوسف و پیر حکایت شده که زلیخا قصد کرده بود نقش بسته بود از جمله بدنی بر بدن یوسف یوسف

۱۷۳ ــ ودر آن کتاب است که رو یتشده در بنی اسرائیل مردی بود فقیه وداناومجتهد ودر بنی اسرائیل که بسیار او را دوست میداشتند آن زن مرد و مردم زن خلق بسیار راحت ودر رنج بودند تا کرد او آن علم را پنهان در خانه نشست و کسی را بخود راه نمیداد و در بروی خود بسته بود پس هیچکس بر او وارد نمیشد پس از بنی اسرائیل شنید مطلب را آمد پیش آن عالم و گفت او را

لي لبه حاجه استفتة منهالس يحب ي الأن ان فيه فهد فدهن لنس ولا مت الله فاحبروني لها فقلت استفتك في امر فعال ما هذه فقلت لي ستعرت من جارتي حلية فكنت البسه زمانا ثم بعثوا لتي فيه اعاريه قال نعم والله قلت انه قد مكث عندي زمانا طويلا وقد كان لك حق لردك له فقلت رحمك الله فتأسف علي ما ان الله ثم احتسبك فاصبر ما كان فيه ونفعه الله بقوله

۲۷۴ نقل عن بعض التواريخ في استفسار انه سخط كسري على جعبر فحبسه في بيت مظلم و مران بعد مدة يحدث فيقي الله على تلك الحال فارسل اليه من يسأله عن حاله فاذا هو منشرح الصدر مطمئن النفس فقال له مالك انت في هذه الحاله من الضيق و قال نعم انما قد اصطنعت ستة احلاط وعجنتهم واستعنت بهم التي اتقتني عني ما ترون قالوا صف لنا هذه الاحلاط امتدت سفته بهم عبد الملوي فقال نعم الحمد الاول و ثقته و به عن و حسن و هذا الثاني و هو الثالث

حاصلي است که بیندیشم من از آن و کسی نیست که خبر دهد مرا از آنچه کرد با من چون بیرسم و مشغل مرا حل کنی پس آنچه دیده اند که بپرسند مرا زن گفتن ارهسایه ام بدانه گ فتم نیکوی فرمانی از آن سفیده ؟ و بپرسیدم همسایه فرستاده پی آن کدار من بگیرد آید برگردانم بداو گفت نیز بخدا قسم آن نیز گفت زمان طویلی بود دهن بود گفت گر زمان طویلی بوده سزاوار نیست که برگردانی بداو گفت خدا رحمت کند پدرت پس چرا اسف و غم داری بر حبسه عاریه نبود اره خدا و بعد گرفته نا نبود هرد بخود امد و پسند گرفت از قول و کلام آن مرد

۲۷۴ ـ در کتاب سفینه نقل سردار بعضی از تواریخ که غضب کرد پادشاه کسری بر بوذرجمهر و او را حبس فرمود و بندانی کرد در محل باریکی و دستور داد که کسی و بخدمت نرسد وپای او برفتد و پایین خانه بود و می چند بعد فرستاد کسی و که از و خبری بگیرد و چگونگی حال اورا بیابند وقتی خبر گفتند او در دل وسعی واهتمام خاصی میکند تا بذوذرجمهر گفت دانی مقتی مکان و باریکی وضیقه نا می بینم خوشی و در حبس از خود مناسب نمیبینی گفت من محبوبی صاحبخانه ایش مده و او را استفسار میکنم و آن محبوس ادامه و در خوشی می بطور بیحد میبیند گفتند بیان کن برای ما تا بدانیم گفت ما هم نتوانیم فائده بر آن هنگام گرفتاری گفت بعد از ثقه و عتماد بخدای عز وجل در امور و هر روم علم باینکه هرچه مقدر شده باید بشود وشدنی است: واما سوم صبر است و آن بهتر چیزیست که بکار برد آدم مبتلا : واما چهارم اینکه اگر صبر نکنم پس چکنم وحال آنکه میدانم جزع و بیصبری

والصبر خير له ستعمله لممتحن واما الرابع فاذا لم اصبر فمذا اصنع ولا اعين على نفسي بالجزع واما الخامس فقد يكون اشد مما انافيه : واما السادس فمن ساعة الى ساعة فرج فبلغ ماقاله كسرى فاطلقه واعزه .

۱۷۵ لابی وقا بعض خرجت مع صديق لي بالبادية فضيق الطريق فمررأينا في بعض الطريق خيمة فقصدناه فسلمنا فرد علينا السلام فقلنا من انتم فسكت فقلنا لك لنا من انتم فقالت ادروا وجوهكم حتى اعمل من حقكم شيئاً ففعلنا فبسط لنا نمسحاً وقالت احلسوا حتى يجئ ابي ولا بث فدنا رفع طرف الخيمة و نظرت فرفعتها مرة فقلت استغفر الله تركه المقص وقالت اما الباقد فدقه ابي واما الرأكب فليس هو فلما ورد الراكب عليها ولي ياام عقيل عظم الله اجرك بسبب عقيل قالت وما حدث عليه قلت نعم قالت فما فعلت بناقته والقته في الشعب فقالت له ابن يا حمد يا مم القوم فقلت انه كنا قد نحره وسمعت لاصحابنا قشر عنه في

فائده ندارد امابیحم عم بیکه گ فداتر ا من هست وانچه از من میطلبم شدیدتر میطلبد وامیدشم اینکه در این ساعت امید فرج ورفع گرفتاریست خبر این گفتگو به کسری رسید اورا رها کرد و گرامی داشت

۱۷۵ ـ د کت سالی از بعضی نقل شده که گفت خارج شدم با رفیقی بسوی بیابان راه گم کردیم ناگاه دیدیم طرف راست ما خیمه ایست قصد آن رفتیم از آن طلبیدیم وسلام کردیم پس بود میان خیمه جواب سلام داد و گفت شما که هستید گفتیم ما گمشده ایم آمده ایم نزد شما که شب بوسیلهٔ نگیریم و بعضی بما گفت سورت خود بگرد بید از من ما ادکم حق همسایگی ما را رعایت کرد ادیم پس کرد برای ما پلاسی و گفت بنشینید تا پسرم بیاید و گاهی داخل خیمه و حیران بالا میرود و نگاه میکرد بدنبال پسرش تا آنکه مرتبهٔ بلند کرد و گفت از خدا خواهم مصون و ممنوع باشد قدم از آنکه می آید و گفت مثل اینکه شتر شتر پسر من است ولما سوار غیر وست تا آنکه سواره وارد شد آن زن و گفت خدا شو اجر بدهد در بارهٔ پسرت عقیل زن گفت وای بر تو عقل پسرم برد گفت بلی گفت بچه سبب گفت شتر بمارد و اسباب خود را میان خانه ریخت گفت پناه شو و پیرانی دوازدهین کن و گوسفندی آورد و گفت بکش اورا پس سر برید گوسفند را وقتی از آن غذائی تهیه کرد و خلوت ما گذشت و ما شروع کردیم بخوردن و تعجب کردیم بحسب آنچه پس از آنکه ما از خوردن فارغ شدیم آمد به سوی ما و گفت آیا همشهریان شما کسیکه بما دعوان گفتم بلی گفت بخوبی می آمدی

اکل لطعم و شعحب من صبره والمد فر فاخرجت اليه وقلت لها القوم اقسام من بحسن كتاب الله قلت ملي

قال فرء علي ابن اسمي بن موسى الماد ق قص اليه عن وجه قبول دعوة الصابر بن الدين اذا اصابتهم مصيبة بي جهنه ون قالت الله هذه لاله و بي كتاب الله هذه قلت والله ان هذه لاله في كتاب الله هذا قالت سالم عليكم فسمعت وعيت وكعبت ثم قالت اللهم اني فعلت هذا امر بي هذه حرلي منوعدتني بدتم قلت لو كان بقي احد لاحدلقت في بعض لقد بقي لي انسي من جهة حتى اليه و فخرجت من عنده وقلبي مرابنا اكمل منها ۷۷۶ عن الابراهيم و حدثني بعض الحاسبه ول خرجت واذا ابن بد لرباط حتى ا كنت عن بصري ف ا بعضه وقبها حل قد دهمت عنده واستر سلت بده و حلاه وهو يقول الحمد لله الذي وهب لي على الكبر اسمعيل واسحاق اللهم ان احمدك حمدا ه في محامد حمدك كفضلك اياي على سائر خلقك اد فضلتني على كثير ممن خلقت تفضيلا وعدت والله لا كلمة قد ب منه ه سعت بها د و ر بعد ن السلام وعدت له حمدت الله في اسئلتك عن شيئي اخبرني عنه لا فو ني دعني منه علم

که تسکین باید بآن دلمن اذمرگ پسر گفت گفتم خدایا وحل معقد صبر کند کسانی راکه هرگاه مصیبتی بایشان رسد صبر کنند و خبر آنرا من گفت بو را بخدا این آیه کتاب خداست وخبیس است که خوانندی در کتاب خدا گفتم بخدا در کتاب خدا این آیه است گفت خوانیم بعد سلام وداع نمودم و برخاست برود و گفتم بر گرد خدا بر تو رحمت کند و گفت خدا بر تو رحمت کند و دستور داد می صبر کنم صبر کردم پسر غلامش را فرستاد من وعده قدیمی بعد گفت اگر ممکن بود کسی بخانه ما نرود و نبیند و بدانی چرا اینرا میگویم نمیخواهم برای من پیدا شود قائم بحاجت خانه من باشد و من قسمی که خدای بر من حدی بر من نگذارد راوی میگوید بخاطرم گذشت که خدای بر من حدی بر من نگذارد مگر اینکه بدانم و گویا بدرد آن زن خارج شدیم و گویا بدرد آن کاهلی بر آمدیم

۷۷۶ ـ از او اعی نقل شده که گفت بعضی از سمعیل بن جعفر بن محمد بن علی حدیث کرد که من بدیدن پدرم رفتم بر او وارد شدم در حالیکه در کنار بستر او نشسته بودم و حشمهای او رقه بود و اشک از چشمهای او سرازیر بود و بیرون رفت و من بر گشتم حمد خدا است برای سید و آقای من خدایا حمد میکنم ترا بر حمدی که بر تو بر ای کند بر حمد بر هر چیز بر هر اندازه که تو بر ای دادی تو مرا بر تمام مخلوق خود آنچنان برتری دادی که بر کشتی از کبریا حلق کردی یا قسم برتری خاصی یا خود گفتم بخدا میپرسم از او که چه برتری

احمرك به فقلت رحمك الله علي ي قصته من قبل له تشاره فقال اولس بري مافقد
جمع بي فقلت بلي فقال والله لوان لله احب علي من بحر قني او مر البحر قدمر بي و
امر البحر قبر قني و امر الارض فخسف بي ما ارددت قط سجدة لاحبا ولا ارددت
له لاشكرا وان لي لست حاجة افتقضيها لي فقلت نعم فمن ماتشاء فقال بلي لكن
تتعهدني وقت صلاتي و تصغي بي عند قضائي وقد فقدته منذ امس فما ادري احدث
لي قال فقلت في نفسي ان في قضاء حاجته لقربة الى الله . قمت وخرجت في طلبه حتى
دخلت بين كتف الرمل اذا انا بسبع فدافترس الغلام و اكله فقلت انا لله وانا اليه
راجعون كيف اني هذا الغلام بصالح بحر بنه فاذا قوله قد استته و سلمت عليه فقلت
يرحمك الله لي سألت عن شيئ اتحدث بي به فقال لان عندي منه علم احدث فقال
فلت ب كرم بني الله و قرب منزله ابو بني الله ابوب نبي الله قلت بلي
كرم على الله بني واعظم عند الله منزله بني فقلت انه انشاء الله فصبر حتى استوحش
منه من كان ناس يعودون مرضانا مرارا لطريق فاعلم ان ابنك الذي احدث بي به وسألتني
اطلبه افترسه السبع فاعظم الله اجرك فقال الحمد لله الذي لم يجعل في قلبي حسرة

دادم دیگ شدم به ووسلام کردم جواب داد سلامم اگفتم خدا رحمت کند تو بمن می‌پرسم او تو
مسئلی را آن بمن خبر میدهی از آن به گفت اگ ن گاه دشم و دانم تو خبر میدهم
گفتم خدا رحمت کند تو را مرا چه مسئلی و مرا ی ازمسئلت‌های خدا دون سکر میکنی گفت
آیا نمی‌بینی چه کرده با من و چه همه عذاب متصل داشته گفتم چرا می‌بینم در عالم بسیار
عذابهای خدا گفت بخدا قسم هر آینه اگر خدا مرا رد من آنچه که بتواند مرا وامر کند
کوهها را که از روی من بگذرند و امر کند دریاها مرا غرق کنند مرا و امر کند بمن را که
مرا بشکم خود در کند خبری در خدا دردن خود نمی‌یابم خبر حب ودوستی باری تعالی و
رد نمیشود در دل من خبر سکه و گفت مرا تو حتی است آیا مرا میآوری حاجت مرا گفتم
بلی نگو هر چه خواهی گفت پسر کی دارم که پدید آنی مسجد در می وقت نماز وعده نمی‌دهد
وقت نگذارد و ادرو و گم کرده ام ویرا ضرر کن نه پس می‌یابی او را برای من بخود گفتم در
آن دن حاجت من بدست نه دیگری وقت بخدا مسجد پسم رفتم در طلب پسر او در آبکده خوردم
نه او بمن دو نیمهٔ دیگ و دیدم در نیمهٔ دریده پسر را و گفتم انا لله و انا اليه
راجعون جگر نه دوم پسر این مرد صالح خدا وجگر نه خبر پسرش در نه او بدهم گفت ناچار
شدم پیش او وسلام کردم و گفتم رحمت خدا بر تو باد اگر تو خبری بپرسم بمن خبر میدهی

من لدنه ثم شهق شهقه وسقط علی وجهه فجلست ساعه ثم حرکته فرأیته هو مت فقلت انا لله وانا الیه راجعون کیف اعمل فی امره من یعینی علی غسله وکفنه ودفنه وحفر قبره فبینما انا کذالک اذا انا برکب قد اقبلوا فاشرت الیهم فاقبلوا نحوی حتی وقفوا علی فقالوا من انت وما هذا فاخبرتهم بقصتی فقالوا رحمهم وسقوی حتی غسله بماء البحر وکفنه بثوب کان معهم وتقدمت وصلیت علیه معهم ودفناه و دفناه فی مصلته وجلست عند قبره فتلوت القرآن فلما بلغت الی قوله تعالی من الصابرین سمعت قائلا یقول علیه فرأیت صاحبی فی احسن الصور واجملها وهی فی روضه خضراء علیه ثیاب خضره قائما یتلو القرآن فقلت له الست صاحبی قال بلی قلت فما الذی صیرک الی ما اری فقال اسلم الی ورد من الصبر ما لم یرد علی احد الا ما شاء الله

گفت اگر نزد من علمی باشد آن خبر و پیام خدا میدهم بتو گفت نه و گفتم پس به قریب بخدا پیشتر است یا پیغمبر خدا ایوب آیا بتو گفتم می بری نزد خدا یا ایوب گفت نه پیغمبر خدا ایوب گرامی‌تر و بزرگوار است نزد خدا و منزلهٔ او بالاتر است گفتم جان که جنین است است خدا مبتلا کرد اورا واوسپر کرد حتی ابتلای اوباندازهٔ شد که کسان او از او دوری کردند وهر که از راه عبور میکرد سر پیش میخورد به او : بدانکه پسر تو که بمن گفتی از او خبری بیاورم و بجویم اورا درندگان دریده‌اند او را خدا اجر بتو ارزانی کند در این مصیبت : گفت حمد میکنم خدای متعال راکه قرار داد در دل من آرزو وحسرتی از دنیا وبعد نالهٔ دردناک از روی زمین نشستم ساعتی پهلوی او وبعد حرکتی دادم به او دیدم از دنیا رفته گفتم انا لله و انا الیه راجعون حکونه شمائی وعمل کنم امر کفن ودفن اورا و که یاری کند مرا در غسل و کفن و دفن وحفر قبر او در این بیابان ناگاه قصد من پیدا شد قصد من رفتن دارند بآنها اشاره کردم رو کردند بطرف من و آمدند پیش من توقف کردند و گفتند که هستی تو واز حبس بآنها خبر دادم قصه را آنها هم شنیدند مرکبهای خود را بمن تعارف کردند مرا بآنکه غسل دادم جسد او را به آب دریا و کفن کردیم بسر جنازه‌ئی که بآنها بود وبنماز ایستادیم بسر او با جماعت ودر خود سایه‌بان او دفن کردیم اورا ونشستم سر قبر او و قرآن قرائت کردم تا آنکه ساعتهائی ازشب گذشت پس خوابم برد درخواب دیدم او در بهترین وضعی و نیکوترین حالی در باغی سبز وخرم وپوشیده بود لباسهای سبز وپسندیده قرآن میخواند گفتم آیا تو رفیق من نیستی گفت چرا : گفتم اگر تو رفیق منی پس بچه‌عمل باین مقام رسیدی که می مشاهده میکنم گفت بدانکه من در دنیا صابر بودم برای خدا قرار گرفتم وبمرتبهٔ رسیدم که نمیرسد بآن مرتبه کسی مگر بصبر وشکر گذاری نزد نعمت وار حواب بیدار شدم .

عبدالرحمن وانتهبت [۷۱۷] وفيه قال ابوقدامه الشامي كنت اميراً على الجيش في بعض الغزوات فدخلت بعض البلدان فدعوت الناس ورغبتهم بالجهاد وذكرت فضل الشهداء وما لاهلها ثم تعرق الناس وركبت فرسي الى منزلي فاذا بامرأة من احسن الناس تنادي يا اباقدامه فمضيت ولم احب فقلن هذا كان الصالحون فوقفت فجئت فدفعن الي رقعة وخرقة مشدودة فاصرفت ناكسة فنظرت في الرقعة واذا فيها مكتوب ان دعوتنا الى الجهاد رغبة في الثواب ولا رغبة لي في ذلك فقطعت الحبل من رأسي وهممت بردها الي الجارية فقلت لعل الله يرى شعري قيد فرسك في سبيله فنظرت الى قطن في مسجة الغزل فوجدت بعلام من بلدي فصرت بقتل حسرا فتقدمت اليه فقلت رفقي غلام من اين حل ولا بد من ان يحول الحبال فيها فارحلها فارجع عن موضعك هذا فقال اتأمرني بالرجوع وقد قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذا لقيتم الذين كفروا زحفا فلا تولوهم الادبار وقرأ الآية الى آخرها فجعلت على هجس ان معي قصد وقد مه اقرني [۷۱۸] انه اسهم فقلت هذا

۷۱۷ ـ و در آن کتاب نقل شده که ابوقدامه شامی گفت من امیر لشکری بودم در بعضی از جنگها داخل بعضی از بلاد شدم که مردم را بجهاد و ترغیب کنم برای جنگ و بیان کردم فضیلت شهادت را و مقدماتی را که برای شهید هست و بعد از کلمات من مردم پراکنده شدند و من هم سوار مرکب شدم و بروم میرفتم ناگاه زنیکه دارای جمال بود صدا زد مرا و گفت ای ابا قدامه من ترا بخدا دادم و خوب نگفتم این را گفت این بستر رفتار نیکوکاران که بسخن ضعیف گوش ندهند : بعد از این کلام ایستادم آن زن آمد و داد بمن کاغذی وقطعهٔ پارچه بسته شده و من برگشتم اما گریبان مرکب در رقعه و کاغذ نگاه کردم دیدم در آن نوشته تو مرا بجهاد خواندی بجهاد و ترغیب کردی بثواب جهاد و من قدرت بر جهاد وتحصیل ثواب نداشتم ولی بذل کردم در آن راه عزیزترین چیزی که در دسترس من بود و آن این دو گیسوی من است و فرستادم بسوی تو و در دسترس تو قرار دادم که آنها را افسار وقید بدست خود کنی و در راه خدا بآن بجنگی امید دارم خدا بدست سوی من که افسار اسب تو است که در راه خدا مجنگد و گیسوی مرا نکند و من بمیرم در رقیم میدان جنگ صبح روز جنگ دیدم پسر بچهٔ بین دو صف جنگ میزند با دست خالی و بی سلاحه خیلی خوب و بهاو گفتم پسر تو پسر بچهٔ هستی مغرور و من ایمن نیستم بر تو ممکن است سواران جولانی کنند و تو زیردست و پا نابود شوی برگرد بعضی حرفهای خوب بمن بزن برگرد و حرف آنچه خدای متعال بیان کرده در آیهٔ شریفه یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا الخ از اینکه مؤمنین پشت

وقت قرض فمازال يلح علي حتى قلت بشرط ان من الله علينا بالشهادة اكون في شفاعتك قال نعم فاعطيته ثلاثة اسهم فوضع سهما في قوسه و رمى به فقتل وما ثم رمى بالاخر فقتل وعلى عليه السلام جالس و ابوقتادة سلام موضع فحط له سهما فوضع بين عينيه فوضع رأسه على فرسه و مات من ساعته فقمت اليه فقلت له سهم فعل بعم وخال في الثالث حاجة قال ادخل المدينة فالق سلاحي وسلم حتى يسلم واخبرهم و هي التي عطشت شعرها لتقسمه بها فاطمة وسلم عليها فهي اول امنت و الدي وهي هذا العام بي ثم مات فحملت له و وقفت فلما هممت ان انصرف عن قبره قدمت الارض فالقته على ظهرها فصار لاصحابه سلاما من بعده لعله خرج يغيرون امه فقلت ان الارض لتقبض من هو شر من هذا فقمت وصليت ركعتين ودعوت الله فسمعت صوتا من قبره ان قدامه اثراء ولي الله فمر بي حتى ان علمه الصبر و الفته فلما دخلت المدينة دخلت الدير والتمست فيه الراهب حتى اتيته فلما رائني عادت الى امها

بجنگ کشد وفرار کند وآنه را با آخر خواند چون این استقامت دیدم او را مرد پیری که با من بود سوار کردم آنوقت نمی گفت قدمه من قرض بده صحیفه سرگ بکار برم گفتم این وقت وقت قرض دادن است والله ترا نگذارم گفتم سهم بشرط نجات گر خدا ترا توفیق شهادت دهد و شهید شدی مرا شفاعت کنی گفت بسیار خوب پس سه تیر بدو انداخت یکی پس دیگری پر کمان گذاشت و هر سه تیر بدشمن بنی را کشت و بعد تیر دوم و سوم دیگری را کشت و سه سلام کرد اول سلام وداع پیری دوم سلام دوستی دوم سلام جدائی پس گذاشت سرش را به فراش دین و من خلوت رفتم و گفتم تو موش بنی عهده بیرون رفتی گفت بسیار خوب ولی مرا هم شو حاجتی است هر گاه مدینه رفتی پیش مادر من رو و خبر مرگ من را بدو و مرگ و حال مرا بداو خبر بده ومادر من همان دیر است که موهای خود را بشو داد که در ریسمان است قبر بکنی وسلام من برسانی و بدانکه مرد من سالم وارد جنگ مصیبت زده شد بپیش من و امسال هم مصیبت من گرفتند پس گفتم گفتار تو را برای او گویم و دلش خوش کردم پس از آنکه عزم مدینه کردم از دیر بیرون آمدم و ترا بدو باز گذاشتم و روی قبر افتاد گفتم که سر بردند گفتند خوبی بود بخود هم ورم کرد بدون این مدارس بجنگ آمده دین است که دین ورا قبول نکرده ؛ در جواب گفتم دیر بدتر از اورا قبول میکند در خشم دور رکعت نماز خواندم وخدا را بر این بنده خوب ستودم سپس بدانی رفتم و بگذر دوست خدا را بروی دیر و من هم جای خود بودم تا آمدند پرندگانی وادرا خوردند پس از آنکه مدینه رفتم بسراغ مادر جوان رفتم تا آنکه در خانه او در آمدم خبر مرگ پسرش را

وفات به عده هد بوفد عه ولیس معه احی وقد اصیب فی له الاول بابی وفی هذا العام
اخی فحزنت امه فقالت امعز م مهیماً فقلت ما معنی هذ قالت ان کان مات ولدی
فعزی وان کان مات شهیدا فهنئی فقلت لا بل مات شهید فقالت له علامة فهل بقیها
قلت نعم لم تقبله الارض حتی نزلت الطیر فأکلت لحمه وترکت عظامه فدفنتها
فقالت الحمدلله فسمعت لها تحرج فتحتته واخرجت عنه مسحا وعلاً من حدید و
وجدت له کان اواحده الذی لبس هذ المسح وعلی نفسه بهذ العمل وبحی مولاه وقال
فی مناجاته اللهی احشرنی فی حواصل الطیر، وستجاب الله سبحانه دعائه وحمله الله
۷۷۸ فی لیله وفی الحدیث ان موسی ﷺ قال یا رب احب خلقک الیک و کثرهم
لک عبادة فامره الله تعالی ان یه بی لی قریة علی ساحل البحر واخبره انه یجده فی
مکان قدسماه له فوصل ﷺ الی ذلک المکان فوقف علی رجا محدوم معهد برص
وسجع فقال له موسی فعل موسی یا خیر المسل ان الرجل الذی سألت وبی ان ترینی راه
فقال خیر لنبی هو، فقال له هذا فعل بخیر المسل ان کنت احب ان اراه صواما قواما

تا مرا دید برگشت سوی مادرش و گفت مادر او قدامه است آمده ور ادرم نسبت به او مثل
اینکه همه سوی که سال وا نسبت پدر م گرفتار شدیم در امسال نسبت برادرم مبتلا شدیم
مادرش از خانه بیرون آمد و گفت آیا بدرت نمی میدهی و با سر پاک میکنی گفتم چیست
معنای کلام تو گفت اگر پسرم به حل خود مرده بدرت بگو نمی و گرکشته شده در راه
دین تعزیت بگو گفتم نه بلکه شهید شده و به اجل خود نمرده گفت پسر من نشانه دارد آیا
دندانهای تو آن نشانه را گفتم بلی دیدم تو را قبول نکرد تا آنکه پرندگانی آمدند و گوشت
او را خوردند واستخوان او را گذاشتند ومن دفن کردم آنها را آنگاه حمد وشکر خدا
بجا آورد ومن خوشحال شدم و دادم تا کرد و میرون آورد پلاس و بخشری آهنی و گفت پسر
من هرگاه شب میشد میپوشید این پلاس و بخشری را نگذارد خود میکرد و بخود عمل میبرد و
مناجات با خدا میکرد و از جمله درخواستهای او از خدا این بود که خدا مرا محشور
گرداند در حوصله‌های پرندگان حمد خدا کردم که مستجاب کرد خدای تورا خدا
رحمت کند تو را

۷۷۸ . در کتاب سفینه وارد شده که حضرت موسی علیه‌السلام بندگه خدا عرض کرد
خدایا نمایان نمی محبوبتر از خلق را نسوی تو و نه از همه بیشتر عبادت کند تورا
امر فرمود خدای متعال برود بسوی دهی کنار دریا وخضرداد بموسی که خواهی یافت اورادر

فقال جبرئيل هذا احبّ الى الله و عبده من الصوم و القوام و قد امرت بارهاب كريمتيه فسمع ما يقول فاشار جبرئيل الى عينيه فسألنا على خدمه فقال متعتني بهما حيث شئت وسلبتني اياهما حيث شئت و اعنت لي فاشار جبرئيل الامين فرد وصول فقال له موسى عليه السلام يا عبدالله بأي رحل محبب الدعوه وبأي احسن ادعوك له يعني فرد عليها وهب من حوا حيث شئت و سرقت من العلة فعلت فقال رحمه الله عنه لا ارد شيئاً من ذلك احتكم لي احبّ التي من احسن لي فقال له موسى سمعت بقول ابيار دوصول هذا الس والصلة الواصلان اليك من ذلك فقال ما احد في هذا البلد بمعرفة غيري فوقل بعبده فراح عليه السلام متعجب وقال هذا عبد اهل الدنيا

۷۷۹ لالي قال سلم بن سار قدمت البحرين فاصبت من ثمارها دنوق و مال ويسار و كنت اراها محزونة فقلت عنها مدة طويلة ثم اتيتها يوما فرأيتها

مکان مخصوصی که نام برده شد رفت موسی دید مکان پر خورد مرد کی که بیماری مرض جذام بود ورمی کرد و بدن مرض هم دست وسیع میکرد خدای متعال را حضرت موسی بجبرئیل گفت کجا است مردی که خواستم از حق تعالی شفا یابد او را جبرئیل گفت او همین است که تکلم له موسی علیه السلام گفت بدرستیکه من دوست داشتم به بینم اورا زراعتدار و نمازخوان جبرئیل گفت همین گرامی تر است نزد خدا و عبادت کننده تر است از روی زمین نمازخوان نزد خدا همین ملعون شدم پس سلام دوستم داد گوش کن به بین چه میگوید جبرئیل امین را که دعا میکرد و سلام او آب دهان ریخت بر گونه اش و کور شد : گفت خدایا بیامرز مرا ای مهربان وقتی خواستی و گرفتی از من آن دو هنگامیکه بخواستی و بر گذشتی در من آن روی دیوار : ای بیکو کردار : وای فریادرس موسی علیه السلام گفت نه و گفت من مردی هستم مستجاب الدعوه اگر بخواهی و دوست نداری هر آینه بخواهم از خدای عزوجل برگرداند بر تو آنچه بر اعضای بدنت از بین رفته و بخواهم بهبودی بخشد تو را از مرض : گفت نه دوست ندارم که تو دعا کنی و شفا بابم زیرا آنچه برای من بخواهد او یعنی خدا دوست میدارم از آنچه خود بخواهم برای خودم موسی گفت شنیدم میگفتی با دل و صوت آنچه بگوی و حفظ نمی رسیده صرف خدا : گفت لیکن خدا بمن داد این بلد که بغیر من نداده این است که بستاید او را و عبادت نمیکند غیر من زیرا که مقدس دوست خوش این مزینة معرفت دیدند او خضر بموسی علیه السلام رفت با حالت تعجب و گفت این است عابدترین تمام مردم .

۷۷۹ - در کتاب لالی وارد است که محمد بن سلام گفت وارد بحرین شدم در شهری بیمار کرد مرا بی که برای او بود پسرها و بنده ها و مال و ثروتی و با این همه دیدم گرفتار غمه

وسئلت عنها وهي صاحبة مسرورة فقلت لها ان شئت قلت انك لمنعمت علائم
ترسل شيئا في البحر الا ربح ولا في البر شيئا الا غلب ورهب الرفيق ومات البنون فقلت
لها برحمك الله رأيتك محزونة في ذلك اليوم ومسرورة في هذا اليوم فقالت نعم اني لما
كنت فيه كنت فيه من سعة الدنيا وحسن الحال وكون الله قد منحني في
الدنيا فقد وهب لي ولدي ورفيقي رجوت ان يكون الله قد ذخر لي عنده شيئا ٧٨٠
وقد عن المسرة التي خرج الى اليمن فرزقني امرأة لها مال كثير ورفيق وولد وحال
حسنة فقدم عندها فلما اراد الرحيل عن ذلك الحي قالت نعم ما رأيت هذا الرفيق
مني ثم انه ذهب يواعد ثم زال عنها فوجدها قد ذهب مالها ورفيقها ومات ولدها و
بقيت منزلها وهي مسرورة فقلت لها اتضحكين مع ما قد نزل بك فقالت عبد الله
كنت في حال انعمه في حرمان كثيرة فعلمت انها من قلة الشكر فانا اليوم في هذه

است خارج شدم از بحر من و بعد مدتی سویل بار گرفتم بجزایر مرد و بودم در بار او کسی
را اولاد و غلامان را از من خواستم و وارد شدم بر او دیدم خندان است و مسرور گفتم چگونه
می باشد میبینم خندان و مسرور گفت بلی بعد از رفتن شما بفرستادم مدتی بدرون مگر
آنکه عزم شد و بفرستادم بجزایر مگر آنچه هزار شد نصف آن بندها و دست رفت و پسران
تیر مردند : گفتم خدا رحمت کند تورا در آن حال من عمده بودی و الان تورا شاد می بینم علت
چیست گفت بلی در آن وقت و بعد بودم و سعه و در حال محزون بودم بر امید میدم خدا
عجله کرده باشد در جزای حسناتم در دنیا بمن داده باشد و در آخرت دستم تهی باشد : ولی
بعد از آنکه گرفتن من مرا برو و در غلامانم امیدوارم خدا بجزیره کریمه بسند برد خود بمن
در آخر عمر خدا مسرور دارم

۷۸۰ ـ و در آن کتاب است از مبرد که رفته است بیمن و وارد شده بر دی که برای
او مال و اولاد و غلامان زیادی بوده است و حال خوشی داشته چند روزی اقامت کرده نزد او
و وقت رفتن گفته بزن زن بمن حاجتی داری : گفته است هرگاه باین بلاد آمدی برما وارد
شو و چند سال گذشته بعد رفته و برگشته و وارد شده بآن دیده مالها و غلامان و اولاد
و مرده و از بین رفته اند و منزلش بر جا فروخته اما خود او خندان است و شاش و مسرور : مبرد به
او گفته آیا می خندی با وجود این همه مصائب بر تو : آن زن گفته ای شده خدا بودم در حال
نعمت و فراوانی با غم و اندوه فراوان داشتم غیر شکر بود و فعل در این حال چند یم
بشکر آنچه خدا اعطا کرده او صبر کردن

الحمد لله اصبحت شکر لله تعالی علی ما فعل لی من الخیر [۷۸۱] وقیه قال بعضهم قصدت عیادان فی بدایتی فوجدا ابا یرحن اعمی محدوم قد صرع و سقط بأکل لحمه و قمت رأسه و وقعت فی حجری واذا ورد السلام فقد افاق فرأیت هذا الفعل الذی یفعل بی من ربی فوجدته لم یقطعنی عن ذکره و لا شغلنی عن طاعته [۷۸۲] وقیه ووقف خیر من اهل الصناعة ثلاثة دنانیر من ثمنه وکان مسرفا متکلفا فلما مات لم یبق له فقیل له فی ذلک فقال لیس موت الاولاد بجدید ولست فی اصابة المصیبة متفردا ولیس فی الجزع فائدة فلم تلومونی

[۷۸۳] وقیه عن ابی عبد الله علیه السلام انه عزی رجلا عن ابن له فقال له کان ابنک ابنا لله فقبضه الیه وکان ابنک عاریة فی یدیک فقبضها منک وکان ابنک وهبة فانتزعها منک فاحتسب اجرک فیه فقال یا ابن رسول الله فقد ابنی فقال ان لک فی ابنک ثلاث خصال هو ابنک کما کان و اجرک فیه عظیم و ذکره لک جمیل

۷۸۱ ـ ودر آن کتاب است از بعضی که گفت قصد کردم روم عیادان در اوان عمرم و جوانی ناگاه برخوردم بمردکوری که مبتلا بود بدرد صرع و بیهوش افتاده و موریچه گان میخوردند گوشت بدن اورا گفت چون چنین دیدم برو سلام بر او و گفتم بر دامن و بر خود در این پاره سخنی می گفتم معناوی که بهوش آمد گفت من قسم خورده ام که فاصله شده بین من و خدای من قسم به حق خدا اگر مرا رها کند و پاره پاره کنند دلم رنجد بخواهد شد هیچ دوستی او

ودر آن کتاب است که مردی از اهل یمامه دفن کرد سه پسر خود را و هر سه مسرور بود و خوشحال بین مردم که گویا از او کسی نمرده در این باره با او صحبت شد گفت سه ک اولاد چیز تازه نیست و نیستم من تنها کسی که مصیبت دیده باشد و در جزع و بی صبری نیست

در این حال ملامت من بی جا است

۷۸۳ ـ ودر آن کتاب نقل شده است حضرت رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش که بود پس از آنکه حضرت صادق علیه السلام مصیبت زده شده بمرگ پسرش اسمعیل و او بزرگ اولادش بود وقتی سرسفره خواست غذا میل کند و بدعا واصحاب جمع بودند روی آنها تبسم کرد و شروع کرد بخوردن بهتر از همیشه روزه دار که نیست را بعد خوردن و میگذاشت طعام جلو آنها: اصحاب اثر خرسندی و غمی ندیدند در روی حضرت پس برخاست گفتند یابن رسول الله ما عجبی دیدیم در شما مصیبت چنین بزرگ بر شما رسید شما و شمارا در این حال می بینیم فرمود چرا

منك عجبا اصبت بمثل هذا الابن وانت كما ترى فقال تعالى لا تكون ماترون وقد حدثني حبر الصدق انه وقف ابي مسلم وانه كان من قوم يعرفون الموت فلم يذكروا ما بعد الموت منهم وسلموا الامر حالا بهم عروجل [۷۸۴] وفيه قال احنف بن قيس تعلموا الحلم والصبر فاني بحلمه قعد لابن ملجم فقام من قيس بن عاصم قبل وما بلغ من حلمه قال كنا نعود عبدة ابن ملجم مقتولا به فما حل حبوته ولا قطع حديثه حتى فرغ ثم التفت الي قيس فقال ما حملك على ما فعلت قال ما حملت قال اكنت تعرف عبدك وحسن رأيك وجهد فقد اغشتك ثم التفت الى ابنه وقال يا بني اعمدوا الى جسم عمه وشدوه وثيقا وشدوا رأسه حتى اصلي عليه ففعلوا ذلك ثم اقبل على ابن ملجم فقال ويحك ما حملك على ما صنعت بي وبأهلي فقال ما صنعت بك شرا ما صنعت بنفسك ان سيفي كان لسما فقال ويحك فما حملك على ذلك ويلك [۷۸۵] وفيه قد حكي انه كان له غلام نائم فدخل عليه ذات يوم فحسبه الرئيس الحمي فوضع له سكينا فحسبه وثبت فوثب الرجل فقال سبحان الله

حسین ابن قاسم وحال آن که نمی دانسته از راست گوئی او را سنگوبش کرده و شما با این همه علم و بردباری نسبت به پسر خود چنین مرگ را پذیرفتید و انکار نکردید که مرگ نمیگذارد انها و تسلیم شدند در برابر امر حالشان

۷۸۴ ـ و در آن کتاب است که احنف بن قیس گفت بحلم و صبر را بیاموزید من در مرگ قاتم آنرا دیدم گفته شد که آموختی گفت از قیس پسر عاصم گفته شد بحلم او گفت ما همیشه بعیادتش میرفتیم و او از این هنگام آزرده نمیشد گفته پسرش و قاتلش را بگذارید تا با او سخن بگوید و با پدرش وداع کند و بکلام او گوش فرا دهد پس بکلام او گوش داد و به او گفت ای دشمن خدا چه وادارکرد تو را که پسر مرا بکشی؟ گفت عیب کردم؟ گفت آیا مرگ عیب است؟ گفت نه ولی چون خودرا غضب کردی پروردگار خود را فراموش کردی و بخشیدم تو را بعد از این فکند به اولادش و گفت توجه کند بعضی بر ادر خود و ورا عفو دهند و گفت کنید و وقتی فارغ شدند ساعتی نماز نگذارم بر او پس از آنکه دفن کردند گفت مادر و پسر از ما بیعه شد و از ما بیعه دیگر است تا دانم راضی هست تا من عفو و بخشش بنماید به پسر من یا نه و ندهد او را عذابی

۷۸۵ و در آن کتاب حکایت کند که غلامی شاگردی بود داخل شد بر استاد روزی در حالی که او خفته بود و در دست او دشنه بود آشفته گفت حسبه عصابه سر بستی گفت دیشب سر درد می کردم گفت سبحان الله مدت عمر در نعمت و عافیت خدا بودی و به

انك طوا عمرك في رحمة الله وعفوه لم تشد على أست كتب شكا فتحمي يوم واحد شدت على أست كتب شكايه ۷۸۶ وقد قال رسول الله ﷺ اذا كان يوم القيامة نادت الله لطائفة من امتي احتجبه تطير بهم الى الجنة بسرورهم فيها ويتنعمون بها يشتهيه انفسهم وتقول لهم الملائكة هل رأيتم الحساب تقولون ما رأينا حسابا تقولون هل مررتم على الصراط يقولون ما رأينا الصراط وتقولون هل رأيتم جهنم يقولون ما رأينا شيئا تقول لهم الملائكة انتم من امة اي من قولون من امة محمد ﷺ تقولون لهم اقسمكم بالله اخبرونا ماكان عملكم في الدنيا تقولون كنا نوحد الله تعالى ونصدق حسنه هذه الحديث تقول لهم الملائكة هذا الحسنات تقولون كنا اذا حلوا مع الله استحيينا من معصيته ولم نرضى بقدره من يسير تقول الملائكة حق لكم هذا المقام

« باب السخاء والجود »

۷۸۷ ارشاد ديلمي عن ابن ﷺ السخي قريب من الله قريب من الناس قريب

يعني سخن كاعدي كه علامت سكوت باشد وحال بندرو است كردي علامت سخن ميرسي يعني ۷۸۶ ـ ودر آن كتاب است كه رسول خدا صلي الله عليه وآله فرمود هر گاه روز قيامت شود ميرويانند خدا براي سنه از امت من پرهائي كه طيران و پرواز كنند بسوي بهشت و گردش ميكنند در بهشت وتنعم ولذت مي برند بهر چيزي كه بخواهند ومايل كنند وملائكه ميگويند به آنها آيا حساب ديده ايد ميگويند نديديم حساب مي گويند آيا از صراط گذشته ايد مي گويند در خواب ملائكه كه نديديم صراط ملائكه ميگويند آيا جهنم ديده ايد ميگويند صاحب نديده ايم ملائكه گويند شما امت كدام پيغمبر هستيد ميگويند ما امت محمد (ص) هستيم ملائكه بآنها ميگويند شمارا بخدا قسم خبر دهيد ما كه چه بوده عمل شما در دنيا گويند ما دو خصلت بود كه رسانيد خدا ما را بدان جنس بآن مرتبه ومنزلت بزرگ ملائكه ميگويند چه بود آن دو خصلت ميگويند هر گاه خلوت ميكرديم بخدا وعيب ميبود خجالت ميكشيديم معصيت كنيم بودا وراضي بوديم بآنچه حد مقدر كرده بود ملائكه ميگويند سزاوار است براي شما اين مقام ومرتبه

(باب جود وسخا وبذل)

۷۸۷ در كتاب ارشاد ديلمي نقل شده كه رسول خدا صلي الله عليه و آله فرموده

من الجنة بعيد من الناس بعيد من الله بعيد من الناس بعيد من الجنة قريب من النار ولجاهل السخي احب الى الله من العابد البخيل ۷۸۸ وفيه قال علي بن الحسين عليه السلام اني لابادر على قضاء حاجة عدوي خوفا ان يفضيها غيري فاراني مستعبدا ۷۸۹ و فيه ايضا روي ان امير المؤمنين عليه السلام اتاه اعرابي في حاجة فقال له اكتبها على الارض فاني اكره ان يرى ذل السؤال في وجه السائل ۷۹۰ وفيه جاء رجل الى الرضا عليه السلام فقال يابن رسول الله صلى الله عليه وآله لقد قعدت نفقتي ولم يبق معي ما يوصلني الى اهلي وعرضي وانا اتصدق بصدقتك فدخل داره واخرج كيسا من الباب وقال خذ هذه الصرة وكان فيها مائتا دينار وقال لاحاجة لنا الى صدقتك فقال له يابن رسول لم لا تخرج وجهك فقد سخى اهلك لا يرى ذل السؤال في وجه السائل

يا حجة بن الحسن العسكري (ع)

۷۹۱ مجموعه ورام عن ابي عبد الله عليه السلام قال السخاء شجرة من الجنة متدلية

آدم سخی نزدیك است به خدا ونمردم وبه بهشت ودور است از آتش وآدم بخیل دور است از خدا ونزدیك مردم و بهشت نزدیك است به آتش و نادان سخی را خدا دوست دارد از عابد بخیل ۷۸۸ ـ وفیه آن کتاب است که امام چهارم علیه السلام فرمود بدرستی که من پیش دستی می کنم بر آوردن حاجت دشمن خود از ترس این که دیگری بر آورد حاجت او را و به بی نیاز شود

۷۸۹ ـ وفیه در آن کتاب نوشته شده که امیر المؤمنین علیه السلام هرگاه می آمد او را صاحب حاجتی میفرمود بنویس حاجت خود را بر زمین زیرا که من شرم میکنم از اینکه ذلت سؤال کننده

۷۹۰ ـ وفیه در آن کتاب است که آمد مردی خدمت امام هشتم علیه السلام وعرض کرد یابن رسول الله زاد وخرجی وتوشه راه گم کردم ونیست با من چیزی که مرا برساند به اهل خود پس قرمود حضرت ووقتی بمنزل خود برسم صدقه بدهم از شما آنرا حضرت داخل خانه شد ودست را از شکاف در بیرون کرد و فرمود بگیر این همیان را ودر آن دویست دینار طلا بود: وفرمود ما را حاجتی نیست بانکه بوصدقه بدهی عرض کرد ای پسر رسول خدا جرا صورت خود را بیرون نکردی وبما نشان ندادی: فرمود ما خانواده همتیم که نمیتوانیم به تسلیم دلت وخواری سؤال درون سؤال کننده

۷۹۱ ـ در کتاب مجموعه ورام نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود سخاوت

[illegible] ۷۹۲ [illegible] رسول
[illegible] السخاء
[illegible] ۹۳ [illegible] خلق بد پیمانه
[illegible] الخلق و السخاء و اله
[illegible] ۱۹۴ [illegible] رسول الله دلّنی علی عمل
[illegible] شاء السلام وحسن الکلام
۹۵ [illegible]
[illegible]
۱۹۶ [illegible]

[illegible] که [illegible] آن
[illegible] اول بهشت

۷۹۲ [illegible] مرتبل [illegible] دار که خدای بسیار
[illegible] و [illegible] و [illegible] مسعود [illegible] مگر
[illegible] خلق [illegible] گ [illegible] [illegible] بسیار [illegible]
شما را

۷۹۳ـ و در آن کتاب است که رسول خدا [illegible] و خلق و دو صفت است که خدا دوست دارد آن دو را : و دو خلق و صفت است که خدای متعال مبغوض دارد آن دو [illegible] و که دوست دارد خدا آنها را حسن خلق است و سخاوت : و [illegible] دو که مبغوض خدا است بد خلقی است و بخل

۹۴ [illegible] در آن کتاب ... یعنی نقل شده که گفت گفتم بر سر [illegible] علیه و آله راهنمائی فرما مرا بعملی که داخل کند مرا بهشت فرمود [illegible] که [illegible] گفتن سلام کردن و نیکو سخن گفتن

۷۹۵ـ و از ابن مسعود نقل شده [illegible] که فرمود [illegible] بنده [illegible] و کاه گر بر ارکاند در کوهان شتر و فرمود خدای متعال [illegible] گیرد بر ملائکه

۱۹۶ـ در کتاب [illegible] که مردی [illegible] بن علی علیهما السلام خبری حضرت عطا فرمود به او پنجاه هزار درهم و چون خود [illegible] فرمود بخدا آن نجهت کریمه و فرمود تمام بخشش بندگان آخرت و کریمهٔ خصلت [illegible] و گفته شده که امیر المؤمنین

الف درهم واعطى الحمار طيلسانه كراء وقال عليه السلام تمام المروة اعطاء الاجر لحمل الصدقة وقيل ان موسى عليه السلام بكى يوما فسئلوه عن سبب بكائه فقال مضت لنا سبعة ايام لم نأكل صيفا ۷۹۷ وقد روى انه لا ينبغي للرجل ان يأنف منها قيام الرجل في مجلسه لأبيه و خلاسه قبه وخدمة الرجل لضيفه وخدمة العالم لمن يتعلم منه و تسئول عن العلم وكانوا عليهم السلام يخدمون الضيف فاراد الرجل لم يمنعوه عنى رخصة كرهه لرخصته ۷۹۸ وقد روى ان الشمس لم تطلع يوما على قرية مثل ما طلعت عليهم مجال لان ضيفوا حدا وكان صلى الله عليه وآله وسلم من اكرم الضيف فقد اكرم سبعين نبيا ومن قرى ضيفه وهما فله بكل الف الف درهم في سبعة ابواب من

۷۹۹ مؤلف اخبار عن الصادق عن موسى بن جعفر عليه السلام ان رجلا شكى اليه من قسوة قلبه فقال له اكثر من ذكر الموت وقال صلى الله عليه وآله وسلم ما ضاع مع الصدقة فليس بشئ سرع

علیه السلام روی گریه کرد پرسیدند از سبب گریه فرمود هفت روز نان جو نخورده و نپخته مرا مهمانی

۷۹۷ و نیز در آن کتاب است که مهمان جز مزاوار مرد نیست از آنها شامه حالی کند و عار داشته باشد بلکه خواهش خلوتی پدید نشود اورا جای خود و خدمت کردن مرد به مهمانی و خدمت کردن عالم از کسیکه علم فرا گرفته باشد از او و پرستش از جبر یکه نمیدهد و عادت ائمه علیهم السلام بر خدمت کردن مهمان بوده و هر گاه میل میکرد مهمان برفتن کمک نمیکردند اورا در رفتن چه آنکه دوست نداشتند رحلت ورفتن مهمان را

۷۹۸ ودر آن کتاب است که روایت شده خواستند هر روز صبح میکند و شاخ میزنند و نمیخوابند عجله و شتاب در چرا وعوض مال عجله کننده و عجله فرمود در تنگ مهمان یعنی تحمیل و قول رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر که اکرام کند مهمانی را مثل این است که مهمان کرده همه انبیاء و هر که صرف کند در مهمان درهمی مثل این است که صرف کرده هر ارهم را در راه خدا و در راه خدای متعال

۷۹۹ در کتاب مذکور نقل شده وسائل موسی بن جعفر علیه السلام که مرا دلالت کن بکاری که داخل بهشت شوم فرمود دوام بر طعام دادن زیرا که نیست چیزی با اثرتر از صدقه ونه هم پر منفعت تر برای مریض از صدقه .

اجابة من الصدقة ولا احدى منعه المرء نفس من الصدقة ۸۰۰ وفيه عن محمد السابع عشر من البحار من معجزات كلمات الرسول ﷺ اذا كان امرائكم خياركم واغنيائكم سمحائكم وامركم شورى بينكم فظهر الارض خير لكم من بطنها: واذا كان امرائكم شراركم واغنيائكم بخلائكم وامورهم الى نسائكم فبطن الارض خير لكم من ظهرها ۸۰۱ عن الكافي عن ابي عبد الله ﷺ قال اهل المعروف في الدنيا هم اهل المعروف في الاخرة وهم اهل الجنة وهم اهل النار وذلك ان كل صنيعة كانت لغير الله عز وجل ۸۰۲ وفيه ايضا عن حماد بن عثمان قال قال ابو عبد الله ﷺ ما من مؤمن يموت من جنة المؤمن معروف فيحتسبه الا اوجب الله عز وجل ۸۰۳ وفي الكافي عن عبد الرحمن الاصم قال

۸۰۰ و در آن کتاب بحار نقل شده از کتاب رسول خدا ص که فرمود هر گاه فرمان دهان شما مردمان نیك شما باشند وثروتمندان شما بخشش داشته باشند وامور شما با مشورت عمل شود روی زمین برای شما از زیر زمین چیراست برای شما اززیر زمین : و هر گاه که فرمان دهان شما بدان بی سامان باشند و ثروتمندان شما بخیل و کارهای شما بزنهای شما واگذار شده باشد روی زمین برای شما بهتر است از زیر زمین یعنی مرگ بهتر از زندگی

۸۰۱ وفيه عن الكافي و در آن کتاب کتاب کافی از حضرت امام ششم علیه السلام که فرمود اهل بخشش وسخاوت در دنیا اهل بخشش و سخاوت در آخرت خواهند بود و آنها که اهل بخل در دنیا هستند که گفته شد اهل بخل در آخرت خواهند بود پس ببخشید تا بخشیده شوید و ببخشایید تا بخشایش شوید

۸۰۲ وفيه ايضا و در آن کتاب نیز از حضرت صادق که گفت و فرمود که حضرت عیسی علیه السلام

هر مؤمنی که برساند ببرادر مؤمنش چیزی

۸۰۳ وفي الكافي در کتاب کافی نقل شده از عبد الرحمن اصم که گفت شنیدم از امام محمد باقر ع که فرمود آمده بود نزد پدرم علی بن الحسین ع و گفته شده بود پس از فوت پدرم محمد و از دین فی امور و قرض ای آنچه که حسین مرا خبر داده بود و علی بن الحسین علیه السلام حق معلوم خود نسبت به ۳ کند مالش که نه از زکوة باشد و نه از صدقه واجبه : هر مرد پس هر گاه از زکوة وصدقه باشد پس حبیب آن از مولی حبیب نسبت خود ۳ کند اما پس اگر خواهد دهد کند واگر خواهد کم کند بسبب ترس وقدرت مالی خود آن مرد گفت شنید و بچه راضی شده فرمود که بخیه رحم کند و به مهمان را سیر کند و یا دستگیری کند ورفع حاجت ازضعیفی و یا بمقصد برساند واماندة را و یا انعام کند برادر ایمانی را و یا قرض گرفته ای کند از او آن خود در پس هنگام گفت خداوند ذلت را در خانه جواد قرار دهد

سمعت ابا جعفر [illegible] يقول ان رجلا جاء الى ابي علي بن الحسين [illegible] فقال له خبرني عن قول الله عز وجل والذين في اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم ما هذا الحق المعلوم فقال له علي بن الحسين [illegible] الحق المعلوم لشيئ يخرجه الرجل من بيته فلس من زكوة ولا من صدقة مفروضة ولا شئ يقربه ولكن من فضل ما كوة ولا من الصدقة فما هو قال هو الشيئ يخرجه الرجل من ماله ان شاء اكثر وان شاء اقل حتى قبضة من طعام او شبهه قال فما يصنع به قال يصنع به ما شاء يقربه الى صديق او يتصدق به على مسكين او لابن السبيل او على نحو ما وصفت لك قال له اخبرني الله يعلم حيث يجعل رسالته

۸۰۴ في حقائق القدس قدس سره وورد في الحديث الصدقة على ذي الرحم ثنتان الصدقة والرحم فاشتر بها الصدقة والرحم محتاج الصدقة بعشرة فقرين ثمانية عشر وصدقة الاحول بعشرين وصدقة الرحم بعشرة وعشرين ۸۰۵ وفي الجامع الصغير عن مفضل بن عمر قال قال ابوعبدالله [illegible] يامفضل [illegible] ان تسلم الى البحر خير من ان تسلم الى ذي رحم ان لم يصنع معروفه فان كان يصنع معروفه عندا هله فاعلم انه يشتري الحمد وان كان لا يصنع معروفه عند غير اهله فاعلم انه ليس له في الاخرة من خلاق ۸۰۶ وفي الدر

۴ در کتاب حدیقه فیض نقل شده که بهترین صدقه بر رحم وخویشاوند است که دشمن نسان است و وارد شده که صدقه میباشد و جاندارد با بودن رحم محتاج وو ردشده که صدقه دو عطا میشود وقرض هیجده برابر و صدقه [illegible] ان است و به رحم است و

۵ ۸۰۵ در کتاب منهاج [illegible] جلد ۱ [illegible] مفضل پسر عمر نقل شده که روزی بمفضل فرمود ای مفضل هرگاه خواستی مال خود را بدریا بیندازی بهتر است که بدهی به خویشاوندی که به پیرامال خودرا نیکه نمیکند و اگر بخواهی مال خود را بدهی به کسی که عاقبت او بخیر است و اگر بپیرامالش ندهد بهتر است که در آخرت بهره ای نداشته باشد

۶ ۸۰۶ در کتاب ارشاد دیلمی نقل است که رسول خدا [illegible] فرمود صله رحم صله هست طلب آمرزش میکند برای انها آسمانها و زمین هر ملائکه و مسجد و دور عشاء وکسیکه بعلم میکند و مردمان بسخاوت و صله رحم هست که دعای آنها رد نمیشود مرد فاجر و آدم باشد و آدم بسخاوت و صله رحم هست که اجل خود را تاخیر بیندازد و میکند زیرا که

[illegible]

۸۰ [illegible]

[illegible]

۸۱۰ [illegible]

[illegible]

مسیح شوهر [illegible] و در [illegible] بخش حلقی

[illegible]

۸۰۸ ـ و در [illegible] **فرمود هرگاه آب گوشتی بخیر آب [illegible] و از آن [illegible] کتاب نقل شده از ابی‌سعیدالخدری که آمده [illegible] رسولخدا و گفت [illegible] رسولخدا فرمود [illegible] کمی‌است که در بخش خود [illegible] دارد**

۸۰۹ ـ و در کتاب سفینه ذکر شده که علی علیه‌السلام [illegible] درختان خرمایی را [illegible] صدقه می‌داد و خود سنگ نشانم می‌بست

۸۱۰ و در کتاب ارشاد دیلمی است که رسولخدا ص فرمود حد سخاوت و حسن خلق را در بهشت و ضعف و ابداء خود قرار داده آن دو را از دست ندهید

اولیٰئه علی السخاء وحسن الخلق فالزموهما تفوزوا

۸۱۲ مجموعه ورام فی معنی الاخبار و روی عن رسول الله ﷺ ان الله لیصرف العذاب عن الامة صدقة رجل منهم ۸۱۳ فی تفسیر العسکری فی سوره التوبه فی قول الله تعالی خذ من اموالهم صدقة الآیه و احادیث عن الکافی عن ابی عبدالله ﷺ ان الله یقول ما من شیئ الا وقد وکلت به من یقبضه غیری الا الصدقة فانی اتلقاها بیدی بیدی حتی ان الرجل لیتصدق بتمرة او بشق تمرة فاربی بها کما یربی الرجل فلوه او فصیله فیأتی یوم القیامة وهو مثل جبل احد واعظم من احد ۸۱۴ وعنه ﷺ انه کان اذا اعطی السائل قبّل ما بین عینیه ثم یعطیه ویقول لا یرد ما یخرج فی ید الله قبل بدالعبد قال الراوی واظنه یقبّل الخیر ویشمّه ۸۱۵ وفی الکافی والفقیه عن ابی بصیر کان ابی یتصدق بالشیئ بعد الشیئ ویضعه فی فم السائل ثم یردّه فیقبّله ویشمّه ثم یدفعه الی السائل ۸۱۶ وفی روایة اخری عنه ﷺ

۸۱۲ ـ در مجموعهٔ ورام است که روایت شده است که خداوند عذاب را از امت بسبب یک نفر صدقهٔ فردی از آن قوم دفع میکند

۸۱۳ ـ در کتاب تفسیر عسکری سورهٔ برائت در قول خدای متعال فرموده خذ من اموالهم صدقة فرمود هیچ عملی نیست مگر آنکه کسی وکیل شده که قبض کند غیر از صدقه که من قبض میکنم صدقه را بدست خود چنانچه یکی از شما کره اسب یا بچه شتر خود را بمن میدهد تا تربیت کنم همچنین صدقه را بدست خود میگیرم و تربیت میکنم تا آنکه مثل کوه احد و بزرگتر از آن میشود

۸۱۴ ـ و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هرگاه صدقهٔ بسائلی میداد دست خود را میبوسید بحضرت عرض کردند که چرا دست خود را میبوسید میفرمود برای آنکه آن عطیه اول بدست خدا میرسد و بعد بدست سائل و من گفت گفتم درهم و غیر آن هر چه میدانم میبوسید

۸۱۵ ـ و از کافی از امام ششم علیه السلام منقول است که پدرم هرگاه صدقه را بسائل میداد و بدست سائل میگذاشت دو مرتبه برمیگرداند و میگرفت از دست سائل و بوسه میداد بر آن و میبوئید و مکرر میکرد سائل .

۸۱۶ ـ و در کتاب ارشاد است که رسول خدا ﷺ فرمود دیدم بر درهشت نوشته شده تو حرام هستی بر هر بخیل و ریاکار و عاق والدین و سخن چین

رأيت على باب الجنة مكتوبا ان محرمه على كل بخيل ومرائي وعاق ومدمن[۸۱۷] وفيه قال النبي ﷺ لما خلق الله الجنة قالت يا رب لمن خلقتني قال سخي نقي قالت ومن يا رب[۸۱۸] وفي حقائق الفيض قدس سره عن النبي ﷺ تحاقوا عن باب السخي فان الله اخذ بيده كلما عثرا قاله وفي ﷺ صفة الجواد وفضله ومنافعه ومحاسن اداء[۸۱۹] في السفينة عن ابي عبد الله ﷺ قال ان رسول الله ﷺ وفد عليه ايمن وقيم وجرثال اعظمهم كلاما واشدهم استفصاء في محاجة النبي ﷺ فعصب النبي ﷺ حتى التوى عرق الغضب بين عينيه وانتبر وجهه وطرق ثم لاذ به جبرئيل فقال اقرئك السلام ويقول لك هذا رجل سخي مطعم فغاظ ذلك النبي ﷺ فعصب وقيم اسه وقال له اولا ان جبرئيل اخبرني عن الله بأنه سخي يطعم لقلت انك

۸۱۷ ــ و در این کتاب است که رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود پس از آنکه خلق کرد خدا بهشت را عرضه کرد پروردگار مر او را برای که خلق فرمود برای هر پرهیزکاری هر سخی و پروردگار رحیم

۸۱۸ ــ و در کتاب حقائق فیض نقل شده که رسولخدا فرمود نگذارید در گناه و نافرمانی آدم بهشت را بر این که خدای متعال مددکار و انیس هر گرسنه و پیروی هدایت میکند او و فرموده است رسولخدا سخی دوست خدا است و بخیل دشمن خدا است و عبدی از آدم بخیل‌تر نیست

۸۱۹ ــ و در کتاب سفینه نقل شده که امام صادق علیه‌السلام فرمود که جماعتی از رسولخدا جماعتی آورده شد اسیر از یمن و میان آنها مردی که رعمه مجرم و پر شور و داد محاجه ولجاج با رسولخدا از همه شدیدتر بود و رسولخدا نسبت به او بیشتر مذمت می‌نمود آنحضرت را پس چشمان و پیشانی همه کس بهم رفت و رگ غضب رسول خدا بر این حال جبرئیل نازل شد و گفت خدایت سلام میرساند و میفرماید این مرد سخی است و مردم را طعام میدهد پس ساکن شد و قهر رسول خدا فرو نشست جبرئیل گفت یا رسول الله خدا میفرماید که من از طرف خدای خود گفته‌ام که او سخی است و من دشمن هر بخیلم سخی همگی قسم بر تو و تو را عزیز میدارد که بیشتر رفیق مرا نیوازی هدایت کنی بوحکایت کنند بعد از شنیدن این کلام آنحضرت گفت یا جبرئیل تو دانستی که سخا و بخشش را قرار دادی بر تو گفت آموزگار گفت پروردگار آموزگار گفت شهادت میدهم که تو رسولخدا هستی و قسم بآنکه تو را به پیغمبری فرستاده بعد از این کسی را از مال خود ناامید نمیکنم

جعلت حدیث لمن حدثه فهو الحق ... لحت السحر فقال معروف انی اشهد ان لا اله ... الا الله وحده لا شریک له ... لحق لا دنت عن عمری حدا ۸۲۰ وفیه عن ابی جعفر علیه السلام قال الصدقه یثقلان المیزان ویزیدان فی العمر ویدفعان میتة سوء ۸۲۱ وفیه عن الصادق علیه السلام من سره ان یدفع الله عنه نحس یومه فلیتصدق وفیه الصدقه ۸۲۲ وفیه عن ابی بصیر عن وهب بن منبه قال یبتدء امرء من بنی اسرائیل ... فیقول لهم ... یبتدء بین یدیها ادجاء ... فقضیه لقمه من ... کان ... فیقول ... لقمه ... لقمه ... الذئب ورمی بها الی ... لقمه ... ۸۲۳ ... علی علیه السلام قال علی کل مسلم فی کل یوم صدقه قیل ... علیه السلام ... صدقه وامر ... بالمعروف ...

۸۲۰ ... امام پنجم علیه‌السلام که فرمود نیکی وصدقه برطرف میکند فقر ... میکنند عمر را وحلو میگیرند از هفتاد بلای مرگبار بد

۸۲۱ ... کتاب نقل است از امام صادق علیه‌السلام که رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده هر که خوشش میاید که دفع سوء ... وبخوبی ... پس باید که بدهد صدقه

۸۲۳ ... از تاریخ ابن نجار از وهب بن منبه که گفت ... در بنی اسرائیل ... بود ... و ایشان می‌گفتند ... نجه او پیش روی راه میرفت ... بین سائلی آمد ... و این نجه لقمه ... که ... بود ... خدای تکدست که گرگی آمد و بچه‌ای را از ... گرفت ... گرگ ... خدا ملکی فرستاد تا بچه را از دهان گرگ گرفت و انداخت او ... پس ... گفت این لقمه عوض آن لقمه که بسائل دادی

۸۲۳ ... کتاب دعوات راوندی نقل است از رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود هر مسلمانی لازم است در هر روز صدقه بدهد گفته شد که یا رسول‌الله از کجا صدقه بدهد فرمود بر تو باد که هر روز صدقه بدهی تو خار و سنگ و کلوخ را از سر راه مسلمانان برداری صدقه است عیب کردن تو از هر نفس صدقه است : امر تو بمعروف صدقه است : نهی تو از منکر صدقه است: رد سلام صدقه است

صدقة و يعوذ عن المسكين صدقة ... الا صدقة ۸۲۴ في احد ثوبي ... درهم
من صدقة ... عبدالله ... خرج رجل من عرض ماله مائة الف درهم يتصدق ... خرج ... درهم من درهم
لا ملك ... درهم ... ۸۲۵ مجموعه ... ص ۳۶۸ و ... الى حجر ... الى ... احد
من ... صدقة ... ۸۲۶ ... مع بعض اصحابه فاجتنى منها سواكين ... الى صاحبه فقال له ...

۸۲۴ ـ در کتاب حقائق ... گفته شد حکونه ... مردی ... مال خود صد هزار درهم صدقه ... آن ... نسبت صاحب صد ... درهم

۸۲۵ ـ در مجموعه ... وقتی ... بود ... وسائلی میآمد ... وحرما را بفقیر میداد و کسان او میگفتند ... بفقیر نگاه میدارد انسانرا ازمر گ ...

۸۲۶ ـ در کتاب آداب النفس روایت شده ... ذاری با پسر اراسحاب و آن پزرگوار در راه ... ودیگری راست بود - آن یکی که راست ومستقیم بود ... عرض کرد پارسوله سماء ... کس ست معاجت ورفت کند ... شدار معاجب او که ... ادا ... شده ...

صاحبا ولوساعة من نهار الاسئل عن صحبته هل اوصى وبه حوالله واصعه[۸۲۷] في السعيه
في امم ترى في صنه الامام و ء حقه اله مفض ... ش احب الى الله ء وحد من حراح
الدرهم الى الامام وان الله ليجعل الدرهم في الحد ... احد[۸۲۸] في الكافي ع ابي
اسمعيل قال قلت لابي جعفر ... جعلت فداك ان شيعتك كثير فقال وهل يعلف
النعمي على القصر وهل تعلف المحاجن الا لسمي و ... سول فقلت لافقال ... پس
هؤلاء شيعتك الذين ... [۸۲۹] ... هل تعلف الا حن في حاصحته
حتى من عنق فيه عند موت [۸۳۰] ... روى ان رجلا شابا من الانصار جمع مالا
كثيرا من الحلال فمرض ... في حد ... ...

امو لی کلها علی الفقراء والمساکین بعدوفاتی فقال رسول الله وصیة قد مت امر بضبط امواله ثم دهب فی داره و تصدق امو اله کلها بعده فقال الراوی قلت فی نفسی لأعیبه خیر الدنیا و لاخره فحضر رسول الله ﷺ الی وعلم ما اضمره فحدثه مرة من بعد اخری ورفع یده حتی ظهر ابطه ثم نظر الی فقال یا ابا بکر ان الله قد غفر لک ولجمیع ولدک ولمن اسلم منهم و لمن لحق منهم و لمن هو منهم الی یوم القیامة فبکیت فرحا فقال لی هل انت صاحبی علی الحوض کما انت صاحبی فی الغار فقلت یا رسول الله ایقف یوم القیامة احد علی الحوض غیری فقال نعم قوم قد خرجوا من الدنیا اعظم من جرم جبل احد ذنوبا حتی ما یکون بینه و بینها حائل [illegible]

۸۳۱ - در کتاب لآلی نقل شده که رسول خدا قسم یاد نمود قسم بآنخدائیکه مرا بحق به پیغمبری برگزیده : بدرستیکه سعة رحمت خدا میرسد در روز قیامت بفرشته‌ای که دو میآورد در او رشحهٔ آتش جهنم بقدر سعة که بر گیرد جمیع که میان زمین و آسمان است و او آتش حائلی در این بین که سر گردان است چه کند تا گاه پیدا شود و هو پرسد که عدد او قرض من و درهم ودینار که بوسیلهٔ آن رستگاری کرده و مهلتی کرده وآن میآید دوراو رامیگیرد مثل برزگر دائرهٔ بر گرد او وسعة بقدر بطوریکه ماه نمیرسد از گرمی ودود آن پس آن فرشته بر میگردد و میگوید رسول به آن عبد بر آنچه دادی و آنچه حبس نمودی گفته شد رسول به آن عبد بر آنچه دادی و آنچه حبس نمودی گفته شد برسالت فرستاده که هر آینه فائده میدهد مؤمن را یوم القیامة و بر گرفتن و چه بسا دو قسمت مثل همه گاهی و دیدن مرا در دنیا و وضع گناهان بر کف مشرکین و ضعیف نمودن پرده و وضع شده گاهی بسکی بر بلکارهای مؤمن که بسبب حق سبحانه و تعالی بر خود در روز قیامت مهیا میسازد و بسبب آن و بسبب حسنات که عمل نموده و بسبب آنچه بسوی حسنات که عمل شده بر گرفتن آن در این وقت میآید پیش و در او در مؤمنی که بدهکار در دنیا و میگوید بحسنیم حسنات من تو ام حسنات درمقابل آنچه بمن عطا کردی در دنیا و بها حمدا شاکر تو را از قبل خدا و میرسد که اعمال بندرا بحسبی پس چون آنچه بمن عطا کردی بر میگشت عرض میکند خدایا وسعهٔ رحمت و کرم تو : خدای متعال میفرماید که راست گفتی بر او ادا نمودیم حسنات و ما که خالق تو هستیم سزاوارتریم به بخشش و کرم و قبل از آنکه قبول کردیم اعمال تو را و دادیم و اضافه کردیم بر ای تو آنچه دیدی بر او از فضل بهشت قرار دادیم

[illegible]

۳۲ ـ در آن کتاب [illegible] که حضرت حسین علیه السلام مقدس برایش بود که عدا نمیخورد مگر [illegible] برای او وا [illegible] حوض [illegible] و اگر جدا [illegible] بدو گفت [illegible] دات مقدس مابود هفتاد سال وما در این [illegible]

[illegible] حضرت حسین [illegible] او [illegible] دکتر دی اول والحال امراد داری ؛ برای او [illegible] که حسین حضرت [illegible] و خدای [illegible] در این هنگام نمرد [illegible] محافظت شمج ن خدائی [illegible] و ایمان آورد و [illegible] پرستان گردید

[illegible]

۸۳۳ – ودر آن کتاب نقل شده از شالی که گفت شنیدم علی بن الحسین علیه السلام میفرمود بگنیزی که میدادا عبور کند بردر خانهٔ [illegible] و بدهد درهمی را که در آن درهمه است نرسکرد بحضرت هرگاه از [illegible] که مستحق نیست فرمود که تو مستحق تری مترحم بعضی ازسائلین مستحق نیستند ودر کسیم و در [illegible] پس برسد بها نصیب نجه بمعروف رسید بخود بدر بدست کسی بدهم

۸۳۴ – ودر آن کتاب است که [illegible] که قبل گفت [illegible] علیه السلام در مرض وفات و بعد از آن [illegible] می شنیدم میگفتم خوشبوتر خصرت بشکر آن ورمیدن که [illegible] بدر گسیم گفتم فدایت شوم

آن امام دیگر عارف بحق هستند و امام پس از پدر گرامی بودند که [illegible] میکردیم حتی بنمك طعام

۸۳۵ في السقيفة وروى في قصة السامري ان موسى عليه السلام هم بقتله فاوحى الله ان لايقتله لانه سخي

۸۳۶ وروى قال امير المؤمنين عليه السلام كان رسول الله احود الناس كفا واكرمهم عشرة من خالطه فعرفه احبه

۸۳۷ وقد عن موسى عليه السلام ورد ان الله وعلى [illegible] السخاء والتقرب الى الله عزوجل من البخل والجفاء ومن شيئين يبغضان الى الله عزوجل من مخالق وسوء الخلق والله ليفسد العمل كما يفسد الصبر العسل قال رسول الله شيئان فقال لا

۸۳۸ وقد جاء في مسموع ان موسى عليه السلام لما ذهب الى ربه ثلاثين فقيل له يا موسى

۸۳۵ ـ در کتاب سقیفه روایت شده که وحی شد در قضیه سامری برایکه موسی قصد کرد کشش و را و وحی رسید بخدا بقتل نرساند ورا زیرا که او سخی است

۸۳۶ ـ و در آن کتاب است که امیر المؤمنین ع فرمود رسول خدا سخاوتمند ترین مردم بود و هر که او را دیدی دوستش میداشت

۸۳۷ ـ و در آن کتاب است که در قصه بخدا سخن که فرمود بر موسی علیه السلام وحی شد که من سخی هستم و سخی را دوست میدارم و بسخا نزدیک میکند بهشت را و بسخا دور میکند از دوزخ و سخی بجهل و بد خلقی و بد خلقی فاسد میکند عمل را همانطور یکه گل فاسد میکند عسل را و از موسی علیه السلام گفته شد که چیزی خواسته شد از رسول خدا که در حق او بگوید

۸۳۸ ـ و در آن کتاب است که میمون بن مهران حکایت کرده است که مردی سائلی از عبدالله بن عباس عبدالله گفت صدقه بدهد آنچه خدا بتو داده است برا بعض حدیثی که عبدالله بن عباس سائلی هر درهم داده و عدد هم حسنه گفت من کجا و عبدالله کجا گفت بعض تو کجا و تو را حسنه یا دو برابری مورد گفت دو جهت گفت اما حسب درهم داری دوست و سخا کرداری و وقتی بسخا رفتار کردی میشوی مردی با حسب عبدالله دو هزار درهم داده و از و عدد حسنات سائل گفت اگر تو عبدالله نیستی پس تو بهتری از و و اگر عبدالله هستی پس امروز تو بهتری از دیروز پس عبد کرد هزار درهم دیگر سائل گفت اگر تو عبدالله هستی بدرستی که تو سخاوت اهل بیت خود هستی و گمان ندارم تورا مگر از قوم و طایفه که محمد رسول الله از آن طایفه است و تورا قسم میدهم بحق تو عبدالله

بن عبدالمطلب وقد تصدق بمدر فقلت لله فی بنت ان عبدالله بن العباس اعطی مائة الف درهم واعتذر الیه فقال وانی لا عن عبدالله فقلت ان الحسب او فی کثرة المال قال انما فیه حسنه قلت ان الحسب فی الرجل مروته وحسن فعله فما فعلت ذلك کنت حسیبا فعدد له فی درهم و عذر الیه فقال له السائل ان ابن عبدالله فاعطیته مائة الف درهم وانت خیر منه وان کنت هو فانت اللئیم خیر منه اعطیته درهما واعتذرت الیه فقال له ان کنت عبدالله کما سمعت هو درهما وما حملك لان یعطیك ابوك محمد صلی الله علیه وآله فاسألك بالله انت هو قال نعم فاعطاه حصاة من الارض فاذا فیها جواهر فباعها بالف الف درهم وقال لا یکون الا فی اوعشرة

۸۳۹ جمع الاخبار فی سخاوته وکرمه وبذله ماله لا یکون الا فی نبی او وصی نبی

لسخی الکریم الذی ینفق ماله فی حق

۸۴۰ وفیه وفی [illegible] سخی قد [illegible] سخی وفی حدیث [illegible] هو فی الدنیا سخی حتی ان الله لیرضی [illegible]

۸۴۱ مکارم الاخلاق عن الصادق [illegible]

مسی نامه گفت یکی گفت سائل بخدا قسم من هیچ نکرده ام مگر این سخی که در گذشت دیدم وگفته بسیار بخیل بخیل و در حساب بود این وقت بمسجد رفت و بخفت [illegible] باشد که پیغمبری در آن باشد

۸۳۹ – در کتاب جامع الاخبار است که رسول خدا فرمود بهشت جای سخاوتمندان است امام ششم فرموده است آدم سخی و کریم است کسی است که بندگی کند خدا را در حالی که

۸۴۰ ودر آن کتاب رو بسنده و امام ششم علیه السلام که فرمود آدم حلال و بدان سخی ویا بخشش در بهشت است بهترین عمل بنده نزد خدا عمل سخی است و امام ششم علیه السلام که فرمود رسول خدا فرموده حیوان عاصی با سخاوت و جود محمدی است نزد خدا بهتر از عابد بخیل

۸۴۱ – ودر کتاب مکارم الاخلاق از امام ششم علیه السلام روایت شده که فرمود دیدم مردم وسخاوت مثل باغش در بلندی و نشیب چیزی نیست مگر اینکه معروف مگر ثواب و اجر آن وآنچه بر آن بار است همه اجر و ثواب است و بیست اینطور که هر که دوست بدارد نیکی و

فيؤدي المعروف لا تواته ... ولكن من يحسن ان يصنع المعروف الى الذي يصنعه وليس كل من يرغب فيه يقدر عليه ولكن من يقدر عليه تسودن ... احتمعت الرغبة والقدرة ... المطلوب له

۸۴۲ وقيه عليه السلام قال ... ت ... تعلم اشقي الرجل ام سعيد فانظر معروفه الى من يصنعه فان كان يصنعه الى من هو اهله وعلم به خير وان كان يصنعه الى غير اهله فاعلم انه ليس له عندالله خير

۸۴۳ مكارم الاخلاق عن الصدوق عليه السلام قال ... المعروف لا يصنع الا بثلاث خصال بتصغيره وستره وتعجيله فان ... صغر به عظم عند من يصنع اليه واذا ستره تمّمه واذا عجلته هنأته وان كان ... اخره ... ه

۸۴۴ ... وقد روي عن ... عليه السلام ... عن الصدقه فقال ...

احسان مردم را شوند بتخم دهد ونسبت که هر که راغب بر آن باشد قدرت پیدا کند ونسبت بمعروف که هر که قدرت داشته ... بدارد ... بیکه هر گاه خواهد وقدرت دارد بکسی

جمع شد تمام شده اسباب نیل ورسیدن باین فیض

۸۴۲ ... ودر آن کتاب است از امام ششم علیه السلام که فرمود هر گاه خواستی صدقه بدهی بصدقه وسیادت کسی را مقدم کن بحسب ... به پس درمحل است بدانکه گر احسان او در محل خود اهل نباشد بدانکه ضعف او خود ... ست و گر دیدی احسان او در غیر محل ست بدان که نیست

برای او نزد خدا اجرومزد وثوابی

۸۴۳ در مکارم الاخلاق ... امام ششم علیه السلام که فرمود ... بدرستی ... وبخشش و سلاح در آید مگر ... خیر ... که خشنود دن : وپنهان کردن ... وسرعت در آن ... پدر او وقتی که تو خواستی بزرگ مشهور در نظر کسی که ... و عیب ... وهر گاه پیش کردی تمام کردی تلف خودرا ... وهر گاه بتحویل دادن آن کاری کردی آن را واگذار عیبها این کاری که کردی ... اصل کاری وا پس بودی آنرا

۸۴۴ ... در کتاب لآلی نقل ست که روایت شده از رسولخدا ص که سئول فرموده از خیرترین از صدقه خیرترین گفت یا رسولخدا بصدقه در صحیح قسم است یکی بهده بر ... وبکقسم یکی بهتر از ... و بکقسم یکی بهتر از ... و بکقسم یکی بهتر از بهتر از ... وبکی بهتر از صدقه بهتر بر ... رسولخدا ص فرمود حسب بدرستی ... بخیرترین گفت یکی بهده بر از صدقه بعموم مردم ست که محتاج باشد ودر ای صحت بدن باشد ... وبکی بهتر از ... صدقه به

[illegible] والواحد مسعين الفا اذاكان

[illegible]

۸۴۵ [illegible]

[illegible]

۸۴۶ [illegible]

محبت این است که بواسطهٔ [illegible] دیگری بهمصدر [illegible] که مستحق اعلیست [illegible] که به قبر [illegible] شود دیدای بصد هزار [illegible] که در [illegible] صحیح رسد وحه مرض زیرا که بآن صدقه قوت میدید برطلب علم وعائده میبرند [illegible]

۸۴۵ ـ در کتاب وسائل نقل شده [illegible] که فرموده است من شفاعت میکنم روزقیامت جهارصنف [illegible] مردیکه بزیارت کند قبر مرا ومردیکه نفقه کند عالمی را به درجهٔ من در [illegible] ومردیکه دوست بدارد دریفمرا بعمل وزبان و مردیکه سعی کند دوستانم را در [illegible] ازدیار خود دور شوند ویا درنیستی نیفتند

۸۴۶ ـ وبیز در کتاب وسائل [illegible] که فرموده [illegible] شود نده میکند منادی که ای گروه محبوبی ملک باشید برا که محمد من را شفاعت میکند درابن هنگام تمام خلق ما کنیم شوند پس میگوید ای گروه خلائق هرکه راکه ازاو نزدمن نیکی میبابند ویا منتی ویا بذل وبخشش پس بیایند و [illegible] خلائق میگویند پدران ومادران ما فدای شما باد چه نیکی وچه عمی و چه

لخلائق اصبو فمن محمد ﷺ والسلام فسخب الخلق فيقوم النبي ﷺ
فيقول يامعشر الخلائق من كانت له عندي يدا ومنة او معروف فليقم حتى اكافيه
فيقولون ربنا ما نعرف له عندك يدا ومنة وانى نعرف ايادك الينا ومنك والمعروف
لله ولرسوله على جميع الخلائق فيقول لهم هل من احد من اهليتي او ذريتهم
واتباعهم من بني اعمامهم وشيعتهم فليقم حتى اكافيه فيقولون نعم قد فعلوا ذلك فيقول
لهم اما من عند الله تعالى ومحمد ونحن قد جعلت مكافاتهم الجنة فسلمهم من
الجنة حيث شئتم وفي اي منازلها احببتم لانجعلها الا على محمد ﷺ واهل بيته

۸۴۷ في اوائل من امالي الصدوق عن الحضيني ﷺ قال دخل رجل على ابي جعفر ﷺ
لاولين والآخرين فمن كان له عند رسول الله ﷺ يد فليقم فيقوم عنق
من الناس فيقول لهم كانت اياديكم عند رسول الله ﷺ فيقولون كنا نصل رحمه
ونعطيه اذا سألنا ونكسوه اذا استكسانا فيقول لهم ايها الناس فمن كانت له عندكم يد فجازوا عنه
ما قدر عليه الجنة

۸۴۸ ـ في قرب الاسناد عن علي بن موسى الرضا ﷺ عن ابيه عن آبائه

بخشش من برای تو نیست بلکه لیف و عمت وبخشش او طرف خدا ورسولخداست بر جمیع خلائق
رسولخدا آنها معرفی میکند و آنها که پیوسته در دنیا نیکی او اهلبیت مرا نیکی کرده بآنها
پوسته در هنگامی بسیار کرده که سیئه از آنها سر میزد وبآنها جزا دهم پس میایستند
جماعتی که کرده اند بر کارها پس ندا میرسد از جانب خدای متعال که ای محمد ای دوست
من قرار دهم برای عمل آنها در بهشت هر چه که آنها آرزو کنند پس آرزو میکنند پس
رسولخدا جزای دهد آنها را بمحبت زیاده میشود وسیله که پرده وحجابی بین او ورسول
خدا واهلبیتش نباشد

۸۴۷ ـ ودر کتاب وسائل است از ابی جعفر از عالم پنجم علیه السلام که فرمود روز
قیامت که میشود جمع کند خدا اولین وآخرین را پس ندا کند منادی هر که برای او نزد رسول
خدا من حقی است پس بایستد جماعتی زیاد مردم می گویند چه حقی دارند شما بر رسولخدا
گویند ما عرض کردیم اهلبیت رسول خدا را بسیار او در آن هنگام گفته شود بآنها بروید
گردش کنید میان اهل محشر هر که نیکی کرده بشما بگیرید دست او را و داخل بهشت
کنید او را

۸۴۸ ـ ودر آن کتاب نقل است از علی بن موسی الرضا ع از پدرش و جد

علیهم سلام قول رسول الله ﷺ [illegible] هم شفیع وما عند الله لابرار خیر
من نعمتی والقاضی لهم حوائجهم والساعی لهم فی امورهم عند اضطرارهم الیه
والمحب لهم بقلبه ولسانه

۸۴۹ ـ ابی وفی خبر ما ابوبصیر که سند به امام صادق علیه السلام دارد گفت
[illegible] هوشی ظاهرا لما حقن بها دمه [illegible] فقلت صحابة الله [illegible]
فی کتابه والذین فی قلوبهم [illegible] متعاطفین [illegible] بینهم
[illegible]

۸۵۰ ـ [illegible] در گوش علیهم السلام [illegible] هر که [illegible]
[illegible]

کرام کنند بنده را بعد من و کسی که بر آورد حاجت [illegible] و کسی که
[illegible] کند در آنها همگامی که [illegible] و کسی که دوست بدارند آنها را بدل وزبان

۸۴۹ ـ در کتاب لالی نقل شده که [illegible] گفت که [illegible] حضرت
ازاهل ثروت ومکنت آنها نامی ازکرم [illegible] واجب باعث توصیف
[illegible] که [illegible] و گرد [illegible] وهند است ومسلمان
[illegible] که [illegible] کرد [illegible] که در [illegible] سخاء [illegible] که [illegible]
معرفی شده در کتاب و قرن [illegible] آنی [illegible] بعد
کنیم بخصوص بدرستیکه [illegible] که هر گاه [illegible] بدهیم [illegible]
ترا وضو میکنند : آیا برما باسی است اگر ودیع نداریم از آنها حضرت فرمود نیست
[illegible] و باسی گا ودیع ندارند و آنها را [illegible] و اگر این صورت نشد

۸۵۰ ـ و در کتاب وسائل نقل است از اسماعیل پسر عبدالخالق که گفت مرا شم
علیه السلام فرمود بدرستیکه [illegible] مسلمین واسلام [illegible] که [illegible] قرار گیرد بر دیگری که

المسلمين وبقاء الاسلام ان تصير الاموال عند من يعرف الحق ويصنع المعروف و
ن من دعائم الاسلام والمسلمين ان تصير الاموال في يدي من لا يعرف فيها حق ولا
يصنع فيها المعروف

۸۵۱ وفيه عن ابن حمزة الثمالي قال قال ابو جعفر عليه السلام ان لله حقن للمعروف
هل من جنة حتى اليهم فانه ما وجد اصلاً لمعروف لقلب بهم وتتر لهم فضاء
كما يسرّ الغيث الارض المجدبة . ان لله حقن للمعروف اعداء من خلقه يقفن اليهم
فيه ويحظر ذلك المعروف لقلة بهم وحصر سبهم فضاء كما يحظر الغيث
على الارض المجدبة ليهلكها ، يهلك هذا وما معوله كثير

۸۵۲ في الوسائل علي بن محمد بن فارس عن ابي الحسن موسى عليه السلام كتب في بعض

ی عتماد و باجود وسخا باشد : و از فتاه ونیستی آثار اسلام و مسلمین دور است که قرار
گیرد دکمیکه حق خدا را در آن نداند و بذل و بخشش نکند و آنرا

۸۵۱ ــ و در آن کتاب است : ابی حمزه که گفت فرمود بمن امام پنجم علیه السلام
خدای متعال را دارای حقوقی برای بذل وبخشش عدة آفریده از خلق خود و محبوب آنها قرار
داده که در خود را بمعروف گردانیده عطیهٔ محتاجین را بسوی آنها بطوریکه آن
عده که قضاء حاجت میکنند و خوشحالند آنهم وقتیکه مسرور میشوند باران رحمتهای خدای
متعال به آنها میرسد و بدرستیکه خدا قرار داده بمن بذل وبخشش عدة از مخلوق خود را
و این دسته خشکین هستند که در زمین بر خلاف میل خود و بدون اراده بوسیله باشد و
منع کرده محتاجین را از اظهار حاجت خود بآنها و منع کرده آنها را از بر آوردن حاجت
که اینگونه منع میکند باران را از زمین خشک بطوریکه آن زمین و
من در وجود کم خدای متعال را

۸۵۲ ــ و نیز در کتاب وسائل نقل شده که علی بن مطهر گفت فرمود بمن حضرت
موسی بن جعفر علیه السلام که در بنی اسرائیل .

خدا پرستی بود و عبادة دشت کافر و آن کافر از عبادت پروردگار خود پرسش و بندگی و بخشش
میکرد به بنده در عبادت بود پس از آنکه آن کافر از دنیا رفت میکرد خدا برای او بدرجات
بس عالیه از کمال و او را در بهشت بجائی نگاه میداشت که هیچ از خلق بآن جا نمیرسید و
باو گفته میشد این برای بذل تو است که بعهدهٔ مؤمن خود میکردی و این برای کرم و
بخشش وعطاهای تو میباشد که در دنیا بفلان پسر فلان نمودهٔ

[illegible]

۸۵۳ [illegible]

[illegible]

۸۵۴ [illegible]

باعتنی هذا علی الرجوع فی [illegible]

[illegible]

۸۵۳ – [illegible]

[illegible]

۸۵۴ – [illegible]

[illegible]

المال: وذالك حسب ما اذى اليه جهدى فى ثمانيه مواضع سورة توبه آية ۸۹ لكن
الرسول والذين امنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم واولئك لهم الخيرات
اولئك هم المفلحون سورة هشم آية ۷۳ ان الذين امنوا وهاجروا وجاهدوا
باموالهم وانفسهم فى سبيل الله والذين اووا ونصروا اولئك بعضهم اولياء بعض
سورة نهم آية ۷۰ الذين امنوا وهاجروا وجاهدوا فى سبيل الله باموالهم وانفسهم
اعظم درجة عند الله واولئك هم الفائزون سورة چهل ونهم آية ۱۵ انما المؤمنون
الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فى سبيل الله
اولئك هم الصادقون سورة نهم آية ۳۴ لا يستأذنك الذين يؤمنون بالله واليوم الاخر ان
يجاهدوا باموالهم وانفسهم والله عليم بالمتقين سورة ۲۱ آية ۱۰ يؤمنون بالله و
رسوله وتجاهدون فى سبيل الله باموالكم وانفسكم ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون
سورة نهم آية ۲۱ انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا باموالكم وانفسكم فى سبيل الله

جهاد کرده درهشت موضع است سوره نهم آیه ۸۹ لکن پیغمبر وکسانیکه باو ایمان آورده‌اند به و
مجاهده میکنند بمالها وبجانهای خودشان وآنها مرایشان هست خیرات وآنهایند رستگاران
سورهٔ هشم آیهٔ ۷۳ بدرستی آنکسانیکه ایمان آورده‌اند وهجرت کرده‌اند و مجاهده کرده‌اند
بمالها وبجانهای خود در راه خدا وآنکسانیکه جای داده‌اند ویاری کرده‌اند آنها بعضی
از آنها دوستان بعضی دیگر هستند سوره نهم آیهٔ ۲۰ آنکسانیکه ایمان آورده‌اند وهجرت
کرده‌اند ومجاهده کرده‌اند در راه خدا بمالها وجانهای خودشان بلند درجه هستند نزد خدا
وآنها هستند رستگاران بمقامات عالیه سورهٔ چهل ونهم آیهٔ ۱۵ این است وجز این
نیست که مؤمنان آنچنان کسانی هستند که ایمان آورده‌اند بخدا ورسول خدا وبعد شك نکرده‌اند
وجهاد کرده‌اند بمالها وجانهایشان در راه خدا آنها هستند راستگویان سوره نهم آیهٔ ۴۴ [illegible]
بسنگر در آیند بخدا و روز [illegible] درانکه جهاد کنند بمالها وجانهای
خودشان وخدا [illegible] سوره توبه آیهٔ ۱۰ ایمان آورده‌اند بخدا و
[illegible]
اگر [illegible] سوره نهم آیهٔ ۴۱ کوچ کنید [illegible] وبگیرید [illegible] و
[illegible] سوره توبه آیهٔ ۹ [illegible]
که بجنگ بروید [illegible] در راه خدا [illegible]

[illegible] ۸۵۵ [illegible]

وجایزه نشان داد [illegible] بجنگ نرفتند وهریك را خداوند احسان داده ویرتری داده [illegible] بجنگ نرفتند مأجور وبرتری یافتگ

۸۵۵ [illegible] وبر مجهول الحال و بر کافر که کاشف است از [illegible]

حاله [illegible] بعضب فصلته وهی تمشی فی قعره فرق عنبه تشعوبه فقال فی عنبه اسدوان
کان حلالا ومباحا لکن اشرحم علی هذا نظر اولی من هذا تصید فوضعه عنی لا من
وجد منه نظر بعضهم وکان السلطانیه نظر لها فرأوا لطفی فیه ترجیح و نظر
[illegible] بحلالا لانه یدعه فرجع الی مقره فرای [illegible] رسول الله ﷺ فی منامه
فقال له یا سکتکین ان الله [illegible] بعضی بشفقتک و رحمتک علی
الظبی فیجب علیک ان تراعی فی [illegible] دولتک فقد مضی عمرک حتی استقر
علیه سریر الملک الکبیر والعز المستدام و [illegible] فلما کان [illegible] عدل
فی [illegible] محمود

۸۵۶ فی [illegible] ﷺ [illegible] حلال من المشرکین فقال
فی منامه علی ﷺ المشرک یابن المطالب هنئی سیعث [illegible]

کردن مقدار [illegible] پشت سر میماند وهنگامی حضرت آهو به بچه‌اش [illegible] داشت
از حال او که طلب میکند آن حیوان بچه‌اش را ولدا پشت سر می‌آید وقت کرد بحال آهوان
ومهربانی کرد به [illegible] خود گفت سگا هر چند حلال است ومباح لکن ترحم بر این آهو
بر او ورد [illegible] این سگان گذشت بچه آهو از پی وآن بچه آهو یامادرش شروع کردن
برفتن را بخود [illegible] وسکتکین نگاه میکرد به آنها دید آهو برگشت ونگاهی به او کرد یا پست
حالی که گویا دعا میکند برای او آمد نزدیک ودر قدمهای او خوابید رسول خدا صلی الله
علیه وآله را که به او فرمود ای سکتکین حسدای متقال عنایت فرمود بتو پادشاهی ودولت
در نگی به [illegible] مهربانی ورحمی که بر آهو کردی : ولازم شد برتو کهمهربانی کنی نسبت
برعایای خود تا آنکه پسند [illegible] نگذشت مدتی [illegible] بشست بر تخت پادشاهی
و سید مقرر شد بر دل و بعد او مستقل شد پادشاهی مقرر شد سلطان محمود رجوع شود بحدیث
۱۳۳۶ [illegible]

۸۵۶ در کتاب سفینه رو یافته ام که علی علیه السلام میگوید با مردی از مشرکین
مرد مشرک گفت [illegible] بعدالت بدین شمشیر [illegible] شمشیر را علی سوی او مرد مشرک
گفت عجب [illegible] بعدالت در دل حسن وقبح که خود محتاج شمشیر است [illegible] بدهی
فرمود [illegible] بودست [illegible] بخواهی ومن ترا کشم تو گفت بکرم [illegible]
کرد [illegible] پیر [illegible] آمد گفت خود را [illegible] وگفت این است صفت ورفت با اهل دین پس
بوسید قدم علی علیه السلام [illegible] ومسلمان شد

یابن ابیطالب فی مثل هذا وقت تدفع عن سیفك فقال یاهذا انك عدلت بی المسئلة
لی ولیس من السلام لی ولا لك فی شیء من هذا ولا فی هذه الدار وقد رأیت
لدینی فقلت فی قدمه واسلم

۸۵۷ کشف [illegible]
[illegible] حسین علی [illegible]
عدس لاتقولوا [illegible]
[illegible]

۸۵۷ درکتاب کشف [illegible] صدقه لایخرج عنه لسلام [illegible] درهم بود و
مالك نبود سوای آن: یکدرهم [illegible] درست صدقه داد [illegible] درهم دیگر و درهم پنهان و یك
درهم علی و آشکار. پس آیه [illegible] لیل بصدقه داد [illegible] لهم فی آخر سوره بقره درکتاب من سده
از تفسیر ثعلبی از عبدالله [illegible] می کند که عبد [illegible] عدس شنیده بود برلب رمرم ونقل
حدیث میکرد [illegible] رسولخدا که [illegible] من حسن [illegible] و [illegible] ناگاه مردی آمد که
سرداست عمامهٔ [illegible] عدس حدیث خود [illegible] گفت تورا به خدا خورد [illegible] هم
کن بوکه هستی [illegible] گفت [illegible] وگفت [illegible] که [illegible]
که میشناسید وهر که نمیشناسد [illegible] من حدیث [illegible] و [illegible]
عذاری هستم : شنیدم ازرسولخدا [illegible] گویم و اگر دروغ [illegible] رسولخدا [illegible]
یابن دوچشم واگر دروغ بگویم کور [illegible] رسولخدا [illegible] حسن است و
کشندهٔ کفار است منصور است کسیکه علی را [illegible] کند او را [illegible] کسیکه علی او را
بخود واگذارد [illegible] آگاه [illegible] حوالت [illegible] رسولخدا [illegible] که [illegible] و آله روزی
[illegible] شنیدم که [illegible] مسجد و کسی [illegible] وحی [illegible] کرد است
بسوی آسمان و گفت خدایاشاهد باش که من [illegible] مسجد رسولخدا
س وکسی بمن نداد چیزی [illegible] وقتی بود که علی [illegible] رکوع [illegible] پس [illegible]
و [illegible] گفت کوچك خود [illegible] [illegible] وارد [illegible]

حمدت این حدیث را ابن ... ﷺ بهاتین والاهمت
... الله بهاتین الاهمت ...
من حداه ... صلی الله علیه وسلم ... فصلی ...
المسجد فلم یعد حدیثا ... فقال ... اللهم شهد ... فی مسجد
رسول الله ﷺ فلم یعد ... وکان علی ... یعنی ... بحضرة النبی
وکنتم ... حتی ... من حدیثه ... رسول الله
ﷺ فقد قرع ... ابن ... سنات ...
... شرح ابن ... ابن ... ابن ... ابن ... هو اول ... حدیث
... من اهل ... اخی اشدد ... وشرکه فی امری ... علیه قرآنا
... اللهم ... محمد ... اللهم ... ابن ... واجعل ... من
اهلی علیا اخی اشدد به ظهری قال ابوذر فما ستتم رسول الله الکلمة حتی ... علیه
... من ... قال ... محمد ... فی ... اللهم ...
انگشت ... کودکان ... عمل ... رسول خدا ... و خلوت ... پس از آنکه علی ... ارتمار
قرع ... رسول خدا ... سوی آسمان ... و گفت خدایا موسی ... تو خواست شرح صدر و گفت
خدایا ... آسان گردان ... مرا
و یک گیر از زبان من ... تا بفهمند قول من ... و گفت خدایا ... برای من وزیری
... از اهل ... برادر ... محکم گردان ... وزیرم ... او شریک گردان اورا
... در امر ... رسول خدا ... کردی ... خدایا ... موسی را ... دادی و ... کردی
... او آنگاه ... و ... محمد ... و ... چگی
... و آن گاه ... و ... علی ... و
... و گفت ... و گفت ... خدایا ... برادرم ... و
... رسول
... و ... کنم

به و رسوله ولذین معو ... لذین یقیمون لصلوه ویؤتون الزکوه وهم الرکعون

۸۵۹ اقول لما علمت ان ... حویه من سجود علی احد ائمة من علیهم السلام و ولده الاطهار سنح لی ان ... ذکره فی هذا المختصر اولی واستل الله ان یوفقنی ان کتب ورقة حسب محالی فی ... لائمة علیهم السلام لیکون مسکنا لی یوم ... دة الدارین

« باب اطعام الطعام واقراء الضیف »

۸۶۰ ... ج ... ول الله ﷺ ... من اصحابی حتی حوائج ... حسن ... ت من الی ... ول الله وهم الیه ... ان لا ... منهم ... حاجتی ولا ... ه ولا اکثر فقال ... ن فضلهم علیک اعظم من فضائل علیهم فضائل حسنات قد ... بعضهم بعضا ... حسن ویکون فضلهم ... اعظم فی نعم الله ... حوائج ... حوا من ... ان ... حوائج ...

۸۵۹ ... بسنده ابن ... گوید ... کریم ... بحضرت صادق ... جود وسخای ... ابراهیم علیه السلام ... آل ... حضرت ... ولا اسب ... حوائج ... بیچ ائمه علیهم السلام ... آنحضرت وسنه ... صادق ... وآخرت

باب اطعام طعام و سیر کردن مسلمان

۶ ... در کتاب ... علیه السلام ... حسن ... نام ... گوید ... آن ... ارکان ... آورده ... آن ... حق ... بوسیله ... و ... حق ... حدود ... و ... سبب ... گوید ...

۸۶۱ جمعه الاحمر قال علی بن موسی الرضا ﷺ عن عبد المؤمنین ﷺ
عن امیر المؤمنین ﷺ قال لا تزال امتی فی خیر ما تحابوا وادوا الامانة و اجتنبوا الحرام و
قلة الضعف و کانوا المعروف و امروا به و نهوا عن المنکر و تعاونوا علی البر و التقوی
۸۶۲ وقال علی بن ابی طالب ﷺ من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یؤذ
مسلما و الضیافة ثلاثة ایام فما کان بعد ذلک فهو صدقة و حقه علیه و لا
یحل له ان یثوی عنده حتی یحرجه فیحرج اولا یحرجه
۸۶۳ وقال علی امیر المؤمنین ﷺ من سمع صوت الضیف و لم
یکرمه لم یؤمن ان یحبط عمله و لا یدری
۸۶۴ وقال ابو عبد الله الصادق ﷺ قال امیر المؤمنین ﷺ من ضاف مؤمنا
فانما ضاف الله و رسوله و من ضاف الله و رسوله فلیوسع علی ضیفه و لیلة
الضیف یوم و لیلة و الضیافة ثلاثة ایام فما کان بعد ذلک فهو صدقة و حقه علیه و لا
یحل له ان یثوی عنده

۸۶۱ ـ درکتاب جامع‌الاخبار است از علی بن موسی علیه‌السلام از امیرالمؤمنین ع از رسولخدا ص که فرمود همیشه امت من در خیر باشند تا وقتی که با یکدیگر دوستی کنند و اداء امانت کنند و از حرام اجتناب کنند و میهمان را گرامی بدارند و امر بمعروف و نهی از منکر کنند و بر نیکی و تقوی با یکدیگر تعاون کنند و کوشش در ... و اگر چنین نباشند امر ... بقحط و قحوگرسنگی

۸۶۲ ـ و در آن کتاب است که رسول خدا ص فرمود هر که بخدا و روز قیامت ایمان دارد باید مهمان را گرامی دارد و ضیافت سه روز است و بیشتر صدقه است و بر او جایز نیست که مهمان را نگاه دارد تا او را بزحمت اندازد و برای مهمان سزاوار نیست وقتی که نزد میزبان است روزه مستحبی بگیرد مگر با اجازه میزبان و برای مهمان سزاوار نیست وقتی که نزد میزبان است روزه مستحبی بگیرد مگر با اجازه میزبان و برای میزبان سزاوار نیست که مهمان را از خانه بیرون کند تا او خود بیرون رود

۸۶۳ ـ و در آن کتاب است امیرالمؤمنین ع گفت هر مؤمنی که بشنود صدای ورود مهمان را و او را گرامی ندارد بیم آن میرود که اعمال نیکش بر باد رود

۸۶۴ ـ و در آن کتاب است جابر بن عبدالله گفت امیرالمؤمنین ع گفت هر مؤمنی که ضیافت مؤمنی کند بدرستی که ضیافت خدا و رسول خدا کرده است و هر که ضیافت خدا و رسول خدا کند باید بر مهمان خود توسعه دهد و شب ضیافت یک شبانه روز است و سه روز است و آنچه بعد از آن است صدقه است بر مهمان و حق مهمان است که نزد او درنگ نکند تا او را بزحمت اندازد و بر مهمان نیز سزاوار است که نزد میزبان درنگ نکند تا او را بزحمت اندازد

۸۶۵ في الكافي عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان اطعم جبرئيل المسيح حتى اتى على ان طعم الفقير اكثر من فتات ما اكل الا و هو الب او يرقدون

۸۶۶ جامع الاخبار عن جعفر بن محمد عليهما السلام قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه و آله فقال يا رسول الله اني اريد ان اتزوج فاوصني فقال ان تطعم الجائع و اسقه و اكسه العاري و اياك ان تسأل عن شيء حتى يحدث لك فاقة

۸۶۷ مكارم الاخلاق عن الصادق عليه السلام قال ما اجتمع جماعة على طعام فعم اطعامهم واكل منه مؤمن واحد لم يعد من الذين قال فيهم صلى الله عليه و آله و سلم الاحر فليكرم ضيفه ولو بما يسد به الجوعة لا خير في الذين لا

۸۶۸ وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله من شبع و اخوه جائع و لا

۸۶۵ ـ در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود آیا اگر عدد بخواهیم بشمرد مسلمان را دوست میدارم بعدد طعم فی گفتم این چیست فرمود که یا برادر

۸۶۶ ـ در کتاب جامع الاخبار روایت شده از امام پنجم ع که فرمود آمد نزد حضرت رسول خدا ص و گفت یا رسول الله آیا در مال حقی است سوی گفته فرمود بلی لازم است بر مسلمان که بپوشاند برهنه را هر گاه درخواست کند از تو سائل گفت ممکن است واجب میشود که دروغ درخواست کند فرمود نه بهتر است که درخواست گفته نشود

۸۶۷ در کتاب مکارم الاخلاق ذکر شده از امام ششم ع که فرمود هر گاه جمع شوند گروهی بر طعام و عدالتی هزار درهم و بخورد آن طعام جماعت خدا پرست مؤمن و نبخورد از ایشان مؤمن واحد حساب نمیشود از ایشان بر اسراف کننده و در آنجا است که رسول خدا فرموده هر که ایمان دارد بخدا و روز قیامت پس گرامی بدارد مهمان را و هر که ایمان دارد بخدا و روز قیامت گرامی بدارد همسایه را و هر که ایمان دارد بخدا و روز قیامت بگوید خیر بگوید و گرنه سکوت کند

۸۶۸ و در آن کتاب است که رسول خدا ص فرمود که نیست مؤمن که شب کند سیر شود و برادر دینی او گرسنه باشد و اگر چنین باشد نیست از ما و نیز فرمود که نیست از ما کسی که بخورد طعام و همسایه او گرسنه باشد و بعد قرائت فرمود آیه شریفه ویؤثرون علی انفسهم

[illegible]

۸۶۹ في الكافي عن بن عبدالله عليه السلام قال من اطعم مؤمنا حتى يشبعه لم يدر احد من خلق الله ما له في الاخرة من الثواب لا ملك مقرب ولا نبي مرسل الا الله رب العالمين ثم قال عليه السلام من موجبات المغفرة اطعام المسلم للمسلم ثم تلا قوله عز وجل او اطعام في يوم ذي مسغبة يتيما ذا مقربة او مسكينا ذا متربة

۸۷۰ في الكافي عن هارون الجلاب عن سدير الصيرفي قال قال ابو عبدالله عليه السلام ما عبأ رجل يوم مسلم قط الا كان حقا على الله ان يطعمه كل يوم مسلم فقلت ما عبأ قال ما يشبع فقال ان الله عز وجل قد سمى الطعام

۸۷۱ [illegible] عن معمر بن خلاد عن ابي عبدالله عليه السلام قال شبع رجلا من جوع خير له من [illegible]

۸۷۲ [illegible] عن بن عبدالله عليه السلام قال من اطعم مؤمنا [illegible]

۶۹ در کتاب کافی از امام ششم علیه‌السلام روایت است که فرموده هر که غذا دهد مؤمنی را بمقدار که سیر شود [illegible] خیر خدا که [illegible] و خیرا دارد بیشتر از آخرت [illegible] و به پیغمبر [illegible] مگر خدای پرورش دهندهٔ عالمیان [illegible] آیهٔ را او اطعام فی یوم ذی مسغبة الی آخر

۸۷۰ [illegible] در کتاب کافی [illegible] که گفت من [illegible] امام ششم علیه السلام که طعام [illegible] که [illegible] دهد من این وضع را ندارد فرمود غذا دهد هر دو تای مسلمان [illegible] و چه تر و بیشتر فرمود تر و بیشتر که سیر شود

۸۷۱ ودر آن کتاب [illegible] امام ششم علیه السلام که [illegible] سیر کند مرد یا [illegible] را [illegible] راست [illegible] و آرادش کند

۸۷۲ ـ و نیز در کتاب کافی نقل شده [illegible] پدر بن عبدالملك از امام ششم علیه‌السلام که فرمود هر که غذا بدهد مؤمنی را تا او تر و بیشتر سیر شود هم عدل خواهد بود و برابر با آن که بندهٔ را از اولاد اسماعیل آزاد کند و نجات دهد از قربانی شدن

۸۷۳ ـ وفیه عن حمزة بن حمران قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا تطعموا مؤمنا احب الی من عشرة اثواب وعشر حجج قد قلت عشرة اثواب وعشر حجج فی نفسی ولم یقل لی ما تطعموه مات او تذلونه فیحتاج الی احد فتسأله وتموت حاجته من مسئلة احد من خلق الله مؤمنا فما فوقه حتی ذکر حمسة فلم یقل لی ما تطعموه فتسدا ما تطعموه ولا تعطشوه فتسقوه

۸۷۴ ـ فی [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام [illegible] ۵ شهر قد [illegible] فیه [illegible]

۸۷۵ ـ فی [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام [illegible]

۸۷۶ ـ [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام [illegible]

---

۸۷۳ ـ و در آن کتاب نقل شده است که حضرت رضا علیه السلام فرمود که هر مؤمنی که غذا دادن مؤمنی محبوبتر است نزد من از آن که ده بنده آزاد کنم و ده حج بجا آورم و اگر غذا ندهی دشمن خدا خواهد شد و آن مؤمن محبوب میشود نزد پیش دشمن و نزد خدا بحدی که اگر از او چیزی بخواهد دشمن ای بدهد که زنده نگهداشته و اگر غذا ندادید او را بدرستیکه میرانیدید اورا و اگر طعام و غذا دادید او را زنده نگهداشته اید او را

۸۷۴ ـ در کتاب مذکور است که امام ششم فرمود که [illegible] گفتم [illegible] سبحان الله آیا نمیگیرد دست بگیرد [illegible] بحداقسم هر سه ای افضل و برتر است و آن [illegible]

۸۷۵ ـ در کتاب ارشاد دیلمی است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله هر که گمان ندارد مهمان را بدرستیکه گرامی داشته او کرامی داشته خدا هر که [illegible] که مصرف او مهمان نگذارد همش این است که صرف کرده شده او خدا هر را از دیدار خلا

۸۷۶ ـ و در آن کتاب است که فرموده رسول خدا صلی الله علیه وآله هر که عذا بخورد [illegible] هر رسانید بیمار و خدا او

۸۷۷ وفيه قال علي بن الحسين عليه السلام من بات شبعانا ويحضره مؤمن جائع فطا و قال الله عز وجل ملائكتي اشهدكم اني قد غفرت له بفضل رحمتي وسعني وكلته الى عمله وعزتي وجلالي لاغفرن له ابدا

۸۷۸ في ارشاد الديلمي قال ان امير المؤمنين عليه السلام لما ورد عليه وفود عن حسن بقائه فقال عليه السلام ما سمعت له سمعا ولم نشم له طعما

۸۷۹ في السنة عن النبي صلى الله عليه وآله قال لا تحب المتكفين على كتاب وقد النبي صلى الله عليه وآله قال من اطعم طعاما رياء وسمعة ضمنه الله من صديد جهنم وحميم وآني الطعام في بطنه حتى يقضي بين الناس يوم القيامة

۸۸۰ وفيه قال امير المؤمنين عليه السلام من حق الضيف ان يمشي معه فتخرجه من حريمك الى الباب

۸۸۱ وفيه عنه عليه السلام انه قال لاهل الصفة انكم قد اكثرتم علي الا رحلة من بعدي

۸۷۷ ـ و در آن کتاب است که علی بن الحسین علیه السلام فرمود هر که بخوابد سیر و بهلوی او گرسنهٔ مؤمنی باشد محتاج خدای متعال بفرماید ملائکة من شاهد بشده این بنده او را امر کردم عصیان کرد و ضایع کرد عمر او را و من هم واگذارش میکنم بعملش و قسم بعزت وجلالم که بیامرزم او را هیچگاه

۸۷۸ ـ در ارشاد دیلمی است که گفته شد امیر المؤمنین علیه السلام دوری گزیده میکرد و از سبب آن پرسیده شد فرمود هفت روز است مهمانی نیامده برای ما .

۸۷۹ ـ ودر کتاب سعیته نقل است از رسول خدا ص که فرمود دوست ندارم کسانی را که خود را مرحمت بپندارند و از کتاب زهد آنحضرت نقل شده که فرمود هر که طعامی بدهد از روی ریا و سمعه میخوراند خدا به او از صدید جهنم و حمیم جهنم و قرار دهد آن طعام را آتشی در شکم او تا آنکه بگذرد حساب خلق

۸۸۰ ـ ودر آن کتاب نقل است که رسول خدا ص فرموده از جمله حقوق مهمان این است که تا وی نرود او خارج شود از منزل بدرقه اش کند

۸۸۱ ـ ودر آن کتاب است از امام ششم ع که فرمود ما خانواده هستیم که کمک نمیکنیم مهمانهای خود را بر کوچ کردن از نزد ما

۸۸۲ [illegible]

۸۸۳ [illegible]

۸۸۴ [illegible]

۸۸۵ [illegible]

۸۸۶ [illegible] شیئی جعل الله له الرمل [illegible]

۸۸۲ ـ [illegible] کرده باشد

۸۸۳ ـ [illegible] و برای مرد [illegible] و کم حیا [illegible] و برای واردین نیز کافی است از جهت گناه که کم [illegible] آنچه همه مان بر آنها بیاورد

۸۸۴ ـ و در آن کتاب است که [illegible] اکرام مهمان که از جملهٔ اکرام میهمان تحمیل دو غذا [illegible] و سکوتش گفتن با مهمان هنگام خوردن [illegible]

۸۸۵ ـ و در آن کتاب است که [illegible] شود

۸۸۶ ـ و در آن کتاب است که [illegible] شدند پیراو دستهٔ دیبود نزد او طعامی که [illegible] و سنگهای گرد را شلغم و سنگهای دراز را هویج

۸۸۷ عن ... عن ... ع ... ان ابراهیم ... ضیف فقال یا ... یلاو ... عنده حرج بضیفهم و ضاق به ... احد ... یطلب الاضیاف و انه رجع یوم ... و هو ... عنده ... فقال ... عنده ... هذا الدار فقال دخلتها ... ربها یرد ذالك ثلاثا فعرف ابراهیم ... انه ... فتحمد ربه ... عنده ... متحده ... ابراهیم ... وعنده ... جدیه ... فقال ... ثلاثا ... احد ... فقال ...

۸۸۸ ... وقد ... عن ... ع ... ضیف و کان ... عنده ... فصبر ... فتحمد الرجل ... للصحبة فرده ... الحسن ... ابراهیم ... و ... قوم لا یستحیم ...

۸۸۹ عن ... عن ... عن ... عن ... عن ... عن ...

۸۸۷ـ و بهمان سند کافی از امام ششم علیه‌السلام که فرمود ابراهیم میهمان دوست بود و هرگاه میهمان نمیآمد غمگین میشد طلب میهمان و در انتظار بود و کلید را نمیانداخت و میرفت عقب میهمان ؛ روزی برگشت بمنزلش دید مردی یا سیه مردی میان خانه است فرمود نه خوانده شده خدا است که داخل شده گفت داخل شده گفت بدون صاحبخانه و این کلمه را سه مرتبه تکرار کرد در نتیجه ابراهیم ع گفته و خلیل است پس حمد کرد خدا را و پیدا گفت فرستاده مرا خدا بسوی بندگانش که خدا اورا دوست خود گرفته . ابراهیم گفت بمن نشان ده و یا خدمت کنم او ... دیده هستم ... مثل گفت دوست خدا بوهستی گفت بچه خصلتی خدا ... دوست خود ... ارزانی گفت بخصلت آنکه تو هرگز ... کسی ... ی ... و هیچوقت ... حاجتی حواسته نشده که نه بگوئی و جواب رد بدهی

۸۸۸ـ ... کتاب ... بسند ... که گفت وارد شد بر ابی‌الحسن ... ابراهیم ع هستم ع بهمانی و خرف نشسته بود بر راه و صبر میفرمود تا او در شبی ... بیاید در این جراغ بعیب ... روی ... عمرو ... که ... جراغ که اصلاح کند عیب کرد آنرا و بر او این کار ... و بعد خود ... این کار ... بخدمت ... و اصلاح کرد چراغ را و بعد فرمود ما اهلبیت رسالت خصلتی هستیم که بکار داشتیم علیه‌السلام خود بهای خود را

۸۸۹ـ از کتاب محاسن نقل شده ... که گفت ... عن ... و ... و

بعض اهل المدینه بروی حدیثا
لی بایمان غلیظه لایحدث به احدا قلت اجل
برگردان آب سر که داری آب
امام ششم ع که فرمود فانی است
۸۹۰ـ در کتاب سفینه
آن و قسمهای شدیدی یاد کرد که
که فرمود هرگاه وارد شود کسی به ملدی
وتا آنکه ازآنجا کوچ کند : و فرمود سزاوار نیست که میهمان

[illegible]

۸۹۱ فی الفقیه و قال رسول الله ﷺ الطعام اذاجمع اربعة اشیاء فقد تم [illegible] کل من حضره و اثرت الاذی علیه : وسمی الله فی اوله و حمده فی آخره

۸۹۲ فی کتاب ارشاد القلوب و قال ابوعبدالله الدارمی نقص لون الدم کله فی قوم اخ من اخوانی لسبعة اشهر و انی لاطعم الیوم من جوعی و حدیثه فی قصص

۸۹۳ و فیه عن علی علیه السلام اشبع من رهط عظام اخی و لله احب الی من ان یتصدق عنه دراهم یعنی اعتق کسی

ای آنکه همه دیروز و عدای و [illegible] و سر وار برای [illegible] که روزه بگیرد و مگر [illegible] که مهمان گران آید و برا کند آنها را و ورد [illegible] گفتگو و [illegible] و مگر خود را خیر دادم خوب فرد صبح ورد آمد پس من و [illegible] او بود [illegible] او بود یعنی از [illegible] گوشم [illegible] یعنی [illegible] خدا بود [illegible] گفت سخن [illegible] مگر روایت خردم برای تو دیروز حدیث از امام پنجم علیه‌السلام و بعد مرا گذاشت و رفت .

۸۹۱ ـ در کتاب مسمه نقل است [illegible] رسولخدا ص که هر مود غذا هر گاه برای چهار [illegible] شد تمام است : از حلال باشد : و دست زیاد بآن دراز شود : و نام‌خدا [illegible] و در [illegible] وحمدخدا شود در آخر

۸۹۲ ـ در کتاب [illegible] نقص نقل است که موسیقیان [illegible] گر دیدار شم در دهان برادر دینی بگذارم کم گذاشته بودکاری [illegible] کرده ام و گفته است که اگر لقمه‌ای در دهان برادرم بگذارم خود طعم وی را : آمرزیده میشوم در کام .

۸۹۳ ـ و در آن کتاب است از علی علیه السلام که اگر سیر درهم [illegible] دهم نزد دوست‌ترداردم از اینکه صدرهم بفیر آنها از مساکین بطعم .

۹۴

« باب الایثار »

۹۵

۹۴

باب ایثار و غیر (از خود مذمه داشتن)

ما بين لي ان ابخل على نفسه مع الحاجه فلم ار بخيلا يمسك المال ويتعرض فلا يتداوى ثم يشتهي الشهوه فلا يمنعه منها الا البخل بالثمن ولو وجده مجانا لاكله فوجدت بخلي على نفسه مع الحاجه دليلا قويا على نفسه مع ان له حاجه في ذلك فاخبرت نفسي بالبخل على الاخوان فقالت نفسي بلى هذا اشد حاجه في السخاء وقد اثنى الله تعالى على المؤثرين فقال ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصه

۸۹۶ وقد قال ﷺ من مات شهيدا فقد وجب اجره وقام عذره

۸۹۷ وقد روت عائشه رضي الله عنها ان رسول الله ﷺ لما اتاه خبر قتل جعفر وابن رواحه بالشام وقال اجلس يا علي فجلس علي عليه السلام بين يدي رسول الله ﷺ مستقبل فلم يعد عليه شيئا فدخل بيته حزينا لما اصابه فذهب به الى اهله فوضع بين يديه الطعام

مرض الله ومحتاج بمداوای معالجه نمیکند : ویا میل بمداوی دارد نمیخورد از روی بخل که اگر آن عضو را مجانی بدهند هر آینه میخورد پس معلوم شد که بخل بمود دست بخود وآن بخیلی عضو را بر خود معلوم شد که بر حاجتمندی دلیل قوی است پس این دو نفس گفت که اخلاق عطایان خود را شناختم که هر چه از بذل کردن بدیگران باز میدارد الا در سخاوت وتحقیق که ستایش کرده است مؤثرین را بآنکه گفته و ولو کان بهم خصاصه یعنی اگر چه بآنچه خود بمحتاج باشند

۸۹۶ ـ و در آن کتاب است که رسول خدا (ص) فرموده هر مردی که مبتلا گردد بمرضی و رغبت بمداوا نکند پس حق بمن خود و بر خود و بر خود مقدم دارد آمرزیده میشود او

۸۹۷ ـ و در آن کتاب است که عایشه گفت که رسول خدا صلعم چون خبر کشته شدن جعفر و ابن رواحه بشام رسید فرمود یا علی بنشین پیش من پس علی علیه السلام پیش روی آنحضرت بنشست و هیچ سخن نگفت پس برخاست و بخانه خود رفت و طعام خواست

شما نسبت به مهمانتان و فرموده و مقدم میدارید غیر را بر خود با آنکه خود محتاج باشید

[illegible]

۸۹۸ وقد قال سبحانه [illegible] وآلهاته محمد و
آله قال موسى بن [illegible] وآلهاته محمد و آله حسنة عظيمة
فاصلة بها عادات وعلى جميع خلقه وقد كانت له عليهم آلاء فضل الله عز وجل
كذلك شبه عليه ما هو فيه من [illegible] فيما
[illegible] وقد [illegible] وقت من عمره [illegible]

۸۹۹ وقد اشار [illegible] بن عبدالله جعفر بن [illegible] الاعرابي
الى هذا عطاء فقال [illegible] وقد [illegible]
وخاف ان اقطع العادة فتقطع

۹۰۰ ودر آن کتاب است که گفت سؤال پسر عمه‌ام که موسی بن عمران ع عرض کرد
پروردگارا [illegible] محمد صلی الله علیه وآله و [illegible] خدای [illegible]
ی [illegible] در مقامات [illegible] وآله [illegible]
او که بآن سبب برتری دادم او [illegible] و
ملکوت [illegible] پس خبر کرد [illegible] موسی [illegible] آنها وقرب
[illegible] عرض کرد پروردگارا [illegible] این
ارکه [illegible] محمد صلی الله علیه وآله [illegible] اثر
دعوت [illegible] موسی [illegible] آنها را عمل کرده
[illegible] که [illegible] وی
هم او [illegible]

۹۰۱ ودر کتاب [illegible] که [illegible] ملامت
کردن وی را در [illegible] وجواب گفتن [illegible]
داری کند ومن هم عادت کرده‌ام که جود و [illegible]
عادتم ترک کنم براحسان قطع شود لطف وکرم پروردگار [illegible] حل شد
روزی در [illegible] بحاسبه [illegible]

دیگر تا تمام

[illegible]

آمد ای سر علی و مکالمی [illegible]
هستند از مردم کسکه بدهد جان خود را [illegible]
سبت بندگان

[illegible] کرد و گفت یا علی ع خوب [illegible] کنید با آن سقی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[

ن شب ورور عیر از آب خالص وسوم روز دوم شد یك صاع دیگر حضرت فاطمه آرد کرد و نان پخت و امیرالمؤمنین علیه‌السلام نماز مغرب قارغ شد و از نزد رسولخدا ص آمد گفت سلام برشما باد ای‌اهل بیت محمد یتیمی هستم از اولاد مهاجرین ویدرم به شهادت رسیده در جنگ عقبه بمن غذا بدهید خدا بشما بخوراند از مائدههای بهشت : شنید صدای زهرا علی ع وفاطمه ع و

ع . حواست وبشتاب زهرا آرد کرد وپخت پنج قرص نان برای هر نفری یکقرص ودینار خواهد داد المؤمنین علیه‌السلام وقتی این سخن را شنید وارد منزل شد سلمانها حلو حضرت روی حصیر و بین هنگام آمد قنبری از قبرای مسلمین و اسید دم دروگفت سلام بر شما ای علی‌ب سلام فقیری هستم از فقرای مسلمین بمن غذا وضعامی بدهید خدا بشما عطا میدهد صدای نیست سید علی‌ع صدای اورا شنید بفاطمه علیها السلام و فرمود فاطمه علیها السلام و هیچ نمی گفتند پس در زد فاطمه گفت ای علی و بخدا سوگند

ان لم یدعوا سوی الماء فما کان الوفاء بهم احد عن
یمنی الحسن والحسین بالسرور وافق نحو سوالة مهدیه من الفرح
شده الجوع وبات عندهم فما الیوم شبعان وهو یدعوه هیئت
محمد نعوذ من جوعه فهیئت حرمله وفاء حدث محمد هیئت
فی هیئت احد حرمله وفاء هو علی الأساس ۳۸۳ فی لیعقوبه وما
حکی عن حاتم ان مارية امراة حاتم حدثت ان الناس قد اصابتهم سنة فاشتهت
الخف والطلف فمنادات لله الجوع حاتم عدیه حاتم سعد فقصتها
حاتم حدیث الجوع فی الجهد وقلت عن
۲۱۱ه لسنة فی فما حاتم
من فوق الجبل وقع

آمد وایستاد دم در وگفت سلام رسانید ترا هیئت محمد میر می‌کند مرا وعده مهدیه
بما پس‌عدا بدهید نیرا که میر محمد هیئت حدا بسته عدا وطعام دهد عادة پشت
پس شنید صدای او را و او را مقدم داد و وعده وفا کرد و وعده سهم خود را داد و
دادند وسه‌شب وسه روز بخوردند چیزی سوای آب خود و هم بسته میر خود
عمل کردند گرفت دست راست خود علی‌خسن و فرزندان خود را و آمد درسما
حاتم تا آنکه آن دره رگ بدشت عمل بدهش خود را گرسنگی وبگذری دره
به جمعیت خود رسید آنجا رسید آنجا و عیال خود را گرسنگی حاتم
محمد هیئت رگ سنگی حاتم آن در بدشت وگفت که محمد حاتم گفته بود بسته هیئت
تو سوا حاتم طی تو خود خبر گرسنگی حاتم آن گرفتن سه نفر را

۹۰۳ ودر کتاب سعدیه من ست حمله دور هیئت حاتم من که ۸
وحمله حاتم عمل کرده که بدرم محمد وبعد ۱ شده حاتم که بدرم تمام دیار
حاتم حمله بدرم گذر وسر وگفتند و بدرم گرسنگی
بحمله گرسنگی بمحتوی بدرم حمله گرفته حاتم بدرم عدد حاتم
رحمل وبدایری ایشان بحمله گرفتم ۹ حاتم بدرم ۹ حاتم
ه بخوابانند وبخوابم چون حال دیدم وحسد حاتم
کردم درسخن ناحاتم ناحواب پیرد وگمان کند که
گفت حواندی حواندی عن حمله بدرم گرسنگی حمله

[illegible] ۱۹۰۵ [illegible]

[illegible] ۹۰۶ [illegible]

واطفیء المصباح فلما اصبح علیّ غدا علی [illegible] حتی
لله عزوجل و [illegible] ۹۰۹ [illegible]

۹۰۵ - در کتاب [illegible] که [illegible] حق
مؤمن بر مؤمن فرمود ای [illegible] که [illegible]
نظری کرد و دید که بمن حالت عجبی روی [illegible]
[illegible] و سوده مؤمنین و کسانی را که [illegible]
[illegible] گاه قسم [illegible]
[illegible] که [illegible]

۹۰۶ - [illegible] که [illegible]
[illegible] گردید [illegible]
[illegible] از خود [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] ع و گفت از خود [illegible]
[illegible] علاوه [illegible]
[illegible] بخوابان مجهارا ای دختر [illegible]
[illegible] علی ع خدمت رسول خدا [illegible]
بود که خدای متعال آیه [illegible]
رسید

۹۰۷ - از کتاب مصباح [illegible]

[illegible]

۹۰۸ [illegible]

۹۰۹ [illegible]

عليه‌السلام ميل كرد به جگر بريان گوسفند گفت كه على ع ميل دست بدد
چيزى نخورد تا حسن ع رسيد و على ع وعده دار بود تمام حسن ع درست كرد براى پسر
بزرگوار خود و آنگاه گفت كه گذشت حضرت آمد و اين وقت سائلى دم در
و اظهار حاجت كرد حضرت بتمام حسن فرمود كه بعضى از روز قوت بخواهيد بدهيد
عمل خود از بين برديد خوب از غذاها را در دنيا وخود استفاده برديد از آنها

۹۰۸ در كتاب [illegible] كه حذيفه پسر عدى نقل كرده براينكه در جنگ دشوك
هلاك شد [illegible] عدى: تشنگى [illegible] و گفت كه من آبى برداشتم ورفتم بجهة پسرعمويم
بردم پس گفتم كه [illegible] او را [illegible] بود از عطش براى او الابشمس
آب را [illegible] گفتم [illegible] او را آب بده : رفتم نزد او وآب را بر
او عرضه داشتم حواله داد بديگرى وگفت او را آب بده : و چون نزد سومى رفتم ، رفتم و
ديدم كه از تشنگى هلاك شده : برگشتم بسوى هشام كه آبش دهم او نيز [illegible] بود از تشنگى
برگشتم بسوى پسرعمويم ديدم كه [illegible] از تشنگى

۹۰۹ [illegible] شده دربارهٔ هفت نفرى كه داراى عطش بودند دروغ آبى ورده شد كه كافى نبود همگى
از آنها را و هريك گفتند بده آب را بديگرى [illegible] دور داده شد به تمام آنها و هر

فی سبعة مطئو فی یوم احد فحشی ده لا تحقی لا احدهم فقا ، حد هم
دول فلا حتی یستعفی عنهم وه و ب شر ح هم ا ا احدوب ده ت
فجددها . علی الناس طرا فمان تقلب : فا حود یعسو و هی او ب ا ا
یبقیها ادهی ادبرت . ۹۱۰ وقد وقد ا هم ن وهو لشقی ن ر هم
حس قدم علیه من حر ن کب ر ان العی عم ا ا ول ر لهم ن ط
شلاو و ر ه هوا صبره ن ده هم ثر ا و قد ن هم ا ع
فعال ر اهیم هلا ا ر ب ا ب ا قد ع ۹ ع عمر ا عدد ا ب حق
قد الفقر ع عبد ا ا ه ن ع ه ا ه قد ا ه و ت ا د
۹۱۱ وقد و ا ا ه ه ب ا ل ع ن ا ح ب ا ن ا و ا د ن ه ه ه ر
ش ه قد ح ه ق ع ب ه ه ب ا ن ا ا ع ا ن ا ع ا ح ن ا ب
الم ق و ه ه ص م ب ه ه ه ح ه ه ا و ا ن ا ح ه ه و ا ن
عشاه

یك دیگر بر ر خود معدم ب و ه ح ه د م ه ه ه د و ه ه م ر د د ۹ ه ع ن ه ب
شمری گذیه که معصو ن ا ن ب ه ر گ ه ر ک ر د ن ب ب و پس ه ه ن ه ک ر م ک ن و س ه آ ب ر
مردم بنام آب پس ا ن ه ک ه د ن ب ر گ ر د ن ا ن ه ح و ه ب خ ش ف ن ه ه ه ن ه ه د ن ب ه ر گ ه
وآورد ده و ه ه ج ن ب ل ب ب ه ی د ه ب ه ه ه ع ر گ ه پ ب ه ک ه ه ب ی ر ب

۹ و د آن ک ب ن ن ه د ه ک ه ا ر ا ه م ا د ه م گ ف ت ه ق ی ق ه ه ک ه ه ن ه و ا ر د ه د
و ا ر ج ر ا س ا ک ه ب گ و ی ه ا ب ب ح ه ف ر ا د ه ب ه ه آ ب ه ک ه د ب م ر ب ه ن ه ر ب ه ک ر د ب ب
خ ی ر ی ب ر ه د ب ه ب ه ی ک ن ه د و ا گ ر م ح ر و م ش و ه د و خ ی ر ی د ا ه ه ش ه د ص ف ر ه ی ک ه ه د س ع ی و
گ و د چ ن ن ه ص ف ک ه آ ب ه ا ر ا ک ه س ؤ ا ل ن ی ک ه ه د ب ه ک ر ه ا ب ه ب ب ح ب ه ح م
گ ف ت ک ی ه ی ن ح ب ر د ن ا ر چ ن ه ه ه د س ع ی گ ف ت پ س گ و ی ه ع ه د ه ه ا ه ر د ه ی
ا ر ا ه م گ ف ت ه ق ا ر د ه ه ر گ ه ی ر د ه س و ی ه د ه ه ه ه و گ ر د ه ه د ع ر
د خ و د م ع د م ی ه د ا ر ه د س ع ی و ه ه د ه ر ا ه م ر ا و گ ف ت ا ب گ ف ن ی آ ی و ه د ه

۹۱۱ و د ر ن ک ه ر ا ب ت ک ه ق ر ه و ه د ه م ب ه س ح ع ه ر گ ه ع ل ر ن ا ح ب ن ع و ه
ب گ ر ف ت ا س ب و ر ه د ا ر ن ح ک ن د گ و ه ف ه د ی و ا و ر ه ه ه ن ه ا و ه ه ف ن ا ب ب ت ک ه و ه ه د ه ف ت پ ی
د ی ک ت ه ه ا و ر ه د ه ی آ ب گ و ب ه و ه ب د ه ب و ر ا ک ه ف ن ر ه ه و ی د ه و ا ب گ و ش پ ر ک ه ه د ی
ف ل ا ن و ف ل ا ن و ب ه م خ و د ح ض ر ه ب ن ب و د ه و ح ر ف

« باب قضاء حاجة المؤمن »

۹۱۲ في [illegible] عن جعفر بن محمد عليهما السلام [illegible] عن علي بن الحسين عليهما السلام قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول اوحى الله عز وجل الى داود عليه السلام يا داود ان العبد ليسألني الحاجة فاؤخر اجابته فيحزنه ذلك فيحكمه بها فاقضي الحاجة فلا تحمدن غير ذلك وان العبد ليسألني الحاجة فاعلم ان في اجابته هلاكه فاصرفها عنه

[illegible] ۹۱۲ [illegible]

۹۱۲ و در کتاب کافی به نقل از رسوله [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند آوردن **حاجة مؤمن بهتر است از** [illegible] **دنیا در راه خدا**

۹۱۳ ـ و نیز در کتاب کافی بنقل از [illegible] **که گفت فرمود امام ششم ع** [illegible]

۹۱۴ ـ و نیز در کتاب کافی بسند [illegible] که گفت گفتم به امام ششم علیه السلام قدیمی است که [illegible] رحمت است و مؤمن فرمود نمی گویم چگونه رحمت است فرمود مؤمنی که [illegible] رحمتی است که [illegible] گرفتار حاجتی است که رو آورد [illegible] گرفتار حاجت او را قبول کرده و بدو [illegible] گرفتار کند [illegible] که رو آورد [illegible] گرفتار کند [illegible] که رو آورد [illegible] **شده بود بطرف او وهیا کرده** [illegible] **رود قیامت : وخواهد بود روز قیامت** [illegible] **رحمت : اگر بخواهد برای خود نگه دارد و اگر بخواهد** [illegible]

[illegible]

قصه کند و او صاحب حاجب آن قرار داده شد ازطرف خدا تو میگویی آیا نگه خواهد
[illegible] نگمان نه بلکه نمی دانی که ازخود دور نخواهد کرد [illegible] عیل هر که بیاید
نزد او برادر دینی ونجیب حاجبانه قدر بیند و در آید و [illegible] حاجب او و [illegible] خدا
مسلط کند بر او مگری را مثل قوی که بمکد وبگزد انگشت ابهام اورا در قبرش تا روز قیامت
وفرقی ندارد این شخص آمرزیده باشد ویا معذب باشد

۹۱۵ ـ ودیگر در آن کتاب است [illegible] بن نصر که گفت شنیدم از امام ششم علیه السلام
که فرمود هر که صبح کند حاجت را قضا کند دوزخ بنده خدای دوست او شود بهشت رخسته و
محترم کند او بنده گان و بلند کند برای او بسوی درجة واسحق پسر عمار یادآور نقل
کرده و من آورد برای او شنیدم از حاجب رشید هرگاه امانت بود [illegible] حاجبی مؤمن
بلاد است [illegible] فی وظه فی جسد و زاده صواب

۹۱۶ ـ ودیگر آن کتاب است [illegible] بن محمد از امام ششم علیه السلام که فرمود بر نیاورد
مسلمانی حاجت مسلمانی را مگر [illegible] خدای متعال [illegible] من عمل به من
سزاوار نمیدانم برای تو مگر بهشت

۹۱۷ ـ ودیگر آن کتاب است [illegible] که گفت امام ششم علیه السلام فرمود
در نیکی کردن ببرادرانتان وبوده باشید [illegible] بخشنده و سخی مرد که بر دیگران
گمان میکند بآن در بخشش کند گان وبه آنچه در [illegible] شود مگر کسی که بخشش
کرده باشد در دنیا پس سبکبار شده میرود پل حاجب بر در دنیا پس مگر رد خدای متعال بر

[illegible]

و دو مدد یعنی صرف رسیدن و ودیگری اشرف حب و کامیدن آمدن [illegible] و پرورد گار

ومنحواسد خدارا [illegible] آورده شدن حاجت او و بمقصود خود [illegible] رسیدن بعضو ۳۸ مسرورتر نشد قضاء حاجت مؤمن هرگاه برسد بمؤمن حاجت

۹۱۸ـ ودر آن کتاب نقل شده ازحلف پسر [illegible] که فرمود بخدا قسم که حج کنم یکحج دوست دارم [illegible] آن ومنزل آن نباشد ومنزل آن [illegible] هل بیتی از مسلمین و گاه او گرسنگی [illegible] آنها را دوست دارم [illegible] وحجهٔ ودیگر [illegible] منزل آن نرسیده

۹۱۹ـ ودر آن کتاب [illegible] که فرمود که هر گاه [illegible] قضاء حاجت مؤمن بجهت [illegible] و بسیار [illegible] خوشحال و قضاء کند او و [illegible] او و [illegible] که خوش کرده [illegible] و وحشت روز قیامت شده گفته شود به او داخل شو در [illegible] که با او در دنیا نیکی کرده خارج کردن او را از [illegible] ودشمن علی و آل علی ع

[illegible] ۹۲۰ [illegible]

۹۲۱ فی الوسائل [illegible]

۹۲۲ [illegible] قال اوحی

۹۲۳ [illegible]

۹۲۴ [illegible]

۹۲۰ [illegible]

۹۲۱ [illegible]

۹۲۲ [illegible]

۹۲۳ ـ [illegible]

۹۲۴ ـ در کتاب طرائف الحکم نقل شده از سفوان پسر مهران از امام ششم علیه السلام

که فرمود هر مردی که بود ... و ... را از آن و برسود آن ... ملامت کند ... و ... به وآمد پس تو ... کردی ... کرد ... کرد ... کرد

... فقلت له اقعد حتی اتم طوافی وطفت خمسه
... علی منکبی فأقصصت
... فاقبلت کلما
... فقلت حملت فداك ینتظر
... ۹۲۷ فی
... ۹۲۸ فی
... دست خود به من
... دست خود گذشتم وداب
... ی
... آنچه در
... رقم حدیث حضرت و آن آقا مشغول
... با آنها را و بعد فرمود : هر
... آیه اگر کوشش کنم یا برادری دینی در پاره حاجت او دوست دارم او نفس که آزاد کنم
هزار بنده ، و بفرستم هزار اسب زین ولجام کرده که در راه خدا جنگ کنند با آنها

۹۲۸ ودر کافی نقل شده از عبده حذاء که گفت امام صادق علیه السلام فرمود هر که فرود نخورد قصعه حاجت در مسجدی مگر آنکه بیامرزد خداوند متعال وی را بوسیله محمد و پنج هزار ملك و بیرون نرود قصعی مگر آنکه بیامرزد خدا برای او جمعه و محو کند از او نود قصعی

۱ ـ هذه العبارة لاتحلو من اضطراب او تصحیف ولکن فی الفقیه هکذا نقلت منه

عبد الله ۹۲۹ وقد على [illegible] الله في حاجة حمد ۹۳۰ [illegible] الله في حاجة [illegible] لا إله إلا الله محمد [illegible] ۹۳۱ [illegible] ۹۳۲ [illegible]

ترجمهٔ : و هنگامی که فارغ شود [illegible] ۹۲۸ ــ و در کتاب سفینه روایت است که [illegible] ۹۲۹ و در آن کتاب نقل [illegible] ۹۳۰ و در آن کتاب نقل [illegible] شب معراج دیده این کلمات نوشته شده بود [illegible] پشت : لا إله إلا الله محمد رسول الله علی ولی الله [illegible] ۹۳۱ ــ و در آن کتاب از کافی نقل است از امام ششم علیه‌السلام که فرمود هر مردی از شیعیان ما که بیاید نزد برادر دینی خود و از او کمک بخواهد در حاجتی و او کمک نکند برادر خود را در حالیکه بتواند مگر آنکه مبتلا کند خدا او را بآنکه بر آورد حاجتهای عده از دشمنان ما را و خدا عذاب میکند او را روز قیامت بسبب آن کارها

۹۳۲ ــ و در آن کتاب از کتاب کافی نقل شده از [illegible] که گفت من صواف بمکه دم با امام ششم علیه‌السلام مردی از اصحاب ما آمد و از من حوائج خود را خواست و من حاجتی [illegible] اشاره کرد بمن و من خوش نداشتم و گذاردم حضرت را و رفتم [illegible] و در بین طواف اشاره کرد

[illegible] ۹۳۳ [illegible] الاان
[illegible] ۹۳۴ [illegible] ۹۳۵ [illegible]

من حضرت علیه‌السلام دید او را فرمود ای [illegible] محمد این مرد گفتم بلی فرمود کسب می‌کند گفتم [illegible] فرمود او بمثل تو [illegible] ناس است. گفتم بلی: فرمود برو پس‌شب‌کار او گفتم [illegible] فرمود بلی گفتم ولوضوء واجب باشد: فرمود نمی‌داند می‌گوید [illegible]

۹۳۴ـ در کتاب وسائل است از امام ششم علیه‌السلام که فرمود آورده می‌شود در قیامت [illegible] که [illegible] برای او حسنه و گناه [illegible] می‌گوید [illegible] حسنه و گناهی پس می‌گوید [illegible] حسنه‌ای [illegible] پروردگار [illegible] که [illegible] پس می‌فهمد [illegible] خوانده می‌شود [illegible] می‌گوید [illegible] پس خدای متعال میفرماید بتحقیق ما آمرزیدیم تورا: داخل کنید [illegible]

۹۳۴ـ و [illegible] پنجم علیه‌السلام روایت است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده بدرستی که برای خدا بندگانی است که خدا آنها را حاکم در بهشت قرار داده گفته شده کیانند فرمود هر که [illegible]

۹۳۵ـ در کتاب سعد [illegible] بسند معتبر از پدرعمار نقل شده که گفت فرمود امام ششم علیه‌السلام [illegible] که صدا کند این جمله را [illegible] خدای متعال برای او حسنه و محو کند [illegible] و عبادت کننده و بندگی را بسیار برای او [illegible] درجه عرض کند برای او هزار درجت در بهشت و بنویسد برای او [illegible] و بر سر او [illegible] نگساند خدا برای او هشت درب بهشت را گفته شود به او که داخل شو از هر دری که بخواهی [illegible]

ابوعبدالله ﷺ اسحق من صاف بهذا البيت طواه و حدث به عن حسين بن علي
عن ابيه عن جده و قال له لئن رجعت و رأيتك في بلدنا و في محلتنا لأقتلنك
ألف قتلة حتى دخل بعض حجر نسائه فقال له الجنة بقال له ادخل من
ابهذه فدخل و رفعت حجب عنه فنظر الى ما فيها فقال لها اخبرك بما هو افضل
من هذا قالت نعم فقص الحديث و قال فما زال يطوف حتى
طلع عشرا

۹۳۶ و روى علي بن الصدوق بن بابويه قال في من لا يحضره الفقيه حدث حفص بن غياث
مؤمن شيعة عن جعفر بن محمد ﷺ و قال في يوم الجمعة و الناس في الجامع
الناس و عقولهم اذهب سبق من عقل الناس في يومه هذا و
دون ذلك من وجه فرآه موسى بن جعفر ﷺ بعد ذلك بعقل ثم هو بعد ذلك
و روى بهذا الاسناد عن جعفر بن محمد ﷺ قال قال رسول الله ﷺ
و سلامه دون ذلك من محمد بن [illegible] ۹۳۷ و روى بهذا الاسناد

گوسفند گفتم فدایت شوم [illegible] گوسفند می‌آورد حاجتم بدهم یا
بچیزیکه برتر پسندیدن گفتم فرمود هر که برآورد برای برادر مؤمن خودحاجتی
بنویسد خدا برای او طوافی وطوافی تا رساند بده طواف

۹۳۶ ـ ودرآن کتاب نقل است از امام ششم علیه‌السلام که فرمود [illegible] موسی
علیه‌السلام پادشاه [illegible] بواسطهٔ شفاعت بندهٔ صالح که [illegible]
پادشاه نمود [illegible] پادشاه [illegible] مردم بیا خاستند برای
حاجت پادشاه وتجهیز و ورزش را دیده و [illegible] بندهٔ صالح حاجت خویش
درخانه ماند باندازهٔ که گرمهای زمین تصرفاتی درصورت او کردند [illegible]
[illegible] بندهٔ صالح حاجت خود را
فرمود حاجت [illegible] موسی دوست من [illegible] بن سمعان حاجتی و او
برآورد حاجت او اما [illegible] فرمود مؤمن [illegible] حشرات زمین را بروی
مؤمن بوسیله حاجت خواستن او در [illegible]

۹۳۷ ـ ودرآن کتاب [illegible] علیه‌السلام [illegible] جعفر روایت بسوی حاجت مردش مثل کسی است که سعی کند بین صفا و مروه و برای او روایت

تصدق [illegible] فی حاجة اخیه کالساعی بین الصفا و المروة و حج حجة المستحبة [illegible] حجة مقبولة [illegible]

۹۳۸ ـ [illegible] عن ابی عبدالله علیه السلام قال قضاء حوائج الاخوان افضل من عشر حجج و عشر عمرات و عتق عشر رقاب و صوم عشر ایام و اعتکاف عشرة ایام و الصدقة علی عشرة مساکین و الصلة لعشرة اهل بیوت و عیادة عشرة مرضی و شهود عشر جنائز و غزو عشر غزوات و الخدمة فی عشر حوائج و النصیحة لعشرة اخوان.

۹۳۹ ـ [illegible] عن ابی عبدالله علیه السلام قال من قضی لاخیه المؤمن حاجة قضی الله له الف حاجة [illegible] و قضی له الف حاجة فی الدنیا و الاخرة و ما من عبد یقضی لاخیه حاجة الا ناداه الله عزوجل ذکره یا عبدی ارض بقضائی لک ثوابا دون الجنة و ما من عبد یقضی لاخیه حاجة فیسوءه قضاؤها الا کتب الله له ثواب الف حجة مقبولة و الف عمرة مبرورة و الف غزوة مع نبی مرسل و الف صوم یوم و الف صلاة و الف صدقة و الف عتق رقبة و الف دابة یحمل علیها فی سبیل الله و الف مریض یعوده و الف جنازة یصلی علیها و الف درهم یتصدق بها علی المساکین و الف حاجة لو سئل الله عزوجل ذکره ان یقضیها له لقضاها و ما من عبد یقضی لاخیه حاجة الا و الله یحب نفس ذلک العبد و نفس کل شعرة علیه و ما من عبد یقضی لاخیه حاجة الا و الله یحب کل عرق فی جسده و ما من عبد یقضی لاخیه حاجة الا و الله یحب کل شعرة نبتت علی ذلک العرق و ما من عبد یقضی لاخیه حاجة الا و الله یحب کل قطرة قطرت من میزابه و ما من عبد یقضی لاخیه حاجة الا و الله یحب کل خطوة خطاها و ما من عبد یقضی لاخیه حاجة الا و الله یحب کل قدم قدمها و ما من عبد یقضی لاخیه حاجة الا و الله یحب کل ورقة یکتب علیها و ما من عبد یقضی لاخیه حاجة الا و الله یحب کل حرف یکتب علیه و ما من عبد یقضی لاخیه حاجة الا و الله یحب کل حرف یتکلم به لسانه و ما من عبد یقضی لاخیه حاجة الا و الله یحب کل حرف یسمعه و ما من عبد یقضی لاخیه حاجة الا و الله یحب کل حرف یتهجی به

است که درهمی در دهان اژدهائی باشد وتو بآن محتاج [illegible] اژدها .

۹۴۱ ـ ودر کتاب سفینه نقل است ازابن عباس که گفت روزی من با حسین بن علی علیه السلام درمسجد الحرام وآنحضرت اعتکاف کرده بود وصف [illegible] خدا را مروی و دوستان ومؤمنین برخورد وگفت [illegible] فلان شخص دینی وقرضی است اگر لطفه بفرمائید ادا فرمائید فرمود قسم بآن خانه که نیست چیزی نزد من عرض کرده اگر صاحب باید مهلت نگیرد برای من استکار [illegible] وبیدند کرد حسین گفت ابن عباس قطع کرد حضرت طواف را ورفت با او گفتم یابن رسول الله شما آبا و [illegible] که اعتکاف کرده اید و نباید ازمسجد خارج شوید فرمود نه ولی شنیدم از پدرم علیه السلام که میفرمود شنیدم از رسولخدا ص که میفرمود هر که برآورد حاجت برادر مؤمن را خواهدبود مثل کسیکه عبادت کرده خدا را نه هزار سال که روزها روزه [illegible] وشب ها را بدرستار باشد

۹۴۲ ـ ودر آن کتاب است که حضرت سید الشهداء علیه السلام فرمود آدم محتاج وصاحب حاجت اکرام نکرده خودرا واد تو سؤال کرده پس تو اکرام کن خودرا و رد مکن اورا

۹۴۳ ـ و در خبر مناهی رسول است (ص) هر که کفایت کند حاجت کوری از حوائج دنیا وبرود با او درپی حاجتش: تاآنکه برآورد خدا حاجت [illegible] و دوری از آتش وعصر کند برائت از نفاق و برآورد برای [illegible] حوائج دنیا و همیشه فرود برود درحضرت خدا تا برگردد.

[illegible] ۹۴۴ عن الكافي عن الصادق عليه السلام
من تعذرت عليه الحوائج فليستعن صاحبه يوم الثلاثاء فانه اليوم الذي الان الله الحديد
[illegible] ۹۴۵ في الدعاء [illegible] من حسن خلقه فقد هاجر
من دونه [illegible] فضل سواء [illegible] حاجة اهله ومن صنع اهله وقطه
[illegible] يضعفه الله في الآخرة
فهو مترددة [illegible]

«باب حسن الخلق»

۹۴۶ [illegible] عن محمد [illegible] ۴۲۰ [illegible]

۹۴۴ ـ از کتاب کافی نقل شده [illegible] روز ششم عید السلام که هر کس کار [illegible] شود در عقب آن روز سه شنبه [illegible] که آن روزیست که توبه حضرت داود علیه السلام

۹۴۵ ـ ودر کتاب کافی نقل شده که [illegible] که سعی کند در حاجت [illegible] بیرون رود [illegible] بلکه [illegible] از [illegible] گفتن [illegible] خود بسته و خود رسول خدا [illegible] گفتن [illegible] که سعی کند در [illegible] که تضییع کند وقطع کند [illegible] محروم کند خدا اورا [illegible] که ضایع کند خدا اورا در آخرت پس او رها شده است میان هلاك شدنها تا راهی برای خلاصی بیابد وتمییابد

(در بیان حسن خلق و بیان اخلاق حسنه)

۹۴۶ [illegible] عن محمد [illegible] که کامل ترین [illegible] حسن خلق است [illegible]

۹۴۷ [illegible] عن محمد [illegible] حسن [illegible]

عن علی بن الحسین علیه‌السلام قال قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ما وضع فی میزان امرء مسلم شیء افضل من حسن الخلق ۹۴۸ وعنه علیه‌السلام قال قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ان العبد لیبلغ بحسن خلقه درجة الصائم القائم فی کل ما یعمل لله عزوجل ویکون له من الثواب مثل ما لهما ان کان من فرائض الله فقسمه ذلک وان کان من نوافل الله فقسمه ذلک وهو الصدق واداء الامانة والحیاء وحسن الخلق ۹۴۹ وقال علیه‌السلام ان حسن الخلق یمیث الخطیئة کما تمیث الشمس الجلید وان سوء الخلق یفسد العمل کما یفسد الخل العسل ۹۵۰ وقال علیه‌السلام ان المؤمن علی الله عزوجل بمکان لو سأل الله ان یحول الجبال لاجابه الی ما یسأله

۹۵۱ وقال علیه‌السلام ان المؤمن لیدرک بحسن خلقه درجة الصائم القائم ۹۵۲ وقال علیه‌السلام ان المؤمن لیدرک بحسن خلقه درجة الصائم القائم ۹۵۳ وقال علیه‌السلام ان المؤمن لیدرک بحسن خلقه درجة الصائم القائم

۹۴۸ ودر آن کتاب است از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمود چیزی بهتر است که کسی در میزان عمل او گذارد از اخلاق نیکو و گرامی داشتن مهمان و کار نیک بسیار که موجب رضای خدا می‌شود و راه بهشت است و حسن خلق و بخشش

۹۴۹ ـ ودر آن کتاب است از حضرت امام ششم علیه‌السلام که فرمود همانا مؤمن به درجه روزه‌دار شب‌زنده‌دار و واجبات عمل می‌کند از آنچه خدای متعال از آنچه بندگان بر او واجب کرده‌اند

۹۵۰ ـ ودر آن کتاب است از حضرت امام ششم علیه‌السلام که فرمود چیزی بهتر نیست که امت مرا داخل بهشت می‌کند جز حسن خلق

۹۵۱ ودیگر در آن کتاب نقل شده است از امام ششم علیه‌السلام که فرمود همانا مؤمن به درجه روزه‌دار شب‌زنده‌دار میرسد به حسن خلق و حسن خلق در نیکی همانند آب است

۹۵۲ ـ ودر آن کتاب نقل شده است از حضرت امام ششم علیه‌السلام که فرمود همانا مؤمن به حسن خلق آب میکند و از بین میبرد گناه را همانطوریکه آب میکند خ... را

۹۵۳ ودیگر در کتاب نقل شده است از حضرت امام ششم علیه‌السلام که فرمود مردی در زمان رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دو آورده نزد حمارهاکه بار میکند و آب میآورد برای او بگفتند و شکایت کردند پیش رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله من و گفتند یا رسول الله بیل و کلنگ ما کار میکند

[illegible]

[illegible] اگر این [illegible] صاحب حسن خلق باشد بیاورید برای من ظرفی از آب آوردند دست مبارك کرد میان آن و پاشید برزمین وسعد فرمود بکنید قبررا پس حفر کردند زمین را ورمیں سست شد که گویا بروی آنها پاشیده میشد

۹۵۴ ـ در مجموعه ورام است که رسولخدا فرموده سنگینی هر چیزی که درمیزان عمل گذاشته میشود خوش خلقی است

۹۵۵ ـ ودر آن کتاب است که مردی از جلو روی رسولخدا آمد و پرسید دین چیست فرمود حسن خلق بعد از صرف از است آمد پرسید دین چیست فرمود خلق حسن [illegible] چون آمد پرسید دین چیست حضرت برگشت نگاهی به او کرد و فرمود آن نمیفهمی دین این است که خشمگین نشوی

۹۵۶ ـ و در آن کتاب است که مردی آمد خدمت رسولخدا عرض کرد و گفت موعظه کن مرا فرمود خدا پرهیز کار باش گفت زیاد فرما فرمود عمل نیك بجا آور بعد از آن گفت زیاد فرما فرمود تا مردم آمد ش کن با حسن خلق

۹۵۷ ودر آن کتاب است که از رسولخدا پرسیدند چه عملی از همه برتر است فرمود حسن خلق . و فرمود نیکو کرده خدا خلق کسی را یا اینکه باو نمودند

امره وحدیثه و طعمه ... ۹۵۸ ... رسول ... و ... عموم ... و عدم
الدا ... و هی سنة الحق ... ح ... ۹۵۹ ... رسول ... بحسن ... و ... و ...
... ۹۶۰ ... بالسفیه : اوحلق یعیش به فی الناس و ... حسن خلق ... و
... ۹۶۱ ... فی
... ۹۶۲ ... ۹۶۳ ... ۹۶۴ ... ۹۶۵ ... ۹۶۶ ... ۹۶۷ ... ۹۶۸ ... ۹۶۹ ... ۹۷۰ ... ۹۷۱ ... ۹۷۲ ... ۹۷۳ ... ۹۷۴ ... ۹۷۵ ... ۹۷۶ ... ۹۷۷ ... ۹۷۸ ... ۹۷۹ ... ۹۸۰ ... ۹۸۱ ...

۹۶۲ فی الکافی عن محمد الله ﷺ قال وحی الله الی بعض انبیائه الخلق الحسن بمیث الخطایا کما تمیث الشمس الجلید ۹۶۳ مجموعه و امالی الصدوق ﷺ قال من اعطی اربع خصال فقد اعطی خیر الدنیا و الآخره و فی بعضه منها ورع یعصمه عن محارم الله و حسن خلق یعیش به فی الناس و حلم یدفع به جهل الجاهل و رجاء صادق یبلغه غایة الآخره ۹۶۴ و فی مجموعة ورام قال رسول الله ﷺ ان حسن الخلق یذیب الخطایا کما یذیب الشمس الجلید و ان سوء الخلق یفسد العمل کما یفسد الخل العسل ۹۶۵ و فی امالی الصدوق ﷺ عن النبی ﷺ قال ان حسن الخلق یمیث الخطیئة کما تمیث الشمس الجلید و ان سوء الخلق یفسد العمل کما یفسد الخل العسل ۹۶۶ و فی الکافی عن الصادق ﷺ قال ان حسن الخلق یمیث الخطایا کما تمیث الشمس الجلید و ان سوء الخلق یفسد العمل کما یفسد الخل العسل ۹۶۷ و فی الکافی عن الصادق ﷺ قال ان حسن الخلق یمیث الخطایا کما تمیث الشمس الجلید و ان سوء الخلق یفسد العمل کما یفسد الخل العسل

خوب و کسی که نیکو سیرت و نیکو سیاست باشد بزندگانی گوارا و بآنچه نیکی که بندگی میکند و همسایگان و اهل او با کسی که بد خو و بد سیرت می کند

۹۶۲ ـ و در کتاب کافی نقل شده امام ششم علیه السلام که خدای متعال وحی فرمود به بعضی از پیغمبران خود که خلق خوش را در میان مردم گناه را آسانی که آفتاب یخ را

۹۶۳ ـ و در کتاب مجموعهٔ ورام است از رسول خدا که فرمود هر که عطا شود به او چهار خصلت خیر دنیا و آخرت به او عطا شده و بسته است بدنباله آن خیر دنیا و آخرت یکی ورعی که او را از حرام خدا و حسن خلقی که با زندگی کند با مردم و حلمی که بوسیلهٔ آن رفع کند جهل جاهل را از خود و امیدی صادق که ثابت کند او را در مرتبهٔ نیکی و آخرین

۹۶۴ ـ و در کتاب سفینه نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود که بدرستی که محبوب ترین شما نزد پیغمبر شما و نزدیک ترین شما که خلق و خلقه نیکوتر باشد و همه کس فروتنی او بیشتر باشد

۹۶۵ ـ و در آن کتاب است که علی علیه السلام فرمود که اول چیزی که در دفتر عمل مؤمن حسن خلق و میباشد

۹۶۶ ـ گفته شده بحضرت صادق علیه السلام که حد حسن خلق چیست فرمود نرم باشد و ملایم باشد و خوش و خوش سخن باشد کلام او و در چهره کسی برادر باشد با روی خوش

۹۶۷ ـ و در آن کتاب است از امام صادق علیه السلام که وصیت کرد لقمان پسرش را گر نداشتی مالی که بآن وصل کنی رحم خود و نتوانستی بمالت دستگیری کنی از برادرانت ؛

پس مبادا حسن‌خلق را اردست دهی وخوشرو بودن به مردم که هر که نیک‌خو باشد حق خودرا : خوبان اورا دوست دارند وبدان هم رعایت کنند و

۹۶۸ ـ ودر آن کتاب است که رسولخدا ص فرموده‌اخلاق ... حسن ... خدای متعال: هر گاه کسی‌را دوست بدارد خدا مرحمت می‌کند به وحسن‌خلق وهر گاه کسی را خدا دوست نباشد خلق بد به او خلق بد

۹۶۹ ودر آن کتاب است علی علیه السلام که فرموده به عمرو که گفت چه چیز باعث شد اورا خلق بد او: وچه بسا حوادثی که هریر کند او ... حسن خلق و ... گی ... بسیاری خوش دارم بعلت کم حوصلگی ... قوم ... دم صبر فرموده: سوگند بخدا محمد صلی الله علیه و آله و اهلبیت او بر گزارش ... محبت ...

۹۷۰ ... کتاب وحسن است که بحضرت باقر علیه‌السلام عرض کرد من دوست دارم این مرد را حضرت فرمود به او بعهمان ... دوم و میشود دوستی او محکم میکند

۹۷۱ ـ ودر آن کتاب نقل شده ... امام محمد باقر علیه السلام پدر ... بر گوش که در وصیت خود رسولخدا ص فرمود یاعلی سه چیز کفاره گناهان است: بلند سلام کردن بطعام خوراندن : ونماز درشب درحالی که مردم خواب باشند

۹۷۲ ودر آن کتاب است از معاویة پسر وهب از امام ششم علیه‌السلام که فرمود که سفارش می‌کند ... ی من چهار چیز را بجهان ... سخن و ... ش ... قوم و مردم انصاف کن وسلام بلند کن ... وحدان وحسن ... ر کن هر چند محق باشی

السلام فی العالم و ا ر ... ه ... ان کنت مجده ۹۷۳ فی الوسائل عن محمدبن حمد بن یحیی باسناده رفعه الی امیر المؤمنین علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یسلم علی رجل علی بساط فی بیت و علی من بعد الصلاة و علی من یلعب بالنرد و علی من یلعب بالاربعة عشر ... و علی من یسلم علی صاحب الشطرنج

۹۷۴ ... و عن ... عن ... عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ثلاث یمحقن ... و ذکر منها ... و یوسع فی المجلس و یحسن الیه : ویدعوه باحب الاسماء الیه ۹۷۵ و عنه عن ... عن ... عن ابی عبدالله علیه السلام قال ... حسن جلاله حسن ... و حسن ... و حسن ... و

و روی عنه وهی اوفی منه محمد الله علی نعمه وصدق لسان من الدین والخلق
منه بقیح عبد الله وعبد الله بن وحسن الخلق مع اهل الدین ۹۷۷ وفیه وبإسناده عن
النبی ﷺ من عطی حسن الخلق ما لا یعطی من الصلاة والصیام یغدو العبد فیرتاح
امر دنیاه وآخرته یکون له وبال ومعیشته فی بلاء وحسن الخلق یذیب الخطایا کما
الشمس الجلید ۹۷۸ وفیه فی کتاب الزهد عن ابی عبد الله علیه السلام عن رسول
الله ﷺ من اخلاق عصمه الله عز وجل به ومن حسن خلقه نعمة الله وحجابه النار ۹۷۹
فی الوسائل عن محمد بن الحسن عن ابی عبد الله ﷺ قال فی عوالی اللئالی قال
هذا الدین الذی بنی علی ثلاث حسن خلق بخالق بمن صحبه اوحلم یملك به عصبه
او ورع یحجزه عن محارم الله ۹۸۰ وفیه عن المفضل بن عمر قال دخلت علی ابی عبد الله
فقال لی یا مفضل صحبتك فقلت منذ حداثتی فما فعل قلت منذ حداثتی لم اعرف

که خدا پرستی باشد ودر سخن گفتن با مردم وحسن کردن در خبر بکه رشت نمرده شده نزد
خدا ونزد مردم : وحسن خلق با مردم ویاکیزگی خود

۹۷۷ ـ ودر آن کتاب نقل شده رسول خدا ص که فرموده هر که عطا شود به او پنج
خیر عددی ندارد در ترازو عمل آخرین روحة مؤمنة صالحة که یاری کند اورا در کارهای دنیا
وآخرت وهر روز یا صباح وراه کسب ومعیشت او شش در دینار خود وخلق خوشی که با مردم
با آن مدارا کند : ودوستی اهلبیت من

۹۷۸ ـ ودر آن کتاب نقل شده روضه وحدیث علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدران
بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا ص که فرموده هر که نگاه دارد خشم خود را نگاه دارد از
او خدا عذابش را وهر که بدی گرداند خلق خود را نسبت بخدا و بمردم روزه دار باشد و
بپا دارنده شب زنده داران

۹۷۹ ـ ودر کتاب وسائل نقل شده از صحیفه از حضرت امام ششم علیه السلام که فرمود
پدرم فرمود اعتدالی نیست بکسی که نماز شب بخواند و روزه بدارد در هر خانه هر گاه نباشد در او سه
خصلت : خلق خوشی که زندگی کند با کسیکه رفیق او باشد یا حلیمی که بسبب آن خود گیری
کند از خشم خود : یا خدا ترسی که مانع شود اورا از حرام خدا

۹۸۰ ـ وبه آن کتاب نقل است از مفضل پسر عمر که گفت وارد شدم بر امام ششم علیه
السلام فرمود بمن که چند وقت است با ما همراه گشته مردی بود بر ارادتی می فرمود کجا رفتی گفتم
از وقتی که با تو بودم نرفتم بمکانی اورا فرمود آیا میدانستی که هر که وقوف کند بر کسی
چهل قدم خدا ادای حق او میپرسد بر قیامت

۹۸۱ ـ ودر آن از [illegible] علیه‌السلام فرموده که
کشش کند دلشان سوی شما واگر نیستند
۹۸۲ ـ ودر آن کتاب نقل شده ازعبدالرحمن [illegible] علیه
دوقسم‌اند برادران ثقه و [illegible] پس آنها بمانند کف دست و بال
مال وبدن خود و هر که [illegible] باش وهر که اورا دشمن است با اودشمن
باش و [illegible] گر نیستند
۹۸۳ ـ و در آن کتاب است [illegible] که فرمود شنیدم
میپرسند علی علیه‌السلام که فرمود شنیدم [illegible] که فرمود می‌گوید می
بهترین مؤمنین کسی است که مورد الفت

۹۸۴ ... والوسائل: ... والله والورع والعبادة وطول السجود

۹۸۴ ... دوست ... دشمن ... دشمن هم دشمن است

۹۸۵ ... برادران باصف زیرا که آنها هستند تکیه‌گاه هر گاه خوب نجات کنی و پشت است و هزار دوست زیاد نیست و یک دشمن زیاد است

۹۸۶ ... که گفت شنیدم ... که مبغوض شمار ... بر مردم و در نتیجه خوار شوید ... عبادت کنم ... وعبادت کنید ... بنا و تشیع کنید ... گرد بد مردم را ... پس کاری کنید که دشمن ندارید ... بسوی ما که بالنتیجه بسوی دین است : ودفع کنید ازما هر بدی را .

ء داء الامانة وصدق الحديث وحسن الجوار فبهذا جاء محمد ﷺ وقال صلوا في عشائركم وعودوا مرضاكم واشهدوا جنائزكم وكونوا الزين ولا تكونوا علينا شينا صونوا الى الناس ولا تفضحونا اليهم فجروا الينا كل مودة وادفعوا عنا كل شر ۹۸۸ وفي الوسائل بهذا عن زيد الشحام قال قال لي ابو عبدالله ﷺ وأتاه رجل من الزيدية فسلم عليهم وجلس فقال له قولي السلام عليكم يقولي السلام عليكم يقول سبعون سبعين وجزء أو سبع وسبعين جزء فأتمهم وأفضلهم من بدأ بالسلام وصدق الحديث وأدى الأمانة وهو الجود وحسن الجوار فبهذا جاء محمد ﷺ وقال له لي من المسلم عليه والوجوب فيه قال ﷺ كان يقول أداء الخيط والمخيط وصلوا عشائركم واشهدوا جنائزهم وعودوا مرضاهم وإذا جاوروهم فأحسنوا جوارهم مسلم أو ورع في دينه وصدوق الحديث وأدى الأمانة وحسن خلقه مع الناس قيل هذا جعفري فيسرني قال ان عليا عليه السلام كان يقول وقيل هذا وقت جعفر وكان علي عليه السلام يقول بالنهوض وقيل هذا وقت جعفر ۹۸۹ وفي الوسائل ايضاً عن خثيمة عن ابي عبدالله ﷺ وان يدع عوالي السلام وانهم تنفع بالله والعمل الصالح وان يعود صحيحهم مريضهم

۹۸۸ ـ و نیز در کتاب وسائل مروی است از زید شحام که گفت فرمود بمن امام صادق(ع) برسان از من بهر که پیروی محمد از من و شیعیان و متبع دستورات ما است سلام مرا و سفارش مسلم شمارا بترس از خدای عز وجل وسفارش میکنم بتو ع دردین شما وجد وجهد در راه خدا و حسب گفتاری وادای امانت وصول سجود وحسن رفتار باهمسایگان وهر مودی بواسطهٔ این امور آمده رسولخدا محمد ص و او را تصدیق نموده که این سفارشها همه آدم خوب باشد وچه بد رسیدن که رسولخدا ص دستور فرموده مرد کردن برسان حضور ودوخته شده وصله کنید در طوائف و عشیره هایشان و حاضر شوید سرجنازه هایشان و عیادت کنید از مریضهایشان وادا کنید حقوقشان زیرا وقتی هرفردی ازشما ورع در دین داشت وراست گفتار بود و در ادا امانت کرد گفته میشود این ادب جعفر ص محمد وهر گاه رفتار شما برغیر این طریقه باشد بمن میرسد ناراحت میشوم وعار آن و گفته میشود این است ادب جعفر

۹۸۹ ـ و در کتاب وسائل نقل شده از خثیمه از امام ششم علیه السلام که فرمود برسان بدوستان ما سلام و آنها را بسفارش میکنم بترس از خدا وکرد ر بیت وایستکه عبادت کنندصحیح آنها بمریضشان و توجه کنندبمیتهای آنها بمحضر سازوایستکه حاضر شوند زنده‌ها بر جنازهٔ مرده‌هاشان و بستکه ملاقات کنند یکدیگر را در خانه‌هاشان وایستکه فراگیرند علم دین را زیرا که رعایت این امور زنده بودن مرا سبب و فرمود خدا رحمت کند بندهٔ را که زنده نگهدارد امر ما

وليعد مسيئهم على فقيرهم وان يشهد حيهم جنازة ميتهم وان يتلاقوا في بيوتهم وان يتواصلوا فان ذلك وما يرحم بعضهم احيى امرهم واغيظ بذلك عدوهم ان لا يعنى عنهم من الله شيئا الا العمل الصالح وان يشد الناس عدلا يوم القيامة من وصف عدلائم خالفه الى غيره ۹۹۰ وفيه عن ابي عمير عمن ذكره عن ابي عبدالله عليه السلام في قول الله عز وجل انا نراك من المحسنين قال كان يوسع في المجالس ويستقرض للمحتاج ويحسن الصعيف ۹۹۱ وفي الوسائل عن نهج البلاغة عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان واعجز منه من ضيع من ظفر بهم منهم ۹۹۲ وفيه عن محمد بن يحيى عن بعض اصحابنا عن ابي عبدالله عليه السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام لا يمكنك ان تصحب ذالعقل وان لم تجد كريما يتبع تعقد وتحتاج من سيئ اخلاقه ولاتدعن صحبة الكريم و لكن [illegible] من اللئيم الاحمق .

را واگذار کن ای جمعه دوستان مدار که هر بی مدار تمکنم آنهارا نرد خدا و بی مدار مگر بکردار نیك بدرستیکه ولایت ما نمیرسد بخدا مگر بورع وخدا ترسی و بدرستیکه سخت ترین مردم در روز قیامت عذاب دوست کسی است که توصیف کند عدل و کار خوب را و بعد واگذارد آنرا بغیر وجود انجام بدهد

۹۹۰ ـ ودر آن کتاب از ابن ابی عمیر از کسی که نام اورا برده از امام ششم علیه السلام درقول خدای عز وجل انا نراك من المحسنين فرمود محسن و نیکو کار کسی است که توسعه دهد درمجالس وقرض بگیرد برای محتاج واعانت کند ضعیف را

۹۹۱ ـ ودیگر در کتاب وسائل نقل شده از نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود عاجز ترین مردم کسی است که عاجز است از یافتن و کسب کردن دوست وعاجز تر از او کسی است که از دست دهد آنرا که یافته از دوستان

۹۹۲ ـ ودر آن کتاب نقل است از جعفر بن موسی از امام ششم علیه السلام که فرمود امیر المؤمنین فرموده باکی نیست بر تو در رفاقت صاحب عقل وهر چند پسندیده نباشد بدل و بخشش او ولی تو استفاده کن از عمل او و دوری کن از اخلاق زشت او و واگذار مکن رفاقت آدم با بدل و بخشش را ولکن دوری مکن بعقل از آدم بخیل احمق از تمام اقسام قرار

۹۹۳ ـ وفیه قال ابن ... حسن خلق قال من بدأ بكم لله ... وفيه عن محمد بن مسلم ... ۹۹۴ وفيه عن محمد بن مسلم ... عن الحسن عليهم السلام ... حسن حمله فلا تصاحبهم ولا تجالسهم ... عرفهم ... اياك ومصاحبة الكذاب فانه بمنزلة السراب ... وعن حسنه الحسن ... اياك ومصاحبة الاحمق فانه يريد ان ينفعك ... حمله فانى وجدته ملعونا فى كتاب الله فى ثلاثة مواضع الخ ۹۹۵ ... عن الحسن ... عليهم السلام ... حتى لا ترى ...

۹۹۳ ـ ودر آن کتاب روایت کرده است از ... که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسی که بدأ حسن خلق بکم لله کند و بعد از آن حسن خلق را با همسایگان مسلمان خود و با همه مردم بکار برد همسایگان او و هر که او را ببیند گواهی دهند که او از اهل بهشت است و هر که در حسن خلق او بدگمان شود و او را آزار کند بعمل کردن برای آخرت عمل و کردار او

۹۹۴ ـ ودر آن کتاب نقل کرده است ... محمد بن مسلم و ابی حمزه از امام صادق علیه السلام از پدرش که فرمود بمن گفت پدرم علی بن الحسین علیهم السلام ای پسر من تأمل کن حال پنج طائفه و با آنها رفاقت مکن و با آنها همسفر مشو و در راهی پیش گیر ... پدرم گواهی داد که ... فرمود بپرهیز از رفاقت با دروغگو ... و بسا که او سراب است که دور را بتو نزدیک نماید و نزدیک را دور ... و بپرهیز از رفاقت با احمق زیرا او تو را بخواهد نفع رساند ضرر بتو رساند و بپرهیز از رفاقت با بخیل زیرا او ... آدم بخیل ... از حسن است او تو را بخواهد ... در وقتی که تو نیازمند احتیاج داشته باشی و بپرهیز از رفاقت کسیکه قطع رحم خود کند زیرا او ملعون شمرده شده است در سه موضع در قرآن الخ

۹۹۵ ـ ودر آن کتاب نقل کرده ... سلیمان ... امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت بعضی از موعظه‌های خود فرمود ای فلان با مردم احمق مشو زیرا بسا که احمق میخواهد نفع برساند برای تو ضرر میرساند و بسا که میخواهد ضرر نرساند برای تو نفع میرساند و از او بترس و بپرهیز مگر وقتی که او را در حال خدا بینی خود تمنی میبینی

[illegible] ۹۹۶ [illegible] و [illegible] و [illegible] در حد [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

الیه من استحب ان یقبل ید رجل ۹۹۹ وقد عن ابیه عن علی بن عبدالله علیه السلام ان من تکبر قوم فالزموه وفی حدیث عنه وارفق بهم المقدم علیهم السلام المقدم علی بن حاتم بن النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی بیت علی علیه السلام وبسط له ادم فطرحه رسول الله صلی الله علیه وآله لعدی بن حاتم ۱۰۰۰ وقد عن علی بن عبدالله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه وآله من عرض لاحد من المسلمین المتکلم فی حدیثه فکانما خدش فی وجهه ۱۰۰۱ عن ابی حمزه الثمالی قال رأیت علی بن الحسین قاعدا واضعا احدی رجلیه علی فخذه فقلت له ما یکره هذه الجلسه فقال ویحک ان الجلسه بین یدی الله تعالی لمن لم یتکبر فیها حسنه ۱۰۰۲ وقد عن ابی عبدالله علیه السلام قال من التواضع ان یرضی بالمجلس دون المجلس وان یسلم علی من یمر به ومن التواضع ان تکره ان تذکر بشیء من الخیر ان یحمد علیه ۱۰۰۳ وقد عن ابی عبدالله علیه السلام من التواضع ان یجلس

مؤمنی را با کرام حد ابتدا کرده و هر که عادت کند مومنی را که در رای رئیس باشد نفرستد خدا بسوی او کسی را که اهانت کند به او پیش از مرگش

۹۹۹ و در آن کتاب روایت است معلوی از امام ششم علیه السلام که فرمود هر گاه وارد شد بر شما بر بزرگ قومی جز ایشان کنید آورد و در حدیثی وارد شده از امام ششم از امیر المؤمنین علی علیه السلام که چون وارد شد عدی پسر حاتم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل کرد رسول خدا او را در خانهٔ خودش و بسود در حانه غیر از حصیر و متکائی از لیف و رسول خدا آنرا آورد برای عدی پسر حاتم

۱۰۰۰ و در آن کتاب است از امام ششم علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده هر کس وارد شود در بین کلام قوم در مستمعان و قطع کند کلام ورا مثل آن است خراشی وارد کند بصورت او

۱۰۰۱ و حدیث وارد شده در آن کتاب از ابی حمزه ثمالی که گفت دیدم علی بن الحسین علیه السلام نشسته و گذاشته یکی از دو پا بین بر دیگری و بر بالای ران مبارک گفتم مردم بد میدانند این جلوس نشستن را و میگویند این نحوه نشستن مان حداست فرمود بد نیست که من نشستم این نحوه بجهت خستگی و حدای متصل که خستگی در پیش رو دارد و جواب و جرب در دات مقدس اویست

۱۰۰۲ و در آن کتاب است از امام صادق علیه السلام که فرمود از تواضع و فروتنی است که راضی شود انسان به نشستن پائین مجلس و بیشتر سلام کند بهر که برسد و اینکه

الرجل دون شرفه ۱۰۰۳ . وفيه عن معمر بن خلاد قال سألت ابا الحسن عليه السلام فقلت جعلت فداك الرجل يكون مع القوم فيجري بينهم كلام فيحمون ويضحكون فقال لا بأس ما لم يكن فحش ثم قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يأتيه الاعرابي فيهدي له الهدية ثم يقول هكذا اعطنا ثمن هديتنا فيضحك رسول الله صلى الله عليه وآله كان اذا غنم قول ما قد الاعرابي الشقي ۱۰۰۴ وفيه عن يونس الشيباني قال قال ابو عبدالله عليه السلام كيف كان مداعبة بعضكم بعضا قلت قليل قال فلا تفعلوا فان احدكم من حسن الخلق وانك لتدخل بها السرور على اخيك ولقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله يداعب الرجل يريد ان يسره

۱۰۰۵ وفيه عن رجل من اصحابنا عن ابيه موسى عليه السلام قال قال الصادق عليه السلام لم يعط احد شيئا من الخير بعد العقل اكثر من حسن الخلق وان صاحب الخلق الحسن ليبلغ درجة الصائم القائم بالليل وان صاحب الخلق السيء ليكون عمله شرا من عمل صاحبه

خود نمائی نکند در صحبت هر جمع خوش باشد و بسکه دوست نداشته باشد صدیق شود پرخدا پرستی وخدا ترسی؛ ودر آن کتاب است که اتواضع وهم وبی منت نشستن در محلی که دون مقام او باشد

۱۰۰۳ ـ ودر آن کتاب است ازمعمر بن خلاد که گفت پرسیدم ازحضرت ابی الحسن که ظاهراً مراد امام رضا علیه السلام است پس گفتم قد یکون سوم گاهی صحبتی واقع شود مردی پس مردمی که مزاح وشوخی میکنند ومیخندند فرمود نکوست مادام که آن مزاح بفحش وناسزا نرسد وبعد فرمود مدرستیکه می آمد اعرابی نزد رسولخدا ص وهدیه می آورد وبعد می گفت پول آنرا بدهید و رسولخدا میخندید وگاهیکه رسولخدا ازعم او میگذشت میفرمود کجا است آن اعرابی کاش می آمد ومزاح خود مارا ازعم میکرد

۱۰۰۴ ـ و در آن کتاب نقل است از یونس شیبانی که گفت فرمود مدام ششم علیه السلام چگونه است مداعبه وشوخی بعضی بعضی گفتم کم است فرمود ترک کنید مدرستیکه مزاح وشوخی از حسن خلق است ومدرستیکه تو داخل میکنی برادرت را بسرور هنگامی و بتحقیق که رسولخدا ص مزاح میکرد با مردم بقصد اینکه خوشحال کند آنها

۱۰۰۵ ـ ودر آن کتاب نقل شده از حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود حضرت صادق علیه السلام فرموده که نعمت کسی که زیاد است حسنه او در حالتیکه فرو رفته در گناهان است وخوبی رو ضعیف شود زود است گریبانه و وچه بسا کسی که زیاد است گریبانه او بر گناهش از روی درس وخوبی رو رقیق شود زیاد باشد حسنه او در بهشت از خوشحالی

[illegible]

۱۰۰۶ [illegible] عن [illegible] عنهم السلام [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] الصحة [illegible] الاثر و [illegible] ۱۰۰۷ [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] المؤمن [illegible] عز و جل [illegible] ۱۰۰۸ [illegible] ثلاث علیه اما بعض من یکون معه فی الدار یعلق علیه [illegible] و ان مؤمنا علی قلة [illegible]

۱۰۰۶ ـ و در آن کتاب است از طلحة پسر زید از امام صادق علیه‌السلام [illegible] و در [illegible] درگاه رسول علیهم السلام که فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] میرد و ایمان در [illegible] محو میشود و بندگی دروغ بهم [illegible] بین میرود

۱۰۰۷ ـ و در آن کتاب نقل شده از علی بن الحسین از پدرش از رسول خدا که فرموده همیشه من و پیغمبران پیش از من مثلا بوده‌ایم بمنزله پزشک آزار دهنده مارا و فرموده اگر مؤمن بیمار نباشد هر آینه بخواب خواهد میرود و کسیکه آزارش دهد و آن مؤمن خواب نبرد [illegible] و فرمود امیر المؤمنین علی علیه‌السلام همیشه درد و رنج بدنیا آمده‌ام من شمدینه و همیشه بوده‌ام با این همه گفته عقیل مبتلا بود بدرد چشم : میگفت هر گز درد چشم من نداده مگر آنکه اول دوا میریخته بچشم علی و در نتیجه چشم سالم من دوا میریختند و بعد بچشم عقیل

۱۰۰۸ ـ و در آن کتاب نقل شده از [illegible] علیه‌السلام که فرمود مؤمن گرفتاری ندارد [illegible] که خیر و نعمت جمع شود هر نعمتی برای او مگر آنکه همیشه شود او کسیکه دردرا بر او بزند و آزار دهد ورا و یا آنکه همیشه داشته باشد که اذیت کند اورا و فرمود گر مؤمن [illegible] بندگی کند هر آینه نمیرسد خدای عز و جل برای نفیس رسیدن او شیطان را که آزارش دهد و زیان دهد برای او [illegible] ایمانش یکسر تنه که وحشت نکند از آن نمیان رهنجکس

حد ۱۰۰۹ وفیه عن الحسین بن [illegible] عن علی ﷺ عن رسول الله ﷺ فی حدیث المناهی قال من [illegible] وجهه [illegible] ومن [illegible] حوضه [illegible] وفیه عن [illegible] عن [illegible] وفیه عن [illegible] وفیه عن [illegible] ۱۰۱۰ وفیه عن عمرو بن عثمان عن [illegible] عن رسول الله ﷺ فی حدیث [illegible] قال [illegible] الا وفی [illegible] الا وفی [illegible] الا وفی

عمر اسدی رضی الله عنه فی الاعمار ۱۰۱۲ و قصه عن اسحق بن عمار الهلالی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان یعقوب النبی علیه السلام لما ذهب عنه ما ذهب من بصره و ترحمنی ارحمت عینی و ذهبت فقیل له یا یعقوب ان الله تعالی اوحی الیه اما و عزتی و جلالی لو کان ولدک حیا لجمعت بینکما حتی یصطلحا و لکن ندبته حتی بکیت علیه فذهب بصرک و کان ذلک فی ما عاتبه الله عز و جل علیه و قیل له یا یعقوب ما یکون هذا الحزن فکل غداتک منادیه کل غداة من منزله عشی و ضح لک من اراد منک یعقوب یا عشی دی لک ما اراد الا شیء فقیل لی یعقوب

« فی بعض الاخبار المنسحبه عن العمی و الال »

عن ۱۰۱۳ مجموعه ما ذکر فی بعض مجامیعه عن ابی عبد الله الاعمی تلا ۱۰۱۲ ح فی قصه نصر قصیر عن عمه عمی و عمه عن ابیه حجت قوعمی ۰ ح حدیث فقهی و قوت لیس المحذوف علی قصه عمه و الله علی قصه بعد ۱۰۱۳ فی السعه ذب مجمع فی المعصو

رسولخدا ص فرموده نیکی با همسایه باعث آبادی دیار میشود وطول عمر

۱۰۱۲ ـ و در آن کتاب سند ۰ محمد بن عمار کاهلی که گفت شنیدم از امام ششم علیه السلام که میفرمود یعقوب پیغمبر پس از آنکه اشک چشمهایش هم سفید از سر اندوه گداخته شد پروردگارا آیا بمن رحم نمیکنی چشمهای من از بین رفت و دو پسر هر اهم از من گم شدی پس وحی فرستاد خدای تبارک وتعالی بسوی او که ای یعقوب اگر مرده باشد آن دو هر آینه بتو میلحقم و بتو برمیگردانم وجمع میکنم بین تو و آنها : ولی تو یادت هست از گوسفندی که ذبح کردی و جلوی گرسنه ای و حیوانی و فلان در حالی که تو بودی روزه دار و بندی را او آب و نان نمی داد که بعد از آن یعقوب منادی او ندا میکرد هر صبح و شام از منزل تا یکفرسخ که هر که میل دارد میخانه بیاید نزد یعقوب و هر که میل دارد بشام بیاید نزد یعقوب

۱۰۱۳ ـ در کتاب مجموعه ورام نقشده از بعضی از علماء که تسلی نمیخورم در دنیا وارد نیا مگر برسه چیز ۱ برآورد دینی که بار گذار مرا از عیوب و بدیهای من ۲ عالمیکه اگر کج روم مرا راست کند و اگر خطا کنم راهم را بمن نشان دهد ۳ و بندهٔ صالحی که او را در کنار مخلوقی از من عیبی نباشد و او برای خدا بر من محبتی نماید

۱۰۱۴ ـ در کتاب سفینه البحار در وضع بعل نوشته که حضرت صادق علیه السلام فرمود که حسن بن محمد بن مروان بن یعقوب دستور داد که حجام و بیطاری را که بین او و بین پدرش دشمنی بود بخانه گذشته گفت پس از حجامت رفتم بسوی خانه و بر خانه در آخر بادشاهی من پس دستور داد که بیطار بیاید و منهم شرکت کردم پس آمدند اهل خانه و تعجب کردند از کار ما و بما آوردند پادشاه آنها را دی

فی حبسك محمدبن مرة بن قیس اخبرنی ابوحفص عمرو بن مسلمة عن جری بن کلیب وعبد الله بن عطاء
فقد صرت الی حزیرة البوبة فی آخر عمرك وهرت ... فقد نصرت فخرج الثوب
ینفضون واقبل ملکهم رجل طویل اصلع خاف علیه کساء قسم وجلس علی کرسی
فقلت ما لك لاتعد علی بساط ولا تمشی وحولك هذا الجم الغفیر فقال لی ثلاثة اوراقه
ثم قال ما لکم تضعون الرغیف والفلس بحضرة طعامکم فی کل عام فقلت عادة
فعلوه بجهلهم قال فما بالکم تشربون الخمر وهی محرمة علیکم فی دینکم فقلت شدة
فعلوه بجهلهم قال فما بالکم تلبسون الدیباج وتتحلون بالذهب وهی محرمة علیکم
علی لسان نبیکم قلت فعل ذلك اعاجم من حدهم لا یحسن القتال فعلوا ذلك بهم فجعل ینظر
فی وجهی ویکرر معاذیری علی وجه الاستهزاء ثم قال لیس لأمر کما تقول ولکن مروءة
ولکنکم قوم ملکتم فظلمتم فاذاقکم الله وبال ما ظلمتم وانی خشی ان یزال بنو امیة
فی [illegible] فی سنة ۱۰۱۵ فی سنة عن النهج عن علی علیه السلام قال

بلند قامت بود وجلوس او مو بدانست کسیکه است از بزرگی وقدرت) وبدن برهنه بود ویراو
بود یك جامهٔ تمام کساء پس سلام کرد ونشست روی زمین پس گفتم چه شد که روی فرش نشستی
گفت من پادشاه هستم و هر وارسته را که خدا او را بلند کرده فروتنی کند نزد خدا
بعد گفت آن پادشاه چه میشود شمارا که واگذارید جهنم را پس [illegible] که لگدمال کنید راعیت
را وخان ایکه فساد کردن حرام است درقم آنچه پس گفتم این کار عموم بندگان ما است بسبب
بادبی آنها پادشاه گفت چه میشود شمارا که شراب خمر میکنید وحال آنکه بدن شما حرام
است گفتم پروان ما خمر میخورند بسبب جهالتشان گفت چه میشود شمارا که دیباج و حریر
میپوشید وطلا زینت میکنید وحال آنکه زینت به طلا حرام است درقول پیغمبرما گفتم اشکار
میکنند بادبیهای درحدم ما که ما نمیتوانیم در خلاف آنها کلامی بگوئیم و به آنها منع کنیم
پس شروع کرد پادشاه بنظر کردن روی من و بسیار شان کرد از کارهای خلاف ما طریق
سخریه واستهزاء و بعد گفت این طور نیست رعیتی بی عدل صحیح نیست ای پسر مروان
ولیکن شما طائفهٔ هستید که سلطنت رسیدید وظلم کردید خواهد حق بدهد وبال وشر کار
شمارا و بدرستیکه من میترسم وبیم دارم ای اعمال شما برسد دربنی مروان بگیرد
شما پس هر چه زودتر کوچ کنید وبروید

۱۰۱۵ ودر کتاب سفینه از نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام مذکور ده که

[illegible]

۱۰۱۶ فی السنه من الهجره [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام قال لله سبحانه و تعالی
[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرون اسی معجب فقا فی نفسه هذا قصر سلیمان بن داود النبی و حمل آنیه ابن قدات نفس عجب فرحة و خرجی در کنیش بیرون شد و سجدات شکر و آنرا سجد پس خاتم و خاتم سجد در حدد و تبدیل کرد و روی خاکستر نشست پس وحی کرد بسوی او که سر را بحد و بسجده خود از سجود به این دستور عمل کرد پس دردد ساکن شد و دلش بر طرف گردید

۱۰۱۸ کتاب منهاج البراعة جلد ۱۲ نقل نموده که وارد شد غلام بر مولای علی بن الحسین علیه السلام که آن غلام بر نفس خود در خصوص فزع و گفت شفاعت جد و پدر می کنید روز قیامت گفتند آری شفاعت محمد ص پس در غضب شد حضرت زین العابدین تا آثار غضب بر روی حضرت ظاهر شد و گفت وای بر تو ای اباایمن مغرور می کنم تو را که میگویم غضب شدم و تو خ اسمه پس آگاهش کن که بسی فزع نماید را هر آینه خواهی دید که چگونه خواهد بود روی شفاعه محمد ص وی بر تو آیا شفاعت می کند مگر کسی را که واجب شده برای او آتش و مستحق شده باشد عذاب را بدرستیکه هیچکس از اولین و آخرین نیست مگر اینکه و محتاج است بشفاعه محمد ص روز قیامت بدرستیکه جدم حضرت زین العابدین علیه السلام بدرستی که پدری خواهد است شفاعت نمیکند و پدری حاجت شفاعت در روز قیامت پس او

۱۰۱۹ فی مجموعه ... من ... جعفر ... وارق ... سول الله ... الاسلام ... المؤمن حرمه المؤمن من جميع الموجودين على وجه الارض ... المسلم ... المسلم من سلم المؤمنون من يده ولسانه ... حرم هجر السنة وترك هجرة المسلمة المؤمن حرمة دم المؤمن وماله وظنه ... وبحذاه ... وقد سمعت ... ۱۰۲۰ في ... المسلمة نفس وفي ... سمعت ... ان صحبتهم ... حسب ... سمعوا ... اللهم ... الله عدوا ... سمعوا ... من ... حد ... الله ... من ... الله ... الله ... فهذا ... من ... الله ... ولاولياء ... فمهلا ... وتمسوا ... الله ... ولاحول ... ولا ... الله ... ۱۰۲۱ ... في ... من ... حرمان ... خلال ...

از برای شیعیان شفاعت است نسبت بعوام وخویشان بعد از خود بقدرسی که مؤمن شفاعت میکند بانداره ربیعه ومضر که در دنیا میان طوائف عرب بودند وایضاً مؤمن هر آینه شفاعت میکند نسبت بهمسایگان خود ومیگوید پروردگارا حق همسایه دارد بمثل آنکه همه کس در دنیا از گرما و سرما

۱۰۱۹ در کتاب مجموعهٔ ورام ... علیه السلام نقل شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود آیا خبر دهم شما را بکسی که مؤمن حقیقی کسی میباشد که مؤمنان ایمن باشند از زبان و دست او و فرمود آیا خبر دهم شما را بمسلمان مسلمین کسی است که مردم باشند مؤمنان از زبان و دست و هجرت کننده کسی است که واگذارد آنچه خدا حرام کرده بر او و مؤمن حرام است که مسلمانرا مؤمن کند و یا او را خجل کند و یا او را از چیزی نفهمیده و بدون خبر بگذارد

۱۰۲۰ در کتاب سفینه نقل شده در کافی ... حضرت صادق علیه السلام که ... اصحاب ... که فرمود بپرهیزید از بدگوئی علماء خدا همگی که نشنوند زیرا بدگوئی شما باعث میشود که بدگوئی کنند از خدا بدون علم و بر ... که ... شما ... جگونگی دشنام آنها بخدا ... بدگوئی آنها یا اولیاء خدا هتک احترام خدای متعال است وهر کس ظلم کند در پیشگاه خدا ... کسی است که باعث بدگوئی خدا و اولیاء خدا شده پس خود داری کنید خود داری کنید و ... که ... که فرمود ... که اصول دعوه منحصر است بآنکه خدا مدد و یاری کند

۱۰۲۱ ... کتاب سفینه نقل شده خبری که مردی را از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام گزارش داد که فرمود امیر المؤمنین ... آمد ... نتیجه خیلت برسد تو آنچه برسد

اصحاب امیرالمؤمنین ﷺ لسعة حیه فقال له امیرالمؤمنین ما الذی عرض لک
اصابك قال لاقال ﷺ اما تذکرحیث اقبل قنبر خادمی والت بحضرت فلان العاتی
فقمت اجلالا له لاجلالك لی فقلت تقدم بهذا بحضرتی فقلت له وعابالی لاقوم
وملائکة الله تضع له اجنحتها فی مدینة فمشی فلما قلت هذا له قام الی قنبر و
حر بقوشتمه و ده دهدی و ارعن لاتعد نی قدی فهذا سفیك سفك دمه
فی ارادت ان یه وبك الله به فی من هذا فتقدمت لاقتله فلا خذنی و بحضرت
عدائه هذا بحذاق عنك وسلبهم منه ۱۰۲۲ فی السفینه روی ان سلیمان بن داود ﷺ
مر بحراث فقال له سلیمان ای رب وهذا عصاه وانه لیحرث فی یوم مشی فی
البحر اث فقال له سلیمان ان ۱۰۲۳ فی مجموعه عن ابی عبدالله ﷺ عن ابی جعفر ﷺ

گفت به فرمود آن بحضرت داری هنگامیکه وارد شد قنبر خادم من بر تو دخول آنکه پیش
و فلان مرد مرکش عاصی بود پس بنا خواستی بحهت تعظیم قنبر بحهت تعظیم قنبر بحهت
رعایت احترام من آن مرد مرکش بتو گفت آیا بیا میخیزی و احترام میکنی از این مرد در
حضور من پس گفتی تو بالا بنداده و میگویم حترام بکنم و بحترم و حق آنکه ملائکه خدا
پهن میکنند برای او بالهای خود را در راه او پس بروی بالهای ملائکه حرکت میکند پس از
آنکه گفتی تو برای قنبر این کلمات را پرخواست آنمرد بسوی قنبر و کتك رد او داود شام
داود ادیت کرد او را و تهدید کرد . بر انواع بدیها و هر سختی از اینجهت افتاد بر تو این
مار و گرید تورا اگر مائل هستی که عافیت دهد خدا تو را من آنکه قسم میکنم بر
این کار نبود به احدی از . . . . . پس بنی اسرائیل به گاهی که خوف شد بر ما
وبما بر یکی از دوستان ما

۱۰۲۲ در کتاب سفینه و بقی نقل شده که حضرت سلیمان ع مرور کرد بحراث
پس گفت هر آینه پسر داود عمد شده سلطنت و پادشاهی بر بزرگی بدرجه سید این کلام را بگوش
سلیمان رسید مرکب پیاده شد و رفت بسوی مرد زراع و گفت مرد شنیکه بسوی تو آمدم بحهت اینکه
تمنا نکنی چیزی که قادر بر او نیستی بعد فرمود هر آینه یك تسبیح که قبول کند خدا آنرا بهتر
است از سلطنت آل داود

۱۰۲۳ در کتاب مجموعه عنه ورام نقل شده در حضرت رضا ع ادابی جعفر ع که فرمود یا اسماعیل
آیا در مردمان محل شاهی گاه بر ای مردی بزرگتر نباشد و در نفسی من در بس در ع بدی بود

و ا ... سمعت ا ... ص قصد قیام ... کان یرجو ... لیس له ... داء وبعد بعض حوائجه قص ... ه مضرجه عدة حتی نصیب رداء افقلت لافقر فدا کان له اداء ... الی بعض حوائجه ... ه حتی نصیب ... قصت ... فقر ... عدة ثم قال ما هو لاء ... نحوه ۱۰۲۴ فی ... ه ... لاویس عن ... صحیح ... صبح لایدری ایمسی و ایا امسی لایدری ایصبح یبشر باالجنه ولایعمل عملها ویحذر ... ولا ... ما یوجبها والله ان الموت وغصصه ... هون ... هو ... یوم لقیامه ... ع ... مومن فی ... ن حقوق ... لم ... ولا قضاء ... فی ... المومن ... حق فی ... ع ... قضاء ... ه ... ف وبهم ... المسلمین ... ستمون ... ر ... ه ... ب والعذاب ... محدود ... ن ... من ... والله لایمنعنا ذالك ان نقوم فیهم بحق الله ... ۱۰۲۵ فی مجموعه ... ن ... عن ... قال ان ذکر الموت لم یدع

میانداخت بروی ... درش تاردائی بیاید گفتم نه گفت هر گاه ... جامهٔ داشتی در ... برادرش تاریر جامهٔ ... گفتم نه پس ... گفت آنها ... درپوشند

۱۰۲۴ در کتاب سفینه روایت شده که گفته شد به اویس قرنی چگونه شب حال تو گفت چگونه خواهد بود حال کسیکه هر گاه داخل صبح میشود نمیداند آیا بشب وارد خواهد شد و هر گاه شب میکند نمیداند بصبح خواهد رسید یا نه بشارت داده میشود به بهشت و بمحمد کاری که مستحق ورود بهشت شود و می ترسد مردم ... که بعشق رسیدن مردم است بخدا قسم هر گاه وعده‌های آن وقتی واندوه آن ... و قصص ... نگذاشته برای مؤمن ... و درسینه‌ها ... حق ... باقی نگذاشته برای مبطلا و نعره و بدرسینه هر کدام ... ای امهٔ حق در ... باقی نگذاشته برای ... حقی ای مردم کیم مردم ... وهی مسلم ... سی‌ها پس فحش و ... را میگویند و نسبت می‌دهند ما را بکذبه وعیبه ... مجمع و ... تهمتهای ناروا همدستان ارهاق برای خود می‌ ... قسم مجمع ... این ... رقیم بحق ... داء وعیبه ... بوعیبهٔ جدائی

۱۰۲۵ ... مجموعه و ... ویس که گفت یادهر گاه باقی نگذاشته ... برای مؤمن ... دنیا ... وعلم مومن بحقد ... نگذاشته ... ی مؤمن ... وقیام ... مؤمن ... بحق نگذاشته ... ی و ...

لمؤمن في الدنيا فرحا و من علم المؤمن بحقوق الله عز و جل ما له فضله لاهتبال قلب المؤمن في نفس ما انحق به يدع له صديقا

۱۰۲۶ في السقيمة عن علي بن سويد الله عليه السلام كان يقول اصبح و الحمد لله من قبل قول شوهة البث و يسر قريبي لا يعلم لقد قضى الله على لسان نبيه صلى الله عليه و آله و سلم فيما ينزل الله و من اقر بي قول يعلم علم لم يتقدموه ان طهور الامام لا يتم الا بتسليم الحمد في شدته مثل سعة و مصيبة من بين لا من بين فتنين بين حسنتين على المؤمنين علي بن ابطالب في صفين ۱۰۲۷ و في السقيمة في صدع كان اليه ع بعقبة في براهيم عليه السلام و كان صدع يذهب الماء يخفى به ابو عبد الله عليه السلام و ان له صرعت ابنه ابنه ابنه هم عليهم السلام هو ما لا يس الى الله عز و جل و استدل به على علم الصدع قدم ما بين به عز و جل الشيء منه الصدع و حد في هذا عند و في هذا ث

۱۰۲۸ و في السقيمة نقل عن بي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله لعلي عليه السلام

۱۰۲۵ در کتاب سقیمه روایت شده است رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود بهوی بهشت از طرف قبر و خواهد شتاب کرد بدن او پس قبر می فرمود آگاه باشید هر کس ملاقات کند او را برساند او را به او سلام گفته شد رسول الله گفت پس قبر می فرمود کسی است که اگر عائشه بود بعدی نکند او را کسی و احدا بپرسد و اگر حاضر بود کسی گوید ظاهر نشده و او را بحساب حاضر نمی شوند بوسیله و شفاعت و داخل بهشت شوند به اندازه طائفه ربیعه و مضر که بزرگترین طوائف عرب اند پس قبر گفت کسی است که بعضی نمی آورد و حال آنکه مرا بدیده و کشته شده و پس روی خواهش می آمد بمؤمنین علی بن ابیطالب در صفین

۱۰۲۷ و نیز در کتاب سقیمه ذکر شده که ودیعه خود نبی را نزد ابراهیم و قرار داده که خاموش کند آتش را و او را حضرت صادق ع نقل شده که فرمود پس از آنکه آتش نمرود و خاموش شد برای سوختن حضرت ابراهیم شکاف کرد بدن حضرت ابراهیم را بسوی خدا و اجازه خواست که آب بر بدن آن حضرت بریزد پس وحی فرستاد خدای عز و جل بر او اگر قرار دهد او را پس دو سوم او سوخت و باقی بدن مکروه او

۱۰۲۸ در کتاب سقیمه نقل شده از حضرت صادق ع که فرمود گفت داود پیغمبر ع هر

الله یوم عدده ولا قرئس فراشه ثم اقبل علیه فقط فدخل محرابه فقعد فلم قرأ یوم
صمویه و هو مقدع فی محرابه فقال له یا وزغ بحمدک الیوم ما قعدت من عبادتک
وقرائتک فقال نعم فقال له بحمدک و بی سبح الله تعالی فی کل لیلة الف تسبیحة یشفع
فی مع کل تسبیحة ثلاث لافی بحمده وانی لاکون فی قعر الماء فیموت الطیر فی
الهواء احسه حائما فاطوله علی الماء لیأکلنی وما فی بدنی

۱۰۲۹ و فی السفینة فی ذکر من عجز عن تعمیر لئن اقتل هذه الوزغة احب الی
من ان اعتق مائة رقبة فقام فاخذ الدواة والقلم وکتب الیه سلام علیک ورحمة الله وبرکاته
وجعل علی موضع النقص والشولاء ثم جعل یمحو ویمحو حتی صار مثل الشعر
علی القرع ۱۰۳۰ فی السفینة فی ذکر من حدث الله عن طلحة قال سألت ابا عبدالله علیه السلام
عن الوزغ فقال علیه السلام خبیث وهو مسخ الله فوا فتنته وقتاله وقال ان علیا علیه السلام کان

آنه عبادت کنم خدا را امروز مانند دیروز و هر آینه بخوابم مانند دیروز که عبادت نکردم
آنطور هرگز پس برخاست محراب سجده را کرد پس از آنکه فارغ شد از عبادتش باگاه وزغ
باغه را در محراب سجده پس آن حیوان گفت یا داود تعجب کردی از عبادت خود امروز وادعای
خود پس گفت داود بلی پس گفت وزغ به تعجب مکن کرد از خود البته بدرستیکه من
تسبیح می کنم خدا را در هر شبی هزار تسبیحه که میخیزد از هر تسبیحه سه هزار حمد و
بدرستیکه هر آینه گاهی در زیر آب هستم و صدا می کنم پرنده در هوا گمان میبرم که گرسنه
باشد پس دهانم را روی آب که مرا فرو گیرد و بخورد و خوردن آنکه بر من گران است
(زیرا عقلی ندارد آن حیوان و گناه دائر مدار عقل و تکلیف است)

۱۰۲۹ و در کتاب سفینه ذکر شده که یحیی بن یعمر گفته اگر بکشم صد وزغ
دوست دارم تر بکشم صد بنده را گفته شده که این بجهة آن است که وزغ حیوان
بدیست و از حوامی وزغ این است که اگر بشکافند او را و بگذارند بالای تیر و ناخنهای
که در بدن نشسته به آهن بیرون آید و اگر بسوزند و خاکستر مخلوط کنند و بسر کحل نمایند
مو میروید

۱۰۳۰ در کتاب سفینه نقل شده در باب وزغ از عبدالله پسر طلحه که گفت پرسیدم
حضرت صادق علیه السلام از وزغ پس حضرت فرمود پلید است و مسخ شده امت پیغمبران پس هر
گاه او را کشتی غسل بکن و گفت بدرستیکه پدرم نشسته بود در خانه و مردی ناپیدا بود و

و عند في الحجر ومعه حمل نحدثه في الهمو ع بولو ... فقال لي عليه السلام امرحل
اتدري مايقول هذالوزغ فقال لاعلم لي مايقول قال عليه السلام فانه يقول والله لئن ذكرتم
عثمان بشتم لاشتمنّ علياً حتى تقوم من ههنا قال و قال لي عليه السلام اسمن تموت من
بني امية مست الاصبع و ... عليه السلام ان عبدالملك بن مروان امير لبني امية
مسح و ربما قدمت من بعض بني امية حتى اضع يده و كان به داء و الله فيما ... فيعود
عضم و لك عنهم فلم يزد ... فيعود ثم اجمعه امرهم على ان يجعلوا جذع
نخلتين فيصعوه كهيئة الرجل قال ففعلوا ... الشاه فسووا جذع و ضع جذع ثم
قوه في الاكفان فلم يضع عبد حتى ۱۰۳۱ في مجمع البحرين جذع من جذوع
عليه السلام و ... لي لا يحسن صانعي حتى يخرج لي ... جذعي فيرين ... فاخذ من المجذعة
۱۰۳۲ مجموعه ورام عن ... عليه السلام ... عليه السلام ... و قدم
و الذنوب فقال ... فقال ... عليه السلام ... خطاء ... امية حتى

صحبت منكرد ناگاه ديدند ورعه را كه حركت مي‌دهد زبان خود را پدرم فرمود بيا
آيا ميداني چه مي‌گويد پس ورعه گفت نه آگاه نيستم كه چه ميگويد پدرم فرمود مي‌گويد
بخدا قسم اگر نامي از عثمان ببرند بشتي هر آينه نام علي را برشتي مي‌برم تا اينكه بپا
خيزيد از اين محل وفرمود حضرت صادق پدرم فرمود كه نميميرد از بني اميه مرد مگر آن
كه مسخ ميشود وفرمود بدرستي كه عبدالملك پسر مروان پس از آنكه مرگ پسر او نازل شد
گرديد ورع پس رفت پيش كساني كه ... بودند حاضر نمودند او را و اولاد او پس از آنكه بدفساد او را
بدانستند چه كنند بعد رأي همه بر اين شد كه بگذارند جذعي را و قرار دهند مثل سوم پس فرمود
اين كار را كردند و پوسيدند پس او را در هواي آهن و گذاشتند درميان كفنها و كسي از قصه او خبر
نشد مگر من و اولاد او

۱۰۳۱ در كتاب مجمع البحرين در لغت جذع نقل شده از حضرت صادق عليه السلام كه فرمود
اينقدر ميلسم انگشتانم را تا اينكه شرم نميدند جذعهاي من پس گفت كند ليسند بمن از روي
گرسنگي ميباشد

۱۰۳۲ در كتاب مجموعه ورام نقل شده كه پيغمبر خدا فرمود آيا رهنمائي نكنم شما
را بر خبر يكه محو كند گناهان شما را و پس ببرد خطاها را گفتند چرا يا رسول الله فرمود

۱ـ نجه شهري را گويند كه داخل سال شش شده باشد و بنجه گويند كه در حين سال دوم
شده باشد مجمع البحرين

و نعطل [illegible] بعد الصلوة ۱۰۳۳ فی السنة فی سنن [illegible] رجل تزین امرئه ویخرج من بیت وریحها تهویه ثیاب ولا تتم من سنة وتوب والمرأة اذا خرجت من بیت وریحها متعطرة او روح بیت فلیس فی روحها کان قدم بیت فی الله فقد رجع حجة بتمامها ولا تقبل صلوة احدکن فی بیتها حتی ترجع الی بیتها و دخول الجنة بغیر حساب

۱۰۳۴ فی مجموعة [illegible] من [illegible] ثلاث تهن علامات کثیرة [illegible] الموت ویوم خروجهم من القبور ویوم القیام بین یدی الله

۱۰۳۵ فی [illegible] رضیت بتزویج فاسق فهی منافقه وحست فی النار [illegible] فتح فی وجهها سبعون [illegible] فقال لا الله الا الله [illegible] من سبعة ابواب یدخل من ایها شاء ولا یدخل من آخره ولا یدخل فی الله ومولاه سبعین حجة ۱۰۳۶ [illegible] عدل [illegible] ۳۳۶ و [illegible] ولا [illegible] قدم عند

برشد باد بتسلیم وسوئیمی کامل اروسو وزیدقدم‌زد شمس نسوی‌مسجدها وانتظار مارکشیدن بعد ز اداءنماد

۱۰۳۳ در کتاب سفینه نقل‌شده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در بیان سنا که فرمود هر مردیکه [illegible] وخدایش [illegible] خارج شود از روخانه پس امرد بیوت‌استه گناه کار نیست هر کس که از بیوت مسجد وزن هر گاه خارج شود از خانه تر و تمیز کرده باشد وبوی خوش [illegible] باشد وشوهرش [illegible] مسجد باین کار مبتلا شود [illegible] ای‌شوهرش بهر قدمی‌یک حسنه در آنش فرمود کودکه کند پرهای بینی [illegible] و بلند نکند مگر ستیکه درچشم‌یالهای زن رضایت وشادیت وداخل‌شدن در بهشت است‌بدون‌حساب

۱۰۳۴ در کتاب مجموعه ورام پیغمبر خدا نقل‌شده که فرمود سه خبر رسید باد کنید که آسان وسهل شود بر شما وارد شد و مصیبتها رسید باد کنید بر مرگ و زود خارج شدن از گور و روزی که وارد میشوید در محشر خدای متعال (ارحمه چیز آگاه)

۱۰۳۴ در کتاب [illegible] دیلمی نقل‌شده هر زیکه زینت بدهد برای بیوئی یا مرد اجنبی پس آن مرد اجنبی است وحبس میشود در آتش دهر گاه بمیرد تا روز قیامت همیشه در آتش عذاب دهر وقت بگوید لااله‌الا الله لعن کند و ملائکه که بین آسمان و زمین هست و عصب کند خدا بر او در دنیا و آخرت و بنویسد خدا برای او در هر روز وشبی‌هفتاد گناه

۱۰۴۵ در کتاب مفتاح الجنان جلد پنجم صفحه ۲۳۶ نقل‌شده که پیغمبر خدا فرمود

یوم القادسیه هل بلی بدی الله فی وجه حصنی [illegible] حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام وفات او در سنه ۱۰۳۷ واقع شد

وقال بعضهم ان سلمان کان مجوسیا [illegible] وفات او در سنه ۱۰۳۸ وایضاً قی

[illegible] هو

قدم یعنی در بندهٔ خدا [illegible] بگو سلمان محمدی صلی الله علیه و آله

اخبار سلمه ۳۷۷

یوم القادسیه هل بلی بدی الله فی وجه حصنی [illegible] حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام وفات او در سنه ۱۰۳۷ واقع شد

وقال بعضهم ان سلمان کان مجوسیا [illegible] وفات او در سنه ۱۰۳۸ وایضاً قی

[illegible] هو

قدم یعنی در بندهٔ خدا [illegible] بگو سلمان محمدی صلی الله علیه و آله

امیرالمؤمنین علی هوی عسه و السه حسه العراء و حشمه ... هم علی هل الثروة و لعدد و ... ثه حسه لعدیم و العدد ... ن سلمان کان حداد ... ن حسه مسلموه کان من المشرکین ۱۰۳۹ ... قسه نصر قی د ... ث ... ب عن ابن ... سه قال سمعت امیرالمؤمنین علیه السلام عن سلمان الفارسی ... ن وقت ... قول فیه فقال ما اقول فی رجل خلق من سنة و وجه مقرونة بروح حسه ... ثانی من العلوم بدؤها و آخرها و ظاهرها و باطنها و سبقه هدی و علا ... تم و لقد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ... ن بن بدنه قد حن اعرابی فحمله علی عاتقه و حمل قبله قفص ... سول الله صلی الله علیه و آله حتی دا ... لعرو بن عسه و حمر بدعسه ثم و ... ، عرابی ... حتی حط ... بحته لله ... ن ... ه و بحته سوله فی الارض ... عرابی ... حلاه حضر ... ن حر ... لاه ... ن علی ... ن عب و حسن اقرءه السلام ... عرابی ... سلمان ... من حمله ... قد حمله ... و من ... داه قد ... ن و من بعده قد ... عدی و من ... ة قد قر ... ی ... ر ... ی لا یدخل فی سلمان و من لله ... ه ... ی

آیا می‌دانی بچه جهت در دم او را مسلم گفتم به فرمود بجهت سه خصلت و سه سمت نیکی اختیار کردن و رای امیرالمؤمنین را بر رای خودش و دوم دوستی او فقرا را و اختیار کردن آنها بر اهل ثروت و سه حسان قوه و سوم دهشی او علم و عقل ... در مشیه سلمان بنده صالح خدا است و از مشرکین نیست

۱۰۳۹ ... و نیز در همین کتاب و همین باب ... این بسته نقل شده که گفت پرسیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام از سلمان فارسی و گفتم چه میگوئید در باره او فرمود چه بگویم در باره مردیکه خلق شده ... گرها و روح و قدس ... ت ... و ... و مخلص کرده خدا او را بعلوم اول و آخر ... حر ... ظاهر ... باطن ... سر آن و علانیه آن و در حیکه بودم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدمت ... بخصوص ... بود پس داخل شد ... ر بدوی و بی‌ادبی دور کرد سلمان را و خود در مکان او نشست پس در غضب شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بطوریکه دور رد عرق در پیشانی حضرت و سرخ شد دو چشمان پر نورش بعد فرمود ای اعرابی آیا دور میکنی مردیرا که خدای سبحان دوست دارد او را در آسمان و دوست دارد او را رسول خدا در زمین ای اعرابی آیا دور میکنی مردیرا که ... امد خدا قبل پیش من مگر ... دیکه دستور داد او را بطرف خدای متعال به او سلام برسانم ای اعرابی بدرستیکه سلمان از من است هر کس حمایت کند سلمان را

قدام ری ن اطلعه علی علم بلاد و ... و لأ ... وقت ... محمد ۱۰۴۰ مجموعه ورام عن ... مؤمن ... و ... ثت ... عد ... في ... صلى الله عليه وآله ... في يوم دجن ومطر دعوت أو ... دعى حد ... وهبت ... في وهدة ... فعصف المراد وعرس النبي صلى الله عليه وآله بوجهه قالوا ... به ... ه ... ه ... انهم احر ... ولان ... ه ... به ... ن يحدو الس ... ه ... ن ... ه ... ه ... ه

الاول لانی تحدثت بوهاعد ... وحدثت موحف في صف الاول فوقعت في الثاني فوجدت عمي بشعر حجاجي صر الدين ... وقد سقطن ... الصف الاول فعدمن ان جميع صلاتي كانت مشوبة بالرياء ... وحدثته بصر الدين ... و ... نهم اياي من ... بقي الى بحر ... ١٠٤٣ واعلم ... كشاهي لشيخ قال بعض العصر خرجت يوما الى المقابر فرأيت الهلول فقلت ماتصنع هنا قال احالس قوما لا يؤدوني ... وان غبت عن الاخرة يذكروني وان غبت لم يغتابوني ١٠٤٣ وقد ... قال بعض ... وقد ... من ... من حيث قال من هذا له قد ... قد مرا ... قال قلت لهم قال قلت لهم متى ... رحلون فقالوا حين تقدمون

١٠٤٥ قال بعض ... لا ... من السرعة ... شف منهم وان كان ملكا قد ... من مجلسه او ... واه لم يستقد منه الآخرة ... وحدثه ابو سعد ١٠٤٦ قال

صف دوم پس بافتم در حوضم نگشود مدتی از بعد گردن مردم بسوی من و چنان آن که مردم صف گرفته بودند در من در صف اول پس دیدم که جمیع مصلیان بر یکدیگر افتاده و مجروح بودند بعد از گردن مردم بسوی من و دیدن آنها مرا از صف گریختگان بسوی حیرات

١٠٤٣ و نیز در کتاب کشکول است که گفت یعنی از بغداد خارج شدم روزی به سوی قبرستان هلول را آنجا دیدم گفتم اینجا چه میکنی گفت همنشینی میکنم با کسانی که از من غیبت نمی کنند یعنی وقتی که غیبت کنم از آخرت یاد میآورند مرا و اگر پنهان شوم غیبت مرا نمیکنند

١٠٤٤ و نیز در همان کتاب کشکول است که گفته شد بعضی از دیوانگان در حالی که از قبرستان می آمد از کجا می آئی گفت از نزد قومی که از من غایب شدند خانه و منزل کردند گفت چه گفتی با ایشان گفت گفتم به ایشان چه وقت کوچ می کنید از اینجا گفتند هنگامیکه شب در رسید

١٠٤٥ یعنی حاجت گفته اند نیست کمتر و راست تر از مرد باشرافت بزرگ بودن و آنها ولو پادشاه باشد بلند شدن پیش پای پدر و پیشوا لیکه ... کرده ... راه جهت آخرت و خدمت کردن مهمان

١٠٤٦ در کتاب کشکول شیخ است که ... کرد عبدالملک بن مروان هنگام مرگش به

الشکور بطر عبد الملك بن مروان عندموته الی قصر بعرب بالبوب لمعسده فقال
، یتمنی کنت قصر ولم تملك الخلافه ۱۰۴۷ وا بود جمهر علیم السلام اذا قام فهم
منه بعجه ۱۰۴۸ مجموعه ورام عن سلیم قال دخل علینا سوا
ﷺ فقعد فقال عبد ی ما فعرف فحدث امی بقر و فحملت بسلب لعرق
فیها فستیقظ سو الله ﷺ فقال یا م سلمه هذا لذی بصعن و ات هذ عرق بحمه
فی عسه وهو من طب العرب و روی بر خویند بر که فعا ﷺ سب ۱۰۴۹ مجموعه
ورام محمد بن عیسی قال کتب احمد بن حمد به محمود ابن محمد ﷺ کد طو ۹۱
و حدیه فی بعض لکتبه ام الدب وبحن فیها متعرفون فی ا ر والناس من هون حمه
ودان ندمه فهو معه و ن کان ا عمه و ما لاخره فی د عر ۱۰۵۰ فی الرسائل

سوی لباس شوری که لدن میصت پس گفت ایکاش لدستور کا ورم وبسر ملاف را سه دوش
بمیکشدم

۱۰۴۷ بودر جمهر گفت عالم ه همه کس بدند الناس سنه بحمس ربیع ارهمه
کمتر باشد

۱۰۴۸ در کتاب مجموعه ورام ا این بن مالك نقل نموده ایم که گفت رحل شد برمن
رسولخدا پس نشست وبعد خوابید وعرق کرد پیغمبر خدا آورده مادر بشتهٔ وشروع کرد در پاک
عرق پیغمبر در آن شیشه بیدر شد رسولخدا صلی الله علیه وآله پس گفت ام سلمه این چه
کار ست که میکنی گفت یا رسول الله این عرق شست که در را در من بوهای خوش بدست آوریم
میدهیم و پس از خوشبوتر این عطرهای مالک بامید بر کت جسم پیغمبر خدا در بودنه

حق دفنی

۱۰۴۹ در کتاب مجموعه ورام ا محمد بن عیسی نقل کرده که نوشت احمد بن حماد بن
محمود بسوی ابیجعفر علیه السلام کاعده ودی حضرت جوابش داد در بعضی کاغذهایش امد بدا
من مادر آن هستم در بلاد هستیم ولی هر کس میل کند بسوی دوستان وهم عقیده باشد با او دوست
دوستش هم کیش باشد پس او با دوستش همشد وهر حمد در ظهر دور باشد اردوستی و مهر آخرت پس
دارثبات وقرار گاهست

۱۰۵۰ وبیز در کتاب وسائل از هشام بن سالم نقل نموده از حضرت صادق علیه السلام که
فرمود پس از آنکه کشته شد جعفر بن ابیطالب دستور داد رسولخدا صلی الله علیه وآله طعام علیهما السلام که بسازند
غذائی برای اسماء (زوجه جعفر بن ابیطالب) بسازند

عن هشام بن سالم عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمة حوراء انسیة کلما اشتقت الیها شممت عبیر ثمرة الجنة ۱۰۵۱ و بهذا الاسناد عن محمد بن علی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ۵۲ و بهذا الاسناد عن محمد بن علی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان فاطمة علیها السلام خلقت حوراء انسیة وانها لما ماتت صعدت الی السماء ۱۰۵۳ وفی الوسائل عن محمد بن علی بن الحسین عن ابیه عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن صفوان بن یحیی عن العلاء عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن الحیض متی یکون للجاریة فقال اذا کانت عذراء لم تزوج فان لها حیضا من یوم تولد الی ان تبلغ خمسین سنة ۱۰۵۴ وفی الوسائل عن محمد بن علی بن الحسین عن ابیه عن سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد عن علی بن الحکم عن العلاء عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن الحیض متی یکون للجاریة فقال اذا کانت عذراء لم تزوج فان لها حیضا من یوم تولد الی ان تبلغ خمسین سنة ۱۰۵۵ وفیه ایضا عن النبی صلی الله علیه و آله

۱۰۵۱ و نیز در کتاب وسائل از حضرت صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود درست شود برای خانمهای عز اطمینان تا سه روز از روزیکه میتمرد ده

۱۰۵۲ و نیز در کتاب وسائل نقل شده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود حق ست بر همه زنان مسلمان که بخود ببندند تا چنان مسلمان عدد سه روز از روزیکه مسلمان شده

۵۳ در کتاب وسائل نقل شده از محمد بن علی بن الحسین عن ابیه عن صادق علیه‌السلام خبر حوراء بر دختر اهل بیت مسلمان از عمر اهل خانه ایشان وسنش به نه سال تمام قرار داده است

سوی اهل ما اهل بیت مسلمان که بفرمود پیغمبر خدا در باره آل جعفر بن یحیی برمکی

۱۰۵۴ کتاب وسائل نقل کرده که فرمود پیغمبر خدا چون شب آسمان شبها مانند قطعه‌های شب ظلمانی گفتند یا رسول الله در آن زمان نجات نجه چیز است فرمود برشما باد به پناه بردن بقرآن بدرستیکه هر کس پیروی قرآن باشد می کند او را بسوی بهشت و هر کس قرآن پشت سر انداز بسوی عمل بد سوق میدهد او را بسوی آتش و قرآن صحیح بین راهنما است سوی بهترین راه و هر کس صحبت قرآن بگوید راست گفتار است و هر کس طبق قرآن حکم کند عادل است و هر کس عمل کند بقرآن مزد دارد و هر کس پیروی قرآن کند موفق است

۵۵ و نیز در همان کتاب از پیغمبر خدا که فرمود نقل شده بسود نقل شده از ورقع آن نجاشی قرآن است

ان الفوت تصدی کما تصدی الحدید و حالها بتلاوة القرآن ۱۰۵۶ فی مجموعة ورام
قال رشد لان سمعت بعضی قرأ احد ان تقدمنی حمد عرضها السموات والارض و
لیس لك فیها موضع قدم ۱۰۵۷ وقال آخر الویل لمن ضاقت علیه رحمة الله التی وسعت
کل شئ ۱۰۵۸ مجموعه ورام عن ابی الدرداء انه قال فیما یا الحق من ربی صدقه
وان خوفی من یوم الحساب ما ترك علی طهری لحما وان یقضی لی بالنار
فی بعض شیا ۱۰۵۹ فی السفینة عن النبی ﷺ قال من قرأ سورة الحمد حین
یصبح وحین یمسی ثلاثة مرات لم یصبه فی یومه ذلك ولا لیلته ذلك
ذلك الکتاب قال الصادق علیه السلام معنی ذلك الکتاب الذی وعد به
سمعون ثمانون سنة یصور فی هذه الامة ما کان من نعمة لم یعرفها حتی
ان قال ان اقصی الفرض و اوجبه علی الانسان معرفة الرب والاقرار له بالوحدانیة

۱۰۵۶ در کتاب مجموعه ورام است که هارون بن سماك گفت موعظه کن مرا گفت
ترس که وارد شوی در بهشت که بهتر از آن نعمتها و زینتی نیست و از بری بوده صبح قدمی
نباشد

۱۰۵۷ و دیگری از بزرگان فرموده‌ای بر کسیکه سنگینی بر ورحمت پروردگار آن
نباشد رحمتی که شامل هر شئی میشود

۱۰۵۸ در کتاب مجموعه ورام نقل شده از ابی الدرداء که گفت است قسم من بحق برای
من رقمی باقی نگذاشته است و بدرستیکه خوف من از روز حساب باقی نگذاشته است گوشت
من گوشتی و بدرستیکه بعض من به نوار و جز ای جهنم باقی نگذاشته است جزئی

۱۰۵۹ در کتاب سفینه نقل شده از پیغمبر خدا که فرمود هر گاه اراده کند خدا به بنده
خیر مصرف میکند او را از بنگاه در کار بهشتی که قبلا کرده قرار میدهد گفتند او را پیش
نظر و چشم او و مرحمتی می فرماید که بیاد آید از محاسن معرفتی ذکر کرده

۱۰۶۰ و در همان کتاب نقل است که فرمود حضرت صادق علیه السلام معاویه بن وهب به
معاویه چقدر قبیح است برای مردی که بگذرد بر او هفتاد سال یا هشتاد سال و بندگانی کند
در عبادت خدا و سعادت کند از نعمتهای خدا و بعد بشناسد خدا را بحق شناسائی با آنکه
فرمود بدرستی که فضل واجب و واجبتر از همه چیز بر انسان شناسائی و معرفت پروردگار
است و اقرار به بندگی نمودن پروردگار و حدانیت و ایمانه شناسائی (یعنی از اقرار دعدی نکرد)
ایه لا الله غیره مؤثری غیر از ذات پاك ذوالجلال نیست

واحد المعرفة ... عرق ... ۱۰۶۱ ... عبد الشريع ... عمر ... عن ... عن ... عن

السخط وابتدعه فقه‌نموده‌ن و حد هیهم فعمّهم الله‌تعالی ب عذاب لم‌عتوه الرضا
عن الرضا علیه‌السلام و من عذب عن شیئ فرضی به کان کمن شهده و تاه ۱۰۶۴ وفیه ایضا
عن یحیی علیه‌السلام قال خرج ساعیان یستسقی بهما فلم یسق و لا ش فرأیتهما قد عرجا
شره حد حیه راقعه یدها و تقول لیهم ما حق من حقک لانی سمعن رفث فلا
تؤاخذنا بذنوب ذی ده و سفها فقار ساعیان لعن الله من معه ا جمعوا فقد شقع فیکم
عذ کم و فی خبر خرقد لعنتم بعیر کم

۱۰۶۵ و فی خبر کان بعدی من خرج بعث بعد لعنه و معها اثنی حد ب و لعن
علیها حوالجوار و عن الفتح بن خرشنب ر هد کان نصب الجبر لهن فی کل یوم
و کان یوم عاشور ء لم ن طله ۱۰۶۶ و فی ان حاجا سوقف لا معن فلم یقف له
فقال یاامیرالمؤمنین ن لله ع و بعلی استوقف سایلهن بن داود لم یسمع

پیوند مدعد وجمع میکند مردم را رعب وغضب مدرسیکه پیکرد سر حضرت نمود را بکلم
از آن قوم پس تعمیم داد ما عذاب را بهمه پس در رضای عموم بعمل آن بکثیر و روایت شده
از حضرت رضا علیه‌السلام وهر کس بچیزی راضی شود بآن چیز کی پیش خدا می شود مانند مثل این است
که ناظر آن چیز است ویجا آورنده آن چیز

۱۰۶۴ ـ ودر آن کتاب نقل شده از حضرت باقر (ع) که خارج شد حضرت سلیمان
بجهة طلب باران وبا او بودند جن و انس پس بر خورد بمیث مورچگانی که پهن کرده پرهای خود
را وسیگفت بار خدایا ما خلقی هستیم از مخلوقات تو و نیست از روزی تو چیزی که بی نیاز سویم
وچاره نکنیم در آنگاه بی آنکه ذکر کند بحضرت سلیمان گفت بحاضرین بر گردید
بر گردیدند بسبب سعایت کرد غیر سلیمان بی نزد او بچیز دیگر است که گفت گرد شما اعتراض
۱۰۶۵ و در خبری رسیده عدی بن حاتم چون میگذرد بر بعضی از مورچگان که بجهت
وسیگفت اینها همسایگان هستند و برای آب بر ماحق همسایگی است وارفتح بن خرشنبد
نقل شده مرا اینکه بر میگردانان برای مورچگان در هر روزی ولی روز عاشورا نمیخوابند
آن روز را

۱۰۶۶ و روایت شده که مردی درخواست کرد از مأمون که بایستد و بعرض او گوش
بدهد و بایستاد مأمون آنمرد گفت یامیر المؤمنین خدای تعالی دستور داد سلیمان داود را بایستد
برای مورچهٔ و گوش کند حرف مورچه را ومن مردی متقی کوچکتر از مورچه نیستم و

...ه و ... ك و تعالى يا قمر من نمله وهدانت ... الله ... من ساير ...
... ۱۶۷ و في
رواية قالت النمله لسليمان هل تدري لم سخرت لك الريح من بين سائر المملكة
... الريح و ... حكا
من قوله

۱۰۶۸ في الكافي عن ... عن ... عن ...

[illegible] فعل في ليل يوم [illegible] ومن خصائصه [illegible] ١٠٧١ [illegible] ١٠٧٢ [illegible] في بعض مجالسه [illegible] آن به این است که [illegible] عین این است

در جمله جوابی علی علیه السلام [illegible] بهان است [illegible] امتی می گویم برای شما بدستی که علنی‌شده محل‌عبرت گرفتن [illegible] او مع است

١٠٧٢ [illegible] مکالمه [illegible] سبب عدی گفت آمده‌ام که سلامی [illegible] فرعون [illegible] این عمل خوب [illegible]

قما الذی اراصعدالانسان استحوذت علیه وال و عجمه عمله واستکثر عمله و نسی ذنوبه واحذرك ثلاثة: لایحل بعرأ و یتعاحلا رحن بعراه لایحل الاالا کنت صاحبه حتی افتتنه بها : ولاتعاهدالله عهدالا وفیت له ولایحر حن صدقه الاامضیتها و یعم اخرج حل صدقه ما لم یعصم الاانت صاحبها دون اصحابه حتی احول بینه و بین الوفاء بها فان وهو قول رسول الله صلی الله علیه وسلم یوشک ان یحدث فی آخر الزمان ۱۰۷۳ مجموعه ما سمع عن الصادق علیه السلام من کل مؤمن و بینه الیوم الاخر الاستعمل احد احتی یسلمه ما اجره وعن الرضا علیه السلام انه ضرب علمائه حیث استعملوا خلا بعر مدعلمه وق، علیه السلام به همن حد بعض ک شئ بعر مدطاعته ثم و به ادب لشئ ثلاث صدق عنی حرمه الاهل ب عنی حر ه و قطعه ثم عطیه حرمه حسب علی الوفاء فان زدته حبة عرف والشحاك و ای صدقه و به ون وفیه اجره عیوب فر عدمن اعمه قال الصادق علیه السلام فی الحمال والاجیر لایجف عرقه حتی تعطیه اجرته

۱ سه حر خلوت مکن با هیچ بدستی که خلوت نمیکند مردی با زنی که خلاص نشد مگر آنکه شیطان میان ایشان گوید ۲ م و فرمایش دهم و ماعده مکن تا حدد مکر آنکه وفا کنی برای خدا و خلاص صدقهٔ مکر آنکه بشیمان برای نشوی که خ نمیکند مردی صدقه و بانمام نمیکند مگر آنکه من مرتب او هستم و قطع نمیکند صاحب صدقه با آنکه فاسله شوم بین او و بین آنکه بدهد صدقه بدستش پیش از آنکه برود و می گوید وای بر من دانست موسی حق را که پرحفد دارد بنی آدم را

۱۰۷۳ـ در کتاب مجموعه ۰ م نوشته از امام ششم علیه السلام که فرمود هر کس ایمان دارد بخدا و روز قیامت پس باید نرساند هیچ زنی را بآنکه مسلم کند مقدار اجرتش را و از حضرت رسول ص نقل است که حضرت فرمود که بترسید از خدا در مزدی که میدهید زنان را و از بسته بودن مردم بدون نفقه کند که اجرت و نصیب او نبود همراه من نیست که بیجا بیاورد برای او عملی بدون مضاعفه بعد از آنکه مزدی سه برابر آنچه قرار داده مکر آنکه گمان میکند که تو کم کردی اجرت او را و ما اگر قطع کرد و بعد بدهد اجرت او را حمل میکند بر و پس در آن هنگام گمان کند که زیاد کنی حسنهٔ او میداند این زیادتی را و بنظر میآورد که تو بر او کردی

۱۰۷۴ و نیز فرمود که بدهی اجرت او را پیش از آنکه عرق کند از عمل قال الصادق علیه السلام در بارهٔ حمال واجیر نگذارید خشک شود عرقش مگر آنکه بدهید باو اجرت او

۱۰۷۴ فی السفینه عن ابیجعفر علیه السلام و اوحی الله عزوجل الی سول ابی شارت لجعفر بن ابیطالب اربع خصال فدعاه النبی صلی الله علیه و آله و بشره فقال له لا ان تسئلنی اخبرك ما اخبرتك . . ما شربت خمرا قط لانی علمت ان شرب الخمر یذهب العقل و ما کذبت قط لان الکذاب یذهب المروه و ما زنیت قط لانی خشیت العقوبه علی ذلک و ما عبدت صنما قط لانی علمت انه لا یضر و لا ینفع و انا بعثنی الله نبیا صلی الله علیه و آله علی عائقه و قال حق علی الله ان یجعل لک جناحین تطیر بهما مع الملائکه

۱۰۷۶ فی جامع الاخبار عن علی بن الحسین علیه السلام قال جعفر بن ابیطالب المؤمن لا یشرب المسکر و لا یطهر منه ما حلال بنص الکتاب و اجماع جمیع الاخبار ۱۰۷۷ و ایضا فی جامع الاخبار و ان دوا احدکم بشیء من الخمر فلا یستشفی و لا یتداوی بها ۱۰۷۸

۱۰۷۵ درکتاب سنیه نقل شده ازحضرت باقر علیه السلام که فرمود خدا وحی کرد بسوی رسولخدا درشبیکه داب معراج مشکر گذرش به حضرت جعفر بن ابیطالب بسمت جهار خصلت بن اخبار کرد رسولخدا جعفر را و به او خبر داد و جعفر گفت اگر به او خبر داد که خدای عزوجل خبر داده من خبر نمیدادم . . شراب نخوردم هرگز چون دانا بودم که آشامیدن شراب عقل را مختل میکند . و دروغ نگفتم هرگز برای آنکه دروغ کم میکند وجاهت را . و نا نکردم هرگز و ایمن شدم که بخواهم کنم ناموس مرا بخواهد کرد ناموس من و بپرستیدم بتی هرگز مرا دست نیست به قدرت خدا رساند و به نفع فرمود حضرت باقر (ع) دستی به پیغمبر خدا یشانه جعفر و فرمود بر وزن است که خدای عزوجل عوض شد دو بال که پرواز کنی با آنها با ملائکه

۱۰۷۶ درکتاب جامع الاخبار نقل شده علی بن الحسین علیه السلام که فرمود میامرد خدا مؤمنی را از هر گناهی و پاك نمیشود از هر معصیتی سوای دو گناه . . ترك کردن تقیه . . و تضییع کردن حقوق برادران

۱۰۷۷ و نیز درکتاب جامع الاخبار از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود کلیدهای امور در سی است و بهم بن عاقب امور و قاست

۱۰۷۸ درکتاب طب الائمه الحسنی نقل شده از جعفر بن محمد علیه السلام از پدر بزرگوارش از پدران گرامش از رسولخدا که فرمود شبی که سیر برده شدم به آسمانها تکلم کرد با من . و گفت من جل جلاله فرمود یا محمد پس گفتم لبیک خداوندا پس گفت درشبیکه دل بحث من است هر که بر تو حق من و پیشوایان اهل طاعت من است هر کس اطاعت کند او امر

[illegible]

[illegible] ۱۰۱۹ [illegible]

[illegible] ۱۰۸۰ [illegible] عف بعف اهدث. باموسی [illegible]

[illegible] ۱۰۸۱ [illegible] اطاعت کرده وهر کس محبت کند و راه محبت کده پس بسکن وراکه همه‌ی برای [illegible]

۱۰۸۵ [illegible] به ودرآن وادی خائفست ازآن ودر [illegible]

۱۰۸۰ در کتاب سفینه نقل شده حضرت باقر علیه السلام که فرمود رحمله‌ه‌ود ربکه خداوند بر فرمود بحضرت موسی ع [illegible] ای موسی، هر کس ربکند بر تو هدشد یا و گرچه در اعقاب و اولاد او بعد او ای موسی [illegible] عمر او کم باشد و عمرش باشد [illegible] ای موسی پیر عمر باگر دوستداری که زیاد شود حیر اهلبیت تو پس بدهد از دن هر طور با مردم رفتار کنی با تو همانطور رفتار خواهد شد

۱۰۸۱ در کتاب سفینه نقل شده که فرمود پیغمبر خدا هر کس عمل نیک کند در قسمانده از عمرش خدا بخواهد بیامرزد تا بحه گذشته و گناهان و هر کس عمل زشت انجام دهد در قسمانده از عمرش احد خواهد شد بدون آمرزش گناهان

[illegible] ۱۰۸۲ [illegible] ۱۰۸۳ [illegible] ۱۰۸۴ [illegible] ۱۰۸۵ [illegible]

۷۲ [illegible]

۱۰۸۳ روایت کرده صاحب تفسیر کشف البیان عن عشر یوسف بن عبدالله بن ابراهیم بن ابیطالب بن ابیطالب بن ابیطالب

دعوات مستجابات دن تصرهم حيث شاء فشو مرئته فيمحل الصرف فرأت ان تصرف و حدة منهن فيحسبها وحملها فلم تدر حسن امعاشره منهمافصرفهافيذالك فصارت حميدة فيمن بنياسرائيل فاشتهر امرها الى ان غصبها ملك ظالم فدعا الرحمن بمثل ما دعت به فصيرها الله تعالى على صورة كلب اسود وحالت الى سبع رحيم و تقاعدت اليه مدة حتى رق فدعت دن فصيرها الله تعالى على صورتها الاولى فضاعف الحسنات الثلاث فهو ما في الكافي مثله و في الفقيه ۱۸۶ و في المجالس عن جعفر بن محمد بن مالك عن شاذان عن حماد عن حريز و هو الصحيح و كان في بني اسرائيل رجل صالح وكان له مع الله معاملة حسنة وكان له زوجة وكان حسن الخلق وكان من احسن شيء معرفة في الحسن وكان يعلق عليها [illegible] وكان يخرج ويدخل [illegible] على ذلك

دارد و خبر دارد بهیکه صرف کند آنهارا درهر محل که بخواهد پس مشورت کرد با زن که در کدام محل صرف کند پس آن زن رأی زد که صرف کند یکی را در آن محل که حسن او بیشتر باشد حسن معاشرت پس آن زن رأی زد یکی را در جمال آن زن پس گردانید بجمال در میان بنی اسرائیل پس اشتهار یافت امر او تا که جمال او به پادشاه رسید و غصب کرد او را پادشاه ظالم پس آن زن دعا کرد بدعائی که دعا کرد بدان حق تعالی او را بصورت سگ پس گردانید بسگ سیاه و آمد در خانه شوهرش و تضرع و زاری کرد بسوی شوهرش تا بخانه رو کرد زن او و دعا کرد که خدا برگردانید او را بصورت اولی پس بواسطهٔ مشورت زنان ضایع شد هر سه دعا و این دلیل واضحی است بر شوم بودن مشورت با زنان

۱۰۸۶ و در کتاب محاسن روایتی نقل شده از حضرت باقر علیه السلام که کاشف است از اینکه مکر زن وخدعهٔ آنها و آن چنین است که حضرت فرمود در بنی اسرائیل مردی بود صالح و با خدای متعال رابطهٔ حسنه داشت و بود برای او زنی که بسیار بود موعظ شوهرش بود و آنزن از زنهای با جمال زمان خود بود و مفرط در حسن و جمال بود و آن مرد در را به روی آن زن قفل میکرد پس نمیرفت آن زن روی بسوی خدا بی و میل کرد بسوی او و آن جوان هم میل کرد بسوی آن زن پس گذری صاحب آن جوان با کنیزک مثل آن زن و وقت و [illegible]

رهاد صوبلاوقال له روحها بوهو وكان عند بني اسرائيل واحدهم بث قد تعزّت
علىّ ولم تعلم منسمه وقد نهوس قد بني عمي وكان قد احدث كبرائم وأشهى منك
انك تحلفي لي انك لم تعرفي رجلا سري وكان لبني اسرائيل حلالا يقسمون به
وينتقمون عنده وكان الحلال حرج لمن يتعمد عنده بهر حرام وكان لا تحلف عند قبره
كاذبا لاهلك فقال له وطلب قلبك واحضر الى عندالحسن قول لهم قالت
متى شئت فعلت فلما خرج الرسول عند خرجته بحضرتها فاخبرته بماجرى
لهامع زوجها وانها تريد ان تحلف له عندالحجر وقالت له بحضرتهم ان احلف كاذبة
ولاافعل لا وحي فيهب الله بيده فيأخذني فانشعبن : فقلت بكر غدا والسلام
فكان وحضرها واحضر بني اسرائيل عند الحجر وخرج هو واخوته بكرين عند الحجر
وقالت يا اكبر ملك بني اسرائيل يا افضلهم عند الله ان فوق الحمار حتى احلف له وانا صادقة انه
ماهتك حرمتي احد غيره فقال الملك وقد خرج هو واخوته لاحضار زوجها قال

و زود وهر وقت که می خواست وسهم آن وگذاشته و بمر فیمند ر این بود دوان
ربیدی پس گفت آن هر د سالح مرتبه روی وار عابد بر من مردم بنی اسرائیل بوده اهدت من
آنهاکه ای زن تو در اخلاق ورد ر بسی نسبت بمن ونمیدانم سبب آن چیست ودر قلب
من شهادتی وارد میشود وقتی من در دوح کر ده بود بن با کره بود و مر دی در نده بود
بعضی د اطهاء دست میل دارم بر ی من قسم بخور که مر ری راغب من نشده و نسبت بمن
ادیرای یقی ر ائیل کوهی بود که آن کوه قسم میخورد بدو وصل وفصل امور دنیای آن کوه
میپرستند و آن کوه خارج بهشت بود و پری آن کوه بهتری بود از همه کس قسم بدورغ
نمیخورد مگر آنکه هلاك میشد آن گفت بدانش که تو پری مشهوری اگر من قسم بخورم
برای تو بر د آن کوه گفت بلی آن گفت هر زمان بخواهی قسم میخورم بعد از چند سرای
کاری از خانه خارج شد آنچنان وارد شد بر آن زن وخواست با آن چون گفتگوهای خودرا
بشوهرش و پیشه قصد دارد قسم بخورد برای شوهرش بر آن که دوگفت نمیتوانم قسم بخورم
بدروغ واگر صرفی نمیتوانم واقع را بشوهرم بگویم آن جوان مبهوت ومتحیرشده وگفت بآن زن
پس حکار چو هی کرد گفت فردا صبح زود بپیش من دمی که هیچ کس ترا نبیند و دعی با
خود داشته باش وبشتن دهد و بمشیر پیش هر وقت من وشوهرم خارج شدیم من او منجو هم که
کرایه کند او بواسطه ر وقتی پس بر مد پیش دستگین تو وزود بیدار کرده کرد بهمرا

[illegible]

الحبل اضطراباً شديداً وزال عن مكانه [illegible] سرائيل فذالك قوله تعالى

وان كان مكرهم [illegible]

۱۰۸۷ [illegible]

[illegible] برای شوهرم وداستگو باشم براینکه دست کسی
[illegible] دست خودت کشته [illegible] دست صاحبالاغ که مکاری باشد پس
آن جوان گفت [illegible] و قبول دارم: و بمقدار دستور [illegible] جوان شوهر آمد و گفت
[illegible] گفت من خدا [illegible] وی بد نرسد
گفت خواهم [illegible] اگر مکان [illegible] مکنم برای تو [illegible] و بپوشید
لباسهای خود را پس [illegible] دست زیبا [illegible] آنها دست زیبا
[illegible] مکاری که [illegible] (واصل هستی) گفت بلی و سر خود را
بلند کرد و او گفت [illegible] جوان گفت پیوسته کن مرا
تا روم بسوی که [illegible] عورتش
ظاهر شد برای آن جوان [illegible] گفت بخدا قسم من گناهی
نکردم: بعد دست بالابرد [illegible] برای شوهرش قسم خورد که دست نزده بدن او احدی و
نظر نکرده انسانی مثل نظر کردن تو [illegible] وسائی که شناختم من تورا و غیر از تو و غیر
این مکاری و صاحب الاغ : پس طرده در آمد کوه از درش شدیدی و بلند شد از محل خود و مکار
کردند بنو اسرائیل و این است قول خدای متعال [illegible] و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال

۱۰۸۷ ـ و دوست دارم نقل کنم حکایت دیگری در مکر زن و خدعهٔ او و آن حکایت
[illegible] نقل کتاب منهاج الزین عقار کتاب زهر الربیع چنین است بود در عصر دی شجاع و غیر تمند وار

برای او ورزیدن دری ... بین آن دوعشق و علاقهٔ و چنان رابطه بین آن ... بیافت آن زن را ... جوان هندی تاریانه که ... به آن زن گفت این است ... شوهرم داخل شد و پرسید که ... و مرا خواسته‌اند که دعا بخوانم تا شفا یابد و من دعا بخوانم برای او و برم او را ... خارج شوند از بدن او ... و آن هندی از خانه خارج شد و بعد از آن ... پیدا میکرد و اشیای هندی ... خواص میکرد از هندی و هندی میرد او میگذشت و حق او را ... بمنزل آن مرد برای علاج درد آن زن بآن ... واسطهٔ رشتی شد و دیوث

۱۰۸۸ ـ و در حکمت آلداود نقل شده که زنید : علی است که میاندازد خدا

ﷺ ثمرة السوء الحمق فتفضل على الشيخ الكبير والمرأة الصالحة كالماء المرشح بالذهب كلما رأيها قرت عينه ۱۰۸۹ وعن مولينا امير المؤمنين ﷺ في قوله تعالى من جاء بالحسنة فله خير منها في الحسنة قال ﷺ ثمرة الحسنات الصالحة وفي الآخرة جنة ومن جاء بالسيئة فكبت وجوههم في النار هل تجزون الا ما كنتم تعملون ثمرة السوء ۱۰۹۰ طرائف الحكم عن ابي عبد الله ﷺ قال ان مما اعان القائمة قوم على الله عز وجل فلا يحبون لانفسهم حسنات فيعملون بها وسيئات فيعملون الله عز وجل بانها عنهم وان لهم بذلك الجنة ۱۰۹۱ وفي هذا الكتاب ايضا عن النبي ﷺ خمس لا حرج على من قتلهن في الحرم الحية والعقرب والفارة والكلب العقور

۱۰۹۲ في مجموعة ورام عن النبي ﷺ قال من خلص نفسه من

گردد هر کس بخواهد و نیز حضرت داود فرموده که هر که عمل زشت کند بدو زشتی است که برگردد و هر که عمل نیکو کند نیکی نصیب او شود که بهشت روشن شود خلص

۱۰۸۹ ـ و از مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده در باره قول خدای متعال من جاء بالحسنة فله خير منها الحسنة ثمرة الحسنات الصالحة وفي الآخرة حسنة يعني حور العين وقنا عذاب النار يعني دور بدار زشتخو

۱۰۹۰ در کتاب طرائف الحکم از حضرت باقر علیه السلام که فرمود دو نفر هستند که بدو وعده نیکو داده شده اند بهشت پس بشتابند برای خود حسنه و عمل نیکو پیش بفرستند و گویند بارخدایا پس کجا است حسنات اعمال ما پس ندا میرسد از طرف خدا که یعنی حسنات شما نزد ما است بدرستی که عمل نیکو حسنات آخرت نیکو میخورد همچنین عمل بد میخورد عمل بد را چنانکه عسل میخورد عسل را و مهیا میکند برای خود جای نیکو را و برای بدکار جای بد را که جهنم است و این است معنی قول خدای متعال من جاء بالحسنة فله خير منها و من جاء بالسيئة فكبت وجوههم في النار هل تجزون الا ما كنتم تعملون یعنی هر که بیاورد حسنه را که بهشت است و عمل نیکو کند برای خود و در دنیا نیکو کار شد و هدایت او را لوح میگویند

۱۰۹۱ و در همان کتاب نقل شده از رسول خدا که فرمود پنج حیوان است که باکی نیست بر کسی که بکشد آنها را چه در حرم باشد و چه در خارج از حرم : مار : عقرب موش : سگ درنده

۱۰۹۲ ـ در کتاب مجموعه ورام نقل شده که امام صادق علیه السلام بمفضل فرمود و جهات است که هر کس خلاصی کند آن را از حرص پس نجات یابد گفت مفضل چیست آن را

لرهبهما وحل الحبه فاوهمهما يابن رسول الله هل [illegible] احتملك هذا او اباحبه الله : وترك ماتحب اذا انفضه الله فاعمل بها واشر بذلك

۱۰۹۱ في الكشاول لقد وصل الرشيد الكوفه قاصدا الحج خرج اهل الكوفه لتعزوا له وهو في هودج عاريا [illegible] من فقال من المتجري علينا فقيل هو البهلول [illegible] امير المؤمنين فرفع الهودج فقال البهلول يا امير المؤمنين روينا بالاسناد عن قدامة بن عبدالله العامري و [illegible] رسول الله ﷺ [illegible] من حمرة نعمه لاضرب ولا امر ولا اقول لك ولا تواسه [illegible] امير المؤمنين في سفرك هذا حتى من تتركه فضاحي الرشيد حتى حرت دموعه على لحيته واحسنت البهلول وقال يا امير المؤمنين [illegible] والله ما لوحملا وسعته [illegible] وعلى عياله وشفقته [illegible] عدوفي سخطه

كتب في ديوان الله من الامراء فقال [illegible] احسنت وامر له بجائزة فقال لاحد جلسائه [illegible] ها الى من احدثه فقال فتجري عليه [illegible] هو ذاك قال فرفع البهلول طرفه الى السماء وقال [illegible] امير المؤمنين انا وانت عبيد الله فمحال [illegible]

ای پسر رسول خدا فرمود تحمل کند [illegible] که جوش میزند بر [illegible] که دوست دارد آنرا خدا و ترك کردن توجه بر [illegible] که جوش میزند بر [illegible] که خدا مبغوض دارد او را و فرمود باین کلمه عمل کن و منهم شریك نیو

۱۰۹۲ در کشکول نقل شده در سفری که [illegible] قصد حج داشت چون بکوفه مردم کوفه خارج شدند بجهت دیدن او و او را گرفته هارون در هودج بلندی بهلول گفت [illegible] هارون گفت کیست این متجری علینا که یعنی بما میکند گفتند امیر المؤمنین بگفت گفته شد هارون که بهلول را دید پس بشناخت او را پس فرمود تا هودج را فرود آوردند هنگام بهلول یا امیر المؤمنین روایت نمود [illegible] قدامة بن عبدالله عامری که گفت دیدم رسول خدا را که رحم میکرد در حمر [illegible] که کشته شده بود نه میزد نه دشنام میداد نه دور میکرد من بودکه شیر او را بدوشانی جهت شیر [illegible] پیغمبر خدا ص و فرمود یا امیر المؤمنین در این سفر [illegible] بهتر است با تکبر تو پس گفت رشید بگذار [illegible] که چشم رشید بزمین و گفت احسنت ای بهلول پس گفت بهلول ای هارون هر مرد که عفو کند خدا او را دوست میدارد و عطا کند بر کسی که منعش نموده و صله کند کسی را که قطع کند او را و عدالت کند در [illegible] بوسعه شود در دفاتر الهی از ابرار و نیکان پس گفت رشید احسنت و دستور داد جایزه باو بدهند بهلول گفت حاجتی نیست هر [illegible] که [illegible] هر [illegible] کس

۱۰۹۴ محمد [illegible] للعبد ثوابها بعد وفاته

[illegible] او کتب مصحفا

[illegible] ۱۰۹۵ [illegible]

[illegible] استغفرالله بلسانه ولم يندم

[illegible] ولم [illegible] بعد استغفره بقلبه ولم

[illegible] ولم [illegible] بعد استغفره

بقلبه ولم يندم لم يغفر له حتى يندم على ما مضى ولا

[illegible] بعد استغفره بقلبه ولم يندم

[illegible] ۱۰۹۶ فی السفینه قال ابوبصیر

[illegible]

[illegible] کرده باشد و این هست که بنویسد و وقف است تا بدو پس بدهکرد

[illegible] وصیت کند که مصحفها را بفروشند و کتب [illegible] و بدهند و وی جزو جزو

[illegible]

۱۰۹۴ [illegible] محمد [illegible] پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هیچ حسنه است

که [illegible] بعد [illegible] مرگ او [illegible] بکارد درختی و یا

[illegible] و [illegible] مصحفی [illegible] قرآن و یا [illegible]

[illegible] او ولدی که [illegible] برای او بعد از مرگش

۱۰۹۵ [illegible] مجموعه ورام [illegible] علیه السلام نقل شده که حضرت

فرمود هفت [illegible] هیچ [illegible] کس استغفار کند بزبان و بدل دادم

[illegible] و هر کس از خدا بخواهد توفیق و حیله چند بکند خود [illegible]

کرده و هر کس [illegible] بخواهد و صبر کند [illegible] خود را مسخره کرده و هر کس

پناه ببرد بخدا از [illegible] و [illegible] خود را مسخره کرده و هر کس پناه

ببرد بخدا از [illegible] و مهیای مرگ نشود خود را مسخره کرده و هر کس خدا را یاد کند و طهارت [illegible]

ملاقات نکند خود را مسخره کرده

۱۰۹۶ [illegible] که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض

کردم [illegible] گاهی میشود بخوابم و بعضوم مسموم بدون [illegible] در پیش [illegible]

دارم حضرت فرمود [illegible] مرتبه [illegible] بخواند [illegible] امر فرمود این

مرتبه است مناسب و کفایت

ان ذالك من اجل الطينه ۱۰۹۷ و فی هذا الکتاب ایضاً فی باب ... الصادق علیه السلام رجل قال له مایی انت وامی یا رسول الله ... ان کان الله ... و تعالی تکفل بالارزاق وهذه ... فالحرص لماذا وان کان الحساب حقاً ... لماذا وان کان الجنه ... عن الله ... عن الله حقاً ... الصراط حقاً فالعجب ... الدنیا فالاطمأنینة الیها ... ۱۰۹۸ ... عبد الله علیه السلام ... الله ... لا ...

۱۰۹۷ ـ و در همین کتاب نیز در حضرت صادق علیه السلام روایت شده که مردی آمد خدمت حضرت صادق ع وعرض کرد پدر ومادرم فدای شما پس حضرت فرمود اگر خدای متعال متکفل ... پس حرص و ... پدر برای چه و اگر رزق تقسیم شده و آنچه قسمت است میرسد پس ولع برای چه؛ و اگر حساب حق است پس ... برای چه و اگر ثواب و جزای اعمال حق است پس کسل ... برای چه و اگر عوض و مقابل اموال از طرف خدا ... پس بخل ... برای چه و اگر عقوبات خدا ... برای گنه کار آتش است پس گه ... و اگر ... حق است ... پس سرد و فرح ... برای چه و اگر عرض ... پیشگاه خدا ... پس گو مرده میشود پس مکروحیله ... برای چه و اگر شیطان ... پس عصمت او ... چه و اگر ... و عبور برصراط حق است پس خودپسندی برای چه. و اگر هرچیزی بقضا وحواست خداست پس غم واندوه برای چه و اگر دنیا ... پس اعتماد بسوی او برای چه

۱۰۹۸ ـ در کتاب کافی ... روایت نقل شده که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم حضرت ... عالم که آن کلام عمل ... است در نزد خدا ... چگونه قبول نمیکند خداعملی را مگر بواسطه او گفتم چیست آن ... تا آنجا که راوی گفت عرض کردم آیا خبر نمیدهی از ایمان که قول است آن ایمان وعمل ...

عن الایمان اقول هو وعمل ام قول الاعمال وقال الایمان عمل کله والقول بعض ذلك العمل قلت الایمان یتقص و یزید قال یعم قلت و کیف ذلك قال ان الله تبارك و تعالی فرض الایمان علی جوارح بنی آدم و قسمه علیها و فرّقه فیها فلیس من جوارحه جارحه الاوقد و کلت من الایمان بغیر ما و کل بداختها فمنها القلب الذی به یعقل و یفقه و یفهم وهو امیر البدن و منها عیناه اللتان یبصر بهما وادناه یسمع بهما و منها الرجلان تمشی بهما و فرجه الذی یغذی من حلاله و لسانه الذی ینطق به ورأسه بدنه فیه وجهه فلیس من هذه جارحه الاوقد و کلت من الایمان بغیر ما و کلت به اختها فمنها ما فرض من الله تبارك اسمه ینطق به الکتاب ۱۰۹۹ فی السفینه فی شیخ من معوب بن مسلم البصری مولی علی بن الحسین علیهما السلام فی دخان علی ابی جعفر علیه السلام فقلت له جعلت فداك یابن رسول الله انی وجدت فی الکتب التی عن علیّ علیه السلام قال لابن مسلم احب حب آل محمد وان کان فاسقا فاجرا وابغض مبغض آل محمد وان کان صواماً قوّاما فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وهو یقول الی امتی وعملو

است بدون عمل : فرمود ایمان عمل است کلش وقول بعضی از این عمل است گفتم ایمان تمام میشود ونقص میشود فرمود بلی گفتم چگونه باین امر میشود فرمود برای آنکه خدای متعال واجب کرده است ایمان را بر جوارح واعضاء بنی آدم وتقسیم کرده است بر بهترین عضوی نسبت بکار آنکه واگذارشده بر او ایمان بغیر از آنچه واگذارشد به عضو دیگر پس بعضی از عضوها انسانی است که بآن تعقل میشود و بآن انسان دیده میشود و میفهمد و آن قلب فرمانروای بدن است و بعضی از اعضا دو چشم است که بآنها میشود و دو گوش است که بآنها میشود و دو پا است که بآنها راه میرود و رحمة انساء فرج است که توسعه آن دفع عزاء جنسی میشود و بدن است که وسیله بسوی صاحب کردن است و رحمه مراست که در وسط بدن انسان پس نسبت داده است بعضوی بکار آنچه واگذارشده بآن ایمان غیر از آنچه واگذارشده بعضو دیگر وان تقسیم و نسبت شرف جدی بعضی و فرمانبرداری بعضی است

۱۰۹۹ ـ در کتاب سفینه در شیخ بعضی از معوب بن مسلم بصری غلام علی بن الحسین علیهما السلام که گفت وارد شدم بر حضرت ابو جعفر علیه السلام پس گفتم قربان شوم پدرم بمن نقل کرد ستیکه من یافتم در کتابهای پدرم که علی علیه السلام فرموده است به پدرم دیشم دوست بدار دوست محمد و هر که دشمن بدار دشمن آل محمد را هر چند روزه گیر و شب زنده دار و فرموده علی علیه السلام که شنیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود

الصالحات اولئك هم خير البرية ثم التفت الى علي وقال هم والله انت وشيعتك ياعلي
وهذه ذكر مضمون بعضی مدائح امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام هکذا
هو عند ما في كتاب علي عليه السلام

۱۱۰۰ و قيد الكتاب عن ابي هريرة و كنت جالسا عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال
فقد بي وهذا ثم بي حسنت اذ قال بي ألم اخبرك انه يأتي من بعدك من
علام قلت نعم فذلك انه يأتي من بعدي سبعة وقد سماهم محمد صلى الله عليه وآله محمد جعفر
هكذا هو هذا محمد محمد محمد محمد حتى ذكر تسعة منهم وقال يا علي انهم
وقتي وبعدي هم افضل الناس كلهم بعد الانبياء والمرسلين ولا نبي بعدهم ولا امة بعد امتهم
لا نسبتي اليه

۱۱۰۱ محمد عن ابيه عن امير المؤمنين عليه السلام من اعظم الناس شقاوة قال من
قتل الانبياء وقتله الانبياء في الآخرة ومن قال لقد جاهدت حتى قتلت في سبيل الله

الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البرية و هذا نص بر اينكه كه او و شيعه آنها يعنى
خير البرية بعد قسم و بعض و شيعتك هم الفائزون بوديعه و وعده گاه و آنها در فرداى قيامت نزد
كوثر است درحاليكه روسفيد و رستگار هستند و يعنى حضرت صادق و باقر و امثال
عليهم السلام هستند و اين كه گفتى در روضة حديث ى عليه السلام

۱۱۰۲ و درهمان كتاب از ابى هريره روايت شده كه گفت من هستم نزد حضرت صادق
عليه السلام بودم در مدينه و جماعتى از خراسان حضور حضرت رسيدند و گفتند حضرت سلام
فرمود چند روز است كه به شما رسيده ايد گفتند يك روز يا دو روز گفتم چه چيز شما را
عجلت كرد و از ايشان چه خواستيد گفتند ما را فرستاده اند كه از حضرت صادق
فرمود نام او را چه گذاشته عرض كردم محمد پس روى كرد بمن و گفت اى ابا هريره
كه نزديك بود بميرد بعد از من سه نفر و همه محمد محمد محمد فرمود
حسين و او نهمين و او نهمين فرزندان و بعضى از پدران من بما خبر داده اند
بعد فحص نمودم و ديدم كه اين اسامى در كتاب على عليه السلام

۱۱۰۳ سدير گفت بمحمد عليه السلام كه شيعه شما زياد است فداى شما شوم اگر
با كسى مرا گذارى مردم را چه شقاوت فرموده است كه ترا كشته پس
دست خود را بر ريش مبارك خود زد و چند مرتبه فرمود و چند مرتبه بر چهره خود زد
بعجب خوش آمد مرا دين اين كه محروم شده بواسطه بغض و بغض هم عائد او شده

[illegible] موعظه کن مراجعت ئیل گفت [illegible]

عقل و فهم [illegible] بپذیرد [illegible] تحویل [illegible] قلم
[illegible] تحقیق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

۱۱۰۲ وفيه الكتاب عن جعفر بن محمد عليه السلام قال قال علي عليه السلام تحف في الوصية من الكبائر ۱۱۰۸ في الوسائل عن حماد بن عثمان عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال [illegible]

۱۱۰۸ در کتاب وسائل نقل شده [illegible] از حضرت صادق علیه السلام که فرمود [illegible]

۱۱۰۹ [illegible] شده که گفته شده عادی در حال [illegible] اما و گناهان بلکه مأسف من [illegible]

في وصية الحبار الجعفي اخ ر استم عن ها ... حمسة ان حف ... ن
عت لم نفتقد ... ن بيت ام ... ن فت ام ... فوائد ... ن حف ... ام ... ج
۱۱۱۱ ... ه ... الحسن ... ل الله و ... من ... اخ حه ... ن ... ن ... ه ... ن ... ن ... ن

[illegible]

۱۱۱۷ [illegible]

۱۱۱۸ [illegible]

۱۱۱۹ [illegible]

۱۱۱۶ـ و در همین باب حدیث دیگر که عرض کردیم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود عمر امت شما قرمود میدان عمر امت من [illegible]

۱۱۱۷ـ و در همین کتاب من لا یحضره الفقیه که [illegible] حمدویه قال حدثنا محمد بن عیسی عن یونس بن عبد الرحمن عن [illegible] گفت [illegible] بدون واسطه و محمد بن [illegible]

۱۱۱۸ـ و در همین کتاب من لا یحضره الفقیه که [illegible] کل [illegible] علیه السلام [illegible] که [illegible] که [illegible] که [illegible] و حلال محمد حرام ابدا و حرام محمد حلال ابدا و لم یکن غیره [illegible] را قرمود قسم بخدا قسم من نرفته‌ام برای شنیدن واین شنیدنی است من نگفته‌ام و نشنیده‌ام و بخدا قسم [illegible] که حدیث محمد صلی الله علیه و آله محمد حلال الحلال و حرامه حرام الحرام و هو الدین بعینه پس گفت عمر گویا بحال شنیده من [illegible] را

۱۱۱۹ـ و در همین کتاب من لا یحضره الفقیه نقل شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بیست خانه است برای بوزینه بخواهی برای آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده خدا رحمت کند بنده‌ای را که بگوید خبر پس بهتر شود پس گفت [illegible] پس سلام نکند و فرمود بیست

۱۱۲۰ـ وفی [illegible]

[illegible]

۱۱۲۱ـ وفی [illegible]

برای تو که گوش فرادهی بآنچه میخواهی برای آنکه خدا فرموده است [illegible] کل ولیتکان عبدیا

۱۱۲۲ـ ودر کتاب [illegible] عبد صالح علیه السلام نقل شده که عرض نمود ای پروردگار من [illegible] خوف خدا من بسیار شده و [illegible] اهل این زمان پس از ما آورد. پس خداوند بر او وحی نمود [illegible] کردی [illegible] گردد و وعده کردی که [illegible] کند که بنام ما [illegible] از آن اشیائی است که [illegible]

۱۱۲۳ـ و در کتاب [illegible] که فرمود [illegible] که وکیل کند [illegible] و [illegible] وعده آنرا وفا کند [illegible] که عجله میکند [illegible] فؤاد صدیق وخدا مقدر نموده [illegible] کردی خواهر خود را برای [illegible] که [illegible] کردی خودشیطان [illegible] خود را [illegible] در پستگاه مقدس [illegible] مثل بعض ملائکه [illegible] در قرب

۱۱۲۴ـ و در [illegible] که بعضی از حکما گفته است [illegible] که از صلحا نباشد وحال آنکه واقع میان نیکوکاران و صالحین باشد بعضی خود را صالح بداند ورياءاً

۱۱۲۵ـ در کتاب [illegible] از حضرت صادق علیه السلام ذکر شده که [illegible] بعریه بعراداری

وقربك هو ... [illegible] ... فهذه لسنة مصيبة ولا تهنك رحمة
وان كان هو مصيبتك ولا عداك عن ربك ولا ... من ... فمصيبتك بقساوة قلبك اعظم
من مصيبتهم ... [illegible] ... ۱۱۲۴ وفيها ... عن دعوات الراوندي قا
وحي الله تعالى الى عزير ... [illegible] ... قعد في مصيبة فلا تجزع من سعره ولا اجر
الى ... [illegible] ... وما ... [illegible] ... في قبله ولا اجر الى من هدم وزرا
وان ... [illegible] ... الى جنتي ... [illegible] ... الى ملائكتي عند صعوده وسماه
الصابر.

۱۱۲۵ في ... [illegible] ... الحسن
... [illegible] ... وا ... [illegible] ... وهم ... [illegible] ... ذا ... الحسن
... [illegible] ... هو ... [illegible] ... هو ... [illegible] ...

... [illegible] ... كلام كه معنای آن اين است اگر اين مصيبت كه برای عزاداری میكنی بر دينت
كرده ... [illegible] ... بعد ... [illegible] ... اگر ... پس اين مرگ **مصيبت نيست ولكن رحمت**
... [illegible] ... مصيبت ... [illegible] ... ودور ... [illegible] ... **تورا از گناهت ونزديك نكرده**
پروردگارت پس مصيبت ... [illegible] ... گرداند ... مصيبت ... [illegible] ... اگر عارفی
پروردگار ...

۱۱۲۴ ... [illegible] ... كتاب ... [illegible] ... عزير ... [illegible] ... او ... [illegible] ... كه وحی كرد ... [illegible] ... خدای ... [illegible] ...
سوی ... [illegible] ... كه ای ... [illegible] ... هر ... [illegible] ... مصيبتی ... [illegible] ... مكن ... [illegible] ... آن ... [illegible] ... ولين ... [illegible] ...
سوی كسيكه ... [illegible] ... ای ... [illegible] ... وروی ... [illegible] ... كه ... [illegible] ... ... [illegible] ... من ... [illegible] ... مكن ... [illegible] ... آن ... [illegible] ... ولين
... [illegible] ... كن ... [illegible] ... سوی ... [illegible] ... كسيكه ... [illegible] ... عبادت ... [illegible] ... كرده ... [illegible] ... وهر ... [illegible] ... گاه ... [illegible] ... و ... [illegible] ... [illegible] ... بنده ... [illegible] ... پس ... [illegible] ... شكايت ... [illegible] ... مكن ... [illegible] ... سوی ... [illegible] ... مخلوق
من ... [illegible] ... اسباب ... [illegible] ... و ... [illegible] ... [illegible] ... تصميم ... [illegible] ... سوی ... [illegible] ... ملائكه ... [illegible] ... هر ... [illegible] ... وقت ... [illegible] ... را ... [illegible] ... من ... [illegible] ... آنچه ... [illegible] ... بر ... [illegible] ... تو ... [illegible] ... و ... [illegible] ...
دسوائيهای تو

۱۱۲۵ ... [illegible] ... كتاب ... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ... باقر ... [illegible] ... عليه السلام ... [illegible] ... نقل ... [illegible] ... شده ... [illegible] ... كه ... [illegible] ... مود
... [illegible] ... فرمود ... [illegible] ... كتاب ... [illegible] ... علی بن الحسين عليهما السلام ... [illegible] ... آگاه ... [illegible] ... شد ... [illegible] ... كه ... [illegible] ... بنده ... [illegible] ... خدا ... [illegible] ... حوائی ... [illegible] ... نسبت ... [illegible] ... به ... [illegible] ... آنچه ... [illegible] ... و ... [illegible] ... عم
وخبر ... [illegible] ... ندارند ... [illegible] ... صبر ... [illegible] ... كند ... [illegible] ... و ... [illegible] ... حساب ... [illegible] ... خدا ... [illegible] ... را ... [illegible] ... و ... [illegible] ... عمل ... [illegible] ... كند ... [illegible] ... نسبت ... [illegible] ... رسول ... [illegible] ... خدا ... [illegible] ... (ص) ... و ... [illegible] ... بر ... [illegible] ... هم ... [illegible] ... ار
محترم ... [illegible] ... خدا ... [illegible] ... و ... [illegible] ... خود ... [illegible] ... را ... [illegible] ... كند ... [illegible] ... از ... [illegible] ... حرف ... [illegible] ... مذموع ... [illegible] ... دست ... [illegible] ... ورو ... [illegible] ... كند ... [illegible] ... نتيجه ... [illegible] ... بر ... [illegible] ... خدا ... [illegible] ... است ... [illegible] ... و ... [illegible] ... كسی ... [illegible] ... كند
بزرگ ... [illegible] ... پاك ... [illegible] ... خدا ... [illegible] ... را ... [illegible] ... وبط ... [illegible] ... داده ... [illegible] ... شده ... [illegible] ... است ... [illegible] ... كه ... [illegible] ... خير ... [illegible] ... و ... [illegible] ... بسيار ... [illegible] ... به ... [illegible] ... ديگران ... [illegible] ... وقتيكه ... [illegible] ... با ... [illegible] ... سه ... [illegible] ... شد ... [illegible] ... دستی ... [illegible] ... مال
وثروت ... [illegible] ... و ... [illegible] ... بعد ... [illegible] ... كند ... [illegible] ... آنچه ... [illegible] ... لازم ... [illegible] ... بود ... [illegible] ... از ... [illegible] ... حقوق ... [illegible] ... واجبه ... [illegible] ... پس ... [illegible] ... آنچه ... [illegible] ... هست ... [illegible] ... آنچه ... [illegible] ... نزد ... [illegible] ... كسی ... [illegible] ... كه

[illegible] ۱۱۲۶ طرائف الحکم عن ابی [illegible] قال رسول الله [illegible] ۱۱۲۷ [illegible] ۱۱۲۸ [illegible]

۱۱۲۹ [illegible]

۱۱۲۶ـ در کتاب طرائف الحکم نقل شده حضرت [illegible] که فرمود پیوسته مردم گمان کنند که [illegible] طاعی و یاغی کند اورا ثروتش.

۱۱۲۷ـ در کتاب مقدمه ذکر شده که پیغمبر خدا فرمود که [illegible] بزرگان و فرموده است پیرمرد میان قبیله‌اش بمثل پیغمبریست درمیان امتش

۱۱۲۸ـ در کتاب مقدمه در باب نفس نقل شده که روزی حکیم [illegible] دردی که گفت من مردی بودم کهن و [illegible] مشابهم پس نهاد جوهرم در آن قرحوں [illegible] شکافتم بدست [illegible] شکافتم بدست [illegible] دیدم اکه داخل بهشت است بعد گفت آیا بعدادی که بهترکیبی هستی که تو می بعد جوهرهٔ و خدای متعال آفریده هر کسی را که بعد جواند پرهن.

۱۱۲۹ـ و درهمان کتاب نقل شده از کتاب محاسن رملیه که بن خالد که گفت حاضر شدم نزد شیخ خدمت حضرت صادق علیه السلام درمجلسی پس او را دید شعره که در آن [illegible] بود و اورده شد بکاسهٔ نگوشی فرمود بیاسوی این طعام نزدیک شدم پس حضرت دست گذاشت میان کاسه و

[illegible]

۱۱۳۰ [illegible] اولیاءالله لاخوف علیهم
[illegible] ۱۳۱ [illegible]
[illegible] الحمدلله اصطحع قبه هو [illegible]
[illegible] پس چگونه است
[illegible]
۱۱۳۲ [illegible] ولاهم یحزنون [illegible] سلام از رسولخدا که فرمود [illegible]
[illegible] ما فدای شما ای رسولخدا آیا [illegible]
[illegible] که [illegible] اگر [illegible] که اجل هر کس [illegible] در وقت
[illegible] قرار نمیگیرد روح آنها [illegible] بجهت خوف و عذاب و شوق
[illegible]

۱۱۳۱ـ [illegible] حضرت صادق علیه السلام که فرمود عبور کرد موسی
[illegible] که قبری حفر میشد [illegible] بر حفر آن قبر ایستاد پس گفت آیا [illegible] پس برگشت در حفر قبر تا اینکه قبر حفر شد ولحد برایش ساخته شد
[illegible] پرده [illegible] و دید هنگام خواب [illegible] که [illegible] قبض روح من [illegible] پس ملک الموت
[illegible] قبض روح موسی کرد [illegible] عصای قبر و حنوط [illegible] و آمد دیگه
حفر قبر مکه دملکی بود صورت آدمی

[illegible]

۱۱۲۲ [illegible]

[illegible] ۱۱۳۲

[illegible]

۱۱۳۲ [illegible]

لباس دید یعنی از اهل [illegible] دید داخل مسجدی شد و [illegible] مطلب آمدش کنم برای تو

۱۱۳۳ـ شیخ بهائی در کشکول [illegible] روزی مرد لشکری آمد واراو میوه طلب کرد [illegible] تاریانه پس ابراهیم سر بزیر انداخت و گفت برخیز [illegible] شد آن مرد لشکری ابراهیم را و شروع کرد بدرجوئی ابراهیم گفت سری که زیر عذر جوانش بود گندم در بلخ

الاسد[ز] ده سنه ۱۱۳۴ ... شیخ فی الحشیشة[ز] ... بعض العرو[ء] اقل من معرفه ... ۱۱۳۵ فی ... فی موضع لا تعرف ولا تعرف و فعل ... الله ... سلاح ... اوقات ... اضافی ابتدائه ... ۱۱۳۶ ... من رفع قرطاسا من الارض ...

۱۱۳۷ ... ۵۹ ... اغلاه ...

۱۱۳۴ـ شیخ ... که گفته ... اگر مصیبت ورسوائی باشد کسانیکه نشناسند تو را کم باشند

۱۱۳۵ ... گفته ... گیری ارمردم را در زمان خودش باندازهٔ زندگی یادرآخر

۱۱۳۶ـ ... که ... جداکه مبادا اهل بیشه ... گرهش پدرومادرش ...

۳ ... ۵۹ ... سلیمان جعفری ... که ... است که مسخ شده و بوده است ... که ... یارمرد مؤمنی که آن فن دوست

۱۱۳۸ و فی هذ[illegible] الصامن الحرثی الحراثی عن محمد بن ابراهیم الحرث المصمص
عن الحسن [illegible] و ضاح [illegible] ای [illegible]
و عشرین ۱۱۳۹ [illegible] ۵۰۳ [illegible] ۸ [illegible]
[illegible] الحرثی [illegible] لعن [illegible]
الرحمن [illegible] و [illegible] ۱۱۴۰ [illegible]
[illegible] الحرثی [illegible] ۱۱۴۱ [illegible]
[illegible]

مثال مسخ کرده هر دورا و گردانیده است ایشان را بوزینه و خوک و عبادت گوشت او را و نه بیشه و ر

۱۱۳۸ ... در [illegible] حضرت حسن علیه السلام که فرمود که [illegible] ظلم کردم بنفس خود و گوشت خود را [illegible]

۱۱۳۹ ... در کتاب [illegible] صفحه ۵۰۳ [illegible] از صعصعه عمه که گفت [illegible] ابی [illegible] بنی [illegible] که [illegible] و [illegible] و [illegible] و

۱۱۴۲ [illegible]

۱۱۴۳ [illegible]

[illegible]

۱۱۴۴ [illegible]

[illegible]

۱۲۴ وفی [illegible]

۱۲۵ [illegible]

۱۲۴ [illegible]

نادوشاه رگ گردنت قطع شود احابت نمی‌شود
بدوعلم پس سایع کرد علم را واعتماد کرد بغیر علم

۱۲۵ [illegible] خداصلی‌الله‌علیه‌وآله که آنحضرت تبسم نمود. وتبسم بر کرد گفته [illegible]

عجبت المؤمن و حرمه مع تسعم و لو نعم ما ه في السقم من الثواب لاحت ان لا ر ا
سقه ما حسن يلقى به

۱۱۴۶ مع ح ر اعد ح ۳۰۱ عن محمد الس عن بعض في ه به سهل بن
حن ا ا ل حمد معاويه هو ا عرت ا ا امر المؤمنين عليه سلام لما ك
لا ش ه ل حسن ح ب ا ب ا ب عليه السلام اعداوا عن الماء فلما قارذالك
عد ا ه ق ر م ن عليه السلام الماء فاختتوا منه: فبلغ ذالك معاويه
ا حد هم و ل ا ب ق ا ن ح ن ا ن معاويه ا ر لم
ن ح ن ا ب ا ا معاويه ا ا ت ا ئي امرا ثم تقول ما فعلته

ه ل من العد و ا ه ح ن عتاب النخعي في خمسة آلاف: فلما
ر ل ؤمنين عليه السلام ا ن ا ن ا ن ا ن فلما حج ن ا ر بعة فوردا صحاب
على ع ا حدوا ه ع ا ب ه و حضر حجلا ۱۹ ه في ا ك فقال ان

و ك ل ا و ح آنچه ، گر بد ك ه ه ر ب ت ب ا ی و ا ا ه ن س ه ر ب ه
ر س د ك ه ا و ع ب ه ن س د ا ملاقات كند خدای خود ر یعنی تا مرگ او
درنماند

۱۱۴۶ ه ك ب ع ح ا ه ح ح م صفحه ۳ ر حجر یوم بحجر نقل شده او رو ه
مقابل ر ح ن ر ن ه ه معاویه گرفت اطراف شط فرات او مانع لشکر امیر المؤمنین
عليه السلام شدند آب د ا ا ع ع ا ر که بگوید بکسیکه مأمور
ب ب که ی ع ه ه و د ا ن ن ، گفتن مالك كلام علی(ع) را رفتدار
ك آ و ر ه ح ب ن عليه السلام و آ ا ه ك د ه
ر ح ر ه ح ك ا ا ا

[illegible] بندوعلی بنده فقال: اهم [illegible]

۱۱۴۷ فی الکشکا اوحی الله سبحانه [illegible]

[illegible]

۱۱۴۸ [illegible]

کردو بندی آب بسته و گذاشته [illegible] بحیرت چون قدرت خود نمود [illegible] و آنکه خودمن بیایم و دستوردهم باده [illegible] و می و کباب آنکه گسیل [illegible] (ع) ممالک [illegible] پس [illegible] و گرفتن [illegible] آب کنار رفت [illegible] حوالی [illegible] در حوالی [illegible] عراق است

۱۱۴۷ [illegible]

۱۱۴۸ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۱۵۰ ۔

۱۱۵۱ ۔

۱۱۵۲ ۔

۱۱۵۰ ۔

۱۱۵۱ ۔

۱۱۵۲ ۔

۱۵۳ فی مجموعه و ادوا الکاسوبیه لاس نقص صعص لی و خده اصمی لاک
لان صعص لا تنسی خدامی عوان فی لا بخلافه لامت نقضاء خ خنه صعص
ایضه خدا لیعذ بدا ، لاتعد سقف سعی بدا ولا بدخن و هر بدت این
۱۱۵۴ ومن کلمات من بیت فی مهج و وه لاهل عدد عدد عدد و لعد
لا عدد و عدد

۱۵۵ مجموعه عدد و لعلی مدال عدد خدعه عدد عدد خون اشم ء
لان ایودی ۱۹۱ لاخ اه ت ، هر لی عدد عدد عدد الله

۱۱۵۶ فی عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد
و عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد

ایها ما اهل معصیت وبجهة خودداری که در عدد عدد عدد

۱۵۳ عدد عدد و ام سک فرعون عدد عدد عدد عدد کلیم خ نعلی بن بقص که صعص
لن ی ی من عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد
و ستان ما در دارالخلافه‌گ عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد
عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد
عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد

۱۱۵۴ عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد
عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد

۱۵۵ عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد
عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد
عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد

۱۱۵۶ عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد
عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد
عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد
و عبادت خدا کرد یا آنچه عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد عدد

فقالوا نعم دار الآخرة فترك ملكه وتعبد معهم مدة ثم دعاهم فلم يجابوا [illegible]
[illegible] فقال لهم ليكتمكم عرفتموني فأنتم [illegible]

۱۱۵۱ [illegible]

۱۱۵۸ [illegible] وهي تتكلم احد عيب امر الله فلما [illegible] مالي ولها.

۱۱۵۹ [illegible]

رؤيتي كه بنظر امد گفت بلو [illegible]

۱۱۵۷ [illegible] اسرائيل ميگفت در مناجاتم خداوندي گاهي نام مرا ميگفتم [illegible] خداوندي فرستاد بسوي پيغمبري از پيغمبران بني اسرائيل كه [illegible]

۱۱۵۸ [illegible] پس [illegible] طلاق داد و شوهر كرد گفتند حال بگو عيب آن زن چه [illegible]

۱۱۵۹ - در كتاب مجموعة ورام نقل شده [illegible] محمد بن سلام بحتري كه گفت حدث كرد مرا احمد بحتري و او مردي بود [illegible] گفت كه گفتم بحتري پسر احمد قبيله ما [illegible] او گفت چيزي كه بحتري [illegible] گفت كلام [illegible] است [illegible] بحتري [illegible] گفتم قبول دارم بحتري مسلم [illegible] گفت پس گفتم [illegible] بحتري [illegible] عليه و آله و افتراء [illegible] بحتري [illegible] بطالب ع [illegible]

۱۱۶۲ھ
۱۱۶۳ھ
۱۱۶۴ھ
۱۱۶۵ھ

قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ثلاثة لایدخلون الجنة ابدا الشیخ الزانی والمخنث ولهم عذاب الیم ومن ذکر ذکره من الله لیس من الله ومن حلف بالله کاذبا فلان وفلان تصیبانی الاسلام

۱۱۶۶ـ مجموعه‌ئی بود از الدنیادار خراب شده بود من عمرها لاخربها عمران واعمرها قلب من یطلبها

۱۱۶۷ـ [illegible] و اوا او [illegible] موسی علیه السلام [illegible] معهم فسکنوا معهم فبعث الله ملائکة فضربت وجوه [illegible]

۱۱۶۸ـ [illegible] ون و [illegible] بسکه [illegible] کس از عدالت برادر [illegible] کس از عدالت پسر خود را و از طرف خدا باشد ـ و هر کس انکار کند پسر خود را که از طرف خدا باشد ـ و هر کس بگوید فلان و فلان (یعنی آن دو نفر) بهره از اسلام دارند

۱۱۶۶ـ در کتاب مجموعه و راه ذکر شده که دنیا خانهٔ هست [illegible] کسی است که آباد کند آنرا و آخرت خانهٔ هست آباد و آبادتر [illegible] ان در کسی است که [illegible]

۱۱۶۷ـ در کتاب سفینه نقل شده [illegible] اسلام که فرمود که چگونه بود حال موسی (ع) وقتی که وارد دریا شد با بنی اسرائیل و فرعون با لشکر خود از دنبال ایشان آمد و آنچه اصحاب موسی (ع) گفتند چون بدریا رسیدند و آنچه موسی (ع) بایشان جواب داد و آنچه بنی اسرائیل بموسی (ع) گفتند بعد از آنکه موسی و اصحاب او از دریا گذشتند و فرعون با لشکر خود بدریا رسید و غرق شدن فرعون و لشکر او و آنچه موسی (ع) بایشان گفت و آنچه بنی اسرائیل بموسی (ع) گفتند بعد از آنکه فرعون و لشکر او غرق شدند و آنچه خدا بموسی (ع) وحی فرستاد که بنی اسرائیل را بفرماید که هر یک از شما بخانه خود برود

قسمتی تلاند [illegible] فی [illegible] واحرجت لقرابیح کسرت [illegible] التی [illegible] لشمس و [illegible] اربیحاحرجت الثلث الثانی الذی دفنه فی لارض و نصفهوقد جمع [illegible] لعشرات فتحمل ذلك لاشیاء [illegible] قادرة علی الرعی

۱۱۶۹ [illegible] وهوبنی [illegible] وقلت ناسدی [illegible] جدثین [illegible] ۱۱۶۹ [illegible]

ویشسوم [illegible] ابر آفتاب میگذار [illegible] درآوردند می‌شکندآنقسمتی راکه [illegible] آفتاب آبهاراروان کرده وقتی خود [illegible] راکه درزمین دفن‌کرده و [illegible] مگس‌ها و [illegible] هایش قادرمی‌شوند وقوت پیدامیکنند [illegible]

۱۱۶۹ [illegible] صحبتی [illegible] وآنحضرت [illegible] سفرمیبود فرمود بیابر سرسفره‌ای مفصل وعذابخور گفتم من غذا خوردم فرمود وای‌بر تو [illegible] فرمود بیاتا روایت کنم [illegible] ای بوحدیثی پس [illegible] بشنوم فرمود [illegible] حدیث کرد [illegible] پدرم [illegible] پدرم رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که [illegible] گفت [illegible] ودی با [illegible] وسلم [illegible] نصفعلم [illegible] فرمودحدیث کرد [illegible] پدرم [illegible] علیهم‌السلام از رسولخدا [illegible] که [illegible] حدیث [illegible] دوست [illegible] که [illegible] آن [illegible] حدیث [illegible] خود را

۱۱۷۱ [illegible]

۱۱۷۲ [illegible]

۱۱۷۳ [illegible]

۱۱۷۴ [illegible]

۱۱۷۵ [illegible]

۱۱۷۶ [illegible]

۱۱۷۷ [illegible]

۱۱۷۸ [illegible]

۱۱۷۹ [illegible]

۱۱۸۰ [illegible]

۱۱۰۴ ... لا اله الا الله ... لا اله الا الله ... لا اله الا الله

۱۱۷۶ فی [illegible] ویشوعدو متحلف له لمحمل الیه مائة الف فی [illegible]

[illegible] بارداشت این گناه آنمردرا از اقرار بشهادت دهد [illegible]

۱۱۷۶= [illegible] ارتو وشرتو پس [illegible]

۱۱۷۷ [illegible]

۱۱۷۸ [illegible]

۱۱۷۹ [illegible] عبدالشیخ [illegible]

[illegible]

۱۱۱۹ [illegible] ملامت کردند او را [illegible]

خورشیدی [illegible]

۸ اول شاه [illegible]

عا [illegible]

[illegible]

۱۱۸۱ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[

[illegible]

۱۱۸۵ [illegible]

[illegible]

۱۱۸۶ [illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۱۸۸ فی الکشاور فایشخص لاخر خشك فی حبه بحه فه قصد به حدا
۱۱۸۹ و شخص آخر خشك فی حاجه صعبوده قصد دفعه حتی راند ۱۱۹۰ وفی ۱۱۹۱
الکتاب معه و فی بحه بعدامه هذا هو قوله فی قوله رسته بحه فعل
معاویه ك فی قومك ایسته معویه و هو لا تی من الکلاب قار اسکت لا فعل
م این معاویه شی امو معاویه لعوف فی معصا بر حوا حبه الموف الی و بدی
بهائی ا د ات لا ب دفع ا ( ) معویه ا عد عدا ومه قد عدا ك
سمعاوطاعة فان وقفت ا و ن فی ب ا و قد ر ك ا ا ح لا
شد و ه بسته حد فعل معه د لا ا فی بحا ه ا معویه فان
شرّ الدعاء محیط به له ۱۱۹۱ و ا ا ی بحدث لا ر ا ی ا
امر د بهم اسمعلاح د بهم لا بح ا د بهم ه ا ه

۱۱۸۸ـ در کتاب کلیله ول نقل شده که شخص بدیگری گفت ای مرد بحهه حامه کوهکی
گفت برو بخواه آدم که حنی

۱۱۸۹ـ ودر همین کتاب است که گفت شخص بدیگری که آمدم بحهه حامه که
گفت بگذار تا بردگه شود

۱۱۹۰ـ ودرهمان کتاب است که معاویه گفت حدیه پیر قدامه که بحهه سك و
در ه ه ب که اسم بود احیاء کرد سته بد حدیث ا که بر بده سك بود که معاویه را
گذاشته اند وحال آنکه معاویه اسم سگ نبوده است معاویه گفت ساکت ری ه ری بوسته
گفت ای من مدری هست که ایده مرا آگاه ش دلهائیکه بآن دلهاتو شمن دار م در حوف
ما ق راست و آ شمشیر هائی که جنگ یم آنها بآنه در ب مناسب و بر ه بت ی مناسب کنم
بر هم خیر آو بسوا ی ر س بدی ه ا ه آ و ی ه ا ه عهدی نسیم و و ه ا ه ی ه
ما بو ا م ه نسیم اگر و د کر ی ما و ی ه نسیم بگفتهٔ خود و اگر منحرف بدی بدسته ا ه ه
و اگر د کر م پیت س خود م ران سخت و محکمی و ه ه ان آهنیم ه معویه گفت خدا
د ا ه ه بسل شد سخت ی د ه ی ه ا ه ی ه ه گفت ی معاویه کلام معروف و ه ه ست
نگ ه ه ه ا ه ه ه

۱۱۹۲ فی الکشکول فی الحد[illegible]

[illegible]

۱۱۹۲ [illegible] **بشود دوست‌تر داشته باشد از اینکه شناخته شود**

۱۱۹۳ [illegible] **هر کس راضی نشود بقضاء من وصبر**
نکند و [illegible] هر کس صبح کند [illegible] ـ هر کس صبح کند
[illegible] ست صبح کرده ساحطا بردات مقدرمن و هر کس فروتنی کند بفنیی
[illegible] پنش ای‌پسر آدم هیچ دوری نیست که تازه باشد مگر آنکه
[illegible] بکه میابدملائکه ازنزد توبسوی‌من
[illegible] من عمل ارشماس دیج وتمر میدهم شده در دمن
[illegible] و گوش تومشنیده وخطور مکرده بهیچ قلب بشری

[illegible] م خارج کن علاقهٔ دیارا ازقلبت بدرستیکه جمع نمیشود حصمن وحب دیادر
[illegible] ای پسر آدم عمل کن [illegible] آنچیزرا که بین کردام
[illegible] م هر گاه باقی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۱۹۷ وفی الباب الثالث من الکافی فی کتاب [illegible] عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن [illegible] عن اسحق بن عمار قال قلت لابی عبدالله علیه السلام [illegible] فقال یا اسحق ان الله تبارک وتعالی اذا اراد خلق شیء قال کن فیکون خلق ما شاء فی ما شاء کیف شاء وکان ذلک کله بعلم وقدر وقضاء وتقدیر ومشیة وتدبیر لا یکون شیء الا بهذه الخصال الحدیث

حدیث عرض وحمل و در آن زمان است که عرضت حمل میشود گفتند یا رسول الله آیا امر بفرمودی ما را بدوح فرمود [illegible] هر گاه در دست پدرش خواهد بود اگر نباشد پدر و مادر هلاکت و دست [illegible] و اگر نباشد بری او باشد و هلاکش در دست خود شان همسایگان خواهد بود گفتند چگونه خواهد بود یا رسول الله (ص) فرمود ترش میشود و اینکه معاشرت و [illegible] و اگر نباشد او را [illegible] و در دست او هلاکت است

۱۱۹۷ – و در همان کتاب [illegible] بعد از آنکه نگه داشته بود [illegible] اسحق دسیجان [illegible] [illegible] آنکه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

۱۱۹۸ [illegible]

۱۲۰۰ [illegible]

[illegible]

۱۱۹۸ ـ از جمله کلمات امیرالمؤمنین ع است [illegible]

۱۱۹۹ [illegible]

۱۲۰۰ [illegible]

[illegible] ۱۲۰۱ لبعض الاکابر وهب الله لامره هبة احسن [illegible] ۱۲۰۲ عن النبی [illegible] لااصغر ولا اعظم منه من یوم عرفه و یقال [illegible]

۱۲۰۳ [illegible] ۱۲۰۴ مجموعة ورام قال [illegible]

۱۲۰۱ [illegible]

۱۲۰۲ [illegible]

۱۲۰۳ [illegible]

۱۲۰۴ ـ [illegible] گفته شده حجاج عبدالملک بن حطان را تعقیب کرد و او گریخت از دست حجاج و شام رسید و بخدمت [illegible] پس مهدی و [illegible] بروح بن [illegible] لحدادی و عمر [illegible] بروح بود از کسانیکه مستحفظ عبدالملک بودند و عبدالملک بروی [illegible] این شعر را [illegible] الی آخر وگفت عبدالملک دوست داشتم که عبد بودم گوینده این شعر و عبد نبودم در آن باره که گفته شده پس روح برگشت

عبدالملک فذکر عبدالملک فی بعض [illegible] و حسنه
اوفی آخره عبدالله [illegible] فقال عبدالملک [illegible] قائل هذه
الابیات و قص قصته فرجع [illegible] ان یدخل الی صدقه فی
ان یدخل الی اهله فذکر لهم ان عبدالملک ذکر اللیله هذه الابیات و اخبرهم
[illegible] فرجع [illegible] و
[illegible] عبدالله [illegible] و
[illegible] علی
[illegible]

[illegible] و عمران بن حطان بود که [illegible] بن عمیر [illegible] عمیر حوب
[illegible] بعد گفت [illegible] بن [illegible] بن [illegible] و بعضی دانند
که [illegible] گوید آن او بوده است که [illegible] که گفته شده پس عبدالملک
گفت بخدا قسم من مشناسم گوینده [illegible] که گفته شده [illegible]
عمران بن حطان است که در رد عبدالرحمن پسر ملجم لعنه الله گفته شده که قتل و کشتن علی بن
ابیطالب علیه السلام ست پس قوم از بر گشت روح بسوی عبدالملک و گفت نزدمن مرد یست از طائفهٔ
ازد و گفت که من میشناسم گوینده این ابیات را و میدانم در دیار؛ که گفته شده: و گفت این شعر
را عمران بن حطان گفته و بعضی دیگر [illegible] او را خواند عبدالملک گفت بخدا قسم این
لعب عدد بی است که [illegible] و [illegible] و گفت مسلم و حمد عمران بن حطان باشد بر گرد
بسوی او اگر خود او را بیند بگو امیر المؤمنین مخیر میکند تو را [illegible] یا اینکه
قرار دهد تو را جزء خواص خود پس [illegible] و رجوع [illegible] بسوی عبدالملک
[illegible] و گفت بسوی عمران و گفت به که هستی عمران امتناع کرد از
معرفی خود پس [illegible] و گفت معرفی مسلم نشوم [illegible] که [illegible] اگر خواستم مردم

فلاحدثني [illegible] فقال [illegible] فرجع الي عبدالملك فاخبره فقال [illegible] فرجع فاخبره

۱۲۰۵ [illegible] گفت پس [illegible] گفت من عمران بن حطان هستم پس گفت امیر [illegible] مخبر کرده تو را بیکی ازمجبر وبیان کرد برای او : عمران گفت اما [illegible] قرار دهد [illegible] بخدا قسم خدا نشدم [illegible] او دگر [illegible] ی خدا و برنمیگردم بسوی او تا اینکه برگردد او بسوی خدا و [illegible] برای من [illegible] اینه اگر من بوده باشم ایمن از خدا دوستر دارم را اینکه بوده [illegible] حجاج پس برگشت بسوی عبدالملک و او خبرداد پس گفت عبدالملک [illegible] دی وملاقات نمکنی او را رجوع کرد بخانه ندید اورا

۱۲۰۴ [illegible] کتاب [illegible] ی صدوق نقل شده که قیس پسر عاصم گفت وارد شدم باجماعتی [illegible] بر آنحضرت بود سلسال پسر دالهمس گفتم ای رسول خدا موعظه کن مارا بکلمات موعظه که منتفع شویم [illegible] ما طایفهٔ هستیم که بادیه نشین هستیم فرمود رسول خدا ص نیست [illegible] بهتر عرب دلی است و ظاهر [illegible] گی است و [illegible] دنیا [illegible] حرب است و [illegible] ی هر [illegible] محاسنی است و هر [illegible] کاری رقمی است و [illegible] برای هر [illegible] توان است و [illegible] ی هر گناهی عذری است و [illegible] ان هر اجلی وقتی است محدود و [illegible] که [illegible] است برای [illegible] و قلبی که دلش شود [illegible] و [illegible] است و دلش شوی [illegible] تا او و [illegible] مرده باشی اگر [illegible] نمیشد تمر نخشد تورا و اگر [illegible] شد سرد رساند [illegible] و [illegible] نشود مگر [illegible] و منعوت نشوی مگر [illegible] و [illegible] نشوی مگر [illegible] اویس

لایحشر الامعاشر لاسعه ... لایشر ... لاحد ... لاحد ... لاحد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۰۸ [illegible]

ملکی [illegible] پیغمبر [illegible] توجه کرد [illegible] کردخدای متعال ادریس گفت [illegible] است که [illegible] من بعد پس [illegible] کرد ملک [illegible] آسمان چهارم و پنجم این کلام [illegible] قمص روحس نمود و من است که خدا دوقرآن میفرماید بیادیاور و [illegible] صدیقاً بود و قصه مکاشفه عیناً

۱۲۰۷ در کتاب [illegible] ذکر نمودند که صاحب آن کتاب همسایه دوست دارم مثل کنم قصهٔ را که بین بهلول و ابی حنیفه گذشته و آن چنین است که بهلول عبور کرد روزی بر مسجد ابی حنیفه در حالتیکه او موعظه میکرد مردم را پس بهلول بر درمسجد شنید که

[illegible]

گفت پس [illegible] گفتن جهل محمد دروغ گفته‌است در کلامش که گفته برای بندگان است فعل نکند که در [illegible] پس است اعتقاد او پس خدای متعال است که نکند [illegible] که گفته‌است عذاب [illegible] وکه این دروغ است که [illegible] این شکاف سر دیده‌میشود یا نه . پس از این کلمات

[illegible] دروغ برای اینکه نیست فعلی از بندگان مگر [illegible] آن فعل را خدا [illegible] که خدا موجوداست و دیدن او ممکن‌نیست و این‌هم دروغ [illegible] و نیز گمان کرده که شیطان عذاب‌نمیشود [illegible] دروغ [illegible] که [illegible] وحسی عذاب نمیشود [illegible] پس [illegible] که سنت پیغمبر گفته و [illegible] و [illegible] و [illegible]

فاسئله ازهذاالالم الذی حمل ه من هذه الشجه عود فی ا ۹ فحم و حبسه فی جحر الحنطه ا لامه ، تحلّبه من شجه ی حبسه فمضی سلیمان و ترک

۱۲۱۸ ـ فی لالی الاحد بقین من شوّال [illegible] وه سلیمان ا ست و را ت سه ق ا هد فقال ا شوق ام الراعد و هو ا ب و لالی هذه فی لدت و رکائه و سلیمان قد قام حضره و حبسه و اقدا ی ه هدهد فی الحدیقه و حوله و قصوله و ورائها و هبطت علی من هدهد

۱۲۱۱ ـ لالی لاحد وقد وجد ان سلیمان بن د ود [illegible] حبس دوه فی جحر ا حد ر ی جده فی جحر حنطه جحره فی البحر فقد ذهب الی البحر فقد حرجت ا ه و جحره و فتحت و هی جحرت قد النمله و جاب جحره ه ه ه ی قد و فتحت ه ه ان هی دا ث و برق فی بحر الثمار حتی حرجت جحره من الحنطه و قد فتحت و هو و حرجت النمله من فمها و ضعها فی فم الحنطه فمضی سلیمان و ترک [illegible] ی الله ش فی و هذا هدهد حرجت جحره و قد حرجت النمله من فمها و ضعها فی فم الحنطه فمضی سلیمان و ترک [illegible] قم و امر جحره فی و جحره فی [illegible] ی ا

فمحم و جحل شد ی حبسه و جلبه را خوش مد [illegible] ه ی ا د و [illegible] حبسه ر گذاشت

۱۲۱۸ ـ لالی نقل ده که سلیمان [illegible] ر د و [illegible] ه [illegible] د و شد گفت به حبسه سلیمان هد گفت هم سلیمان [illegible] ر د هفتاد سال گفت بسیار گفت بر ی [illegible] ه [illegible] د ه ترک دنیا کردم و حال آنکه دنیا جبری نیست و کوچك است و [illegible] ه [illegible] و [illegible] کردی [illegible] و جحره قصور بهتر و راپس هست تو بلند [illegible] ا حبسه

۱۲۱۹ ـ در کتب لالی بین ند که [illegible] سلیمان [illegible] و [illegible] ه [illegible] ر د [illegible] ه و ری دهان گرفته دانهٔ گندمی و میرو [illegible] ه [illegible] ه [illegible] ه

۱۲۱۱ ... ۱۲۱۲ ...

خدایا تو عادل ... منادش بهم‌زدن ...

[illegible]

۱۲۱۳ - و [illegible] شهید و [illegible] شهید [illegible] و [illegible] شهید [illegible] و [illegible] شهید [illegible]

۱۲۱۴ - [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۲۲ - [illegible]

۱۲۲۳ - [illegible] شنیدن [illegible] و [illegible] شنیدن [illegible] و [illegible] شنیدن [illegible] و

وفی نعل آخر علی مافی اللالی کان سبب تنبهه انه کان اول امره دهار کثیر
وفی بلاغة المراح و کان هذه عادة فحط وضعه فقال له لا تسعی المراح والقرب فی
حدا بیتنا الناس، فحدد فقال العلامة ما یزعم لی مولی تختص به قربه تمنعها
من منهم بلاغة فقال تسعی من مواله بقول هذا العلام لمولاه قربة لا تمنع لربه
وتقرب بوسیلة فکیف تمنع ولا تضر بها من کان لمولاه ملک السموات والارض و
لم یمنعه ضیع

۱۲۱۵ وفی مواهب الجواهر من حروف بعض مسجده و قال سمعت منکا مقربا و
سمعت بقرا لان و ب الی مسجده متی تزل لیسجد متعمدا

۱۲۱۶ وفی مواهب السنی حدوث مسجده سید العالم فی هذه الشهر ما نصه بحث الی الله
تعالی من هذا لف احمد عقده و هذه لف مسجده ومن عشره لاف فرس بعروبها
المؤمن فی سبیل الله

۱۲۱۷ وفیه و روی عن [illegible] من جاهد من متی بترا شهوه من شهوات

شد و وقتی مرد و بنامهای دیگر در کتب لالی ست بدارس این شد که در اول دادامود
ثوب و دادن در جواب علامی مدح گوی وی فحد و گرسنگی بود ؟ گفت بآن علام درجنبی
[illegible] شوخی وی و اجاج ست علام گفت من غمی ندارم زیرا من مولاوصاحبی
را که کافی ست بجمیع [illegible] پس بحول و قول او و باحود گفت این علام آقایش
دهی دارد و من [illegible] چگونه غمنده باشد وخوش نباشد
[illegible] آوی و کند آسیب و [illegible] وی و گرسنگی [illegible] را

۱۲۲۴ ـ [illegible] کتاب اربعه و بیلمه [illegible] که کس اگر بخواهد مصحف
و [illegible] مسجد [illegible] کند [illegible] را [illegible] کسنگه بزرگ
کند بنا را عمد

۱۲۲۵ ـ وجد [illegible] که نشسته بیک [illegible] در مسجد کوفه
عدد [illegible] صد [illegible] صد را گفت تا مصحف و [illegible] را و دهد
[illegible] که چیز کند و مقابل [illegible]

۱۲۲۶ [illegible] که [illegible] فرمود هر که [illegible]

علی‌العالنقد [illegible]

۱۲۲۲ [illegible]

۱۲۲۳ [illegible]

۱۲۲۴ [illegible]

۱۲۲۵ [illegible]

۱۲۲۲ [illegible]

۱۲۲۳ [illegible]

۱۲۲۴ [illegible]

۱۲۲۵ [illegible]

[illegible]

ساحت عل[illegible]

۱۲۳ [illegible]

[illegible]

۱۲۳۱ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[

۱۲۲۲

۱۲۲۳

۱۲۲۳ و در کتاب ورام نقل شده از امام ششم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطبه خواند

[illegible]

۱۲۳۴ [illegible]

۱۲۳۵ [illegible]

۱۲۳۶ [illegible]

۲۳۴ [illegible]

۱۲۳۵ [illegible]

۱۲۳۶ [illegible]

لدی‌لب فرحاوفیه ع ... ی ... کل ... ؤمن ... کثر ... فی خطبه ... س ... سلم ... سلم ... سئله ... فیه خ ... فی ... سئله ... فیه بعض ... فیه لا ...

۱۲۳۷ مجموعه ... س ... د ... ن ... ا ... ل ... رسول الله ... ص ... سعد ... بحق الله خرج ... ن ... ن ... ع ... ن ... وقع ... ؤمن ... سطان ... سئله ... فیه ... ر ... فهوم ... ا ... وقع ... ؤمن ... سئله ... ن ... سئله ... فیه ... ر ... و ... سئله ... فهوم ... ر ... ن ... ا ... ؤمن ... سطان ... سئله الله ... ر ... و ... ن ... ؤمن ... سئله ... فیه ...

۱۲۳۸ ... ن ... ن ... ن

[illegible]

۱۲۳۹ [illegible]

۱۲۴۰ [illegible]

۱۲۴۱ [illegible]

۱۲۴۲ [illegible]

[illegible]

بفرمود بلی ای اباحمزه

۱۲۳۹ در کتاب مجموعه [illegible] علیه السلام که فرمود هر مؤمنی که بیش او و مؤمن [illegible] او و بین بهشت هفتادهزار دیوار که اردیواری نادیواری هرارسال راه باشد

۱۲۴۰ و در آن کتاب نقل کرده [illegible] که فرمود [illegible] که خدای متعال فرستاده می‌گوید [illegible] کسیکه باو سلام کرده و بخشیدن بکسیکه او را محروم داشته و صله کردن بکسیکه او قطع کرده: وعیادت کردن ازکسیکه او راعیادت نکرده

۱۲۴۱ و در آن کتاب است که سعدی گفت شنیدم علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود محب هیکم ازکسیکه نالایق [illegible] آنکه [illegible] عرض میکند محو کنندهٔ گناهان خسته فرمود صله کردن

۱۲۴۲ و در آن کتاب [illegible] علیه السلام که فرمود [illegible]

۱۲۴۳ [illegible]

۱۲۴۴ [illegible]

۲۲۵ [illegible]

۱۲۴۳ [illegible]

۱۲۴۴ [illegible]

۱۲۴۵ [illegible]

۱۲۴۶

۱۲۴۷

۱۲۴۶ ه

۱۲۴۶ ه

۱ حوش بد سم ترجمه کنم

[illegible] لملائكة الحديث بطولها و حاصله انه كان كذالك الى [illegible]

اولادی فاشده قوله: الاصحاب الله [illegible]

و دخل الدار

۱۲۵۳

[illegible]

۱۲۵۴ [illegible]

[illegible]

۱۲۵۴ [illegible]

[illegible]

بأموالش در [illegible]

[illegible]

فقال كيف اصبح [illegible] الله قال حمدهم ثم قال [illegible] صمت
۱۲۵۹ في السنة في حق قال [illegible] ان رسول الله ﷺ [illegible] الله احب له
من ان صعد قد ان نفس المهموم [illegible] ط [illegible] ثم اقبل بجسمه
[illegible] ثم قامت فذهبت ثم جاء احوها فلم يسمع به حتى [illegible]
رسول الله صلى [illegible] لم يسمع به حتى [illegible]
۱۲۶۰ ط [illegible] الحلم عن [illegible] عن جعفر ﷺ [illegible] ان لله [illegible]
كل ليلة جمعة من [illegible] الى [illegible] لا عبد مؤمن [illegible]
و دنياه قبل طلوع الفجر فاجيبه : الا عبد مؤمن [illegible] طلوع
الفجر فاتوب عليه : الا عبد مؤمن قد [illegible] طلوع
الفجر فآمنه واوسع عليه: الا عبد مؤمن [illegible]

مخالفت کنی هلاک کنند تورا؛ عرض کرد چگونه رفتار کنم با [illegible] محاسبه کن
آنچه بر تو باشد دری و اگر ضعیف شمرد [illegible]

۱۲۵۹ [illegible] در کتاب سفینه در ماده حنو نقل شده [illegible] سلام [illegible]
آمد خدمت رسول خدا [illegible] که [illegible]
افتاد [illegible] او [illegible] حواس [illegible]
[illegible] حواس [illegible]
[illegible]

۱۲۶۰ [illegible] فرمود [illegible]
مؤمن که [illegible]
بنده مؤمنی که [illegible]
پس از طلوع فجر [illegible]
بخواهد [illegible] طلوع فجر [illegible]
عمده که [illegible]

[illegible]

۱۲۷ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[

[illegible]

وسوا أحالهم فتالهم واحسن اعمالهم اعودك بالله من الحور بعد الكور

۱۲۶۲ صالح الحلام عن الحجبن حميد قال قلت لابي عبد الله تعالى ذكره اعرابه
من غير امرين لهم عاش حوائجهم حتى لا تقضى شيئا واذا كان شيء من امره
كان لهم حتى تقضى حوائجهم وحتى لا تشاء

۱۲۶۳ صالح الحلام بن حميد [illegible] عن ابي عبد الله [illegible]
الحرام وهي حتى [illegible] يوم الاضحى
الاضحى

۱۲۶۴ [illegible] عن ابي عبد الله [illegible] قال امير المؤمنين [illegible]
[illegible] صدقة [illegible] في الاجر

۱۲۶۵ صالح الحلام عن [illegible] عن عبد الله [illegible]
[illegible] عن ابي عبد الله [illegible] الحديث قال قلت عمر هو الاعمى

[illegible] پس بدانجا کردند خود را و گمراه
[illegible] بهشت و [illegible] و کار بسزای [illegible] ایمان

۱۲۶۲ [illegible] صالح الحلام از جهم بن حمید نقل شده که گفت گفتم بهامام ششم
[illegible] آب [illegible] که [illegible] آب [illegible]
[illegible]

۱۲۶۳ [illegible] که [illegible] دوستدار
[illegible]

۱۲۶۴ [illegible] سلام که [illegible] سلام
[illegible] آب [illegible]

۱۲۶۵ [illegible] پسر [illegible] پسر عبد المطلب است وای بر تو نام علی مانند

[illegible]

۱۲۶۷ [illegible]

۱۲۶۸ [illegible]

۱۲۶۶ [illegible]

۱۲۶۷ [illegible]

۱۲۶۸ در کتب طرائف نقل شده از امالی ازمعلی بن خنیس که گفت گفتم بهامام ششم علیه السلام حبس حومؤمن برمؤمن فرمود هحبس حوه حبس که نیست هیچ بند بر بهم مگر آنکه برمؤمن واجب است که گر مخالفت کند آنها را بدولایت خدا خارج میشود و طاعت خدا را

[illegible]

۱۲۶۹ [illegible]

[illegible]

۱۲۶۹ـ مجموعهٔ [illegible] که گذشت [illegible] علیه‌السلام

[illegible]

۱۲۷۰ [illegible]

۱۲۷۱ [illegible]

۱۲۷۲ [illegible]

[illegible]

۱۲۷۰ ـ [illegible]

۱۲۷۱ در [illegible] حضرت رسالت(ع) فرمود هرچه قدرت داشته باشید [illegible] آنها جدا بلافاصله سایه نداشته باشد

۱۲۷۲ [illegible]

۱ هکذا فی نسخه و لعله کان فی مکتوب و لم یتم به

۱۲۷۳ عن محمد [illegible] عن ابیه عشرة [illegible] ۱۲۷۴ عن
[illegible] فی الفرات عمره وکان [illegible] ۱۲۷۵ [illegible]

۱۲۷۳ [illegible] ۱۲۷۴ [illegible] ۱۲۷۵ [illegible]

۱۲۷۳ [illegible] **بعراباری دانه‌ایست** [illegible] **فرمود هرگاه** [illegible] **آن دانه‌را**

۱۲۷۴ [illegible] **لمؤمنین علیه‌السلام فرمود راست فرموده رسولخدا(ص) در اینحال ذه** [illegible]

۱۲۷۵ [illegible] **خبر متعه** [illegible]

و ان الائمه علیهم السلام یحبون ان لایشار[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دت ان تقطع وقدنا عطشا فقام معاوية [illegible] الاحنف
[illegible] الف درهم ولاصحابه صلة فقال للاحنف [illegible]

[illegible] ۱۲۱۸ [illegible]

واذا که تعلیم گرفته [illegible]

شریف خود پس نبود ... حالیکه از آن و بر سیاه بودم وحالم این است که میبینید ودیده
شد که بدن و محل ... لی نبود. دیگر همان معده ... بحه تحت امام با آن تماس گرفته و به آن
کشیده شده و بعد ... مکث کرد و بیرون نیامد ... ل سه ماه که مداوی میکرد آنچه سوخته بود

الامعسه الامام علیه السلام مکث فی منزله ثلاث اشهر یداوی ما احرق

ر ۵۰ ن بعد ذالك فلا ان یذکر هذه الحکایة لاحد الا

۱۲۸۰ ن ا ف فی اسعسه فی بعد ذالك و شیخ عصه لا

سریران نصرانیا سأل ا ی ع ن

ان الله خلق لا ان علی ان عن

عطاه و علی ثلاثه و ستین عرق و

بعطاه و اخبر مسك عضو و اعطی

عضو فی کل عرق و یعوض عضوا

سوداء ان و فی

و فی سنة ثلثین عشره و فی

عطاه

با مرهمهائی تا آنکه بهبودی حاصل شد و بعد
کسی مگر آنکه تب عارض او شد

۱۲۸۰ـ
؛ سید از تعمیل جسم و بدن حضرت فرمود که
و گوسفند
و یك
عدد
پیش
است و در
عطاء

۱۲ [illegible]

۱۲۸۲ [illegible]

۱۲۸۳ [illegible]

۱۲۸۱ [illegible]

۱۲۸۲ [illegible] علیه‌السلام فرموده است [illegible]

۱۲۸۳ [illegible]

وقتی اوقات اندوه بر دلم غالب می‌شود

۱۲۸۴ وقتی شاه [illegible] به اعراف [illegible]

[illegible]

۱۲۸۵ [illegible]

[illegible] اگر مغرورم ضعف پیدا میکنم؛ اگر [illegible] اگر صنعت [illegible]

۲۸۵ [illegible]

و تصرف [illegible] فلاً [illegible] فرحمه مسمشرا فقال له الذي حدثني حدثه قال سرت
الى سرّمن [illegible] وعدد حتهم فقد قرات في وجه فقلت احب ان اوصل الماء الى ابن
[illegible] فقد مضى الى ابن المتوكل وقد ان تعرف حدقته فما زال تعرف
ان المتوكل قدمنعه من الركوب وانه ملازم لداره فقلت كيف [illegible] حتى تعرفني
تسئال عن دار ابن الرضا لاأمن ان يندربي فيكون ذالك زيادة [illegible] احمد وقد ا
فقلت [illegible] فقلت في [illegible] ابن حمدون وخرج في البند والمنعة
من حيث ذهب اعلى فقلت [illegible] من سأل احمد وال فحمت اد

في كاسة محمد بن [illegible] كتب فتان احمد [illegible] التجوز الشوع والاسواله
حتى شاء الى ان حمدون [illegible] فوقف [illegible] فحدثت ابن حمدون فقم [illegible] وقفت
ابو [illegible] الى هذه [illegible] فقد هذه [illegible] ابن ابو [illegible] قال [illegible] لا
[illegible] فقد [illegible] وخرج [illegible] وصف [illegible]

[illegible] وقال يحواهد رسيد و [illegible] متوكل ومرگ [illegible] حمدون كه
در [illegible] پدرم به او گفت بگو برای من قصهٔ روس خود را که گفتم
[illegible] من [illegible] شدم [illegible] خود گفتم [illegible] بايد
که [illegible] ابن [illegible] پسر متوكل برويم و پيش [illegible] هيمه
[illegible] که [illegible] بديدم که متوكل منع کرده است بحضرت را از خارج شدن از
[illegible] حسن [illegible] گويد پدرم [illegible] آنچه [illegible] بيگويم
[illegible] گفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

قلت نعم قال فرأيت فاقعدني في أقعد فدخل قلب في نفسي هذه الأخرى
من بن عرفي عند علام سمي واسي في هذا من يعرفني ولا خيمة قط فخرج
الخادم فقال مأة وبار التي في كمث في القاعد فهتف في نفسه هذه ثم
خرج الي وقال ادخل فدخلت اليه وهو في مجلس [illegible]
انك قلت مولاي قال لي [illegible]
لاسلم ولسان مسلم بلدان [illegible]
ولا تنفع امثالكم كذبتم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۸۸ [illegible]

[illegible]

۲۸۸ [illegible]

[illegible]

۱۲۸۹ [illegible]

۱۲۹۰ [illegible]

۱۲۹۱ [illegible]

۱۲۹۲ [illegible]

۱۲۹۳ [illegible]

[illegible]

۱۲۹۲ [illegible]

[illegible]

درمساور سکب [illegible] گفت [illegible] بگو [illegible] گفت [illegible] گفت [illegible] گفت

۱۲۹۳

بنابه گفته ... گفت به خدا قسم ... مردی و ... لس کن و ... ستور داده بمن که لس کنم علی بن ابیطالب را مردم لعن کنید کسی را که لعن کند علی بن ابیطالب را همهٔ مردم صبحه وصدا بلند کردند یا امیر چون این خبر بمعاویه رسید گفت به خدا قسم ... باشیم پس سعید گردید مسجمه

۱۲۹۳ ... آن گفت ... معاویه رسید ... گونه و دستهٔ ... مقدم گفت بیکه ... گونه بوسید عدی ... بود ... معاویه رسید ... اهل بصره ... مسجمه ... عمر ... گفت ... که عبید مردان ... هستند و ... همه هستید پس ... علی که ... گردید ... حمل ... معاویه ... پس معاویه رسید ... که ... بخشی نکنید حبیب ... و ... کرد از آنها با محبت پس ... که ... و خوش آمد متعارف گفت و گفت وارد شدید در زمین مقدس و محل ... و ... پس صحبت ... مسجمه ... شجاع بود در جواب گفت ای ... جواب کلام تو که ... بصره ... که کسانیکه در این سرزمین بوده‌اند و هستند ... و ... و ... و فرعه و سکران

[illegible]

۱۲۹۳ [illegible] عمرو بن العاص حالی عن [illegible] لترابی خلقت والیه اعود وفیه نعیدکم [illegible]

۱۲۹۵ [illegible] بشیر [illegible] پیغمبر [illegible] پس [illegible] برد [illegible] و میان [illegible] پدرهمهٔ مردم پس سرمسار شده بود

۱۲۹۴ - [illegible] و برد او بعد عمر و عاص و در نتیجه معاویه نشسته به گفت بعد [illegible] صیحه گفت من بعد قسم دراین هنگام [illegible] میبوم و [illegible] آنس

۱۲۹۵ - [illegible] که سر بلند این اعور و رد شد [illegible] سر بلندی بست و به اعور عمرو [illegible] از بودن این عمه چطور تو نیس و [illegible] قسمه وقدم خوشدی [illegible] به او گفت تو معاویه

[illegible]

۱۲۹۶ [illegible]

۱۲۹۱ [illegible]

همین وقت [illegible] او پسر صخری و همین پسر است که معاویه پسر خود را بر او گماشت و او پسر جریر و جنگ و صلح و سلم بهار [illegible] و تا این همه خطوط به امیرالمؤمنین شدن معاویه در عصب شد و شریک او خارج شد و خواند حدیث شعری که معنای اول آن این است آن دشمن دهد مر معاویه پسر صخر را [illegible] شمشیر من کشته و زبان من گویاست و زبان دارم تا آخر

۱۲۹۶ ـ در کتاب کمال سیح بن [illegible] کتاب قوت القلوب نقل شده از امیرالمؤمنین ع که او مود برای خدا مثل خلقی تو بی است فقر و عقوبتی است فقر از بشارة فقر هر گاه ثوب بشارت است که بنده گان خدا خلق فقر را و مسخ شود خدای خود را و از حال خود شکایت نکند و سخط کند [illegible] بر قدر و بشارة فقر هر گاه عقوبت باشد این است که بنده خلق و معتب کند خدای خود را و بنده شکایت کند و عصیان کند بر تقدیر و این نوع فقر بست که رسولخدا ص از آن پناه میبرد یخد

۱۲۹۷ ـ در کتاب ارشاد دیلمی است که [illegible] بن [illegible] به دوشم

۱۲۹۸ فی [illegible] هر [illegible] خرج معن بن [illegible] فتحه [illegible] عر [illegible] ع [illegible] ثم [illegible] حاتمه [illegible] [illegible] معن فتحه فی [illegible] فتحه فقصدت به معن بن زائده لکرمه [illegible] [illegible] ثم ملت منه. قال الفرزدق قال لی [illegible] [illegible] قال کثیر: فال ما قا [illegible] [illegible] [illegible]

نفرطاسه و وضعها علی حشبة و
حالساً علی
فعمر له مئة الف درهم فاخذها
گفت دیگه از من دینار کمتر
صحرا من حندید و بمدباظ
شعری بود یاس مضمون که ای حود من حاحت مرا بگوش من برسان ز بر که من سوی من

[illegible]

۱۳۰۰ [illegible] عن الصادق [illegible] الله واذن ماشت والثالث [illegible] ملك الموت [illegible]

۱۳۰۱ [illegible]

دار صد هزار درهم دارد و پنجمین [illegible] پنجاه هزار درهم و پنجمین [illegible] پشمان شود و درهم را پس گیرد [illegible] ششم معرفت [illegible] من بلند [illegible] در حواله باب مسجد

۱۳۰۰ــ در کتاب جامع الاخبار روایت شده [illegible] خدمت آنحضرت وعرض کرد من مردی ضعیم عیالوار و گناهکار و بی چیز هستم موعظه و نصیحتی کنید بمن که بسبب آن پنج چیز [illegible] گناه کنم هر چه خواهی [illegible] از آن اینکه نخور از رزق خدا و گناه کن هر چه خواهی [illegible] دوم آنکه [illegible] سوم [illegible] تو او گناه کن هر چه خواهی [illegible] او خود و گناه کن هر چه خواهی [illegible] روح تو را بآسمان واپس نگیرد و گناه کن آنچه خواهی

۱۳۰۱ــ در کتاب [illegible] که خدا دوست ندارد که سبب گردانند خدا مکروه مرگ او را پس باید [illegible] وصلهٔ رحم

[illegible]

۳۰۲ [illegible]

۳۰۳ [illegible]

۳۰۴ [illegible]

۳۰۵ [illegible]

۳۰۶ [illegible]

۳۰۷ [illegible]

۳۰۸ [illegible]

۳۰۹ [illegible]

۳۱۰ [illegible]

۳۱۱ [illegible]

۳۱۲ [illegible]

۳۱۳ [illegible]

۳۱۴ [illegible]

۳۱۵ [illegible]

۳۱۶ [illegible]

۳۱۷ [illegible]

۳۱۸ [illegible]

۳۱۹ [illegible]

۳۲۰ [illegible]

۳۲۱ [illegible]

۱۳۰۵

ویرکردم آن را از آب وگذاشتم
مغرب خواندم با ناقله دراین

[illegible]

۱۳۰۸ [illegible]

[illegible]

خارج نصف دنیا از صف ملائکه : ودوم آنها حرص است زیرا که خدا مباح گردانید به
[illegible] آدم ومنع کرد از یک درختی پس واداشت کرد اورا حرص بخوردن از آن
[illegible]

۱۳۰۸ـ در کتاب سفینه نقل شده که [illegible]

[illegible] من اعتصم بحبل الله فقد هدي الى صراط مستقيم وقال تعالى واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا وقال رسول الله ﷺ كان يقول من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يؤذ جاره ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يحاقر من المعروف شيئا ولو أن تلقى أخاك بوجه طلق ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيرا أو ليصمت

۱۳۰۹ [illegible] ۱۹ [illegible] ۱۳۰۹ [illegible]

۱۳۱۰ [illegible] ۱۹ [illegible] ۱۳۱۰ [illegible]

۱۳۱۱ [illegible] ۱۹ [illegible] ۱۳۱۱ [illegible]

۱۳۱۲ [illegible] ۱۹ [illegible] ۱۳۱۲ [illegible]

فقتلهما فلما رجع الحرث الى منزله وجدها ميتين فعرف الامر فاتى نبوا فاعجبه
الحيل بهتك حرمتي ... فعجبا للكلب كيف يصون : وماذال يرعى ذمتي ويحوطني
ويحفظ عرسي والحليل يخون وفي بعض نسخ الحديث قال النبي ﷺ ينبغي للمؤمن
ان يكون كاخلاق الكلب فيه خمسة اخلاق اولها يكون حارسا وهذا من اخلاق
الصالحين والثاني لا يأكل له موضع وهذا من اخلاق الصالحين والثالث لا يأكل
وهذا من اخلاق الصالحين والرابع ان لا يأكل حتى يرثه وارث وهذا من
الصالحين : والخامس ان لا ... وهذا من اخلاق
الصالحين

۱۳۱۱ ...

و لا تعدوا فقراء فتحدثوا لهم ما لم تروا فتحبه و لا تسعد بأحد عدو صاحبه
و لا تأخذ فضة و لا ذهبا فتورثهم التراب

۱۳۱۲ فی الحدیث فقال عیسی یا معشر الحواریین تحببوا الی الله و تقربوا
الیه قالوا و کیف نصنع یا روح الله قال تبغضون اهل المعاصی و تسخطوا
رضی الله بسخطهم

۱۳۱۳ و فیه فی قصص قال عیسی فی الحلاصة قال جعفر بن محمد الخلدی
صلی احمد بن حنبل و یحیی بن معین فی مسجد الرصافة فقام من بینهما قاص
فقال حدثنا احمد بن حنبل و یحیی بن معین قالا حدثنا عبدالرزاق قال حدثنا
معمر عن قتادة عن انس قال قال رسول الله من قال لا اله الا الله یخلق من کل کلمة منها
طائر منقاره من ذهب و ریشه مرجان واخذ فی قصة من نحو عشرین ورقة : فجعل
احمد ینظر الی یحیی و یحیی ینظر الی احمد فقلت حدثنا بهذا قال ما سمعت بهذا
الا هذه الساعة فجعل احمد یخرج ورقا فورقا و یحیی ینظر الیه و ان هذا لمتوهم سوء

پیش او هشتم آنکه اگر بر در صاحبش آورد صدقه رد نکند و ترک نکند دیدن خانهٔ صاحب خود را
نهم آنکه بشنیدن سخن صاحبش حمله نکند اما بدوست او کاری ندارد دهم آنکه وقتی مرد خبری
نگذارد که وارث ببرد

۱۳۱۲ ـ در کتاب مقیمه نقل است که فرموده عیسی بن مریم ع بحواریین خود دوست
شوید بخدا و دشمن شوید بخدا گفتند یا روح الله چگونه دوست و دشمن شویم بخدا فرمود
بدشمن داشتن اهل معصیت و بدوست داشتن رضای خدا بدشمنی و غضب اهل معصیت

۱۳۱۳ و در آن کتاب است که طبسی در کتاب خلاصه ذکر کرده که محمد خلدی گفت
نماز خواند احمد بن حنبل و یحیی بن معین در مسجد رصافه و مرخاست خلوا بها هر دو قصه گوئی
و گفت حدیث کرد مرا احمد بن حنبل و یحیی بن معین عبدالرزاق از معمر از قتاده از انس که
رسول خدا فرموده هر که بگوید لا اله الا الله خلق میشود از هر کلمهٔ از آن پرنده که منقار او از
طلا و پر او از مرجان باشد و بعد از آن ذکر کرد حکایتی بمقدار سی ورق در این هنگام احمد
و یحیی بهم نگاه کردند و احمد به یحیی گفت آیا این کلام را گفتهٔ یحیی گفت من نشنیده ام
این قصه را مگر این ساعت و هر دو ساکت شدند تا او فارغ شد بعد یحیی اشاره کرد بدست
که بیا : آمد باخیال و گمان اینکه چیزی بتاانست به او بدهند یحیی گفت که کسی این مطلب
که گفتی نرانست حدیث کرده گفت احمد بن حنبل و یحیی بن معین گفت من یحیی بن معین

حمد قصه دروغ قصه گو

یحیی وقد رأیته یحیی من حدیث نبذا فقال له احمد بن حنبل یا یحیی بن معین اتق الله فإنی أراک تتکلم بکلام لا یحسنه أحمد بن حنبل وأنا أسمعه منذ بضع وستین سنة فقال له یحیی بن معین فما تقول یا أبا عبد الله فقال له أحمد بن حنبل أقول إن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کذا وکذا فقال له یحیی بن معین من أین لک یا أحمد فقال له أحمد بن حنبل أخبرنی به عبد الرزاق عن معمر عن همام بن منبه عن أبی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال له یحیی بن معین فإن عبد الرزاق قد حدث به وأنا سمعته منه فقال له أحمد بن حنبل فإن معمرا قد حدث به وأنا سمعته منه فقال له یحیی بن معین فإن معمرا قد حدث به وأنا سمعته منه فقال له أحمد بن حنبل فإن همام بن منبه قد حدث به وأنا سمعته منه فقال له یحیی بن معین فإن همام بن منبه قد حدث به وأنا سمعته منه فقال له أحمد بن حنبل فإن أبا هریرة قد حدث به وأنا سمعته منه فقال له یحیی بن معین فإن أبا هریرة قد حدث به وأنا سمعته منه فقال له أحمد بن حنبل فإن رسول الله صلی الله علیه وسلم قد قاله وأنا سمعته منه فقال له یحیی بن معین فإن رسول الله صلی الله علیه وسلم قد قاله وأنا سمعته منه فقال له أحمد بن حنبل فإن الله عز وجل قد قاله وأنا سمعته منه فقال له یحیی بن معین فإن الله عز وجل

[illegible] فقره سی امر [illegible] فال [illegible] اسمها حسنه فقال له رجل کان من ولد ابی موسی الاشعری فی ای
[illegible] الکتب وجدت هذا قال فی کتب عمره بن العاص

۱۳۱۲ فی ارشاد الدیلمی قال [illegible] فی خطبه اما بعد فان الدنیا قد ادبرت و آذنت
بوداع وان الاخره قد اقبلت واشرفت باطلاع الا وانکم الیوم [illegible] وغدا تسابقون والسبقه
الجنه والغایه النار فالایاس من خطیئه قبل ملمه الاعمال [illegible] قبل یوم تؤسفه حسرته
الا وانکم فی [illegible] احد فمن عمل فی ایام مهله من قبل یوم واحد یقصره عمله ولم
یضره واحد ومن قصر فی ایام مهله من قبل یوم واحد لا فساد علیه فی ایام کثیره
فی ایام [illegible] ومن [illegible] یضره الیوم ولا [illegible] یوم ولا [illegible] یوم یقصره الیوم
یضره الامس ومن [illegible] الهدی یرده الضلال الی الردی الا وانکم قد امرتم
بالظعن وزجرتم [illegible] وانکم [illegible]

[illegible]

۱۳۱۳ [illegible]

۱۳۱۵ [illegible]

۱۳۱۶ [illegible]

۳۱۵ [illegible]

۱۳۱۷ [illegible]

۳ [illegible]

[illegible]

۱۳۱۸ [illegible]

حلالی لازوجتك يوم القيامة [illegible] الاف عام يوم منها كعمر الدنيا [illegible]

۱۳۱۹ [illegible]

[illegible] گفت پدر و مادر او گناه باشد برای او پدر و مادر هلاکت او بدست زن و فرزند او گناه باشد مر زن و فرزند را هلاکت او بدست خویش و همسایگان او است گفتند چگونه باشد این گفت بدان سبب که پدر و مادر سرزنش کنند او را بسبب تنگدستی و او را تحقیر کنند و معذور نداند او را در آنچه بدست آرد و زن و فرزند هلاک

۱۳۱۸ [illegible] روایت شده که حضرت عیسی علیه‌السلام را باران سختی گرفت و روی بیابان نهاد و [illegible] که پناه با [illegible] آسمان سر بر آستانه او نهاد و [illegible] ارآن [illegible] و عصای میان که هی [illegible] پیدا شد [illegible] پس گداشت دست خود را [illegible] و گفت [illegible] و محل است ولی [illegible] من محل و مأوی قرار [illegible] خدا می کرد بسوی او که مأوای تو در [illegible] رحمت من است : قسم بعزت و جلالم که [illegible] هر آینه [illegible] که [illegible] یا قدرت خود خلق کرده‌ام آنها را و [illegible] که [illegible] که [illegible] بمقدار عمر دنیا باشد: ودستور دهم منادی ندا کند که [illegible] عیسی پسر مریم [illegible]

۱۳۱۹ [illegible] که [illegible] و گرسنه گردد [illegible] را دفع نماید [illegible] در آید آن

[illegible]

۱۳۲۰ [illegible]

۱۳۲۱ [illegible] وما لاهلها ثم عرق الناس [illegible] دی [illegible] فقالت ما هكذا كان الصالحون [illegible]

[illegible]

۱۳۲۰ـ ودر آن کتاب از کلام آنحضرت [illegible] مکر برای دو فرد یکی آنکه [illegible] ومعصیت را توبه وپیمانی [illegible] مسخه کند تا بامداد که قطع شود استخوان گردن او قبول نکند خدا توبه را از او مگر [illegible]

۱۳۲۱ـ نقل شده از [illegible] جنگها پیدا خلقتم به بعضی از بلاد [illegible] ودر آن ودکر کردم فضیلت شهادت [illegible] پراکنده شدند مردم [illegible] رسید وبه [illegible] بوسته شده به عادت [illegible]

سفیر ثانی و انفذتهما الیك لتحققهما فقد فرست لعن الله بری شعری وقد فرست فی
سنة فعقری فکان صیحة النار فواها علی من بقی لصعوف ولا یحسر القدمی
[illegible] فقال اتأمرنی [illegible] فقالوا [illegible]
[illegible] فقال او عصی [illegible] فقال [illegible]
[illegible]

ق[illegible] رحمه الله

۱۳۲۲ [illegible] رسول الله ﷺ [illegible] اللهم [illegible] رحمه الله

۱۳۲۳ [illegible] جعفر بن محمد الصادق [illegible] رحمه الله

م ۱۱ شکم [illegible] رحمه الله

۱۳۲۲ [illegible] شکم آنها حدایاں [illegible] فرمود بلی هر دو همی نرد آنها [illegible]

۱۳۲۳ [illegible] که [illegible] جواب توشت حضرت که [illegible]

۱۳۲۴ ـ فی الشکول نقل و [illegible] فی ذکر کلمة بعض بها [illegible]

۱۳۲۵ فی [illegible] [illegible]

۱۳۲۶ فی [illegible]

پیش تو بیایم وبه مصیبتی بتو رسیده که تسلیت دهم تورا بآن : وبه درنمی دم تو [illegible] گویم تورا منصور به [illegible] حضرت علیه السلام درحوالت توست هر که دنیا عتبه پیدا عتبه تورا حوالت باید واهل آن همیشه بگردد تورا

۱۳۲۴ ـ و [illegible] درکشکول است که [illegible] بخواندم وعلت کردم کلمهٔ بیایم که راسی کنم پادشاه [illegible]

۱۳۲۵ ـ در کشکول [illegible] پسر معاویه هنگام گرفتن [illegible] پسر معاویه [illegible]

۱۳۲۶ ـ در کشکول [illegible] صلح الدین محمد پسر [illegible] نعم البدل که [illegible] مسبب در جواب [illegible] که وجود نگه بعلم الهدی دعا

[illegible]
[illegible] لمؤمنين ﷺ فعلم القادر الخليفه بذالك فكتب الى العرض [illegible]

[illegible]

١٣٢٧ [illegible]

[illegible]

٣٢٨ [illegible]

[illegible]

[illegible]

٣٢٩ [illegible]

[illegible]

٣٣٠ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[

دینی ولا اشعر وهذا اشاره منه الی مفارقه الشیخ واکتسابه الصفات الذمیمه من قرناء السوء

۱۳۳۱ وفیه وفد حجاج من [illegible] علی ابوسرون وسئلوه عنه فقال لبعضهم سله من هو فقال رجل من العرب فتعاظل من بدنه فقال وشروان من انت قال من العرب قال السید وعدت انك احدهم فقال ان کنت کذلك فانا لك علی الهدی ومکالمته صرت سیدهم فامر بحثوفیه ترا

۱۳۳۲ فی السنه عن قیس بن حریم وفد حجاج [illegible] فسأله عن مسئله فقال سبحانی علی من اتهمات فهو علیم بما فقال اجل انی من قوال حین فقال ومن اشد قلبا قال رجل حلا کان رسول یهز له العلم هزا [illegible]

گفت [illegible]

۱۳۳۱ [illegible]

۱۳۳۲ [illegible]

۱۳۳۳ ا ش د عن ا ی ی ه و ا ض ی ع ل ا ص ح ب ه ا ل م ؤ م ن ا ل ک ر م ع ل ی ا ل ه ب ن ی ر
ه ا ا ی ق و ل ی ه م ا ا ی ص ح ی ا ل ه و ه ا م ن د و ه ا ب ا ل ا ح د ی ث و ا ل ع ش ر ه و ا ل ا ش و ع ط ع
ا ل ش ی ع و ا ح ت ل ا ح ا ل ف ن و ا ش ا ه ذ ا ل ک ل ل م ح ض ه و ا ل ت م ن ر و ه و ا ل ن ع م ا ی ی ی
و ج ه ه

۱۳۳۴ ه ه ح ا ر ا ح ه ه ف ی ر و ض ه ا ل ک ا ف ی ا س ن د ه ع ن ه ب ن ا ی ی و ح ت ه ق ا ل
س م ع ت ح س ن ا ل ح س ن ع ی ی ح د ث ف ی م س ج د ر س و ل ا ل ه ص ی ا ل ه ع ل ی ه و ا ل ه ق ا ل ح د ث ن ی ا ب ی ا س م ع
ا ل ه ع ل ی ب ن ا ب ی ط ا ل ب ع ل ی ه ا ل س ل ا م ح د ث ن ا ر س و ل ا ل ه ص ی ا ل ه ع ل ی ه و ا ل ه ق ا ل ق ا ل ر س و ل ا ل ه ص ل ی ا ل ه ع ل ی ه و ا ل ه
ل ی س م ن ح ر ه ع ر ه ا ل ا ه ا ل ا ح ر د ف ی ص ع ی د و ا ح د ب س و ه م ا ل ن و ر و ی ح ش ه م ا ل ع ا ل م
ح ت ی ی ه ت ه و ا ع ل ی ق د ر ه ل ا ی ح ا س ب ه م ح س ا ب و ی د ح ل ه م ا ل ج ن ه ب ر ح م ت ه و ی ش ف ع ل ه م ا ل ف
و ی ش ف ع ل ه م و ی ش ف ع ل ه م ف ی ا ل ا ل ف ی ر ف ع ل ه م ا ل ل ه ر ج ا ت و ی ض ع ع ن ه م ا ل س ی ا ت
ق ا ل ا ل ص ا د ق ع ه و ا ل ا ل ه ا ل ه و ا ل ا ل ه ا ل ا ل ه ا ل ا ل ه

یامعشر الخلائق انصتوا واستمعوا امر الحق فاسمع آخرهم کما یسمع اولهم و فتکبر اصواتهم عند ذالک ویخشع ابصارهم وتضطرب قلوبهم و تقرع قلوبهم و یرفعون رؤسهم الی ناحیة الصوت مهطعین الی داعی فیقول له القائم هذا یوم عسر فاسرف احد علی نفسه و عجل الله له الی یوم الحکم العدل الذی لایجور الیوم حکم بسلام بعدل یقضی لاحد یومئذ عند احد الیوم آخذ احد بمظلمة من لدن آدم الی حد المظلمة ولا یوم من الحسنات و السیئات و اذن علی بابها لایجوز هذه المظلمة عند احد یومئذ و هی مظلمة لایقدر صاحبها ان یستوفیها من صاحبها او یستوهبها منه بل یؤدی الحسنات و السیئات و یبقی بعضا لبعض حتی یعلم الحکم عدل یظلمکم بها فی الدنیا و یعلم ظلامتهم و لمن الغلبة فی الدنیا و الآخرة و یقال لاحد له عند احد مظلمة او حق الا احد یقول لی قبل فلان و فلان حتی

عندالله تبارك وتعالى يسمع آخرهم كما يسمع اولهم يامعشر الخلائق انصتوا الداعي الله تبارك وتعالى واسمعوا ان الله سبحانه وتعالى يقول لاهل الموقف ان احببتم ان تواهبوا فواهبوا وان لم تواهبوا احدت لكم بعد ظلمكم قال فيفرحون بذلك لشدة جهدهم وضيق مسلكهم و زاحمهم قال فيهب عليهم مظالمهم حتى ان يتحلبوا امامهم فيسقى بعضهم فيقول ويلك مظالمنا اعظم من ان يهب قال ثم يقول الذي نادى من بعد العرش ابن صوان خازن الجنان جنان الفردوس قال : فيأمر الله عزوجل ان يطلع من الفردوس قصر من قصبة من فضة من الابنة والخدم قال فيضيء عليهم في حندس العصر الى نصف الخدم قال فينادي منادي من عندالله تعالى يامعشر الخلائق ارفعوا رؤسكم فانظروا الى هذا القصر فيرفعون رؤسهم فينظرون فينادي منادي من عندالله يا معشر الخلائق هذا لكل من عفى عن مؤمن قال فيقولون لا نعفو قال فيقول الله عزوجل

بخشش هاى گذشته را به بندگانم و بيمكذرانم اين عقبه عالم وسختى و به كيفرده در دهنم و بعضى بعد از كسى ديگر كه بخشند صاحب آن مظلمه و بدو بدهند اى حسن اورا بدهيم وامر و حقوق حق بندگان وقت حساب پس مر حقوق بندگان وطلب كند حقوق خود كسى كه بيامرزد بخشد در دهد از ان صاحب مظلمه كه بيامرزد و بخشد و بدهد و بگذرد از حق خود بفرمايد حق تعالى بفرشتگان خود كه ببريد بنده مرا بسوى بهشت و بنمائيد او را منازل و درجات و نعمتهاى ما مر او را پس ببرند او را بسوى بهشت

www.KetabFarsi.com

لایحور الی حتی الیوم قیام ولایحور الی یوم القیامة قیام ولااحد من المسلمین
عنده مقامه حتی یأخذ منه عند ذلک ما یشاء الحق ما یعلمون ثم
یجلس مجلسهم فیقضون الی مثله یوم فیهم بعضا حتی یسمعوا من آخرهم و
اولهم ثم یأتی علی العرش فیجلس و یجلس اصوب و حضر انبیاء
الله و رسله و هم الائمة یشهدون علی من خالفهم و جحد قدرهم من الله و حق
ودعاهم الی من الله و قد کان من قریش یابن رسول الله اذا کان للرجل المؤمن
عند الله حق الا و مقدمه فی شفاعته فی عدو من اهل النار قال فقال له
یخرج من یسلم من سائر الامم الا من قد وجب علیه الکافر بهامع عذابه بکفره
عند ذلک یا مسلم و قد مقدمه و قد الی قریش و کان مقدمه الامام

پروردگار علم بیشتر مسئله بزرگ است [illegible] بگذرم آنچه خود پس میماند میشنود
ازعرش پروردگار کجا [illegible] پیشتر دوش پس خرمند حدی مثال که ارائه
دهد و [illegible]
ازاو دوش قصری اورده [illegible] اوادی مصروف وحدیث خود پس مسمع باند وشان مقدمه قصری
را تا بهر در جامه [illegible] آن کند ان وعده [illegible] خود پس خرمند [illegible] هنگام
میماری بدا [illegible] گو وه حکایه [illegible] حق خود ۱۰ و نگاه [illegible] قصر پس بند بگذند
سرهای خود و بدم آنچه قصری [illegible] و خود پس مدتی میرسد [illegible] پروردگار
ای گو وه خلائق این قصر ما کسی است که عفو کند و بگذرد مثلوی قرمود: پس عفو میکنند
و میگذرند تمام مردم از بگذرد که [illegible] پس منفرد شد خدای متعال مرود بسوی
پشت عالم کنندهٔ و مرود بسوی آن [illegible] و به کسی که عالم که در و حق [illegible] آنکه
گرفته شود [illegible] حساب [illegible] قرمود [illegible]
[illegible] تنها و مرود بسوی ائمهٔ [illegible] بعضی [illegible]
میرسند [illegible] و حساب [illegible] گمشده [illegible]
حساب و به آنچه مسعود و خاص [illegible] و پدرش که آنچه [illegible]
ثمه اطهر که [illegible] عالم خود [illegible] و بشیان قیام کردند درمیان
آنها بامر خدای عز و جل و دعوت کردند و حجت بر [illegible] خدا و [illegible] حق و روان گفت
مردی از قریش گفت پس [illegible] عز گفت [illegible] مثلوم مرد کافر حق و عصمة [illegible] در
عقاب حق و ارکافر [illegible] گرفته مسعود و خارج [illegible] کافر خود [illegible] آنس گفت [illegible]

عندهسلم کف نؤ حدمظ نه من لمسلم قل تشهد نتوحد للمصوم من الطالم من حسنه
نقد حق لمصوم و ار عنی حسنات مصوم قد فقد له لقرشی و ن لم یکن لمظالم
حسنات قال لمصوم سیات نتوحد من سیات مصوم فطرد علی سیات الظالم .

۱۳۳۵ محمود نه م ر بعض العلم و نطبق لم ندوقف له وماعسها قال فهل
سلام حدیه ب مر ۲ قصه طلعه ه روحت قد ن ان عسه قد ن هی لمر ۲ عنر ی
م ل ۲ ۲

۱۳۳۶ و لم ل ن بحر ن رسمه ن ب صوت حد ثنی قد
ثنی ۲ قد ب ن ۲ ه ا ن عبد ا ن عبد ا ن عبد ا ن
ن ۲ ن ن ۲ ن ۲ ن ۲

فقر هدهد تلی العدد واتت د لقرب منّی والی حدث حرمی اه علمت ان الفرس
لتسهل فتسنا ی له الرّماد وان لئو ایحور فتسیم له القر: وان الجمل لیهدر فتضع
له الدّوی وان الرجل لعنّی فطلوع له السع ... علاه حتّه فحتّه فیکان فی العدم
المقابل خرج سلیمان الی الموضع فد ایحی الّذی حسد ... کان حتّه فی به قد ایله
امّا ان بعت فوفتك ... هدهت فتافسدا فوایه هدوده الا ... وقا ...
... وهدت ... حرمتنی ... تقو ... وهدت ...
لاو للّه حتّی وقف ... الهدی ... صاحب ...
اه لا ... فیها ... ی ...

۱۳۳۷ ...

... کد ... که ... گه ... گه ...
بن سلام و مسعود وتن میدهد یعمل رشت: و سداند حلاد قلم کن آلت او را و بموری ند
کردیم اگر نمرده آوردند او را سلیمان به ... اگر ... و اگ
میبخشی ... میدهم ... گفت ... حرام ... گفته
سلیمان قدح بسل ارمن کردی و ابروی ما ... محرومم کردی ...
حال میخواهی بپور و بهدر گذار کنی ... بخشم خبر ... میخواهم ... و تو مخمر
پروردگار ترسیم وحد بس من و نو حکم کند ... کلام ... سجا رسید هدهد ... گر دانندئیس
شرطه ... گفته شود بان مرد کاری نداشته باشد

۱۳۳۷ در کتاب مجموعه ورام نقل شده اواین محبوب از علی پسر رافع که گفت من
خزانه دار علی بن ابیطالب سمت به بیت المال و نو بسدهٔ آنحضرت بودم و درمیان اموال گردن
بندی بود از لئولئو که بحضرت رسیده بود در نصره گفت فرستاد بیعمی نسوی من دختر علی بن

لؤلؤ وهو في بداه و ... حتى ... تعبر بي التجمل به في ايام عيد الأضحى فارسلت اليها ... عارية غير مضمونة ... امير المؤمنين فقالت نعم عارية مضمونة مردودة بعد ثلاثة ايام فدفعته اليها وان امير المؤمنين عليه السلام آه ... فعرفه فقال له من اين لك هذا العقد فقالت استعرته من جارتي ... فقال امير المؤمنين عليه السلام لا تزيني به في العيد ثم اراده قال وعمد امير المؤمنين عليه السلام فجمع اثنين من المسلمين ... امير ... فقال لهما هذه فلانة احدى نساء المسلمين فقال لها صدقت يا امير المؤمنين العقد الذي في بيت مال المسلمين عندي وقد اخذته منك امير المؤمنين انها استعارت وسألتني ان اعيرها اياه فاعرتها اياه على ... عارية غير مضمونة مردودة ... في مالي وعلى ان اردته منها ... فقد ... ولا ... احدث ... عارية غير مضمونة مردودة لثلاثة ايام ... فقال بلغ مقالته ابنته فقالت يا امير

ابتدا بك علیه السلام که بمن خبر رسیده دمیان اموال گردن بندی است از لئولئو درتصرف تو ومن میل دارم عاریه دهی من بمن ... بان خودرا بان زینت دهم گفت فرستادم و گفتم عاریه مضمونه ... مضمونه باشد که بعد سه روز برگردانم بعد ... این قدر گردن بند را امیر المومنین علیه السلام گلو بند را داد وبعد چند روز گذشت ... گلو بند را نمود وسپرده این گلو بند

عرض کرد عاریه کرده ام ... علی پسر ... تا آنکه بپوشم در عید وبعد برگردانم گفت چند ... نمود ... بعد فرمود نمی آید جواب منکی پسر دین دافع: عرض کرد پناه میبرم بخدا از اینکه ... کنم مسلمین ... فرمود چگونه علاء عدادی نمود حتی امیر المؤمنین گلو بندی که در بیت المال مسلمین ... فرمود ... ثابت مسلمین منکه ... گفتم یا امیر المؤمنین عاریه گرفته دختر ... فرمود دروغ ... گفتم باو که درعید بپوشد ومن هم عاریه گرفتم که برگرداند وبسیده گفتم دیر ... خودم که مسافر گردانم ... محل خودش فرمود برگردان ... عرض کرد من که دوست ندارم که دختر کافری که گفته کردی بسینه خود ... و ... بپوشد دختر من اگر عاریه مضمونه گرفته بود وآن هنگام بود که ... هاشمیه بود که دست او قطع شده بود به واسطه سرقت این کلام وخبر بسند ... دختر امیر المؤمنین (ع) عرض کرد یا امیر المؤمنین من دختر

المؤمنين [illegible] هذا العيد بمثل هذا فقضه منها ورجوته الى موضعه

۱۳۳۸ مجموعة [illegible] لعظيم وبحمده ثلاثين مرة [illegible]

۱۳۳۹ اوا [illegible] ما امكنك فان ذالك اخاثرة ثم قلت له بعد ذا [illegible] لطواف عنك وعن [illegible] شئ فعلت [illegible] على سواء [illegible]

وبه [illegible] دختر علي بن اسباط

[illegible] خود را نسبت داده بود [illegible] گويند كه هر كه [illegible] سبحان الله العظيم وبحمده سي مرتبه عنانه او روآورد وبشت كند به وقت [illegible]

۱۳۳۹ـ در كتاب نوادر الحكمة روايت است از محمد بن [illegible] عرض كردم گاهي قصد كردم نسبت رشما و [illegible] وصيه نسبت آنها طواف نمودند حضرت فرمود كه بلكه طواف كن آنچه ميتوني زياده طواف اقل آنها حائز است بعد از [illegible] احاره گفتم در طواف رشما وار پدر [illegible] ارشما و پدرم گذارت وبعد بنعم وفكرم حدي [illegible] گفتم طواف كردم روي نسبت رسول خدا (ص) حضرت صلي [illegible] رسول الله عرض كردم روز دوم طواف كردم

جعفر محمدبن علی علیهم السلام و الیوم السابع عن جعفر بن محمد علیه السلام و الیوم الثامن عن ابیک موسی علیه السلام والیوم التاسع من اولاد علی علیه السلام والیوم العاشر عندک یاسیدی و مولای وهؤلاء الذین ادین الله بولایتهم علیهم السلام فقال لادین و لله تدین الله ، والذی الذی لایقبل من العباد غیره قلت ورسوله قطعت عن امك فاطمه صلوات الله علیها ورسوله لم اعد فقال علیه السلام استکثر من هذا فانه افضل ما انت عامله انشاءالله تعالی .

۱۳۴۰ وفیه عن ابی هاشم الجعفری رضی الله عنه قال سمعت ابامحمد علیه السلام یقول من الذنوب التی لایغفر قول الرجل لیتنی لااوخذ الابهذا فقلت فی نفسی ان هذا لهو الدقیق و سمعنی الرجل ان یتفقد من نفسه کل شئ و قال علی ابومحمد علیه السلام فعال صدقت یا هاشم انا مأخوذ بما یؤخذ به [illegible]

۱۳۴۱ [illegible]

ارادت جویی علیه السلام عبدالرحیم قصیر گوید شنیدم حضرت کاظم (ع) و زود چهارم امام حسن (ع) و دو پسر علی بن الحسین (ع) و دو پسر هاشم محمدبن علی(ع) و دو پسر جعفر بن محمد (ع) و دو پسر علی بن محمد (ع) و دو پسر حسن بن علی (ع) و دو پسر هم از پدر شما علی (ع) و دو پسر هم [illegible] بخدا تقرب بجویم بسبب دوستی آنها نزد خدا علیهم السلام و خوشحال شدم از اینکه خدا مرا بشناسائی آنها که مقبول درگاه خدا هستند موفق کرده است گفتم گواهی میدهم که شما [illegible] علیهم السلام و گواهی هم میدهم فرمود این کار را [illegible] سواء کن زیرا که آن افضل و برتر است از آنچه کردی انشاءالله تعالی

۱۳۴۰ـ و در آن کتاب است از ابی هاشم جعفری که گفت شنیدم از امام حسن عسکری علیه السلام که میفرمود از جمله گناهانی که آمرزیده نمیشود گناهی است که کننده وقتی آن بگوید کاش من مؤاخذه نشوم مگر بهمین یعنی گوئی شنیدی از امر میگوید من در دلم گذشت که این سخت است و دقیق و سزاوار است که مرد در [illegible] متوجه خود باشد گفت بلی گفتی حضرت رو کرد بمن و فرمود درستی فکر کردی ای اباهاشم اندیشه آنچه را که درقلب و فکر تو خطور کرد بمن زیرا که براه آوردن مردم پنهان تر است از حرکت مورچه و اثر پای او بر روی سنگ سخت درشت طلبی و از حرکت مورچه بر روی پلاس سیاه

۱۳۴۱ و در آن کتاب است که اباهاشم فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد بیت

مانهم من خطب قال فلمّا كان اليوم الذي يعقد عليه فحمد الله حتى رموا بين يديه بعضه على بعض قال رسول الله ﷺ هكذا تجتمع الذنوب ثم قال إياكم والمحقرات من الذنوب فإن لكل شيء طالبا ألا وإن طالبها يكتب ما قدّموا وآثارهم وكل شيء أحصيناه في إمام مبين

۱۳۴۲ كشكول الشيخ لما ولي عثمان ابن عباس اتاه اصحاب رسول الله ﷺ يهنّونه ويطعّنه ابوذر وكان له صديقا فعاتبه ابن عباس فقال ابوذر سمعت رسول الله ﷺ يقول ان الرجل اذا ولي ولايه تباعد الله عنه

۱۳۴۳ في كشكول الشيخ رحمه الله بوجه رم عن عبد الله [illegible] عطي فقال صحبته ثم [illegible]

۱۳۴۴ [illegible]

من عباس بی گناهی و پاکی [illegible] و بود هر که [illegible] کند و بدورد بس وارد و کود [illegible] جمع میشود گناهان و بعد فرمود بگریزید از گناهان کوچک

۱۳۴۲ـ در کتاب [illegible] داد آمدند اصحاب رسول خدا پیش ابن عباس و تبریک گفتند [illegible] کندی که او و یاران با اینکه صدیق و رفیق بودند با او ابن عباس [illegible] گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر گاه [illegible] خدا او را رجوع دور کند و [illegible] گفت هیبت از [illegible] مطلقا).

۱۳۴۳ـ و در آن کتاب است که وارد شد [illegible] گفت مرا موعظه کن گفت مرگ را بگذار [illegible] حالی دوست داری در ساعت مرگ باشی پس شروع کن [illegible] خوش بداری که مشغول باشی وقت مرگ پس الآن و بگذار آن را [illegible] الساعه برسد.

۱۳۴۴ـ و در آن کتاب است که وارد شد صالح بن بشر راهد بر مهدی عباس مهدی گفت

۱۳۲۵ فی [illegible] عن [illegible] قال [illegible] عبدالله الصادق [illegible] هشام بن الحکم و هشام الطاق و هشام بن سالم و حمزة و [illegible] هشام بن الحکم و هشام [illegible] عبدالله [illegible] هشام قال [illegible] عبدالله [illegible] هشام جعلت فداك [illegible] عبدالله الصادق [illegible] بمسجد البصرة [illegible] فی [illegible] مسجد [illegible]

بعد از آن عمرو گفت آیا نزد تو چیزی هست که از من بپرسی؟ گفت آری. عمرو گفت بپرس. گفت آیا برای خدا چشم هست؟ گفت چرا: گفت آیا چیزی هست که خدا نبیند؟ گفت نه. گفت آیا برای خدا گوش هست؟ گفت چرا. گفت آیا چیزی هست که خدا نشنود؟ گفت نه. گفت آیا برای خدا بینی هست؟ گفت چرا. گفت آیا چیزی هست که خدا نبوید؟ گفت نه. گفت آیا برای خدا دهان هست؟ گفت چرا. گفت آیا چیزی هست که خدا نچشد؟ گفت نه. گفت آیا برای خدا دست هست؟ گفت چرا. گفت آیا چیزی هست که خدا نسود؟ گفت نه. گفت آیا برای خدا پا هست؟ گفت چرا. گفت آیا چیزی هست که خدا نپوید؟ گفت نه. گفت آیا برای خدا آلت هست؟ گفت چرا. گفت آیا چیزی هست که خدا نخواهد؟ گفت نه. گفت آیا برای خدا طعم هست؟ گفت چرا. گفت آیا چیزی هست که خدا نداند؟ گفت نه. گفت آیا برای خدا بو هست؟ گفت چرا. گفت آیا چیزی هست که خدا نبوید؟ گفت نه. گفت آیا برای خدا رنگ هست؟ گفت چرا. گفت آیا چیزی هست که خدا نبیند؟ گفت نه. گفت آیا برای خدا شکل هست؟ گفت چرا. گفت آیا چیزی هست که خدا نداند؟ گفت نه. گفت آیا برای خدا وزن هست؟ گفت چرا. گفت آیا چیزی هست که خدا نداند؟ گفت نه. گفت آیا برای خدا مکان هست؟ گفت چرا. گفت آیا چیزی هست که خدا نداند؟ گفت نه. گفت آیا برای خدا زمان هست؟ گفت چرا. گفت آیا چیزی هست که خدا نداند؟ گفت نه. گفت آیا برای خدا حد

شمه سوداء هتر ... من صوف و شمه مرتقد بها والثاني يسئلونه فاستفرحت الناس
وفرحه ... ثم قعدت في ... يوم على الكرسي ثم قلت ايها العالم الذارحل غريب تأذن
لي وسألك عن مسئله واقفا معهم وإذا قلت له الك عن قال ادام ... شئ لقد سئل
عنه ... اي شئ هذا من اسه ... مسئلتي ... ان كان
مسئلتك حمقاء وإن كنت جيشي فيها ... وانت ... وانا معهم قد سمعنا
ان ... الاولى ... وقفت ... فيما ... فيها ... وانا
وانا شيخ ... اجبه وانت ... فقال ... عنه ... وانا ... فقال قلت الك اول
... نعم قلت ... فقال نعم قلت ... فقال نعم: قلت وما
... قال ... قلت ... قال ... قال ... قال

عن علی لقلب قال لا قلت و کیف ذلک وهی صحیحة سلیمة قال لانّ الجوارح اذا شکت فی شیء شمّته او رأته او ذاقته : اوسمعته اولمسته ردته الی القلب: فیستقیم الیقین و یبطل الشک قال قلت اصلحک الله فهذا القلب الشاک الجوارح فی ذلک قال نعم قال قلت فلا بد من القلب والا لم تستقم الجوارح قال نعم قال قلت له اما مروان الله تعالی ذکره لم یترک جوارحک حتی جعل لها اماما یصحح الصحیح و یستیقن ما شک فیه و یترک هذا الخلق کلهم فی حیرتهم وشکهم واختلافهم لا یقیم لهم اماما یردون الیهم شکهم وحیرتهم ویقیم لک اماما بجوارحک ترد الیه حیرتک وشکک قال فسکت ولم یقل شیئا قال ثم التفت الی هشام فقلت له ای حد لسته فقال لا فقال من

قال گفتم سگ به او گفتم سگ به او نسبت وحال آنکه آنها صحیح اند و گفتم چرا گفت بر گردانند در تصحیص ... ی که به آنها حاج میشود ... شک و ... و ... و ...

... رسول الله ﷺ حرى على لساني قال ... هذا و لله مكتوب في صحف ابراهيم وموسى

۱۳۴۴ منهاج البراعة في مجمع البيان في الحديث ... عن عدة ستين سنه قال فخر الدين رازي في توجيه ... الفكر يوصلك الى الله والعبادة توصلك الى ثواب الله والذي يوصلك الى الله خير مما يوصلك الى غير الله ... الفكر عمل القلب والطاعة عمل الجوارح والقلب اشرف من الجوارح ويؤكد ذلك اقم الصلوة لذكري جعلت الصلوة وسيله الى ذكر القلب والمقصود اشرف من الوسيله فقد روى في ... من كتاب سليم بن قيس الهلالي عن ابان عن سليم بن قيس ... فلا قدم معاوية ... حواليه ...

آمد و ... صحف ابراهيم وموسى ع

۱۳۴۴ در كتاب منهاج ... در كتاب سليم بن قيس هلالي ... سليم بن قيس گفت ... و رسيد مدينه در سنه ... و صبح با امام حسن ع ... بود هنگام ورود معاويه اهل مدينه ... قريش زيادتر نند از انصار: ادعلت آن پرسيد: گفته شد آنها ... نداشته نه كه بتو نند استقبال كنند معاويه بخدا گفت ... امصار چه شد كه استقبال نكرديد با برادران قريش

قيس كه در ركاب وپسر در ركاب انصار بود در جواب گفت ... المؤمنين

نداشتن مركب سواري معاويه از روي سرزنش گفت چه شده شتران آنكش شما قيس

فقال قيس وكان سيد الانصار ومن سدهم فعند ذلك امير المؤمنين بالحرب
بينهم فما هدأت الا ومن لم يصح فيها قيس اقسمت يوم بدر وحد وما شهدها
فيما شهد رسول الله ﷺ حتى ظهر امر الله وانتم كارهون
وما شهدها منهم الا أوا قيس ثم ان رسول الله ﷺ قال
قوم شهدوا بدرا وحنينا وبيعة الرضوان يوم الحديبية
وبايعوه تحت الشجرة اشهدوا هل
الذين صدقوا الله عز وجل فقال قيس بلى يا رسول الله
لعن والعنا اسلم منهم بعد ظهور الاسلام وعشر لا
قريش وهوازن فقال قيس ان الله عز وجل
احق واسبق ولا احمر ولا اسود
گفت سال
که ما و پدران ما در جنگ
بشرفت اسلام جنگ میکردیم : تا آنکه دین خدا رواج یافت و
که رسول خدا فرموده خواهید دید بعد از من تحولاتی : و بعد گفت ای معاویه ما را سرزنش
بخدا قسم که باهمان شتران آبکش با شما جنگیدیم در جنگ
بدر و شما پشت بدشمن کرده و جنگ نمیدیدید که نور خدا را خاموش کنید و راه باطل و
شیطان را باز کنید که با ترس و بیم و ذلت و روی
اکراه و ناچاری وارد اسلام شدید آنچنان اسلام که گویا
معاویه گفت مثل اینکه ما بر شما منت گذاشته ایم که
وحشت او آن خدا و قریش است نه شما

او نه این است که منت میگذارید بر من که بواسطه بصیرت شما در دین شما
رسول خدا را و حال آنکه رسول خدا قریش است و او پسر عموی ما است و ما است پس
منت گذاشته است که قرار داده خدا شما را یاران کننده ما و پس ما و خدا هدایت کرده
شما را بوسیله ما

قیس گفت بدرستیکه خدا مرا بگرامیه و منصوب فرموده محمد صلی الله علیه و آله را
رحمه بعد نبی و فرستاده خدای عزوجل و رحمه ی مردم جمیعا ارحن و پس و سماه و فرس

صدقه وآمن به ابن عمه علی بن ابیطالب علیه السلام وابوطالب یدفع عنه وعنهم و یحول بین کفار قریش وبین ان یرووه ویؤذوه وهو یدعوهم سرا وجهارا وقد قام بما امره به من النصیحه والاذی حتی مات عمه ابوطالب وهو یقول لابن اخیه محمد ما امرک به ربک فافعل وانا لک جار فاصدع بامره وجاهد عنه دونه فی کل شدة و ضیق و کل خوف و اختص الله بذالک علیا علیه السلام من بین قریش واکرمه بذالک من جمیع العرب والعجم وجمیع بنی عبدالمطلب فبهم ابوطالب وابولهب وهم یؤمئذ اربعون رجلا فدعا رسول الله صلی الله علیه وآله و رسول الله صلی الله علیه وآله فی حجر عمه ابیطالب وقد ضمه الیه من بین اخوته وذریته دون جمیعهم وخاطبه فی امتی یا علی انک منی بمنزلة هارون من موسی وانت خلیفتی فی امتی من بعدی وانت وصیی وخلیفتی علی عدتهم ثلاثة فقام علی علیه السلام وهو رسول الله صلی الله علیه وآله فی حجر عمه وهو یومئذ اعلم القوم واحلمهم وافضلهم فقال یا رسول الله انا اکون وزیرک علی ما بعثک الله به اطیعک واطیع الله الذی بعثک به فقد جعلنی الله من بعدک ومن بعد اخیک علی نفسه فلم یدع قبیحا من افعال الجاهلیة الا نهاهم عنه ولا حسنا الا امرهم به

وسعید احمد کرده او را برای سبب وپیشه ی مخصص گردانیده ودر صف بزرگان که رسالت بشمار و اول کسی که تصدیق کرد او را و ایمان بیاورد و پسر عمش علی بن ابیطالب و عمه اش ابوطالب حفظ میکرد او را و کسی هنگامی که مامور بود که بر سالت بدرستی او را و یاری مسکرد و مامور بود که بر سالت بدرستی او را و همیشه محفوظ و نگهدارد حوادث و آزار دشمنان بود تا آنکه بجوار حمت خدا رفت خصوص ابوطالب و دستور داد و امر کرد قریش را بر اینکه بحمایت رسول خدا صلی الله علیه وآله و قیام کنند حمایت رسول خدا در هر سختی و فشار و مخصص گردانید خدا این فضیلت را به علی ع) همین قریب وگرامی داشت خدا علی را بدان از همه عرب وعجم از جمیع کسانی که صلی الله علیه وآله جمیع اولاد عبدالمطلب بچهل مرد میرسید: پس شما را بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله و علی ع) همنشین او بخصوصیت و رسول خدا را نگهدارنده عم او گردانید ابولهب وقریش گفتند عم شما راغب ومیل دارید برادر وناصر ومددکار و وصی و جانشین وخلیفهٔ من باشد در امت من و اولای مؤمنین بعد من هیچ کس از جواب باز نماند و سخن نگفت از کلام با رسول خدا صلی الله علیه وآله مگر علی ع جواب داد و گفت من جانشین و وزیر و معاضد مگر رسول

[illegible] الطبر في [illegible] حين احتضرته الوفاة [illegible] من بني [illegible] و منهم حمزة [illegible] و منهم فاطمة [illegible] من [illegible] قريشا وصعب من قريش رسول الله [illegible] [illegible] وعن [illegible] قريش فجمع بني [illegible] معشر قريش واحب الى الله و [illegible] و لي اهل [illegible] فقضى رسول الله [illegible] و جمعت الانصار الى بني ثم قالوا [illegible] [illegible] و [illegible] فجعلوا يحمدون الله على ما [illegible] و خاصموا [illegible] و قريشا فقال [illegible] [illegible] يا معشر قريش نحن و انتم [illegible] آل محمد صلى الله عليه ولعمري ما احد من [illegible] و الاحمر و الاسود من العرب والعجم في الخلافة حق مع علي بن ابيطالب [illegible] و [illegible] من [illegible]

[illegible]

[illegible]

[

قال . علی بن ابیطالب علیه السلام لهذه الامة وصدق فیه الذی انزل الله فیه قال کفی بالله شهیدا بینی و بینکم ومن عنده علم الکتاب .

فلم یدع آیة نزلت فی علی علیه السلام الا ذکره

و [illegible] من صدق فیه [illegible] و [illegible] عمر والذی عنده علم من الکتاب عبد الله بن سلام

قال فمن احق بهذه الامة [illegible]

فمن کان [illegible]

والذی [illegible] اولی بهم [illegible] بعدی

در این وقت [illegible] که گفتی [illegible] مطالبه‌ات را که روایت [illegible] و احدا دی [illegible] است برمن از پدر من : معاویه گفت که [illegible] این امت و صدیق این امت و آنچه [illegible] شهید داده

و واگذار [illegible] که در باره علی [illegible] معاویه گفت صدق الله عمر ابوبکر و عمر و الذی عنده علم من الکتاب عبد الله بن سلام است ومراد علی نیست ازاین آیه

قبس گفت سزاوار تر باین اسم [illegible] ولی دانها آنکسی است که خداوند تعالی در باره او نازل کرده: افمن کان علی بینة من ربه ویتلوشاهد منه

و آنچنان کسیکه ثابت کرده رسول خدا او را در غدیر خم بحق خود بعد از خود پس فرموده هر که من مولا و اولای به او هستم از خود او پس علی اولای به اوست از خود او و فرموده در حمگ تبوک یا علی تو ازمن بمنزلهٔ هارون بموسی مگر نبوت زیرا که نبوت بعد ازمن منقطع است وعلاهم گذشت این قصه وقتی روی داد که معاویه در مدینه بود معاذی از طرف او بذاکرد وشتم عمال خود بوشت ومنحدالمأل کرد که بدانید من برائت میجویم از کسی که روایت کند حدیثی در مناقب ومدح علی

وكان معاوية يومئذ بالمدينة فبعث والي المدينة وكتب اليه ان ابعث الي احد الاثنين الذين روى حديثا في مناقب علي واهليته: وقامت الخطباء في كل مكان على المنابر فتعرض علي بن ابيطالب وابنائه وشيعته واهل بيته بالوقيعة في هلكية وشتمه لهم بمجالس فيهم ثم ان معاوية حج فحدثه من حج من قريش فقال له عمرو بن العاص وعبد الله بن عباس فقال له عمرو بن العاص ما سمعت من احد كلاما قط احدث لالموجدة على بقلبي منكم يا معشر بني عبد المطلب بن عباس ان عمي حتى قتل مظلوما فقال ابن عباس فعمر بن الخطاب قد قتل فقتله مشرك فسلم الامر الى ولده وهذا ابنه وقال ان عمر قتله مشرك وان ابن عباس ممن قتل عثمان وانا وقتلة المسلمون قال فقد كان رخص الحجاج في حرب ابن الزبير المسلمون فقتلوه فلبس الامر عليه

قال فاما كتابه الى الوالي في امر من ذكر من بني هاشم فكتب ان ابن عباس واصحابه على ما وصفت من فراقهم آل محمد ولزومهم

وآل علی و بپا کردند جنبه درهر مکانی بالای منبرها بعیب علی بن ابیطالب (ع) و بیزاری از او و بسب و شتم یاران علی و اهل بیت او بلکه بر آنها علیهم السلام منبرها از آنها است و بعد معاویه حج کرد بمدینه و حج عمی از قریش چون معاویه را دیدند بپا خواستند بحشم او سوای ابن عباس که عیب کرد معاویه گفت ابن عباس حقیر شد که بپا نخواستی واحترام نکردی گفت نه بلکه تو بپا خواستند و احترام کردند مگر عداوتی که ایشان بدل شما است بواسطهٔ جنگ ایشان با پدر تو عثمان و ابن عباس عمدی من عثمان کشته شد مظلوم ابن عباس گفت عمر بن خطاب عمدا کشته شد قاتل او عثمان مظلوم گفت امر عمر به اولاد او مربوط است وایشان پسر او و گفت عمر پسر کی کشته ابن عباس گفت پس که کشت عثمان را گفت مسلمین کشتند او را گفت پس ابن عم مجنی میکند حجت به او وضوح میکند جرم و بال اگر مسلمین عثمان را کشته‌اند واز خلافت عزل کرده‌اند پس عمر مسلمین نبوده مگر جنی

معاویه گفت ما نپوشیم بسیار گوید و مع ذلک مناقب علی واهل بیت او وتوهم حقد کن بنابر ابن پسر عباس و رحم کن بجان خود گفت پس منع کن مارا از خواندن قرآن ولابد منع میکنم گفت نه گفت پس منع منکنی در تاویل او گفت بلی گفت پس

تو بلد قال نعم قال فقرأه ولا تسئل عما عنى به قال نعم: قال فأيما اوجب علينا قرائته والعمل به قال العمل به قال فكيف علم حتى علم ما عنى الله به اذا لم علمنا قال نسئل عمن نؤول عنى به ونشهد انه نبى و هستث قال انما انزل القرآن على هيئتي فاسئل عنه آل بيتي ان اخبرك عن وقت الجهد و الحدي والمحوس: قال فقد عدلني هؤلاء فما اعمري ما اشدك بهم لا اراهم لأمة ان يعبدوا الله بالقرآن و مشابهه من حرام بين وحلال وحرام ناسخ ومنسوخ وعام او خاص او محكم و متشابهه و ان لم تسئل لأمة عن ذا هلكوا واختلفوا و تاهوا: قال وقرؤا القرآن و لا يدرون ما تأويله فعلم ذا به فعلم ومعرفة ان رسول الله وارو وامر سوى ذلك

قال ابن عباس قال الله تعالى في امر ان

يريدون ان يطفئوا نور الله بافواههم ويأبى الله الا ان يتم نوره ولو كره الكافرون

ما قرآن نخوانيم ولى نپرسيم از جمله منسوخ حلالست آن گفت بس چه خواهيم واجب كرده خدا بر ما خواندن آن و نا عمل كردن بآن گفت عمل بآن گفت بگو تا عمل كنيم تا بدانيم چه اراده كرده خدا بآنچه فرو فرستاده گفت نپرسيد وسئوال كنيد از كسى كه تأويل ميكند و عمل آنچه بر محمد صلعم نازل شده بر خاندان محمد وسئوال كنيم معناى آن را از ايشان و آن ائمه اند اهل بيت وى و گفتا گفت مرا كه دى وعمرو من قرا ندانى من و آل بيت خود را و محوس گفت بجان خود مرا خبر نكرده مگر اندكى كه دى ما را آنچه عدد كنيد خدا را بقرآن و نخوانيد در آن هست ديگر ان و ممهيد و ناسخ و حرام و منسوخ و عام و خاص

و محكم و متشابه قرآن و اگر امت نپرسند و عمل نكنند بآن هلاك شده اند و اختلاف ميشود بين آنها و خبر آن وى گشته ميباشد: گفت بخوانيد قرآن و آن را عمل كنيد و بيان هيچ چيز از آنچه خدا فرو فرستاده در آن مسئلت كنيد از آنچه رسولخدا فرموده و روايت كنيد از ايشان

گفت ابن عباس خداى عز و جل فرموده

يريدون يعنى قصد و در نظر دارند كفار و منافقين خاموش كنند نور خدا را بكلمات خود

فلا [illegible] عن نفسك وكف عني لسانك وان كنت لا بد فاعلا

فليكن سرا ولا تسمعه [illegible] ثم رجع الى صلته فبعث [illegible] بخمسمائة الف درهم و في [illegible] اخر وهي ثلثمائة الف درهم ثم ولاه البلاد الا مصار كلها على شيعة علي عليه السلام واهل بيته و كان اشد الناس عليه اهل الكوفة لكثرة من بها من الشيعة. فسمعه عليهم و ولاه [illegible] فاستعمل [illegible] من شيعة [illegible] فقتلهم كل قتلة و اخذ على الظنة والتهمة و [illegible] فقطع الايدي والارجل منهم وسمل اعينهم و طردهم و شردهم حتى [illegible] فرق قلبه من احد منهم الا مقتول او معدوم او طريد او هارب

[illegible] فلما [illegible] وحدا ان معاوية [illegible] وتسليم وتكميل معاوية بامور خود اگرچه كفار خوش نداشته باشند معاويه گفت ابن عباس مگر در دست من بخون بر آلوده شود ونگيرم حق ولايت از آنچه بمصر و خلافت من است واگر لابدي رسان حقيقت مراد وتأويل قرآن پس پنهاني بگو و طوري كه نشنود آنرا كسي درعلانيه [illegible] وقت معاويه وقت معاويه براي ابن عباس پنجاه هزار درهم وپروايتي صدهزار درهم

[illegible] بعد بلا گرفت وشديد شد در تمام بلاد تمام آنرا بر شيعيان ودوستان علي(ع) و اولاد علي و بودند سخت تر بين وشر تر بين مردم از جهت ستم وجور اهل كوفه بواسطهٔ زيادي شيعه كه در آنجا بود وحاكم فرستاد بر كوفه زياد جدش را وسميه كه در بكوفه براي زياد مصر را و حاكم [illegible] بر قتل هر كه زياد او را بشبهه كرد از شيعيان و او هيشناخت شيعيان علي وپيروان آنهارا بعلاوه سخني كه ميشنيد از آنها و گفتند [illegible] بشمارهٔ ستارهها و زير هر سنگي و كلوخي پنهان كرد ايشان و بسيار بهديد وشنيد آنهارا وچه بسيار دست وپا قطع كرد و [illegible] حه هاي درخشان آويزان كرد و بدار آويخت و چشمهاي بسياري از حدقه در آورد و بقتل كرد و در [illegible] آويزه كرد با آنكه [illegible] آنها كشته شد در عراق و باقي بسيار احدي از شيعيان الا آنكه كشته شد و بدار آويخته شد ويا تبعيد شد ويا خود از ظلم وجور گريخت

وتوشت معاويه بحكام ودست نشاندههاي خود درجميع بلاد وشهرها كه ببدبرد وقبول نكنند شهادت احدي از شيعيان علي وپيروان اهل بيت علي را وبه [illegible] كه بيكه اهل ولايت و دوستي علي و [illegible] علي باشد وبه [illegible] كه بيكه فضل ومنقبت علي و آل او را

من شيعة علي ولا من اهل بيته ولا من اهل ملته الذين يروون فضله و يتحدثون بمناقبه شهادة

وكتب الى عماله اعطوا من قبلكم من شيعة عثمان و محبيه و اهل مودته و ملته الذين يروون فضله و يتحدثون بمناقبه فاكرموهم و ادنوهم و اجيزوهم و اكتبوا الي باسماء من يروي ذلك واسم ابيه واسم عشيرته ومحله ففعلوا ذلك حتى اكثروا في عثمان الحديث وهذا بهتان كثير الا من اتاه الله الفطيع من العرب و الموالي فكان يأتي الامصار فيجد الناس في عمل و اتباع و اتسعت عليهم الدنيا فلم يكن احد يأتي عثمان من اهل مصر من الامصار الا وله فضيلة في عثمان ومنقبة وقد كان قبل ذلك يأتي فضيلة لا تكاد توجد لعثمان فلما فعل معاوية ذلك

ثم كتب الى عماله ان الحديث قد كثر في عثمان وفشا في كل مصر ومن كل ناحية وبوب بحكام ودست بنشانيدش بفرستاد از طرف خود هر که در شمایل عثمان و روایت کند او وخانواده او باشد

وار کسانی باشند که روایت کنند و بیان کنند فضل و منقبت عثمان را نزد و آمد کنید درمجالس آنها واکرام و احترام کنید و بخود نزدیك کنید و درمیان مردم عرب قرار دهید برای آنها وهر فضیلتی که بیان کردند در بارهٔ عثمان نیز بنویسید و گرامی دهید

بدستور عمل کردند تا آنکه حدیث درفضیلت عثمان زیاد شد و در هر ناحیه بهم رسانیدن یاران و فرمانهای املاك عرب وموالی علی برای آنها فرستاد تا آنکه در هر محلی در هر بلدی زیاد شدند که داری خانه و منازل و محله و بازاری نباشد مگر آنکه نام عثمان فضیلتی و در آن ودر رواه شدند وساختند کسی درشهری نبود مگر آنکه در آن عثمان فضیلتی و نامی کند منقبتی مگر آنکه اسم او بوشانیدند و مخلوط شد و منصب وسعت او بیشتر بود قصه‌ها شد وقصه بدین بود گذشت ماشاء الله عدی عدد و بود بموجب تعاون بحکام و بیان بنوشتش که حدیث در باره عثمان زیادشد و بسیار شد در شهر و هر منبری برمنبر کاخ مردم کند بیان رویه عمل نکرد) رویت در منقبت ابی بکر وعمر بر فضل و سوابق و دوستیها چشم‌ها روشن و بهتر از پیش میرود دایر ان

واهل این خانواده را یعنی علی و آل علی وشنیدن آن سخت‌تر است بر آنها از شنیدن

فدا حتی لکم کتبی هذا فدعوهم الی ان یروا فی امر عمر و عثمان فضلهما و یدعوا احب
من شاء و افر لنفسی و ادخل احدهم هذا لیس و شد ما بهم من ضیق عثمان و فضله
فهر بکل قاض و مسرض و لا یکذبه فی الناس و احد لان فی ان یروا فضلهم و فی
حبهم

ثم لا تدع مسجدا جمع فیه جمیع ما رووا فیهم من الحق و الفضل و اعدها الی
عماله و امرهم بقراءتها علی الناس فی کل جمعة و فی کل مسجد و امرهم ان یفعلوا
الی معلمی الکتاب ان یعلموه صبیانهم حتی یرووه و یتعلموه کما
یتعلمون القرآن حتی یعلموه نساءهم و خدمهم و حشمهم فمکثوا بذلک
ما شاء الله

ثم لا تدع بنی امیة مسجدا الا جعل الی جمیع المنبر منه قرءة من فضائل علی
و اهل بیته و مثالب عدوه و مخالفیه من اولهم الی آخرهم

ثم لا تدع [illegible] من فضائلهم و [illegible] و فضائلهم [illegible]

مثالب و فضائل عثمان و هر وسیلتی که بتوانی بجوی تا کاغذ معاویه را برای مردم بخوانند
شروع کردند در بیان روایت در فضیلت و منقبت خلفاء ثلاثه

و بعد از نسخ این نسخه و نسخهٔ دیگر که جمع کرده بود در آن تمام آنچه روایت کرده
بودند [illegible] فضائل خلفاء و [illegible] که [illegible] را بسوی عمال و مأمورین و دستور داد
و فرستاد تعلیم صبیان و [illegible] که [illegible] آن که [illegible] چنان که [illegible]
برای دیگران روایت کنند و تعلیم کنند آن را بطوری که از آن تعلیم میگرفتند حتی آنکه
میخواندند دختران و زنان ما را و به خدمتگزاران و حشم و خدمتکارانشان و این عمل بود
مشتاد یه

و بعد از [illegible] نسخهٔ دیگر [illegible] نسخهٔ دیگر در تمام بلاد که بفرستد هر
کس دوست میدارد علی و آل علی را برطرف کنید و محو کنید نام اورا از دیوان مسلمین و قتل
کنید شهادت آنها

و بعد از نسخ کاغذ دیگری : هر که تهمت زدید به او ولو ثابت نشود جرم و حب او به
علی بکشید اورا پس کشتند شیعیان را بتهمت و اثر

بگفتن و شهادت [illegible] که [illegible] آنچه مشتمل بر حرفی منقبتی که در شخص
رد می‌شد

لنهم و الغم و الشهرة بحيث لا يمكنه حتى انه كان الرجل يسقط ... بالكلمة فيضرب عنقه

ولم يكن ذالك البلاء في بلد اشد ولا اكثر منه بالعراق ولا سيما الكوفة حتى ان الرجل من شيعة علي ومحبي فضائله ... ليخشى من ان يقول احد ثقة ثم يقع عليه من شق به فيقتل بل لم يقبل شهادة ... من احد منهم ومعنى انه لا يحدث حتى يأخذ الامين المعطاه عنه السلامة بدينه

وحمل الامر لازدياد السوء وكثرة من ... منهم واحدا بعد واحد وليتهم اذ فعلوا ذلك في اصحابهم من الزهاد والعباد ممن يظن بالرجل انه لا يتعمد الكذب لانهم يقضي على ذلك فقدهم وموتهم وفناؤهم

ولا سيما لما وقع في ايام البلاء و فتنة القراء المراؤن المتصنعون الذين يتخشعون ... يتخاشعون ... يحبون ... عند ولاتهم ويقربهم مجالسهم ... حتى

وسود این سبب و بلاء همچنان بدی بدتر و وضع روز بروز بحدی رسید که گاهی مردی شیعه با بقیه اصحاب ... کوفه بدون هیچ بحث بدگمانی مورد وثوق و اطمینان بود داخل ... و بعد پرده را می انداخت و می نشست ... از خادم و غلام خود و یا مهمان وارد صحبت نمیکرد مگر بعد از تهدید و تضمین که میکردم و محفوظ ... بماند

واین روش وعمل ادامه داشت و روز بروز شدت آنچه بعلی و آل علی مربوط معاویه و یارانش زیاد شد واحادیث زیادی اضافه کردند بدروغ و بهتان ومردم ... امیدوار و بزرگ شدند بمعنی و عداوت علی و آل علی و چیزی نمی گذشت مگر از همان دشمنان و اعدای و بدگی کردند که همین دروغ قضاوت و حکام وفقیهان

وارهمه بیشتر ... بودند بدین بقعه وهیچ فرقه بکار خود نیار

آنچنان که سیل جریان وخشوع وخدا پرستی میکردند ودروغ میگفتند و تعلیم احادیث بقعه میکردند تا بدین وسیله نزد حکام قرب پیدا کنند و بمجالس آنها راه یابند ومنازل آیند وخود واقران ... و املاک و ... بصورتی واضح که دیگر احادیث دروغ آنها که بدست میرسید گمان نمیکردند آنها راست است و مطابق با واقع بلکه مردم هم

[illegible] حقا والصدق [illegible]

[illegible]

۱۳۳۷ [illegible]

[illegible]

[illegible] آنها [illegible] نمیشدند؛ پس حق را باطل و [illegible] مردم میدادند؛ رسولخدا [illegible] برآن وتربیت یابد بآن [illegible] سود و آن قصه را [illegible]

[illegible]

۱۳۴۷ [illegible] بحر [illegible] گرفته شده که نمیگذاشت کسی داخل آن شود مگر آنکه حمله می‌کرد براو. تاآنکه وارد شد روزی رسولخدا درحائط وآن حیوان را طلسم پس آمد حضرت حضرت ولبان خودرا برهین مالید وخوابید برهمان حلو حضرت پس حضرت نحم مرد براو

[illegible] فقال [illegible] اصحابه فقيل الهائم يعرف نوتك فقال [illegible] ماهل شتل [illegible] ابوجهل وقريش: فقالوا نحن اخرى مالك يا محمد [illegible] الهائم قال [illegible] الموت فاسجدوا للحي الذي لا يموت [illegible] ثم اصعد الى الجبل وضحك ثم قال [illegible] هذا [illegible] صاحبه فاتى به فقال [illegible] فجعل [illegible] يمشي حتى وقف بين يدي رسول الله [illegible] واسلم [illegible] مع هؤلاء فقال [illegible] فقال [illegible] في السوق و [illegible] سوال [illegible]

۱۳۴۸ [illegible]

[illegible] وتسليم كرد و اصحاب [illegible] گفتند [illegible] فرمود هيچ [illegible] گفتند [illegible] و قريش مردم گفتند [illegible] فرمود [illegible] كه [illegible] گفتند [illegible] درحالتي [illegible] اين [illegible] و را حاضر ميگويد گفتم بخدا قسم [illegible] گفت [illegible] فرمود [illegible] اين برواسطهٔ نافرماني اوست وبا او اين كار ميكنيم [illegible] دراين هنگام [illegible] رسول الله ما اورا رها ميكنيم محبت حرف [illegible] كه دندان آسيا [illegible] ميگفتند ميان ما [illegible] ومردم هم با او كاري نداشتند و ميگفتند اين حيوان آزاد شدهٔ رسول خدا است (ص)

۱۳۴۸ـ در كتاب سعيد نقل كرده از [illegible] (ع) كه مردي وارد شد بر آن

رسول الله ﷺ ان سئلت عن مسئله لم تسئلني احد قبلي ولا تسئلني احد بعدي فقد عصاني في الحشر و لم يوفق لرحمتي و الذي بعث محمدا ﷺ بالحق بشيرا و نذيرا ما سئلت الا عنه فقل محتشم من كلام بعض المقدسين الا فمة بترس الحيا بقول لهم قم فيهم يحتسبون في حفرهم و يحشرون من حفرهم الى المحشر

۱۳۴۹ في الكشاف روى انه كان في جبل بين الري و طبرستان عبد مروان عاش الف سنة في عبادة الحجر و كان يصوم النهار و يأتيه كل ليلة وعل يعتلف على قمة و يشجر، لنصف الآخر و كان على ذلك الجبل اصلا فاتحين احدهما عنه الوعل ليلة من الليالي و شقه جوعه و قلي المجوعة فصلى العشاء و بات في بيت الله في انتصاف الليل دفع بعد مجموع فلم يسمع له شيء و كان في سعة و استحال قرحة سلاء و نتن فمه من فمه مع الجوع و لم يزل المهم و استطعام شيء منهم فعضه بعض من جوعه فاحتقنه و وجه الى الجبل و كان في ذلك الشيخ

حضرت وگفت من سؤالی دارم که کرده‌ام پرسم از حضرت شما مسئلهٔ را که نپرسیده ازشما احدی پیش من و نپرسد احدی بعد من حضرت فرمود شاید قصد داری بپرسی از حشر و نشر زود قدس مرد گفت بلی هم بآن کسی که فرستاده رسول خود را (ص) بشارت دهنده و بیدار کننده که من سؤالی ندارم مگر همان که فرمودی حضرت فرمود محل حشر و نشر مردم شام است بسمت مغرب مگر مردم بیعهٔ و مکانی در وسط پهلوی کوه که بآن محل گفته میشود قم و آن که مردم آن محل رستگار بحساب آیند میشوند از حساب و محبوب میشوند از قبورشان بیهشت

۱۳۴۹ـ در کتاب کشاف روایت است که مردی بود در کوه لبنان از عباد مروان و دور از مردم و همیشه بعبادت حق روزگار میگذارند و روزه‌دار بود و هر شب می‌آمد نزد او گوسفند فربه که افطار میکرد نصف آن و بگذاشت نصف دیگر و باین حال بود مدتی در روحیولای و در کوه بزرگ نیامد بدانجا شوقی شد و اندیشه کرد که چرا نیامد بسمی دشمنی دیده وجوع و گرسنگی بر وی حمله کرد و صبر او بگرسنگی کم شد تا بمغرب وعصاره خود و آن شب را نخفت بود و بعد رستنی چیزی که رفع گرسنگی کند نیافت و نیامد نزد او آن چیزی و بر بالای کوه دهی بود که اهل آن نصرانی بودند : چون صبح شد قرود آمد بآن ده وعذاب کرد از بزرگی از نصارا و او دو قرص نان جو بدست داد گرفت نان‌ها

کلب حرب مهزول فلحق العائد ونبح علیه وتعلق بدوله فاتی عنه بعد وعیفا من
وبث الرعیض لیشغل به عنه وکلما بث الرعیف ولحق العائد هرة حرش و
احد فی السلح والهر یرفاتی الیه العائد الرعیف الاخر فکله ولجعه مرة ذلیلة واشتد
هریره وبشت بدیر اهل وهرقه فعاد سنجاب الیه ای لم یکد او یجیء عدک
ان عدت ام تعطینی الاعین وقد جدتهم فمی هذا الکلب الهریر او ما تدری
فوق الله تعالی الکلب فقالت بلی ولکن الجواب علم ان بیت فی دار بیت الصر ای
اخر یرعیه واحفظ داره واوی بعد دفعه الی من جر او عقه وهو سنجاب و بقی اما ما
لا اکل بیت من بعد بعضی ارد لا بعد هو لعبه شیء والی وضع بیت ثم او ی داره
عندعرفت نفسی ولا به جهت الی بیت ما یرد کل رأس ما ان جعلت شیئا ثم ارت ولا
صرت واحد من وضع الرعیف عند الله وجعله لیبلی عبدا من عباده ولا کان ان
بعد بحتی وجهت من بیت والعبد الی بیت من بعد ما ت لا بحوث من بعد

را و روکرد بسوی کوه و بدرخانهٔ آن مرد بصرای سنگی بود پشم رخته ولاغر پیسر عدد
آمد وسجه بر عدد و پر و پای او گرفت عدد بکی ا بود ابداخت بس سنگ وخود
شروع کرد بر قس سنگ بان نصم کرد وخود را بسد مرتبهٔ دیگر بعد شروع کرد بعد
وسجه وحمله کردن بعد بحد عاد قرس سنگ بعد بحد خود سنگ وآنرا سر بعد
وخود دوبسد د ی سوم خود ا بسد وحمله را بسد کرد وخسته بد من ۱۱ و پر کرد
عدد گفت سنجاب ا بدیدم من سنگی بی حد بر و بد کم حسد بر صاحب بوس بدار مکسر
دو گردهٔ بس و بو هردو را گرفتن من بگر چه سنجاب بی دبی که حمله بد من و لبس
مرد هندی خدا سنجاب اورد سنگ و گفت من کم خدا سنم بدانکه من در خانهٔ بس
بصر ای هستم عدیه و گو سعد ی و ا حفظ وخر ست مکنم وقتی بد و م آنچه بسدارد پس من
چه دبی و چه استخوانی و گاهی هم قر سم میکشد و گر سه میبنم رو هائی وحشری نمی
خورم بلکه گاهی مسکن است روزها هیچ نگذرد و برای خود خبری نیابد تا چه رسد بمن و
بعهدهٔ اینهم نشده من روزها بیرون بروم و روکنم بدرخانهٔ غیر و بلکه عادت من این است
اگر خبری داد سکر مسکنم و گر نه سیر مسکنم واما تو بواسطهٔ بیامدن بخانهٔ گردهٔ بان
شد سیر و تحمل نکردی تا آنکه بر گشتی و روگر دانیدی از در و دی دهندهٔ بندگان و دو
کردی بدرخانهٔ غیر بی وضع کردی عشرت دوست و عمار کردی بدسس و خسران نگو

وحدثت عدوه امرت فه ش وحدثت فلماسمع العدد ذالك ضرب سده عمى سه وحرمشت عدده

۱۳۵۰ وى ا ى لاحد قدمت من عبدالملك حاجا ايام خلافته فقال التوى مرحد من الصحد قدمت من لتحسين فاتى بطاووس اليمانى فلما وحدعدده حج بعد بحد سه وسلم عدده ومؤمنين و اسلاميين والوبلاده واهل حرمين ا ه ا ب ه فقص هذه عصه شاه وه حدوس ف ى حدث بحد سه عدده وسلم ب ى ه ى ه ى ه

قال لله عز وجل يا مسمى اوا له قد [illegible] على وعدلي [illegible] اعدائه قد [illegible]
[illegible] ابي لهب [illegible] قوات حبس [illegible] ي سمعت عمر المؤمنين علي [illegible]
[illegible] اذا اردت ان تنظر الى رجل من اهل [illegible] عمر الى رجل جالس وحوله قوم
[illegible] قد [illegible] على [illegible] عمر المؤمنين [illegible]
في جهنم خلت [illegible]

۱۳۵۱ [illegible] الحكام على [illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible]
[illegible] عن [illegible] قال [illegible] عن [illegible] عن [illegible]
[illegible] عن [illegible] واصم عن رقعة : وزهد عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] الاموال
[illegible] عن [illegible] عن [illegible] في الدنيا [illegible] عن [illegible] عن [illegible]
[illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] دار
[illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible]
[illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible]

[illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] علی‌بن ابیطالب (ع) که فرمود هرگاه خداوند نظر کند بمردی از اهل آتش نظر کند بمردی که مشته باشد و اطراف او [illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] امیرالمؤمنین علی علیه السلام که فرمود [illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن [illegible] عن

۱۳۵۲ فی الکشکول قالت امرأة لرجل حسن الوجه ان الله لم یخلق احدا الا بقدر وخلقک بقدرته فعندک هبه لاعند غیره وعندک من بقدرته ما یغنی به ویدل الفقر وقرعت الله لمحاجته شاه ولاشهوته به بلاده ربک

۱۳۵۳ نقل عن بعض الحکماء انه رأی بعض الزهاد المتهجدین بالسحر علی حسن من وجه فقال لهم خلوا بالله فکساهم الله من نوره

۱۳۵۴ فی الکشکول قیل لبعض الاعراب من السید فیکم فقال من غلب رأیه هواه وسمع عقله وقاده عن المشورة اراه وعمتهم حلمه وندی

۱۳۵۵ فی الکشکول حکی عن بشر بن المفضل قال خرجت حاجا فرأیت فتی وصفاء قد مرافقه الی المدینة وهو فی بدنه من الجهد وحسنا ما تشهده تستدیر وولیا واحدا بعد اولا بعد حتی ادمت وقدماه وخشنه الحفی وقدماه فخرجت المرأة الی الحمی وغیرت ثیابی تخرج وقد ان بالسعة حتی یا ما خرجه عود ات

۱۳۵۲- در کتاب کشکول وارد شده که گفت یکی بمرد نیکی کرده در بان بر دهلیز خود را گفت خدا ترا هیچ نیکو نداد ونگرداند ترا نیکو روی ونه ارزانی دهد تنعمی که بدان شادی وخندی کنی و نگشاید بر تو در گشایشی عیشی که بدان فراخ دل شوی و بگشاید بر تو در گشایشی عیشی که بدان فراخ دل شوی و فارغ گردی و نه جمع کند ترا با چیزی که بدان خوش گردی و نه ترا بچیزی خلق کرده که بدان شاد شوی یعنی بی خدا و در نگذرد ترا بچیزی که ضمانت فرموده آن برای تو یعنی روزی

۱۳۵۳ در آن کتاب نقل شده از عمر بن احنف که حضرت رسالت را در خواب دیده شد که گفت بیا تا ترا چیزی بیاموزم که بدان هموم و غموم بگشاید چون آنها را خدا محبوب می کنند خدا میپوشاند بر آنها ابرو حزن

۱۳۵۴- در آن کتاب است که گفته شد بعربی در زمان ما کسی گفت کسی که علمه دهد خواستهٔ خودرا برهوای نفس ورضای خود برغضبش سبقت گیرد و بدان در آرد خودرا ارضله بی وتتمام قرار فضله بی برساند خود وخشم خود را

۱۳۵۵ و در آن کتاب نقل است از شعر پسر مفضل گفت بین مفرج برخوردیم بطائفهٔ که گفته شد در بن صفت بی است در بیابان خوش و مارگزیده معالجه میکنند میل کردیم آن مار را بستیم پای رفیق خود را که بی بخون و ردیم و بستیم پای او را با پارچهٔ و رفتیم میان آن طایفه و گفتیم ما گزیده او را آن زن آمد بیرون بمثل خورشید از زیبائی و

علیه الحیه فلما احتمت الشمس عاد فی قمیصه فعن الشمس لاوهومست فتحسا حیه

۱۳۵۶ فی الکشکول قال بعض الادباء من حکی لك انه رأی مکارم حسن الخلق اوقواداسیئ الخلق اوشاعرا لاسرق الشعر وجدت لاسرق من حسنه واعمی لایکون کحلا ومعلم اطفال لیس قدیر لعب وقصیر عن مکابر وصعلوك لاسرق حمق والاصدقه ادعاه ابداً .

۱۳۵۷ طرائف الحکام عن ابن العماد فی شذراته وذکر شیعتنا المتمسکین بحبله فی غیبه قائمنا ان تمسك علی مولانا صاحب الزمان عجل الله فرجه وسهل مخرجه وجعلنا من انصاره وشیعته وارزقنا التمسك بحبله فی زمن غیبته حتی یأذن الله له بالظهور فیملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا انه علی کل شیء قدیر وبالاجابه جدیر

۱۳۵۸ وقصه عن اصدق فی الحکایات عن ابراهیم بن [illegible] حسن البصری و بقطار

نگاهی کرد بجراحت وگفت این آبرو مند نگاه داشته ولی مجروح شده بحوبی که مداوا می کرده مرآن را وهوا گرم میشود این شخص متبسم گفت خواهد بود مانند روزی که در آن آدم متولد شد ومحبت کردم ا کرم آن

۱۳۵۶ ـ و در آن کتاب است که مرد دانائی گفت هر که گوید هرگز خوش خلق دیده‌ام: یا قواد بدخلق یا مرد [illegible] که کم‌عقل نباشد یا کودکی که سیك باشد: یا معلم اطفال که کم‌عقل نباشد یا کودکی که [illegible] غیر حمق. تصدیق مکن اورا وباور مکن این را هرگز

۱۳۵۷ [illegible] که حسنه دارد بیشتر از [illegible] که حسنه دارد و ما [illegible] و راضی هستیم [illegible] شیعه ودوست [illegible] روز قیامت

۱۳۵۸ و در آن کتاب است [illegible] که حضرت رضا علیه السلام فرموده که بسیار نشود نعمت صبر و بسیار فرج آید بشدتی قول خدای متعال ولقد [illegible]

افرح اذا سمعت قول الله عز وجل و انتظره الی معلم من المستطرفین فعلیکم بالصبر فانه انما یجیئی فرج علی الیأس فقد کان لمن کان قبلکم اصبر منکم

۱۳۵۹ ابن بابویه بسنده عن الصدوق عن ابی الحسن عن ابائه علیهم السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال افضل اعمال امتی انتظار فرج الله

۱۳۶۰ و فیه عن ابن عباس کان یوم علیه لم نزل نقعد عنده حتی یسئل عن اربع عن عمره فیم افناه و عن شبابه فیم ابلاه و عن ماله من این اکتسبه و فیم انفقه و عن حب اهل البیت

۱۳۶۱ فی مجالس الشیخ بسنده عن انس بن مالک قال : رجعنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله من بعض غزواته فی بعض الطریق الی الاحلاس و الاقتاب فجعلوا یقعدون سوال الله صلی الله علیه و آله و محمد بن علی یزید به هواهد ثم قال معاشر الناس علی ادار کم ابراهیم علیه السلام بعد ذهابه ان یرد آل محمد صلی الله علیه و آله کما هم فی

سیر نشوید بر هیئتی پس بر شما باد بصبر زیرا که فرج میآید در حال نومیدی بدرستیکه بود بکسانی پیش از شما صابر تر از شما

۱۳۵۹ طبرسی الحکیم نقل کرده در شیخ صدوق از ابی الحسن از پدران او گوارش علیهم السلام که رسولخدا صلی الله علیه و آله فرموده بهترین اعمال امت من انتظار فرج است از خدا

۱۳۶۰ و در آن کتاب است که رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود که روز قیامت شود بنده که نرود قدم بردارد و قدم بر ندارد بلکه مگر آنکه سئوال شود از چهار چیز: از عمرش که در چه راه او را بسر برده و از جوانیش که در چه راه کهنه کرده او را. و از آنچه کسب کرده که از کجا کسب کرده و در کجا خرج کرده

۱۳۶۱ در کتاب امالی شیخ طوسی قدس سره بسند خود از انس بن مالک که گفت ما همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله رجعت نمودیم **رسولخدا (ص) بیرون راه در منزلی فرمود** جهت شتران ما بگذارید و بالای روی آن مسازید و همین فرمود بر بالای رسولخدا در آن وقت که خود حمد و ثنای الهی بجا آورد و بعد از حمد و ثنای خدا فرمود ای جماعت مردم چه شده که هر گاه در ابراهیم و آل ابراهیم ذکری میشود روحهای شما بر میشود و هر گاه ذکری از محمد برده میشود روحهای شما بهم کشیده میشود بمثل اینکه دانه انار بروی شما فشرده میشود قسم بآن

وحوهکم حث لزمن فوالذی نفسی بیده لحق بیب وجه احدکم یوم القیامه کاعمال الحدا ولم یحمل بولایه علی من نصب لاکبته نار جهنم فی النار

۱۳۶۲ نقله المصدور المحدث اعلی قدس سره علی نسخه و نقله صاحب الدوحی و نقله مرقده فی کتاب دار السلام قد تعدد ذکر عنوان بدعه فی مثل هذه المقدمه لعمه حدثنی الشیخ جعفر النقدی الاحسائی الموجود عنده فی هذه السنه ام القری قال دخلت علی ابی عبدالله الحسین علیه السلام فی یوم عرفه فرأیت علی رأسه و لحیته من آثار الشیب و حوب الاذی حتی الی وطئی وقد سمعته یقول کان علی من هذا الامر علی قدر مرارتهم و لعدم تصنعی لان المتصنع هو الذی یتکلف بما لیس عنده و یتحلی بما لا یلیق علیه و یتزین بما لا یزین الا من تزین بالله و یتصنع بما یقربه الی الله و یتحلی بحلیه الصالحین حسین الکاشفی فی ترجمه روضه الشهداء و قوله الاذی و لاذاه بعد ورعه و صدوره الی ان مضی بنی آدم و ان شر بعد الحق الباطل و هو فی عنق الی یوم القیامه و یتحلی الکاذبون بحلیا زور و یلبسون لباس زور و یتزینون بما لیس عنده و الاستقلال فی الخطاب و

خدانکند مرا بحق فرستاده که اگر بیاید یکی از شما روز قیامت با اعمال یک بمثل کوهها بدون دوستی علی بن ابیطالب (ع) خدا برو بیندازد او را در آتش

۱۳۶۲ محدث قمی قده بنقل جلاء و عیون حسب رضوان الله علیه در کتاب نفثه المصدور نقل کرده و استاد خود مرحوم نوری در کتاب دار السلام که اشتباه نقل کرده اند بعد در بیان مقدمه‌ای برای مرحوم شیخ جعفر نقدی احسائی که علیه ایشان نوشته گوید که فرموده مرحوم نوری پس از آنکه فارغ شدم از تحصیل علوم رسمی در نجف اشرف و وقت آن رسید که بشر احکام کنم و بمردم درس بگویم و فتوی بدهم و قضاوت کنم و بمردم بگویم که این راه و صحیح است و این راه باطل و ضلالت است مردم بشدت مرا تحت فشار قرار دادند و از هر طرف سؤالاتی و حل اختلافات راجع بمواریث و معاملات از من میکردند و من بتنهایی نمیدانستم چه بگویم و از روی آن مدرکی می کردم درماه رمضان و جمعها : و از روی کتاب روضة الشهداء ملا آقا حسین کاشفی در روز عاشورا و نمیدانستم چه بکنم و چه بگویم بعضی مطالب مجعوله در نسخه ما بتجار گذشته من بکسل و بی دقت مخرم شده بود و چون گفتم شنیع بعضی مردم بشمر کنیم که نتوانم از کتاب خدا سوم درعدم آن سخن که نسبتی کنم مرا بی بصری از کتاب و استقلال در

سرحتم بعد فکری فی طراف هذا المقام الی ان سئمت منه حدثنی المتام قرأت کثیر من کربلاء فی ایام نزول الموالک المحسنة فیهوجمیعهم معروفه وعد کر الاعداء فی تجاهم کماجاء فی الروایة فدخلت علی فسطاط سید الانام ابی عبدالله علیه السلام فسلمت علیه فقربنی و دنانی وقال لاحبیب بن مظاهر ان فلانا و شبر لی شبیه اقامه فلایوجد عندنا منه شئ ما عدا وجد عندنا دقیق وسمن فعم واصنع له منهما طعاما واحضره لنا فقمت واصنعت منه شیئاً و وضعته بین یدی و کان معه قاشوق فأکلت منه لقیمات واشتهیت واردت ان اهتدی الی دقائق واشارات فی المصنف ولطائف و کنوزات فی آثار لاطائف مع ما سقنی الله احمر اردکن یوم لی ان ابی نهر القسم وتعب فی مقام الوسط و اسئل عن هذا المرام

۱۳۶۳ انوار النعمه و روی الشیخ الکلینی عن رجل من اهل بلخ قال کنت مع الرضا علیه السلام فی سفره الی خراسان فدعا بوجبه تعشیه له فجمع مولیه من السودان وغیرهم فقلت جعلت فداک اتری لهؤلاء عند الله شیئا فقال علیه السلام ان الرب تبارک وتعالی یحشر هذا و اصحابه و ذاک و اصحابه الجنه بالاعمال

صحبت وبیان وقتی حوزا فرستادم بهمه طی اعراف بین مقبت تا آنکه خسته شدم وحوائم بسیار بود دلم خواهش دیدم گویند که الاهستم ایام ورود قافلهٔ حسینی(ع) در کربلا در حالیکه خیمه‌ها زده شده و لشکر اعداء دور ما حلقه زده بودند که ناگاه حضور مبارک امام علیه السلام وارد شده من داخل شدم بخیمهٔ آق ابی عبدالله ع سلام کردم و ایستادم هر دو بزرگوار جواب سلام من دادند و فرمودند بمن که بنشین من نشستم و فرمود که فلانی مهمان ما است اما آب که یافت نمیشود هیچ و نزد ما آرد و روغن هست هیچ خورد بسازید من مشغول شدم بکار و ساختن حیس و درست کردن حیس و گذاشتن نزد من دقیقه‌ای وجه نکردم من چند لقمه دیدار شدم . دیدم برهنم میرسد دقائقی و کنایاتی در مصنف وغیر آن موجود که بدون کسی نرسیده و هر روز زیاد شد تا آنکه ماه رمضان رسید و دیدم که مقام وضع به مرتبه‌ای که متحیر شدم

۱۳۶۳ـ در شب دهم ربیع المبارک از اصحاب کسی از مردی از اهل بلخ که گفت من خدمت حضرت رضا ع دوم در رفتن خراسان روزی مرا پیش کردند برای عدا خود را جمع کرد حضرت که تمام غلامان را رسیده و تمام سیاه سر سفره گذشتم قدری شوم که خوب بود

۱۳۶۴ [illegible]

۱۳۶۵ [illegible]

۱۳۶۶ [illegible]

حد میقر مودید برای علامان سقره را قرمه [illegible] است مبارک و پرده ی
است و اجراء هم یعمل است

۱۳۶۴ - در کتاب [illegible] که [illegible] که [illegible] که
که [illegible] که [illegible] که [illegible] بود در اجر بمثل کسکه آزاد کرده
[illegible] و هر که آب [illegible] که [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] که [illegible] که [illegible]
[illegible]

۱۳۶۵ - [illegible] عبد [illegible] که [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] که [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] که [illegible] که [illegible]
[illegible] که

من و [illegible] احده فی هرون لوضحة لأنه حمد و لاشمد لأوك [illegible] بسعین الف ملك
یه دون فی وه [illegible] ن ح ت وطات اث لحمه و تم روا الله و تم وقد ارحمن حمی
نأی هد لحدت

۱۳۶۷ ظر ائف عن محمد لحمه من لبحر دب مواعظ عیسی علیه السلام قل لاصد به
حق قول [illegible] علمکم [illegible] معلموا [illegible] سعلمو [illegible] بدا و لاعتصام لتحجوا بعصام
ایلم لی [illegible] واه تر بدن لاسرائیل [illegible] وان بصد [illegible] ایف یأمرون [illegible] الا [illegible] اصد
علی [illegible] بکثرهون [illegible] ا [illegible] لم و لمحرم [illegible] قهی [illegible] ع فی الدون لشهوة و کفی بها
اصحیه [illegible] حمد دون لمن حمل بصره می قبله ولم یحمل بصره فی بصر عبده لاتصروا
فی عیوب [illegible] ن لا [illegible] و [illegible] ا فی عیوبهم [illegible] یوبلم [illegible] لهیئة عبد بس به لناس
حلال [illegible] [illegible] و حمو لمثنی و حمده لله علی عافیه

[illegible] ی [illegible] [illegible] ه یستحیون من الله [illegible] ن احدکم لاسوع امشر ابه حتی یدعه
من لعدی و لاتس [illegible] ن یدع [illegible] ا [illegible] عبده لعبده [illegible] من بحرام یسعو [illegible] قد فی لحلم فی

ششم علیه السلام که مصر مود هر که زیرت و دیدن کند برادرش در حال مرض و یا صحت برود پشت او بجهه قرب دادن او و یا عوض موکل کند حق هفتاد هزار ملك که بدرقه کنند پشت سر و پهلو بدی و گور بدی و بهشت و پشت سر آنها فریاد میزنند شما زائر خدا هستید شما مهمان خدائید : و این نداهست تابر گردد بمنزلش .

۱۳۶۷ ـ در کتاب طرائف الحکم نقل شده از حضرت پیغمبر بحار که در باب مواعظ عیسی علیه السلام هست که فرمود حضرت عیسی در ضمن مواعظی بشما میگویم شما می آموزم بشما برای آنکه عمل کنید و نمی آموزم بشما بچیزهائی که دلپسندی و مایل نیستید بآنچه آرزو دارید مگر تحمل کنید خیر برا که خوش بدارید دوری کنید از نگاه کردن بعیب دیگران در دلها مهوب را و نمی ست برای نقل کننده از چیزهائی که گوارا نیست برای کسیکه قرار دهد سائی خود را در دلش و منحصر نسازد دیدن او بدیدن چشم نگاه نکند بصوف مردم مثل نقل مالك به نشدنش بلکه نگاه کنید بمثل نگاه کننده بعمل مردم که عبرت بگیرید و عمل غیر را آینه خود بدانید بد نیست که مردم بردو دسته باشند مسلما و سالم مسلما رحم کنید و سالم را رحم کنید خدا بچهة سلامت او ملا .

ای بنی اسرائیل آیا چیز ممکنید در خدا که هیچ از شما قبول نمیکند و نمیدهد آشامیدنی را مگر آنکه خالص ممکنید از پروپوچ ولی باك ندارید که نطفه مثل فیل حرام را بلعید

التوراه : صنوا حلمکم ، عفوا اذا ظلمتم وان قول سلم صنو من قطعکم و عطوا من منعکم واحسنوا الی من اساء الیکم وسدوا علی من شتمکم واصفحوا عن خاصمکم واعفوا عمن جهل علیکم کما تحبون ان یفعل بکم فعند ذلک تکون عفوه عظیمة عظیم الاجر وان سمعتم شتمت علی الاثر و قبح علیکم من مضره فاصبروا علی ذلک تصلحون و تحمدون عاقبة ذلک فان کنتم لا تحبون الا من احبکم ولا تحسنون الا الی من احسن الیکم ولا تعاقبون الا من اساء الیکم فما فضلکم الله علی غیرکم وقد جمع هذا السفیه الذی لیست لهم حلوم قدیمة ولا لهم حجا وثبات ان ارادوا ان یطیروا الی الله و یصفوه و یحمدوه الیس من سفه الجهال ، عفوا عمن جهل علیکم واسلموا علی من اعرض عنکم

بحق اقول لکم : ان الاریب فی سمو ولا شک فی انه وکان الحلم تعمر فی قلب المتواضع ولا یعمر فی قلب المتکبر الجاهل لم تعلموا ان من سمع شتمه

بوجه آرام بشنوید که گفته شده در تورات صفة رحم کنید و دستگیری کنید از مردمان به و من میگویم شما وصل نمید بکسیکه شما قطع کرده و بدهید و احسان کنید بکسی که شما محروم داشته و منی کنید بکسی که شما بدی کرده و سلام کنید بکسی که شما هجر داده و مرحمت کنید بکسی که شما دشمنی کرده و عفو کنید از کسی که شما ستم کرده هم چنین ورد که شما دوست دارید که بخشیده شود گناهای شما پس اگر گذشت وعفو جد از شما آیا نمی بینید که خواهید دید در روز جزا و پاداش و بدین سبب او را می یابید صالحین و خطاکاران شما اگر شما دوست دارید بس کسی را که شما را دوست دارد و بدی نمیکند مگر بکسیکه بدی کند شما و عفو نمیکنید مگر بر کسی که عفو کند شما پس شما برتری دارید شما بر غیر از شما در حالتی که غضب میکند کریمان شما که نسبت بردباری قبیلتی و نه برای ابلهی عقلی ولی اگر شما عاقلید که بوده باید بردبار و بزرگواران خدا پس خوبی کنید بکسی که بدی کرده شما و نگذرید از کسی که ستم کرده شما و سلام کنید بر کسی که پشت کرده شما

براستی میگویم شما بدرستی که رونده میروید در زمین مهل وست و میروید در زمین سخت و همین طور حکمت اثر میکند در متواضع و در متکبر نمیکند در دل خود جواه وستمگر آیا نمیدانید که هر که بلند کند سر خود را و برساند بسقف مشکند مر او

[illegible]

[illegible]

[illegible] لقلده ولم يحدره حتى قتلة. فلا يأمن [illegible]

[illegible] سقف ومی‌پوشاند او را : و همین‌طور [illegible]

[illegible]

[illegible] القلوب اذا لم ترقق [illegible] فوق ظهره وخوفه وحش مظلم كذالك

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من لاتعیشها ولکنه یرومن یحبه من لایعرفه : اما کیف یتجو من یعرق من یعرفه
عمر سبعمائة ولایکف یتجه من من لایعرفه من ام یدعه یعرفه والاجتهاد ولکنه من
یسافر بغیر دلیل : وکیف یتصور ان یحبه من لایعرفه مع ان الذین وکلت
الله من لایطیعه ولایکف یعرفه من لایعرفه فی مرات ولایکف یستکمل
حب جلیله من لایعرفه من ولایکف یعرفه من لایعرفه
ه یعرفه

یحق قول امام [illegible] لایعرفه من لایعرفه ولایعرفه [illegible]
ذلک [illegible] لایعرفون [illegible] ولایعرفه [illegible]
یعرفون ولایعرفه [illegible] یعرفه من لایعرفه [illegible]
لایعرفه الله [illegible] یعرفه من لایعرفه [illegible] یعرفه من لایعرفه
یعرفه

وپس از آنکه محبت در [illegible] بگوید که [illegible] بگوید که [illegible]
کشیدن بارهای سنگین کسیکه [illegible] بگوید که [illegible] محو
گردد کسیکه [illegible] بگوید که [illegible] بگوید که [illegible]
کسی که شوید آنرا [illegible] بگوید محبت [illegible] بگوید که [illegible]
بدون [illegible] و بگوید که [illegible] بگوید که [illegible]
کسی که [illegible] بگوید که [illegible] بگوید که [illegible]
وچگونه [illegible] بگوید که [illegible] بگوید که [illegible]
دوستی دوست خودرا کسی که [illegible] بگوید که [illegible]
کامل میکند دوستی پروردگارخودرا کسی که نفرض ندهد در [illegible] و [illegible]
روی گردد

[illegible] هستی میگویم [illegible] که [illegible] اگر [illegible]
[illegible] ضروری [illegible] همچنین [illegible] و [illegible] بداند خدا و [illegible]
ضروری بداند خدا [illegible] بلکه [illegible] بخود [illegible] و [illegible]
همانطور که [illegible] بخود [illegible] و [illegible] بندگی
میکند همچنین [illegible] خدا و [illegible] پس [illegible] و [illegible]
بلکه [illegible] خدا [illegible] بگوید [illegible] می نماید روی سگر گذار را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اقول لایجتمعون الله و فقیر ... لکن هولوا لقوم ... بنی اسرائیل
بالسلام ... تعالی ... واشهدوا ... و حق ... السلام ... لقومه
شکره

یحق قیام ... یحرم ... تعالی ... حیث لا
... کذا من یحب ... یجتمع بعد

یحق قیام ... یجتمعون ... الله ... ثون له
... هم ... یوم ... علی ... یجتمعهم ... ثون ... یهم
... یجتمعهم فی شدة

یحق قیام ... لا ... علی ... هون ... لا
یعبدون ... ثون ...

براستی می گویم شما را که ... شما بدروغ قسم بخدا نخورید
زیرا می گویم قسم ... بدروغ ... ول ... ای ... براستی
... خودرا ... هیچ قسم
برشما ... نیاورید

براستی می گویم ... آب ... میرسد بلباس او
آب وهر ... که ... علاوه ... نجس ندارد ازحمل
وگناه

براستی می گویم شما را که ... که ... هستند ... که
که ... یابد تو ... همیشه ... آنها ... در ... در ... پر در
مسجدها ... برای ... بروردگار ... تا ... آنکه ... یابد
شوند عدد ... قیامت

براستی می گویم شما را که ... سیرسید ودرك ... آنچه را ... دارید مگر
بصر ... دیده ... دارید وحواس ندارید و ... سید ... آنچه میل دارید مگر ... ترك
مشتهیات نفسانی

براستی می گویم شما را که ... بصری ... محسوس ... دارید رفیقی ... نگهبان
وپیدار وحکومه است که دشمن ومحسوس ... ری ... خودرا ... یا پنهان نه پنهان دشمنی با تو
خواهشها ومیلهائی دارد ولو تو بسبب آنها هلاك شوی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۳۶۷ [illegible]

۱۳۶۸ [illegible]

۱۳۶۹ [illegible]

۱۳۷۰ [illegible]

۱۳۷۶ [illegible]

۱۳۷۹ [illegible]

عند قبره حتى يرد الله اليه روحه ويقوم صحيحا ويعيش في الدنيا ما شاء الله ويكون له في الجنة ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ويشفع في الف من اهل بيته كلهم قد استوجبوا النار ويكون في الجنة رفيق النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا فاذا كان وقت الصلاة فليأت مسجد قبيلته او مسجد جماعته فيصلي ركعتين يقرأ في الاولى الحمد مرة والتوحيد ثلاثا وفي الثانية الحمد مرة والتوحيد ثلاثا ثم يسلم ويقول اللهم صل على محمد وآل محمد وابعث ثواب صلاتي هذه الى قبر فلان فان الله عز وجل يبعث الى قبره الف ملك يصلون عليه الى يوم القيامة ويكون له بكل ركعة الف حسنة ويمحو عنه الف سيئة ويرفع له الف درجة ويبني له الف مدينة من نور ويؤمن من الفزع الاكبر ولا ينشر له ديوان ولا تنصب له موازين ويعطى كتابه بيمينه ويجوز على الصراط كالبرق الخاطف ويشفع في الف من اهل بيته كلهم قد استوجبوا النار ويكون في الجنة رفيق النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا

۱۳۷۰ - ابن ادريس في السرائر نقلا من كتاب حريز عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يمشي في بعض سكك المدينة ثم مر بدار قد انهدم بعضها وبقي بعضها وهو يريد الغائط فجاء حتى جلس في بعض تلك الدور فقضى حاجته فقال له بعض اصحابه يا رسول الله جئت الى دار قد انهدمت فقضيت حاجتك فيها فقال ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال ما من عبد يقضي حاجته في دار قد انهدمت الا ناداه كل حجر منها ومدر ان لا تكشف عورتي فان فعل ذلك ويمكث حتى يسل طعامه من دموعه ثم يخرج شيء من دموعه قبل ان يغسل طعامه من دموعه فان الله عز وجل يحق على الله عز وجل

کنید در گذشت از آن قبر و پس اندر است که نزدیک آن قبر شدند اصحاب بنا گذاشتند تحویل کنند و سر بگذرند از آن قبر و رسول خدا (ص) فرمود نجنبه نکنند عرض کردند مگر نه رسول فرمودند که تحویل نگذرم وقت رفتن فرمود حق ملائکه عذب میکردند صاحب این قبر وقت رفتن مدواو نجنبه و له میرود و من صاف شدن نالهٔ اورا شنیدم ولی آنان حبس حدث میکرد او را و عذاب برداشته شده پرسیدند جهت عقاب و رفع آنرا رسول خدا (ص) فرمود این مردی بود عاصی و گنه کار و از این رو عذب بود بواسطه گناهش و برای او فرزندی بود مردند اورا همین ساعت برد معلم و معلم باو گفت بگو بسم الله الرحمن الرحیم و جعل مرد بسم الله الرحمن الرحیم سزاوار نیست عذاب کنیم مردی را که اولاد او ما را یاد میکند و نام ما بر زبان میراند

۱۳۷ - در کتاب نفس المهموم است ابن شهر آشوب که امام ششم که امام جهفر بن محمد بن علی بن الحسین (ع) چهل سال پدرش گریه کرد روزها روزه دار بود و شبها در حال نماز هر گاه غلام غذا و آب می‌آورد جهت افطار پیش روی او می گذاشت و می گفت بخور تا معمود کشته شد پسر رسول خدا (ص) گرسنه و تشنه روزها میکرد و گریه میکرد تا غذا بر میشد از اشک دیده‌اش و محمود میشد بواسطه جشمش و همسنور بود تا بخدا ملحق شد

۱۳۷۱ نص المهموم وحدث هم ی عن الحسن علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله لما اسری به الی السماء وجاوز حجب السماوات حجبة حجبة وباب بابا حتی انتهی الی حجاب العزة فاذا فتحه فوجد به قد سجد علی حجاب حجبة وباب باب مکتوب علیه الف مرة لا اله الا الله محمد رسول الله فقلت یا رب ما هذا فقال الله تعالی یا احمد هذا نور من انوار قدرتی خلقته قبل خلق السماوات والارض بالفی عام فقلت یا رب ما هذا الحجاب فقال الله تعالی یا احمد هذا حجاب العزة فقلت یا رب ما هذا الباب فقال الله تعالی یا احمد هذا باب الرحمة فقلت یا رب ما هذا الحجاب فقال الله تعالی یا احمد هذا حجاب الجلال فقلت یا رب ما هذا الباب فقال الله تعالی یا احمد هذا باب الکرامة فقلت یا رب ما هذا الحجاب فقال الله تعالی یا احمد هذا حجاب الکبریاء فقلت یا رب ما هذا الباب فقال الله تعالی یا احمد هذا باب الجنة فقلت یا رب ما هذا الحجاب فقال الله تعالی یا احمد هذا حجاب الرضوان فقلت یا رب ما هذا الباب فقال الله تعالی یا احمد هذا باب النار فقلت یا رب ما هذا الحجاب فقال الله تعالی یا احمد هذا حجاب الغضب فقلت یا رب ما هذا الباب فقال الله تعالی یا احمد هذا باب الهاویة فقلت یا رب ما هذا الحجاب فقال الله تعالی یا احمد هذا حجاب الشقاء فقلت یا رب ما هذا الباب فقال الله تعالی یا احمد هذا باب الحطمة فقلت یا رب ما هذا الحجاب فقال الله تعالی یا احمد هذا حجاب الحسرة والندامة فقلت یا رب ما هذا الباب فقال الله تعالی یا احمد هذا باب الجحیم فقلت یا رب ما هذا الحجاب فقال الله تعالی یا احمد هذا حجاب الحیرة فقلت یا رب ما هذا الباب فقال الله تعالی یا احمد هذا باب السعیر فقلت یا رب ما هذا الحجاب فقال الله تعالی یا احمد هذا حجاب الظلمة فقلت یا رب ما هذا الباب فقال الله تعالی یا احمد هذا باب الویل فقلت یا رب ما هذا الحجاب فقال الله تعالی یا احمد هذا حجاب الدیجور فقلت یا رب ما هذا الباب فقال الله تعالی یا احمد هذا باب الثبور فقلت یا رب ما هذا الحجاب فقال الله تعالی یا احمد هذا حجاب الخزی والندامة فقلت یا رب ما هذا الباب فقال الله تعالی یا احمد هذا باب الحزن والبکاء

۱۳۷۲ فی الخصائص فی الحدیث عن النبی صلی الله علیه وآله انه لما اسری به الی السماء ووصل الی حجاب العزة ناداه ربه تبارک وتعالی یا احمد فقال لبیک وسعدیک فقال الله تعالی من خلفت علی امتک فقال خلفت علیا اخا ووصیا وختنا فقال الله تعالی یا احمد ان الحسن والحسین یقتلان ظلما فمن یرثی لهما ویبکی علیهما فقال یا رب انت اعلم بخلقک منی فقال الله تعالی یا احمد انی اعطیت الحسین ثلاثا لم اعطها احدا من خلقی اعطیته ان جعلت الشفاء فی تربته وان جعلت الشفاء فی ماء یشرب منه وان جعلت الشفاء فی ماء یتوضأ به وان جعلت الشفاء فی ماء یغتسل به وان جعلت الشفاء فی ماء یسقی منه وان جعلت الشفاء فی ماء یتداوی به وان جعلت الشفاء فی ماء یتبرک به وان جعلت الشفاء فی ماء یتطهر به

۱۳۷۳ ... حسین ... ان ... ان ... ان

الحسین علیه السلام دات ... وم فمی حجه ... لمی صلوات الله علیه و آله ... ارعه و نصب حکه
فقالت عائشه ما اشد عجبك بهذا نسی فقالت کیف لا احبه و لا عجبه و هو ثمرة
فؤادی و قرة عینی : اما امتی ستقتله : فمن زاره بعد وفاته کتب الله له حجة من
حجتی قالت یا رسول الله حجة من حجتك او عمرة من عمرتك و حجتین من حجتی و عمرتین من
عمرتك قال واربعة فلم تزل تزیده و یزید و تضعف حتی بلغ سبعین حجة من حجج
رسول الله صلی الله علیه و آله ما عدا ها

۱۲۷۵ عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا علی عبد الله بن الحسن عن الحسن
علیه السلام قال خطب رسول الله صلی الله علیه و آله یوما فحمد الله و اثنی علیه ثم ذکر
الناس کافی فی خطبته ... ایها الناس ... الله ... من ... تمسکتم به لن تضلوا ابدا ... هم لا تعلموهم فانهم اعلم منکم
منهم و لو حدث لا سکت ... ثم ... منکم لن ... و لا تقدموهم
و انت لا تحل لا ... من ... ع ... ه ... و ... ه ... و ... ه ... و

ولا تلحقنا بعدهم فتضلنا واجعلنا لهم فرطا واجعل لمن ذكرنا وذكرهم من الاولين والآخرين لسان صدق في الآخرين واهدنا بهداهم واجعلنا من حزبهم وشيعتهم وارزقنا مرافقتهم في اعلى عليين حيث المحل الارفع من الجنة ومجاورة محمد نبيك وآله الطيبين الطاهرين الذين اذهبت عنهم الرجس وطهرتهم تطهيرا اللهم اجعلنا معهم في الدنيا والآخرة وتوفنا على ملتهم واحشرنا في زمرتهم واسقنا بكأسهم من حوض نبيك محمد صلى الله عليه وآله وارزقنا شفاعة الحسين عليه السلام يوم القيامة وثبت لنا قدم صدق عندك مع الحسين وأصحاب الحسين الذين بذلوا مهجهم دون الحسين عليه السلام اللهم فكما شرفتنا بمعرفتهم ومعرفة حقوقهم فاجعلنا من الراضين عنهم بما قبلت منهم

[illegible]

۱۳۷۶ه. در گذشت ایشان [illegible] که [illegible] علی بن الحسن علیهم‌السلام و اسمه حسن [illegible] حال مترجم سید لغمة، [illegible] افتاده برداشت و [illegible] تعلامش و فرمود [illegible] سید لغمة و فی [illegible] علام لغمه

۱۳۱۹ فی مجموعه ورّام عن علی علیه السلام انه قال سیأتی فی آخر الزمان
علماء یرهّدون فی الدنیا یحدّثون فی الآخرة ولا یزهدون فی الآخرة ویأتون
السلطان فاذا فعلوا ذلک فاحذروهم علی دینکم

۱۳۲۰ [illegible]

وا بمن عنایت فرمود پس گفت حسین (ع) نزد پدرش علی (ع) و گفت وشما ای پدر بزرگوار چه جرا میدهی به آنها رو گفت فرمود علی (ع) قسم میخورم ای پسرم که آب ندهم دور عطش کمر مگر بگریه کننده گان بر پس گفت حسین (ع) پدرش حسن (ع) و شما ای برادرم

الجنة دين مدني و [illegible] القمري .

[illegible]

[illegible] ۱۳۹۹ [illegible]

حسن الحسيني

[illegible]

محل فروش:

کتابفروشی صدوق

تهران ... جنب مسجد سلطانی ... تلفن ۳۲۶۵

کتابفروشی حاج محمد حسن علمی

تهران ... بین الحرمین

کتابفروشی شمس

تهران ـ خیابان ناصرخسرو

دارالکتب الاسلامیه

تهران ـ بازارسلطانی

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است

شماره ثبت دفتر مخصوص کتابخانه ملی ۱۳۳۵
بتاریخ۲۳/۱۱/ ۵۰

این کتاب دوهزار نسخه درچاپخانه بهمن چاپ گردید

DATE DUE DATE DUE

NYU - BOBST
31142 01706 5361
BP193 .B36 1971